

قانون اساسی بر اساس حقوق پنج گانه

که به مردم ایران
و مردم دیگر کشورهای جهان پیشنهاد می شود

قانون اساسی بر اساس حقوق پنج گانه

که به مردم ایران
و مردم دیگر کشورهای جهان پیشنهاد می شود

نویسنده : ابوالحسن بنی صدر

برخوردار از همکاری مداوم ژاله وفا که یک چند از اصول را نیز پیشنهاد کرده است و دکتر حسن رضائی که در نگارش شرکت داشته است و اصولی از قانون اساسی ره آورد تحقیق او هستند. و دکتر علی صدارت که پیشنهادکننده تدوین این قانون و شرکت کننده در شفاف و دقیق گرداندن اصول و پیشنهاد کننده اصولی از این قانون است و دکتر فیروزه بنی صدر و عقيله جعفری ماربینی و فریبا ساعدی و ژاله وفا و محمد رضا راعی و دکتر علی صدارت و جهانگیر گلیمان (گلزار) و دکتر مهراڻ مصطفوی و دکتر نصرالله نجات بخش که با عضویت در دو هیأت، اصول را یکایک نقد کرده اند و یا در نقد و تکمیل اصول راهنمای دوران گذار شرکت کرده اند و حقوقدانانی که نامهاشان محفوظ است.

امید که نقدهای موجود و نقدها که بعمل می آیند، این قانون اساسی را بازهم کامل تر کند.

تاریخ انتشار : فروردین ۱۳۹۸ برابر با مارس ۲۰۱۹

فهرست

قانون اساسی

۱	پیر اساس حقوق پنج گانه.....
۱۷	بخش اول.....
۱۷	در اصول راهبردی و حقوق پنج گانه.....
۱۷	فصل اول.....
۱۷	در اصول راهبردی.....
۲۰	فصل دوم.....
۲۰	در حقوق ذاتی حیات انسان.....
۴۲	فصل سوم.....
۴۲	در حقوق شهروندی.....
۴۳	۱. حقوق سیاسی شهروند:.....
۵۱	۲. حقوق اقتصادی شهروند:.....
۵۶	۳. حقوق اجتماعی شهروند:.....
۵۹	۴. حقوق فرهنگی شهروند:.....
۶۵	۵. حقوق شهروند بر دادرسی عادلانه:.....
۶۹	فصل چهارم.....
۶۹	در حقوق ملی.....
۸۰	فصل پنجم.....

در حقوق جامعه مدنی	۸۰
قسمت اول در حقوق عمومی جامعه مدنی	۸۰
قسمت دوم در باره نقش جامعه مدنی در ایجاد سرمایه‌ها:	۸۹
بخش دوم	۹۷
حقوق طبیعت و حقوق هر جامعه بمثابه عضو جامعه جهانی	۹۷
فصل اول	۹۷
در حقوق طبیعت	۹۷
فصل دوم	۱۱۰
در حقوق هر جامعه ملی بمثابه عضو جامعه جهانی	۱۱۰
بخش سوم	۱۱۹
در سازماندهی دولت	۱۱۹
اصول راهبردی	۱۱۹
فصل اول	۱۲۱
در قوه مقننه	۱۲۱
فصل دوم	۱۳۱
قوه مجریه	۱۳۱
قسمت اول: رئیس جمهوری	۱۳۱
قسمت دوم: حکومت	۱۳۸
فصل سوم	۱۴۱
قوه قضاییه	۱۴۱
قسمت اول: اصول راهنمای قوه قضایی:	۱۴۱

قسمت دوم، سازماندهی قوه قضائیه:	۱۵۱
فصل چهارم	۱۵۸
قوه و سائل ارتباط جمعی	۱۵۸
فصل ششم	۱۷۴
نهادهای مستقل قانون اساسی	۱۷۴
فصل هفتم	۱۷۷
اصول راهنمای سیاست خارجی	۱۷۷
فصل هشتم	۱۸۳
رشد در چهار بعد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی	۱۸۳
الف. در بعد اقتصادی:	۱۸۳
ب. در بعد اجتماعی:	۱۹۱
ج. در بعد سیاسی:	۱۹۸
د. در بعد فرهنگی:	۲۰۶
سند اساسی دوران گذار	۲۱۵
برای انتقال حاکمیت به مردم ایران	۲۱۵
در ضرورت تدوین اصول راهنمای ساختار حقوقی دوران گذار	۲۱۵
۱. حقوق اساسی	۲۱۶
۲. شورای ملی انتقال حاکمیت به مردم ایران	۲۲۰
۳. شورای عالی قضائی موقت	۲۲۳
۴. هویت حقیقت یاب و صلح همگانی	۲۲۴
۵. حکومت دوران انتقال	۲۲۸

- زبان و خط و پرچم و سرود..... ۲۳۱
- نیروهای انتظامی و امنیتی و نظامی..... ۲۳۱
- شورای رسانه‌های ملی دوران گذار..... ۲۳۳
- بخش چهارم..... ۲۳۶
- ضمیمه‌های حقوق پنج‌گانه..... ۲۳۶
- ضمیمه اول در روشهای بهره‌کشی و دزدی و... که امرهای واقع جهان شمول هستند:..... ۲۳۶
- ضمیمه دوم..... ۲۴۴
- در نابرابری‌ها میان مرد با زن که باید از میان برداشته شوند..... ۲۴۴
- ضمیمه سوم..... ۲۴۷
- در ویژگی‌های فرهنگ استقلال و آزادی..... ۲۴۷
- ضمیمه چهارم..... ۲۶۵
- در اصول راهنمای اخلاق استقلال و آزادی..... ۲۶۵
- ضمیمه پنجم..... ۲۸۳
- در ویژگی‌های زبان آزادی..... ۲۸۳
- ضمیمه ششم..... ۳۱۰
- در اخلاق روزنامه نگاری:..... ۳۱۰
- برنامه عمل..... ۳۱۵
- منشور اقتصاد تولید محور..... ۳۱۵
- * انقلاب، نیروی محرکه رشد:..... ۳۳۰
- جهان به کجا می‌رود؟..... ۳۳۴

چهار بعد واقعیت: ۳۳۶

* پنجاه تغییر که پنجاه تدبیر هستند: ۳۶۲

درباره قانون اساسی که به مردم ایران و جهان پیشنهاد می‌شود

قانون اساسی که به مردم ایران و مردم دیگر کشورهای جهان پیشنهاد می‌شود، حاصل کوشش مداومی است برای گشودن بن‌بست و یافتن راست راه زندگی انسان برخوردار از مجموعه‌ای از استعدادها و فضل‌ها و حقوق ذاتی حیات او بمثابة انسان و بمنزله شهروند، خودانگیخته (مستقل و آزاد) و در رشد در دو جامعه ملی و جهانی. یافتن آن زندگی در دو محیط اجتماعی ملی و جهانی که، در آنها، رابطه‌ها را حقوق تنظیم می‌کنند و در طبیعتی برخوردار از حقوق. بدین‌خاطر این قانون واجد ویژگی‌های زیر است:

۱. این قانون اساسی ترجمان اصل موازنه عدمی است. بنابراین، فرآورده از هیچ بیان قدرتی، از دینی و غیردینی، نیست. اصول آن یا حقوق پنج‌گانه و یا اصولی هستند که به دولت سازمان می‌بخشند، بنابراین، ترجمان استقلال و آزادی هستند. بنابر موازنه عدمی، این دو حق و حقوق دیگر جهان شمول هستند. بنابراین، در همه جای جهان، همگان، همان حقوق را دارند و هر تکلیفی که عمل به حقی از حقوق پنج‌گانه نباشد که در اصول این قانون اساسی، تبیین شده‌اند، زور فرموده می‌شود و نباید بدان عمل شود.

۲ - بدین‌قرار، در سبب با طرز فکرها، بسته و در بحث آزاد و نقد آنها گشوده می‌شود و همه طرزفکرها فرصت دارند، به یمن نقد، خود را بیان این حقوق بگردانند؛

نه زندگی یک نسل که زندگی‌های نسلها که از پی یکدیگر می‌آیند، در استقلال و آزادی و رشد بر میزان عدالت اجتماعی مبنی گشته‌اند. به اقتضای رشد انسان و آبادانی طبیعت، هر نسل باید بهتر از نسل پیش از خود زندگی کند. جانشین کردن ناتوان انگاری انسان با توانا شناسی انسان، بنابراین، یأس از آینده با امید به آینده،

راهبر در تدوین قانون اساسی بوده‌اند. بدان‌سان که عمل به حقوق و به اجرا گذاردن اصول این قانون، رشد همگان و، بدان، افزودن بر توانایی شهروندان و سرشار شدن آنان از امید و شادی، میسر بگردد؛

۳. این نه رابطه قوای دولت با ملت و ایجاد توازن در قوای تشکیل دهنده دولت که تغییر ماهیت رابطه شهروندان با دولت است که مبنای کار بوده‌است. از این‌رو، افزون بر حقوق پنج‌گانه، در این قانون اساسی، حقوق و اختیارات جامعه مدنی باز شناخته شده‌اند تا که جامعه مدنی بتواند جامعه سیاسی (احزاب و سازمانهای سیاسی) را در خود نگاه دارد و دولت را نیز مهار کند. به ترتیبی که دولت حاکم بر شهروندان و دارای «حق انحصاری» اعمال خشونت، به دولت کارگزار جمهور مردم در زندگی حقوقمند و بکاربرنده نیروهای محرکه در رشد بر میزان عدالت اجتماعی و آبادانی طبیعت و به اجرا گذارنده قواعد خشونت‌زدایی، بدل گردد. در حقیقت، از دو راه‌کار، یکی «تحول از بالا» و دیگری «تحول از پایین»، اولی، بدین خاطر که قدرت را تنظیم کننده رابطه‌ها می‌کند، وضعیت امروز جهان را پدید آورده‌است. توضیح این که «تحول از بالا»، توجیه‌گر رابطه قوا و بکاربردن ترکیبی از زور و پول و علم و فن و... با وسیله کردن «فن‌سالاران» و «فن‌دانان» و دیوان‌سالاران، در مدار بسته روابط قوا، توسط اقلیت مسلط به بهانه «متحول کردن توده‌ها» است. از آنجا که تحول از بالایی جز این ممکن نبود و نیست، در غرب امروز، اندک شمارند که بیدار شده‌اند و هشدار می‌دهند که باید به تحول از بالای ویرانی بر ویرانی افزا پایان بخشید و به تحول از پایین، یعنی تنظیم رابطه‌ها با حقوق، با شرکت جمهور مردم، روی آورد. هشداردهندگان غربیان را به کاری می‌خوانند که ایرانیان آغازگر آن بودند اما اینک با مانع استبداد بازسازی شده روبرو هستند.

راستی این است که وقتی روابط قوا فراگیر می‌شوند، به میزانی که فراگیر می‌شوند، بدین خاطر که قدرت پایگاه‌های اجتماعی برای خود ساخته را

هم بطور مستمر ویران می‌کند (به تحلیل رفتن قشرهای میانه در غرب و بند از بندگسستگی اجتماعی در ایران و جامعه‌های همانند)، جامعه را بی‌ثبات می‌گردانند. چراکه بکاربردن مداوم ترکیب زور و پول و علم و فن و ... در رابطه‌ها، ثبات را ناممکن می‌کند. از این‌رو، جمهوری، در اصل، جانشین کردن تحول از بالا با تحول از پایین، بنابراین، جانشین کردن رابطه قوا با رابطه حق با حق، با هدف به صفر میل دادن ویرانی‌ها و ایجاد ثبات، به یمن شرکت جمهور شهروندان در اداره امور خویش، از راه شرکت در شوری‌ها است. در این جمهوری است که ثبات دائمی و رشد انسان و آبادانی طبیعت همیشگی می‌شود. این قانون اساسی بکار تحول از پایین و برقرارکردن چنین جمهوری می‌آید.

۴. قانون اساسی در دویخش تنظیم شده‌است، بخش نخست حقوق پنج‌گانه و حقوق جامعه مدنی را در بر می‌گیرد و بخش دوم که منطبق با اصول بخش اول است، به سازمان دولت و رشد می‌پردازد. اجرای این قانون اساسی به هر جامعه امکان می‌دهد نظام اجتماعی بازی را بیابد که به یمن رشد، همواره بازتر و توانا تر به فعال‌کردن نیروهای محرکه در خود می‌شود. و به همان نسبت که تضادهای اجتماعی از میان بر می‌خیزند و توحید اجتماعی کامل‌تر می‌شود، سازمان دولت نیز تغییر می‌جوید و ترجمان برخورداری شهروندان از حقوق خویش و رابطه‌های حق با حق آنها می‌گردد. این صیر می‌باید به جمهوری به معنای شورای شهروندان، بیانجامد؛

۵. این واقعیت که حقوق بشر به عمل در نیامده‌اند، عقل سبب جوی را به یافتن علل آن بر می‌انگیزد. تناقض موجود در تعریف حق به قدرت و رابطه‌اش با قدرت و تناقض ناشی از شناسایی حقوق و نشناختن برابری در برخورداری از امکانات و تناقض ناشی از تقدم و تأخر قائل شدن میان این و آن حق از حقوق انسان و غفلت از این واقعیت که نه تنها حقوق انسان که حقوق پنج‌گانه یک مجموعه را تشکیل می‌دهند و برخورداری از هر یک از حقوق، برخورداری از حقوق دیگر را ایجاب

می‌کند و مبهم ماندن رابطه حق با حیات انسان و حیات زیندگان دیگر، و جان‌شین انسان شدن قدرت بمثابه تغییر دهنده و از یادهمگان رفتن این واقعیت که این انسان است که به یمن عمل به حقوق، تغییر می‌کند و تغییر می‌دهد و یا بخاطر به بندگی قدرت درآمدن، ویران می‌شود و ویران می‌کند، عواملی هستند که سبب شده‌اند، انسان‌ها، هم خود به حقوق ذاتی حیات خویش عمل نکنند و هم، با تخریب محیط زیست، امکانها برای آنکه خود و زیندگان دیگر از حقوق خود برخوردارباشند، را از میان می‌برند. از میان برداشتن این عوامل، ایجاب می‌کند که :

۵/۱. حق به ویژه‌گی‌هایش و نه به قدرت تعریف شود تا که بتوان گفت جهان شمول است. و نیز بتوان رابطه حق با هستی انسان و هر زینده دیگر را از پرده ابهام بیرون آورد:

۵/۲. تمامی حقوق پنج‌گانه ذاتی حیات باشند. بدین خاطر مقدم بر طرز فکر و طرز عمل هر انسان هستند. به سخن دیگر، طرز فکر و طرز عمل انسان هرچه باشد، حیات او از حقوق برخوردار است و او باید بتواند به حقوق خود عمل کند. هم دفاع از حقوق دیگران حق او است و هم حق دارد دفاع از حقوق خویش را از دیگران مطالبه کند. حقوق شهروندی ذاتی حیات شهروندی هستند. حقوق ملی ذاتی حیات هر جامعه هستند. حقوق هر جامعه بمثابه عضو جامعه جهانی ذاتی حیات هر جامعه و جامعه جهانی هستند و حقوق طبیعت نیز ذاتی حیات طبیعت هستند. بنابراین، حقوق پنج‌گانه وضع‌کردنی و دادنی و ستاندنی نیستند و داشتنی هستند؛

۵/۳. برخورداری هر موجود زنده از حقوق خویش نیازمند برخورداری او از امکانهای لازم برای عمل به حقوق است. غفلت از این مهم و تن دادن به توزیع بس نابرابر امکانها که فرآورده روابط قوا و نقش ناظم پیدا کردن قدرت در تنظیم این رابطه‌ها است، در سرتاسر جهان، انسانها و دیگر زیندگان را از عمل به حقوق خویش ناتوان کرده‌است. بنابراین، بر میزان عدالت اجتماعی، برابرکردن توزیع امکانها، در این قانون اساسی، مقرر می‌شود؛

۵/۴. بنابراین که ویژه‌گی‌گرای نژادی و جنسی و ملی و قومی و دینی و... برخورداری از حقوق پنج‌گانه را که جهان شمول هستند، ناممکن می‌کند و بنابراین

که هویتی را دست‌آویز ایجاد مرز کردن - که گرفتار شدن و گرفتارکردن در مدار بسته روابط قوا را جبری می‌کند -، برخورداری از این حقوق را ناممکن می‌کند، حقوق پنج‌گانه و دیگر اصول این قانون اساسی، ویژه‌گی‌گرایی‌ها را بی‌محل و امکان برخورداری همگان را از حقوق فراهم می‌آورند. راست راه هویت جویی به یمن رشد که خود در گرو عمل به حقوق و بکارانداختن مجموع استعدادها و فضلها و تنظیم رابطه‌ها با حقوق است را می‌کشایند.

۵/۵. تقدم امنیت بر استقلال و آزادی، بنابراین، بر مجموع حقوق انسان، امر واقعی مستمر در همه جامعه‌ها است. اما تنها امنیت نیست که مسلط‌ها دست‌آویز می‌کنند، آنان، هم این حق بر آن حق را مقدم و مآخر می‌کنند و هم میان حقوق انسان و حقوق طبیعت و حقوق شهروندی قائل به جدایی می‌شوند و این دروغ را به انسان‌ها القاء می‌کنند. حقوق ملی را هم با منافع ملی جانشین می‌کنند. از این‌رو، تعریف حقوق و دقیق و شفاف کردن رابطه حقوق با یکدیگر، ضرور است تا که این مانع مهم از موانع برخورداری از حقوق از میان برداشته شود؛

۵/۶. میان برخورداری انسان از حقوق خویش با برخورداری زیندگان دیگر روی زمین نیز، نه تنها تراحم وجود ندارد که یکدیگر را ایجاب می‌کنند؛

۵/۷. رشد انسان و آبادانی طبیعت جای به متمرکز و بزرگ شدن قدرتی سپرده‌است که سرمایه‌داری خوانده می‌شود. این قدرت جبر تغییر از بالا را به همه انسانها و زیندگان دیگر روی زمین، در حال و آینده (بیشخور کردن و از پیش متعین کردن آینده)، تحمیل می‌کند. ضرور است که رشد انسان به یمن برخورداری از حقوق و فعال کردن استعدادهای خود، هدف و روش بگردد تا که «تغییر از بالا»، هم‌چنان ویرانی بر ویرانی نیفزاید. در حقیقت، چون جهت هر تغییری از بالا به پایین شده‌است، جهت ویران‌گری نیز از بالا به پایین گشته‌است. در نتیجه، این طبیعت است که، به پندار قدرت‌پرستان، پایین‌تر از همه قرار دارد. ناگزیر، طبیعت گرفتار بزرگ‌ترین ویرانی‌ها، ویرانی‌های برهم افزا، شده‌است. قانون اساسی باید به انسانها

امکان دهد از بندگی قدرت رها شوند و جهت تغییر را از ویرانی و مرگ به رشد و زندگی تغییر دهند.

۵/۸. بنابر این که دولت برآیند قوا در سطح هر جامعه و در سطح جهان است و بنابر این که در جامعه‌ها، اقلیت امکانات و نیروهای محرکه را به مالکیت خود درآورده و ترکیبی از زور و ثروت و دانش و فن و ظن و گمان و این و آن نیروی محرکه را تنظیم کننده رابطه‌ها کرده و خشونت‌زدایی را از یادها برده و خشونت‌گری را جهان‌شمول گردانده است و بنابراین که از قاعده تا رأس نظام‌های اجتماعی هرمی شکل، این ترکیب تنظیم کننده رابطه‌های قوا و دین‌های از خود بیگانه در بیان قدرت و مرامها توجیه‌کننده بکاربردن این ترکیب در تنظیم رابطه‌های قوا هستند، برخوردارای انسانها و دیگر زیندگان از حقوق خویش، بس مشکل گشته است. از این رو، بنابراین قانون اساسی، دولت مرامی جز حقوق پنج‌گانه و کاری جز عمل به حقوق و دفاع از حقوق، از جمله با بکاربردن قواعد خشونت‌زدایی، ندارد. رابطه انسان با نهادهای جامعه نیز تغییر می‌کند تا که، در هر جامعه، شهروندان، برخوردار از حقوق شهروندی، رهبری نهادهای اجتماعی را بازیابند.

بدین قرار، اصول بخش نخست این قانون اساسی، مشتمل بر حقوق پنج‌گانه و حقوق جامعه مدنی و اصول بخش دوم، در سازمان و سامان بخشیدن به دولت، با توجه به ضرورت زدودن این مانع‌ها، مطالعه و تدوین و تحریر شده‌اند.

۶. به یمن شناسایی امرهای واقع مستمر جهان‌شمول و ویژه‌گی‌هایشان، در نگارش اصول این قانون اساسی نه تنها این امرها لحاظ شده‌اند، بلکه به اقتضای ضرورت، این و آن امر مستمر آورده شده‌اند تا هم بایدکردها و نبایدکردها شفاف بگردند و هم اصول این قانون، از کهنگی در امان بمانند؛

۷. از آنجا که بنابر شفاف نویسی و نه مبهم نویسی بوده است، در نگارش، نه موجز و مبهم نویسی که به اندازه و شفاف نویسی روش کار شده است. در تدوین هر اصل،

اندازه را هرچه شفاف شدن آن، تعیین کرده‌است. باوجود این، قانون اساسی ضمیمه‌ها دارد که قوانینی که وضع می‌شوند، نباید ناقض آنها باشد؛

۸. «دانش»‌های اجتماعی، از جمله «دانش» حقوق و «دانش» سیاسی و «دانش» دینی و مرامی، بنابراین که قدرت محور هستند، قدرت باوری را القاء می‌کنند. تازه تازه، این دانش‌ها نقد می‌شوند. تجدد نقد و جانشین قدرت شدن حق در تنظیم رابطه‌ها تعریف می‌شود. بدین خاطر، نه تنها ذهنیت جمهور مردم که ذهنیت «دانش» آموختگان، بسا بیشتر از جمهور مردم، تعریفی را که بن‌مایه آن، قدرت بمثابة رابطه و ترکیبی که در این رابطه بکار می‌رود، نباشد، به خود راه نمی‌دهند. حال این‌که قدرت محوری علم را در بند ظن و گمان نگاه می‌دارد و مانع از رشد آن می‌شود. بن‌بست فکری که در غرب امروز از آن سخن بمیان است، هشدارها که نسبت به فروپاشی نزدیک تمدن غرب، داده می‌شوند، قوت‌گرفتن زورباوران در این جامعه‌ها و بزرگ شدن ابعاد ویران‌گری و بزرگ شدن مداوم درصد فرآورده‌های تخریبی از کل تولید و خارج شدن سرمایه‌ها از جریان تولید و تخریب استعدادهای انسان، - بمثابة نیروی محرکه که نیروهای محرکه را می‌سازد - و این جو سنگین خشونت که مدام سنگین‌تر می‌شود، نیاز فوری به نقد «دانش»‌ها و اندیشه‌های راهنما، از دینی و غیر دینی را پدید آورده‌است. نقد بایسته‌است تا که پیش از آن‌که کار از کار بگذرد، انسانها بیان استقلال و آزادی و بدان، فرهنگ استقلال و آزادی را بازبند و به یمن عمل به حقوق پنج‌گانه، زندگی را از کام نیستی بیرون کشند. از این‌رو، جامعه‌ها نیازمند قانون اساسی از این نوع هستند.

۹. مدار قدرت، مدار بسته‌است. رابطه قوای باز وجود ندارد زیرا ممکن نیست. از این‌رو، تا وقتی قدرت تنظیم‌کننده رابطه‌ها است، «جامعه باز» واقعیت پیدا نمی‌کند. لذا، جامعه‌ها، به میزانی که بسته‌اند، ویران‌گر نیروهای محرکه و محیط زیست هستند. بدین خاطر، از این پس، بقای حیات بر روی زمین، باز و تحول‌پذیر گشتن نظام اجتماعی را اجتناب‌ناپذیر می‌کند.

اما نظام اجتماعی باز و تحول‌پذیر نیاز به رابطه حق با حق دارد. زیرا رابطه باز، بنابراین، نظام اجتماعی باز، فرآورده این رابطه می‌شود. در این رابطه است که نیروهای محرکه در حد مطلوب تولید می‌شوند و در رشد انسان و بازترکردن نظام اجتماعی بکار می‌افتند. و

۱۰. هرگاه حقوق بخواهند تنظیم‌کننده رابطه‌ها بشوند تا که نظام اجتماعی، باز و تحول‌پذیر بگردد، دولت نیز می‌باید تحول‌پذیر شود و جهت این تحول از برآیند قوا و سازمانی قدرت محور، تعیین‌کننده و تعریف‌کننده حقوق و تضمین‌کننده حقوق – این تعریف تناقض ذاتی در بردارد که تناقض حق با قدرت است. «دانش» قدرت محور نیز گرفتار این تناقض است – به سازمانی باید باشد که به شهروندان امکان می‌دهد، در جامعه باز، برخوردار از جمهوری شورایی، در شوراها و در شورای همگانی شرکت کنند. از این‌رو،

۱۱. عدالت نه همچون هدفی که باید بدان رسید بلکه بمثابة میزان تمیز حق از ناحق، در انشای اصول این قانون اساسی رعایت شده‌است تا که، به یمن عمل به این قانون اساسی، از روز نخست، رابطه‌ها بر میزان عدالت اجتماعی، رابطه‌های حق با حق بگردند و نابرابری‌ها و تبعیض‌ها که فرآورده روابط قوا هستند، از میان برخیزند و خودانگیختگی هر شهروند و خودانگیختگی جامعه شهروندان به حداکثر میل کنند و فراهم آوردن سرمایه‌ها در حد مطلوب ممکن شود و جامعه باز شهروندان رشد جوی، رشد در استقلال و آزادی بر میزان عدالت اجتماعی، متحقق بگردد.

۱۲. اینک که دانسته‌است قدرت نیازمند توجیه است و اندیشه راهنما را به استخدام خویش در می‌آورد تا که بطور مداوم توجیهش کند، اینک که دانسته‌است قدرت اندیشه راهنمایی را که بکار توجیه خود می‌گیرد، از خودبیگانه می‌کند، اینک که دانسته‌است قدرت توجه انسانهای قربانی ویران‌گریهای خود را، از خود (قدرت)، به فکرراهنمایی بر می‌گرداند که خود آن‌را از خود بیگانه کرده‌است، پس ضرور است که سازماندهی دولت نیز چنان باشد که قانون اساسی حتی‌المقدور از، از خودبیگانگی مصون بماند. به سخن دیگر، اصول قانون اساسی و روش عمل به

آنها، مانع از متمرکز و بزرگ شدن قدرت بگردند و این قدرت اصول قانون اساسی را یا از خود بیگانه و یا مانع از اجرا شدن آنها، بگردد. با توجه به این امر مستمر و جهان شمول که از خودبیگانه شدن اندیشه‌های راهنما توسط قدرت است، دشمنی با طرزفکرها، حتی مرام استبداد فراگیر، باید جای به رهایی مستمر از روابط قوا، بنابراین، رهایی از بندگی قدرت بسپارد. بدین رهایی، نقد اندیشه‌های راهنما میسر می‌شود اگر بحث آزاد همگانی و همه جایی بگردد. این آن تغییر (رهایی از بندگی قدرت) است که هرگاه در سطح جمهور شهروندان انجام پذیرد، تغییر سمت‌یابی جامعه جهانی از بیراهه مرگ، به راه زندگی، زندگی در استقلال و آزادی و رشد بر میزان عدالت اجتماعی، به انجام می‌رسد.

در تدوین این قانون اساسی، جمعی از حقوقدانان و صاحبان دانشهای دیگر شرکت کرده‌اند. از آنها، آوردن نامهای کسانی بدون مانع است. اما آوردن نامهای کسان دیگری با مانع روبرو است. نامهای کسانی که می‌توان آورد، به ترتیب الفباء عبارتند از

دکتر فیروزه بنی‌صدر و عقيله جعفری مارینی و محمد رضا راعی و دکتر حسن رضایی و فریبا ساعدی و دکتر علی صدارت که پیشنهاد کننده و همکاری مداوم داشته‌است و جهانگیر گلیان (گلزار) و دکتر مهران مصطفوی و دکتر نصرالله نجات بخش و ژاله وفا که همکاری مداوم داشته‌است.

از آقای محمود رفیع که بنیادگذار جامعه دفاع از حقوق بشر است و عمر را در دفاع از این حقوق گذارنده‌است که بخش حقوق پنج‌گانه را مطالعه و نظر موافق خود را اطلاع داده‌است و از آقای دکتر حمید عمرانی که متن حقوق پنج‌گانه را تکثیر و در اختیار صاحب نظران قرار داده‌است و نیز همه کسانی که با نقد خویش به بی‌نقص‌تر کردن قانون اساسی یاری رسانده‌اند، سپاسگزارم

۱۱ فروردین ۱۳۹۸

ابوالحسن بنی‌صدر

بخش اول

در اصول راهبردی و حقوق پنج‌گانه

فصل اول

در اصول راهبردی

اصل اول: ایران کشور مستقل، واحد و تجزیه‌ناپذیر است و جمهور شهروندان، به صفت ملت، بر تمام وطن حق دارند.

اصل دوم: در ایران هرگونه تبعیض بر مبنای طبقه، مذهب، قومیت، زبان، رنگ، جنسیت ممنوع است. بر وفق این قانون اساسی، همگان در حقوق و تکالیف که عمل به حقوق هستند، برابرند. شهروندان بدون تبعیض، از حقوق پنج‌گانه برخوردار و برابر این قانون اساسی، برخورداری آنها از این حقوق تضمین می‌شود.

اصل سوم: قانون اساسی جمهوری اسلامی و قوانین ناقض حقوق پنج‌گانه ملغی هستند.

اصل چهارم: شخصیت و کرامت، ذاتی هر انسان و خدشه‌ناپذیر است. هر قانون، مصوب، رویه و یا سیاستی که نگاه ابزاری به انسان داشته باشد نامعتبر و

اجرای آن ممنوع است. هرگونه رابطه سلطه میان دو شخص و یا بین شخص و یک گروه و یا دو گروه، ممنوع است.

اصل پنجم: دولت ایران جمهوری مستقل واحد بر اساس موازین به هم پیوسته حقوق انسان و حقوق شهروندی و حقوق جامعه ملی و حقوق جامعه ملی بمثابة عضو جامعه جهانی و حقوق طبیعت، تشکیل یافته است و بر طبق این قانون اساسی سامان می پذیرد.

اصل ششم: اساس سازماندهی کارهای گوناگون در جمهوری نوین، تشکیل شورا بر مبنای هر شهروند یک رای است. در این جمهوری، مقامها، از انتخابی و انتصابی، موروثی نیستند و هیچ شخص و گروه و نهاد و سازمانی شریک در ولایت جمهور شهروندان، به معنای حق شرکت در اداره امور خویش و امور جمعی بر وفق دوستی و برابری، نیست.

اصل هفتم: هر شهروند بر اداره جامعه خود حق دارد و به عنوان عضو جامعه ملی، حق ولایت خویش را مستقیم از راه همه پرسی و یا غیر مستقیم با توسل به رای مستقیم و مخفی و آزاد خود در انتخاب نمایندگان خویش در همه قوای قانون گذاری و اجرایی و قضایی و وسائل ارتباط جمعی اعمال می کند.

اصل هشتم: اصول آزادی و استقلال و وحدت ملی و تمامیت ارضی کشور مجموعه ای تفکیک ناپذیرند و حفظ مجموعه آنها وظیفه دولت و همه شهروندان ایران است. هیچ فرد یا گروه یا مقامی حق ندارد به نام استفاده از آزادی، به استقلال سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، نظامی و تمامیت ارضی ایران کمترین خدشهای وارد کند و هیچ مقامی حق ندارد به نام حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور، آزادیهای مشروع را، هر چند با وضع قوانین و مقررات، سلب کند.

اصل نهم: زبان و خط رسمی جمهوری ایران فارسی است. اسناد و مکاتبات و متون رسمی و کتب درسی باید با این زبان و خط باشد ولی استفاده از زبانهای

محلی و قومی در مطبوعات و رسانه‌های گروهی و تدریس ادبیات آنها در کنار زبان فارسی آزاد است .

اصل دهم: پرچم ایران، پرچم سه رنگ افقی سبز و سفید و سرخ با نشانه‌ای است که ترجمان اشتراک جمهور شهروندان ایران با همه تنوع قومی آنها در وطن باشد.

اصل یازدهم: سرود ملی ایران بیانگر ارزش جان و کرامت انسانی، همبستگی ملی و صلح جهانی و بکار افتادن نیروهای محرکه در رشد در استقلال و آزادی، بر میزان عدالت اجتماعی، است.

اصل دوازدهم: شعار جمهوری ایران، رشد برپایه استقلال و آزادی و بر میزان عدالت اجتماعی است.

اصل سیزدهم: در جمهوری ایران، سازمان اداری کشور سازمانی در خدمت رشد انسان و آبادانی طبیعت تعریف می‌شود و این هدف، سازمان‌دهی و سامان‌دهی آن را تعیین می‌کند.

اصل چهاردهم: در جمهوری ایران، ارتش ملی نیروی مسلحی است که مبتنی بر انضباط دقیق و سازماندهی مردمسالار شکل گرفته و مسئولیت دفاع از وطن، استقلال و تمامیت ارضی کشور را برعهده دارد. آموزش و پژوهش و به روز کردن دانش و فنون نظامی دائمی است .

اصل پانزدهم: در اختلافات سیاسی داخلی، ارتش لازم است که کاملاً بی‌طرف باقی بماند. در صورت عصیان مسلحانه، درحدی که نیروی انتظامی توانا به فروخواباندن آن نباشد، با موافقت رئیس جمهوری و مجلس شورای ملی، ارتش نیروی درخواستی را در اختیار فرمانده نیروی انتظامی قرار می‌دهد. ورود ارتش به عرصه اقتصاد ممنوع است. اما حکومت می‌تواند از تجهیزات نظامی و افراد آن در کارهای عمرانی استفاده کند.

فصل دوم

در حقوق ذاتی حیات انسان

اصل شانزدهم: بنا بر این که حیات قائم به وجود حقوق و عمل به آنها است و این حقوق از حیات جدایی ناپذیر هستند و مانع از آن می‌شوند که فعالیت‌های حیاتی انسان محدود و مقید بگردند، پس حقوق تقدم دارند بر نوع باور و بر هر وضعیت و موقعیتی که انسان در آن قرار بگیرد. از این رو، بنام دین و بنام مصلحت دولت و به موجب حکم دادگاه این حقوق سلب نمی‌شوند.

اصل هفدهم: از آنجا که تکلیف بیرون از حقوق ذاتی حیات، حکم زور است، وضع تکلیفی که سالب حق بگردد، ممنوع است و عمل به تکلیفی که حقی از حقوق نباشد، نمی‌تواند موضوع قانون‌گذاری بگردد.

اصل هجدهم: حقوق موضوعه که اصولی از هر قانون اساسی را تشکیل می‌دهند، ناقض حقوق ذاتی حیات نیستند و قوانین عادی که وضع می‌شوند، نیز، نباید ناقض حقوق ذاتی حیات باشند.

اصل نوزدهم: بنابراین که حقوق ذاتی حیات هستی شمول هستند، همه حیات‌مندها از حقوقی برخوردارند که حیاتشان قائم به عمل به آنها است. طبیعت نیز از همین حقوق برخوردار است.

اصل بیستم: حقوق هم‌دیگر را ایجاب می‌کنند و یک مجموعه را تشکیل می‌دهند، بنابراین، هیچ حقی را نمی‌توان دست‌آویز نقض حق دیگری کرد.

اصل بیست و یکم: انسان برخوردار از استقلال و آزادی است: هر انسانی مستقل است در گرفتن تصمیم و آزاد است در انتخاب نوع تصمیم. استقلال و آزادی نسبت به یکدیگر تقدم و یا تأخر ناپذیر هستند و از یکدیگر جدایی‌پذیر نیز نیستند. لذا،

۲۱/۱. بنابراین که برخوردار از استقلال، خود، برخوردار از امکانات و نیروهای محرکه است و بدون استقلال، آزادی در ضد خود، «قدرت فرد» در روابط قوا، تعریف پیدا می‌کند، بر میزان عدل، امکانات و نیروهای محرکه باید چنان توزیع شوند که هر انسان از آنها برخوردار بگردد.

۲۱/۲. استقلال جامعه شهروندان، خودمختاری او در اعمال ولایت (= شرکت جمهور شهروندان در رهبری جامعه خویش بر اصل دوستی)، بنابراین، محدود نشدن حق ولایت توسط بیگانه و آزادی او و اختیار او بر نوع اعمال حق ولایت است. بنابراین، استقلال و آزادی جمهور شهروندان را هیچ نهاد و شخصی در درون و هیچ بیگانه‌ای از بیرون، محدود نمی‌کند.

۲۱/۳. بخاطر استقلال و آزادی هیچ حقی را نمی‌توان نقض کرد. زیرا استقلال و آزادی عمل به دیگر حقوق را ایجاب می‌کنند.

اصل بیست و دوم: تنظیم‌کننده رابطه‌های کشور با کشورهای دیگر، بر اصل موازنه عدمی یعنی بر وفق حقوق ملی و حقوق جامعه ملی بمثابة عضو جامعه جهانی و حقوق انسان و حقوق شهروندی او و حقوق طبیعت باید باشد. کمال مطلوب این است که رابطه‌های فرد با فرد و گروه‌های اجتماعی با یکدیگر نیز، بر وفق حقوق ذاتی حیات انسان و حقوق شهروندی او و حقوق طبیعت برقرار شوند. لذا، ارکان دموکراسی که بر وفق این حقوق تشکیل می‌شوند، فعالیتها و رابطه‌های خود را باید بر وفق حقوق تصدی کنند.

اصل بیست و سوم: تنظیم رابطه‌ها و تصدی فعالیتها برابر اصل ششم ایجاب می‌کند:

۲۳/۱. بکاربردن زور، به قصد جلوگیری از عمل به حقی از حقوق، ممنوع باشد؛

۲۳/۲. انسان‌های روی زمین بر آسمان‌ها و زمین حق برابر پیدا کنند. از آنجا که وظیفه جز عمل به حق نیست، پس میزان تخریب طبیعت و آلوده شدن محیط زیست و مرگ و میر جانداران و گیاهان گزارشگر اندازه محرومیت انسانها از حقوق خویش هستند. لذا دفاع از حیات همه ذی حیات‌ها وظیفه شهروندان و نهادهای جامعه و نیز دولت است؛

۲۳/۳. هم سلطه‌گری و هم سلطه‌پذیری هر دو ناقض حقوق، در سطح فرد با فرد و در سطح گروه با گروه و در سطح ملت با ملت‌های دیگر، ممنوع باشد.

اصل بیست و چهارم: بنابر این که دوست داشتن و دوست داشته شدن حقی از حقوق انسان است و بنابر این که برخورداری همگان از حقوق و توانایی بر رشد، در گرو توحید اجتماعی (بمعنای برابری واقعی همگان در برخورداری از حقوق و تعلق امکاناتها به همگان و تابعیت حاصل کار از کار) است، مقرر می‌شود که در تنظیم رابطه‌ها، اصل بر توحید و نه تضاد اجتماعی باشد. از آنجا که اندازه تولید سرمایه اجتماعی و دیگر سرمایه‌ها و نیروهای محرکه و کاربرد بهینه آنها به میزان توحید اجتماعی بستگی دارد و از آنجا که توحید اجتماعی خود، هم سبب و هم هدفی از هدفهای رشد بر میزان عدالت اجتماعی است، توحید اجتماعی پایه‌ای است که ارکان دموکراسی برآن استواری می‌جویند و بدان، دموکراسی از فساد مصون می‌ماند:

۲۴/۱. زن و مرد برای دوستی با یکدیگر خلق شده‌اند و هر دو بطور برابر حقوقمند هستند. بنابراین، تمامی تبعیض‌ها و نابرابریها ملغی هستند.

۲۴/۲. جمهور مردم با یکدیگر برادر و خواهر و در حقوق برابرند. از آنجا که همگان در حقوق مندی برابرند و عقیده نمی‌تواند بکار دشمنی آید مگر وقتی که به استخدام قدرت درمی‌آید، اختلاف در عقیده و باور و یا جنسیت و تعلق به قومی، موجب تبعیضهای دینی و مرامی و جنسی و قومی و ملی و نژادی نمی‌گردد و ناقض و مانع دوستی شهروندان با یکدیگر نمی‌شود.

۲۴/۳. هر شهروند حق دارد با هر شهروند جامعه دیگری دوست بگردد.

۲۴/۴. بنابر این که وظیفه دولت و جامعه مدنی و شهروندان خشونت‌زدایی باید باشد، دولت باید متجاوز را، برابر اصول راهنمای قضاوت که اصولی از قانون اساسی بر پایه حقوق پنج‌گانه را تشکیل می‌دهند، از تجاوز بازدارد.

۲۴/۵. حق اختلاف در نظر با حق اشتراک در نظر، و با دو حق دوستی و صلح همراه است. لذا،

الف. خشونت - که جنگ شکلی از آن است - بنام اختلاف در نظر و باور و بنا بر انواع تبعیض‌ها از جمله تبعیض‌های جنسی، نژادی، قومی، ملی، مرامی، دینی و مذهبی، ممنوع است. و

ب. برقراری بدون سانسور جریان اندیشه‌ها و اطلاع‌ها و داده‌ها و دانش‌ها و فن‌ها مقرر می‌شود تا که، از رهگذر نقد، اختلاف در نظر سبب توحید در نظر، به یمن رشد گردد و از جهت یافتن اختلاف در نظر به تضاد و دشمنی پیش‌گیری شود.

اصل بیست و پنجم: حق برخورداری هر انسان از استعدادها و فضل‌های خویش، در زندگی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی، برسمیت شناخته می‌شود: انسان استعداد جستن اندیشه راهنما (باور دینی یا غیر آن) را دارد و بکار می‌گیرد. او غیر از این استعداد و استعداد اُنس که حق دوستی ترجمان آن است، استعداد رهبری دارد، استعداد آفرینندگی دارد، استعداد آموختن دارد، استعداد تربیت دارد، استعداد هنرمندی و هنروری دارد، استعداد اقتصادی دارد و... و افزون بر استعدادها فضل‌ها دارد. بنابراین، او حق برابر برآن محیط زیست اجتماعی و طبیعی دارد که او را بر بکار بردن استعدادهای خویش و پرورش آنها توانا کند. لذا،

۲۵/۱. تغییر رابطه انسان با نهادها و بازسازی نهادها بر اصول استقلال و آزادی و رشد بر میزان داد و وداد، بدان است که انسان از بدو تولد، جامع استعدادها

تلقی شود: میزان از دست رفتن جامعیت انسان، میزان ضد حقوق و ضد استقلال و ضد آزادی و ضد رشد شدن نهادها و جامعه را بدست می‌دهد.

۲۵/۲. از آنجا که انسان بهنگام بکار بردن مجموع استعدادها و فضلهای خویش، خودانگیخته، یعنی مستقل و آزاد، می‌اندیشد و عمل می‌کند، نهادهای جامعه می‌باید با خودانگیختگی انسان سازگار و بر این پایه، تجدید سازمان شوند.

۲۵/۳. از آنجا که برخورداری هر انسان از حق رهبری، شرط برخورداریش از حقوق و استعدادهای خویش است، هیچ‌یک از استعدادهای او قابل تفویض به غیر نیست و دیگری نمی‌تواند جانشین او در هیچ یک از استعدادها بگردد. رهبری هر کس بدست خود او است. بنابر این، نظام اجتماعی می‌باید باز و تحول‌پذیر بگردد به ترتیبی که جمهور مردم بتوانند در مدیریت جامعه خویش شرکت کنند. توضیح این‌که

۲۵/۴. جامعه و نهادهای آن می‌باید سامانه‌ای باز، پیداکنند. از این‌رو، هدف از تدوین قانون اساسی و اجرای آن، از جمله باید این باشد که نهادهای جامعه، بمثابه دستگاههای تخریب انسان و محیط زیست و تولید قدرت، با نهادهای باز و تحول‌پذیر، در خدمت انسان خودانگیخته، جانشین گردند.

اصل بیست و ششم: نقد و هشدار و اظهار حق و، در صورت خطا، پشیمانی و دیدن زیان، عفو، در شمار حقوق انسان هستند. این حقوق ایجاب می‌کنند:

۲۶/۱. اصول قانون اساسی بیانگر حقوق انسان و حقوق شهروندی و حقوق ملی و حقوق جامعه او بمنزله عضو جامعه جهانی و حقوق طبیعت باشند. قانون‌گذاری عادی نیز می‌باید از این اصول تبعیت بی‌کم و کاست کند،

۲۶/۲. در همان حال که شهروندان در نقد و اظهار حق و هشدار و اعلان خطر می‌باید از بیشترین استقلال و آزادی برخوردار باشند، خود نیز باید به حقوق پنج‌گانه که در قانون اساسی می‌آیند، عمل کنند و در رواج زبانی که ویژه‌گی‌های زبان

آزادی را داشته باشد - زبانی که از جمله زور بن‌مایه آن را تشکیل نمی‌دهد - ، شرکت کنند. و

۲۶/۳. عفو کردن حق زیان‌دیده است و جبران کردن نیز وظیفه زیان‌واردکننده است. محیط اجتماعی خالی از زور، حق‌همگان است. برخورداری از این حق ایجاب می‌کند که خشونت‌زدایی حق هر انسان و جامعه انسانها تلقی شود. اما خشونت‌زدایی نیاز به استقرار تمامی ارزشهای معنوی، بخصوص استقرار ارزشهایی دارد که برخورداری هر انسان را از حقوق خویش، در جامعه انسانها، میسر می‌کنند: مهر، شهادت بر حق، صداقت، وفای به عهد، ایثار، امداد و استمداد، ارشاد و... و بخصوص،

۲۶/۴. رابطه دو همسر، بطور خاص، و رابطه انسانها بطور عام، باید رابطه فضل‌های آنها با یکدیگر باشد. اگر زور در کار نیاید و انسانها، در مقام عمل به حقوق خویش، با یکدیگر رابطه برقرار کنند، از راه فضل‌هاشان است که با یکدیگر رابطه برقرار می‌کنند.

اصل بیست و هفتم: بنابراین که انسان به هنگام تولد قدم در دنیای دشمنی‌ها نمی‌گذارد، طبیعت و جاندارها و انسانها، آشنا و دوستند. از این‌رو، برای این‌که محیط رشد او، محیطی آکنده از تضادها و خصومتها نگردد، حقوق ذاتی حیات انسان و طبیعت و حقوق شهروندی و حقوق ملی و حقوق هر جامعه بعنوان عضو جامعه جهانی و حقوق موضوعه‌ای که بر وفق آنها وضع می‌شوند، باید این ویژگی‌ها را داشته باشند:

۲۷/۱. ترجمان رشد انسان و عمران طبیعت - و نه دلخواه قدرت - باشند. و

۲۷/۲. بنابر حق شرکت در رهبری جامعه، راه‌یاب به جمهوری شهروندان یا دموکراسی شورایی باشند و

۲۷/۳. امکانهای برخورداری هر شهروند را از استقلال و آزادی و دیگر حقوقش، همواره بیشتر بگردانند.

۲۷/۴. بنابراین که هر انسان بر مجموعه‌ای از کارها حق دارد و باید از کارهای خود درآمد لازم را برای زندگی حقوقمند و رشد بدست بیاورد، رباطها را جانشین انسان‌ها نکند و دستیار او در افزایش کارآیی و بهره‌وری بگردند.

اصل بیست و هشتم: دفاع از حقوق دیگران حقی از حقوق هر انسان و فراخواندن به دفاع از حقوق خود نیز حقی از حقوق او است. از این‌رو، حق حیات که برآوردن نیازهای حیاتی را ایجاب می‌کند، به هر کس حق می‌دهد دفاع از این حق و دفاع از حقوق ذاتی حیات خود را، در مورد خود و یا دیگران، از دولت و شهروندان بخواهد. لذا مسئولیت حفظ حیات یکایک شهروندان و برآوردن نیازهای حیاتی، مسئولیتی همگانی است. بنابر این حق، اعدام ممنوع است.

اصل بیست و نهم: تحصیل اطلاع و دانستن، فعالیت استعداد علم و آگاهی جویی، حق هر انسان است. آزادی جریان اطلاع‌ها و داده‌ها و آزادی جریان اندیشه‌ها و آزادی جریان دانش‌ها و فن‌ها و هنرها، بلحاظ آن‌که امکان دانستن را برای هر انسان فراهم می‌آورند، حق هر انسان هستند. بنابر این‌که تکلیف بیرون از حق، حکم زور است، هر کس حق دارد بداند تکلیفی که انجام می‌دهد، عمل به حق هست یا خیر.

از آنجا که «المأمور معذور» ترجمان زورمرداری و ناقض حق است، هر امری باید امر به حق باشد و هر وظیفه‌مندی می‌باید مطمئن باشد که دستور سیاسی یا نظامی یا اقتصادی یا اجتماعی یا فرهنگی که به او می‌دهند، یا او به دیگران و یا به خود می‌دهد، ناحق نباشد. بنابراین، هر امری، باید با شفافیت تمام بر حق دلالت کند و نباید ناقض حقی از حقوق انسان و یا حقوق شهروندی او و یا حقوق ملی و یا حقوق طبیعت و یا حقوق جامعه بمتابه عضو جامعه جهانی باشد.

اصل سی‌ام: اصل بر شفافیت گفتار و کردار است. لذا، سر و پنهان‌کاری به قصد ستم‌کاری، و نیز دوستی و همکاری پنهانی با ستمگر و جنایت‌پیشه، ناقض

حق و ممنوع است. بنابراین، دولت حق ندارد عمل ناقض حقی از حقوق انسان و حقوق شهروندی و یا حقوق ملی و یا حقوق طبیعت و یا حقوق ایرانیان بمنزله عضو جامعه جهانی را مرتکب شود. ارتکاب عمل ناقض حقی از حقوق که اصول این قانون را تشکیل می‌دهند، جرم و «سر دولتی» کردن آن موجب تشدید مجازات به ترتیبی است که قانون معین می‌کند.

اصل سی و یکم: هر کس و هر جامعه‌ای حق دارد از صلح برخوردار باشد. ناموس صلح را نباید شکست. لذا، به زور بازداشتن شهروندان از زیستن با برخورداری از استقلال و آزادی و دیگر حقوق و تبلیغ حقوق، ممنوع است. جنگ به قصد سلطه بر دیگران و ویران کردن عمارت و طبیعت، ممنوع است. در برابر، دفاع در برابر متجاوز، وظیفه‌ای همگانی است. بنا بر این،

۳۱/۱. در سطح جامعه ملی و در سطح جامعه جهانی، از وظایف اصلی دولت، یکی برقرارکردن صلح است. اگر میان دو کشور جنگ روی نمود، بر او است بکوشد میانشان صلح برقرار کند. در صورتی که یکی از دو طرف از قبول صلح سرباز زد، باید در کنار کشوری که به صلح راضی است قرار بگیرد و جنگ طلب را، بر اصل رساندن حق به حقدار، به صلح وادار سازد.

۳۱/۲. بنا بر این که بر اصل موازنه عدمی، رابطه‌ها با کشورهای دیگر، بر مبانی حقوق ملی، از جمله، حق صلح و دیگر حقوق، برقرار می‌شود، بر دولت ممنوع است که از راه برقرار کردن روابط قوای خصمانه با دولت‌های دیگر، صلح اجتماعی را به خطر اندازد و برخورداری شهروندان را از حقوق پنج‌گانه مشکل، وگرنه، ناممکن گرداند و یا حقوق ملی و دیگر حقوق را تضییع کند.

۳۱/۳. هیچ ملتی را بر عقیده و جان و مال ملت دیگر، حقی نیست. در عوض، هر ملتی بمتابه عضو جامعه جهانی، از حقوقی برخوردار است که موضوع فصل ششم هستند.

۳۱/۴. احقاق حقی نباید تجاوز به حقی را ایجاب کند. بنابراین، با احقاق حق، تقابل پایان می‌پذیرد.

اصل سی و دوم: بنابراین که تبعیض ناقض حق است، برابری جستن از لحاظ نژاد و قومیت و ملیت و جنسیت و رنگ، حق هر انسان است. تفاوتی از این جهات میان انسانها نیست.

اصل سی و سوم: از آنجا که استقلال و آزادی ذاتی حیات انسانند، خرید و فروش انسان بر خلاف حقوق او است. بنابراین برده‌داری در اشکال گوناگونش خلاف حق و شخصیت و شأن و کرامت انسان است و ممنوع می‌شود. بنابراین، هر رابطه‌ای که انسان را در موقعیت برده قرار دهد، یعنی او را در موقعیت انسان فاقد حقوق قرار دهد نیز ممنوع است.

اصل سی و چهارم: بنابر این که حق هر انسان و هر مجموعه انسانی است که ستم نبیند و وظیفه او است که ستم نکند، حق هر کس و هر مجموعه انسانی است که رعایت حقوق خویش را از دیگران بخواهد و وظیفه او است که به حقوق دیگران تجاوز نکند و در برابر هر تجاوزی، برپا خیزد و، بر میزان عدل، برای برخورداری همگان از حقوق خویش، از اصل «ستمگر مباش، ستم‌پذیر مباش و یار ستم‌دیده در برابر ستمگر باش» پیروی کند.

این حق هم اقتصادی و هم سیاسی و هم فرهنگی و هم اجتماعی است. به سخن دیگر انسان حق دارد در اندیشه و عمل و نیز از لحاظ موقعیتها و شرایط رشد، تحت ستم قرار نگیرد.

اصل سی و پنجم: بنابر این که مالکیت بر کار مالکیت شخصی است،

۳۵/۱. مالکیت شخصی نباید تابع مالکیت خصوصی بگردد و مالکیت خصوصی باید تابع مالکیت شخصی باشد به ترتیبی که هر درآمدی حاصل کار باشد.

۳۵/۲. فرد و جامعه و طبیعت به میزان شرکتشان در کار، بر حاصل آن حق پیدا می‌کنند.

۳۵/۳. حق بر سرزمین و منابع موجود در آن، همگانی است. یعنی نسلی که از پی هم می‌آیند بر آنها حق دارند و یک نسل حق ندارد، به ترتیبی بهره‌برداری کند که سبب محروم شدن نسل‌های آینده از منابع بگردد و یا سرزمینی که وطن است را بیابان کند.

اصل سی و ششم: بنابر این که مالکیت انسان بر کار خویش و آنچه از آن بدست می‌آورد، مالکیتی شخصی است، هیچ انسانی را نمی‌توان از مالکیت بر کار خود محروم کرد. خواه مستقیم یعنی با جلوگیری از کار فکری و یدی او و خواه غیرمستقیم با جلوگیری از برخورداری او از نیروهای محرکه و ابزار کار و زمین و منابع آن در حد یک شهروند. از این حق، دو حق اساسی زیر نتیجه می‌شوند که در عین حال شرط تحقق حق بالا هستند و در شمار حقوق شهروندی نیز بشمارند:

اصل سی و هفتم: از آنجا که رشد عمومی جامعه، شرط رشد هر انسان و بعکس است، هر کس حق دارد از جامعه بخواهد، کمبودهای او را جبران کند. بنابراین حق، جامعه باید، مستقیم یا توسط دولت و نهادهای دیگر امکانات و وسایل کار را در اختیار اعضای خویش بگذارد و او مسئول حفظ آنها است.

اصل سی و هشتم: بنابر این که انسان مجموعه‌ای از استعدادها و فضل‌ها است، رشدپذیر است. و از آنجا که رشد کردن ذاتی حیات انسان است، نظام اجتماعی مطلوب، نظام باز است. نظام باز نظامی است که در آن، رشد قدرت جای‌گزین رشد انسان نگردد و نیروهای محرکه بی‌آنکه ویران شوند، در رشد انسان و عمران طبیعت بکارافتند.

اصل سی و نهم: حق درخواست جبران کمبودها، حقی جهان‌شمول است. به این اعتبار که رشد اگر همگانی نباشد، و چند ملت رشد کنند و همه دیگر ملت‌ها رشد نکنند و یا ملتی بخواهد برای افزایش و یا حفظ «منافع» خود، حقوق خویش را از یادبرد و حقوق ملت یا ملت‌های دیگر را نادیده بگیرد، ناگزیر جریان رشد متوقف می‌شود و میزان خشونت و تخریب افزایش می‌یابد.

از این رو، هر کس و هر گروه و هر جامعه انسانی حق دارد از جامعه بشری رفع تجاوز و جبران کمبودهای خویش را بخواهد.

اصل چهارم: تأمین منابع مالی برای احقاق حق موضوع اصل ۲۴ و تعاون وسیله تحقق آن هستند. تعاون میان جامعه‌های بشری، حقی است که هر جامعه و هر فرد عضو هر یک از جامعه‌ها دارند. این حق است که به هر کس امکان می‌دهد از حقوق اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی لازم برای شکوفایی شخصیت و اعتلای کرامت انسانی خود برخوردار گردد. بر این اساس، جامعه ایرانیان نه تنها مسئول هر محروم و مظلوم در هر جای جهان است، بلکه مسئول طبیعت نیز هست که ویران نگردد.

اصل چهل و یکم: شهروندان حق دارند در رهبری جامعه مشارکت کنند. بنابراین که هر موجود زنده‌ای استعداد رهبری دارد، هر انسان در رهبری امور خویش مستقل و آزاد است و حق دارد در جامعه‌ای زندگی کند که در آن، برخورداری شهروندان از استقلال و آزادی خود، کامل باشد. همه شهروندان بر رهبری جامعه حق برابر دارند.

اصل چهل و دوم: بنابر این که هر انسان مسئول عمل به حقوق خویش است، پس او مسئول انجام مهم‌ترین مسئولیتها، یعنی شرکت در اداره امور جامعه‌ای است که در آن زندگی می‌کند. از این رو:

۴۲/۱. شرکت در مسئولیت اداره امور جامعه، حق و وظیفه هر کس است و این شرکت از آنجا که همگانی است، بناگزیر از طریق شورا انجام می‌گیرد.

۴۲/۲. همه شهروندان حق و وظیفه دارند مانع استقرار استبداد بگردند. هر کس نه تنها حق و بلکه وظیفه دارد در رهبری جامعه خویش شرکت کند. پرورش قوه رهبری، از برترین ارزشها است. برای استقرار و استمرار مردمسالاری و تحول آن به جمهوری شهروندان، ضرور است که شرایط لازم برای پرورش قوه رهبری فراهم گردد و موانع موجود از میان برداشته شوند.

۴۲/۳. از آنجا که مسئولیت رهبری، مهمترین مسئولیت انسان و با اهمیت‌ترین شاخص شخصیت و کرامت انسانی و کارآمدترین عامل رشد او است، هر کس حق و وظیفه دارد خود را برای شرکت در رهبری آماده کند. در جامعه ترکیب کار باید چنان باشد که هر کس فرصت بیابد بخشی از وقت خود را به کار شرکت در رهبری جامعه خود اختصاص دهد. بنابراین حق و وظیفه و ارزش برین، هر کس حق دارد خود را برای احراز مقامی از مقام‌ها، نامزد گرداند. رهبری به دادگری و لیاقت و علم است. در این جمهوری، فرصتها، باید فرصتهای دادگری و ابراز لیاقت و علم جستن و بکاربردن آنها بگردند. پس، هر کس حق دارد بخواهد که رهبری جامعه، عادل و لایق و منزله از فساد باشد.

اصل چهل و سوم: اندیشیدن و اظهار آن حقی انکار نکردنی است. اظهار نظر ولو مخالف حقوق پنج‌گانه آزاد است. اما عمل به آن وقتی ناقض حقی از حقوق پنج‌گانه نیست، حقی انکار نکردنی است. حق اختلاف در نظر، حقی است که همه از آن برخوردارند. هر جامعه باید بر این اصل اداره شود که یک شخص، و یک گروه و حتی یک نسل بخشی از حقیقت را می‌دانند و نه تمام حقیقت را، بنابراین، همه حق دارند، با رعایت صلح و دوستی و با تلاش در خشونت‌زدایی، اختلاف در نظر داشته باشند.

لازم است شهروندان نظر خویش را به جریان آزاد اندیشه‌ها بسپارند و آن را وسیله خصومت با یکدیگر نگردانند. اختلاف در نظر شورا را ضرور و دست‌آویز خصومت کردنش، آن را بی‌محل می‌گردانند.

اصل چهل و چهارم: از آنجا که گوناگونی در نژاد و رنگ و فرهنگ و زبان، حق است و نه ننگ، نقد دین‌ها و مرام‌های مروج مخالف این گوناگونی، و تبعیض، حق هر انسان است. هر انسان حق دارد آموزش و پرورش بی‌بجوبد که او را از بند تبعیض‌ها برهد. مبارزه با تمامی تبعیض‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی در سطح هر جامعه و در سطح جهان حق هر انسان است.

اصل چهل و پنجم: بنابراین که اندیشه راهنما لازمه زندگی حقوق‌مند است، برگزیدن و داشتن اندیشه راهنما حق هر انسان است. بنابراین، شهروندان در گزینش دین و مرام مستقل و آزادند. دولت و هیچ مقام و شخصی حق ندارند کسی را به پذیرفتن دین یا مرامی و یا به ترک آن مجبور کنند.

اصل چهل و هشتم: بنابر این‌که انسان مجموعه‌ای از استعدادها و فضل‌ها است و بنابراین که عمل کردن به حقوق نیازمند دانش‌ها و فن‌ها و اطلاع‌ها و داده‌های صحیح است، هر انسان حق دارد بر دانش‌ها و فن‌ها و اطلاع‌ها و داده‌ها دسترسی داشته باشد. بنابر اصل، هر کس حق و وظیفه دارد حقیقت و دانش را بجوید و اظهار کند.

اصل چهل و نهم: بنابر این که هرکس خود خویشتن را رهبری می‌کند، هیچ‌کس را حق و اختیار رهبری کردن دیگری به زور نیست. بنابراین، تمامی حاکمیت‌های قدرتمدار بدین خاطر که ناقض حقوق ذاتی حیات انسان و حقوق شهروندی او هستند، ممنوع هستند.

اصل چهل و دهم: بنابر این که ارزیابی و انتقاد، ضرورت رشد است، هر انسانی برخوردار از این حق است. در جمهوری ایران، اصل بر ارزیابی و انتقاد است و شهروندان این جمهوری، همه ارزیاب و منتقد هستند.

اصل چهل و یازدهم: آزادی بیان، حق هر انسان است. در مقام استفاده از این حق، نمی‌توان دروغ و ناسزا و جعل و تحریف و ... را مجاز شمرد. موارد سوء استفاده از این حق را قانون معین می‌کند. بنای قانون‌گذار نه محدود کردن آزادی بیان که احقاق حق در صورت سوء استفاده از آن باید باشد.

هر شهروندی حق دارد جبران‌زیانی ناشی از صدمه به حقوق و کرامت خویش را مطالبه کند یا از آن درگذرد. بنابراین، حق دارد از راه مراجعه به قوه قضایی، جبران و ترمیم زیان خود را بخواهد.

اصل پنجاهم: اظهار تمایل‌های دینی و سیاسی و علمی و فرهنگی آزاد است. حق ارزیابی و انتقاد و آزادی بیان و اظهار تمایل خود، حقی همگانی است، بنابراین، استفاده از آن باید غیرقهرآمیز و خشونت‌زدا باشد و از راه تفهیم و تفاهم، به یمن بحث آزاد، انجام بگیرد.

اصل پنجاه و یکم: بنابر این که رشد با ارزیابی و انتقاد همراه است، تغییر باور دینی و غیر آن را نمی‌توان جرم شناخت. حتی اگر این تغییر، تغییر از بیان استقلال و آزادی به بیان قدرت باشد.

اصل پنجاه و دوم: در این جمهوری، دانش و فن به همگان تعلق دارند و همگان باید بیاموزند و به روز کنند و بتوانند بکاربرند. دولت باید بکوشد که در سطح جهان نیز، دانش و فن از آن جهانیان بگردند تا که رشد هم‌آهنگ جامعه جهانی میسر شود.

اصل پنجاه و سوم: بنابر این که برخورداری از حقوق در وطن و جامعه میسر می‌گردد و بنابر این که عمل به حقوق ذاتی، رابطه حق با حق را ایجاب می‌کند، وطن‌مندی و تشکیل جمع، از یک هسته دو نفری تا تشکلی با اعضای فراوان، حق هر انسان است. تشکیل نهادهایی که وجود و عمل‌کردشان ناقض حقوق نباشند، آزاد است. بنابراین باید باشد که نهادهای جامعه مدنی محل تحقق دموکراسی شورایی بگردند.

اصل پنجاه و چهارم: بنابر حق رشد و بنابر استعداد دانشجویی که از استعدادهای انسانی است و بنابر این که هرکس حق دارد دانش و فن بجوید، پس حق او است که، در وطن خویش، از آموزش و پرورش برخوردار و یا برای کسب دانش و فن به هر جای جهان برود. آموزش و پرورش باید رایگان باشد. تعلق‌های ملی و قومی و جنسی و داشتن این یا آن مرام نباید مانع برخورداری از آموزش و پرورش کسی شوند.

اصل پنجاه و پنجم: بنابراین که فرهنگ فرآورده ابتکار و ابداع و کشف و خلق انسان است، هر انسان فرهنگ‌مند است و انکار فرهنگ و یا نادیده گرفتن آن ممنوع است. باوجوداین، هر دولت باید مروج فرهنگ استقلال و آزادی باشد و اشتراک‌های فرهنگی را بر عهده جریان آزاد داشته‌ها و یافته‌های فرهنگها و گفتگوها و بحث‌های آزاد میان فرهنگها بگذارد.

اصل پنجاه و ششم: بنابر حق مالکیت هر کس بر کار خویش و دست‌آورد آن، هر محقق و هر دانشمند و هر هنرمندی، بر کشف و ابداع و تألیف و اثر خویش حق دارد. باوجود این، استفاده از دانش و فن برای سلطه بر دیگران ممنوع است. حق بر دانش وظیفه برخوردارکردن دیگران از آن را در بردارد. اما این وظیفه داوطلبانه است.

اصل پنجاه و هفتم: حریم خصوصی و زندگانی شخصی و حقوق و حیثیات و شئون، بنابراین، کرامت هر کس، از زن و مرد و فرزندان، باید از هر گونه تعرض مصون باشد.

اصل پنجاه و هشتم: خانه هر شهروند از تعرض مصون است. وارد خانه کسی نباید شد مگر به اذن صاحب آن و یا برابر قانونی که با حقوق پنج‌گانه منطبق باشد.

اصل پنجاه و نهم: هر کس مختار است در کشور خود هر کجا که خواست منزل کند و به هر نقطه که خواست سفر کند. انتخاب اقامتگاه حق هر انسان است. بنابراین:

۵۹/۱. سفر در داخل کشور و به خارج از آن حق هر کس است. کسی را به دلیل هویت قومی و یا جنسی و نوع باورش نمی‌توان از این حق محروم کرد.

۵۹/۲. کسی را نمی‌توان از خانه و دیار خویش بیرون کرد. از این‌رو، کسانی که اشخاص را بزور از دیار خود بیرون می‌کنند باید مورد پی‌گرد قانونی قرار گیرند.

اصل شصتم: بنابر این که گوناگونی در نژاد و قومیت و ملیت و فرهنگ و زبان و رنگ حق است،

۶۰/۱. هیچکس را نمی‌توان از ملیت و قومیت خویش محروم ساخت. شناخته شدن به نژادی و ملتی و قومی، حق هر کس است.

۶۰/۲. اختلاف در فرهنگ و رنگ، وقتی جریان‌های آزاد دانش‌ها و فن‌ها و هنرها و اطلاعات و داده‌ها و داشته‌ها و یافته‌های فرهنگ‌ها برقرار هستند، به شرط نبود تبعیض‌ها، عامل رشد می‌شود. در هر جامعه، این اختلاف پذیرفته و مورد عمل باید باشد.

اصل شصت و یکم: هر کس حق دارد در صورتی که مورد ستم قرار گرفت پناهنده بگردد:

۶۱/۱. نه تنها بیگانه بلکه دشمن نیز حق دارد به جمهوری ایران پناه آورد و هرگاه چنین کرد، باید به او پناه داده شود.

۶۱/۲. هر کس مورد ستم قرار بگیرد حق و وظیفه دارد مهاجرت کند و به مبارزه برای احقاق حق ادامه دهد.

اصل شصت و دوم: هر کس حق دارد زندگانی متناسب با شئون و کرامت انسان را داشته باشد. بنابراین، هرکس بر غذا و مسکن و پوشاک و تعلیم و تربیت و درمان و محیط زیست سالم و بهتر کردن زندگی مادی و معنوی خود، حق دارد. بنابراین، هرکس حق مطالبه توزیع عادلانه امکانات و نیروهای محرکه را از جامعه مدنی و دولت دارد. براین دو است که امکانات و نیروهای محرکه را بر میزان عدل، توزیع کنند تا همگان به برخورداری از این حق توانا شوند.

اصل شصت و سوم: ازدواج باید بر اساس علاقه و عقیده و انتخاب آزاد زوجین باشد. ازدواج به اجبار ممنوع است. عوامل اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی که سبب سلب آزادی زنان و مردان و بیشتر زنان می‌شوند و آنان را ناگزیر از ازدواج بر خلاف میل می‌کنند، از اعتبار ساقطند. از میان

برداشتن این عوامل و تدارک امکان برخورداری از استقلال و آزادی، وظیفه جامعه مدنی و دولت است.

اصل شصت و چهارم: رابطه دو همسر و رابطه آنها با فرزندان، نه رابطه مسلط با زیر سلطه، بلکه رابطه حقوق مندها با یکدیگر یا رابطه برابر حق با حق است. قانون مدنی باید با این اصل و اصول دیگر این مجموعه حقوق، تطبیق بجوید.

اصل شصت و پنجم: همسری حقی از حقوق هر زن و مرد است و در برخورداری از این حق، اصل بر برابری همسران و اعضای خانواده در حقوق انسان و حقوق شهروندی و حقوق دیگر است. بنابراین،

۶۵/۱. مرد و زن در ازدواج و طلاق از حقوق برابر برخوردارند.

۶۵/۲. ازدواج تنها با رسیدن به سن قانونی ممکن است.

اصل شصت و ششم: کاستن از منزلت و کرامت انسان و ناچیز کردنش در استثمار شونده و تخریب طبیعت و منابع موجود در آن، ممنوع است.

اصل شصت و هفتم: فرسودن انسان و طبیعت ممنوع است. هرکس برکاری حق دارد که توانایی انجامش را دارد. تعیین انواع کارها و طول مدت کار، باید برابر این اصل باشد.

اصل شصت و هشتم: انسان بر آسایش و تفریح حق دارد. در تعیین ساعات‌های کار این اصل نیز باید رعایت شود. هر انسان بر فراغت از کار و تعطیلات با استفاده از حقوق حق دارد.

اصل شصت و نهم: از آن‌جا که برخورداری از حقوق، بدون برخورداری از امنیت و نیز بدون برخورداری از دو حق استقلال و آزادی - که از یکدیگر جدایی ناپذیرند - تحقق پیدا نمی‌کند، هرکس حق دارد از امنیت‌ها برخوردار باشد. نسبت استقلال و آزادی با امنیت‌ها نسبت تراحم نیست. بنابراین،

نمی‌توان، با دست‌آویز کردن امنیت، استقلال و آزادی شهروندان را سلب و یا محدود کرد.

اصل هفتادم: هیچ کس نباید مجبور به انجام رفتار غیرانسانی و تحقیرآمیز بگردد. هیچ کس نباید از راه شکنجه و غیر آن، برای اقرار و یا قبول و یا نفی عقیده‌ای، تحت فشار و یا مورد تحقیر قرار بگیرد. حتی در مقام کمک و انفاق نیز تحقیر روا نیست. بنابراین، اکراه و اجبار رافع مسئولیت اجبار شونده و موجد مسئولیت اجبارکننده است.

اصل هفتاد و یکم: بنابر این که شرط برخورداری هر کس از حقوق، بکارگرفتن استعدادها و فضلها است، برابری واقعی در برخورداری هر شهروند از حقوق و بکاربردن استعدادها و فضلهايش مقرر می‌شود .

اصل هفتاد و دوم: عدالت میزان تمیز حق از ناحق تعریف می‌شود. بنابراین میزان، از بدو تولد، هر کس بر رعایت شدن حقوقش حق دارد. عمل به حقوق و رعایت حقوق یکدیگر و رعایت حقوق پنج‌گانه توسط هر یک از متصدیان دولت و هریک از دیگر متصدیان منتخب یا منصوب، بدین میزان سنجیده می‌شود.

اصل هفتاد و سوم: بنابر این که عمل به حقوق عدم وجود مانع را ایجاب می‌کند، قیام برای برداشتن مانع‌ها، بخصوص مانع‌هایی که ستم و ستم‌گری و ستم‌پذیری و تبعیض‌ها هستند، از حقوق انسان است.

اصل هفتاد و چهارم: بنابر این که هرکس حقوقمند و کرامتمند دنیا می‌آید، نقض حقوق و کرامت کودکان، جرم و هیچ‌عذر و بهانه‌ای از نقض‌کننده پذیرفته نیست.

اصل هفتاد و پنجم: بنابر این که کودک از زمانی که به دنیا می‌آید، از حقوق انسان برخوردار است و باید از راه عمل به حقوق خویش بارآید و رشد کند، نباید از عمل به حقوق انسان بازداشته شود.

اصل هفتاد و ششم: کودکان، عضوهای تمام عیار خانواده هستند. تا رسیدن

به رشد، پدر و مادر و اگر یتیم بودند، جامعه باید نیازهای آن‌ها را برآورند. و ۷۶/۱. از آنجا که رشد فطری بشر است، کودکان باید برای آینده تربیت شوند. بنابراین نباید به پذیرفتن عقیده‌ای مجبورشان کرد نه آنها مجبور به اطاعت از پدر و مادر، در گرویدن و یا نگرویدن به دین یا مرامی هستند.

۷۶/۲. کودکان بی‌سرپرست یا معلول حق عاجل بر نمردن از گرسنگی و بی‌خانمانی و برخورداری از تعلیم و تربیت درخور دارند. اینان بعنوان فرزندان جامعه، حق دارند رشد کنند. ادای این حق در درجه اول بر عهده خویشاوندان است و اگر آنان ناتوان بودند بر عهده جمهور مردم و دولت است.

۷۶/۳. کودکان یتیم بر محبت حق دارند و باید محبت ببینند و حقوقمند تربیت بگردند.

۷۶/۴. تبعیض میان فرزندان و میان فرزندان که پدر و مادر دارند و آنها که ندارند، ممنوع است.

۷۶/۵. کودک بر داشتن پدر و مادر حق دارد. بنابراین، همبستری خارج از ازدواج قانونی، سالب مسئولیت زن و مرد همبستری کننده نمی‌شود. آموزش و پرورش کودک بر وفق حقوق و برآوردن نیازهای او بر عهده آنها است.

۷۶/۶. کودکان حق دارند شهروند تربیت بگردند و برای ایفای نقش شهروند برخوردار از حقوق شهروندی تربیت شوند.

۷۶/۷. مادرانی که بار تکفل فرزندان خود را بردوش دارند، بر جبران کسر مالی و رفع نقص مراقبتهای دیگر حق دارند و باید بیمه شوند.

۷۶/۸. جدا کردن کودکان از خانواده بر خلاف اراده افرادی که حق پرورش آنها را دارند، فقط در صورت قصور در انجام وظیفه و یا اگر اطفال در مخاطره غفلت و اهمال واقع باشند، بر طبق قانون امکان پذیر است

اصل هفتاد و هفتم: بنابر این که اصل بر خشونت‌زدایی است، رابطه زور برقرارکردن با کودک و قربانی خشونت کردن او ناقض حقوق او و مانع رشد او بعنوان انسان خودانگیخته، مستقل و آزاد است. بنابراین،

۷۷/۱. به خدمت ارتش و نیروی انتظامی درآوردن کودکان و یا وادارکردن آنها به جاسوسی ممنوع است.

۷۷/۲. وادارکردن کودکان به شرکت در نزاع، چه رسد به جنگ، ممنوع است.

اصل هفتاد و هشتم: کودکان بر دفاع در برابر تجاوز حق دارند. نه پدر و مادر و نه دیگران حق تجاوز به حقوق کودک را ندارند. در صورت تجاوز به حقوق آنها، دفاع از حقوق آنها وظیفه همگان از طریق مراجعه به قوه قضایی است.

۷۸/۱. در صورت جدایی میان پدر و مادر، در تعیین سرپرست فرزند، ملاک حقوق او و نیازمندی نیازمندی های او به رشد است.

۷۸/۲. دفاع از کودک در برابر آسیب‌های اجتماعی، بخصوص مواد مخدر، در درجه اول برعهده خانواده و در درجه دوم بر عهده جامعه مدنی و دولت است.

۷۸/۳. واداشتن کودکان به فحشاء و هرگونه سوءاستفاده جنسی از آنها جرم است.

۷۸/۴. دفاع در برابر تبعیض‌های جنسی و نژادی و ملی و قومی و دیگر تبعیض ها، حق کودکان است.

۷۸/۵. بنابر ممنوعیت برده‌داری، خرید و فروش کودکان ممنوع است.

۷۸/۶. در صورت وقوع جنگ، حمله به مردم غیر نظامی، ولو در مقام تلافی، ممنوع است و حفاظت از کودکان از اولویت برخوردار است.

اصل هفتاد و نهم: کودک عضو خانواده است. بنابراین، حق دارد بر اسم و هویت خانوادگی و تابعیت کشور.

اصل هشتمادوم: پیش از رسیدن به سن بلوغ که قانون معین می‌کند، کودک به تعلیم و تربیت و بازی و استراحت حق دارد و بکاروداشتن آنها و هرگونه بهره‌کشی از آنها ممنوع است.

اصل هشتماد و یکم: کودک بمتابه عضو خانواده حق دارد شور کند و طرف شور قرار بگیرد. کودکان یتیم نیز حق دارند خانواده بیابند و اسم و هویت خانواده را بیابند و طرف شور قرار بگیرند.

اصل هشتماد و دوم: همانطور که در زناشویی، در رابطه میان والدین و فرزندان، عشق و محبت اساس است، پدران و مادران، بخصوص مادران، نیازمند محبت هستند. غیر از حقوق خود، بعنوان انسان، از این حق اساسی برخوردارند که فرزندان دوستشان بدارند. از این رو است که فرزندان اگر چه مجبور نیستند در عقیده از آنها پیروی کنند، اما باید اختلاف در باور را بهانه بدرفتاری با آنها قرار ندهند:

۸۲/۱. پدر و مادر به محبت و اکرام فرزندان حق دارند

۸۲/۲. و اگر پدر و مادر در معیشت نیازمند بودند، بر فرزندان است که از راه انفاق نیاز آنها را برآورده سازند. در هر حال، نیازمندان باید از بیمه مسکن و معیشت و درمان و محیط زیست سالم برخوردار شوند. جامعه سالم جامعه‌ای است که همگان از بیمه‌های اجتماعی برخوردار باشند.

گرچه انفاق به پدر و مادر حق آنها است، اما اگر با محبت و احترام همراه نباشد، برای آنها شکنجه بار می‌شود. از این رو، در هر جامعه، بالاندن استعداد انس و دوستی و دوست‌داشتن یکدیگر، کار اول است.

اصل هشتماد و سوم: هر دولتی موظف است به وظائفی که کنوانسیون بین‌المللی حقوق کودک بر عهده‌اش می‌گذارد، عمل کند.

اصل هشتاد و چهارم: انسان موجودی است که فرهنگ می‌سازد و در فرهنگ و با فرهنگ می‌زید. بنابراین، بر به بارآمدن بمثابه فرهنگ ساز و زیستن در فرهنگ استقلال و آزادی حق دارد.

اصل هشتاد و پنجم: از آنجا که برخورداری انسان از حقوق، از برخورداری طبیعت و زیندگان از حقوق جدایی‌ناپذیر است، عمران طبیعت حق و وظیفه انسان است. و از آنجا که طبیعت و منابع آن از آن نسلها هستند، هر نسل باید به اندازه از آنها بهره بجوید و اسراف نکند. هر نسل حق دارد محیط زیست سالمی داشته باشد و بهینه‌سازی محیط زیست، حق و وظیفه هر نسلی است. مراقبت بر بهره‌برداری به اندازه از منابع طبیعت و سالم‌گردانی فعالیتهای تولیدی بر عهده دولت است.

اصل هشتاد و ششم: جانداران مستقل از سودمندیشان برای انسان و طبیعت، حقوقمند هستند. انسان حق ندارد نسل جاندار را براندازد و جز در آن حد که تغذیه او اقتضا می‌کند، جاندار را بی‌جان کند. رویدنیها برای تغذیه انسان و جانداران اهلی و غیر اهلی هستند. جانداران محیط زیست را سالم می‌کنند و کشتارشان ممنوع است. حسن رفتار با جانداران و حفظ نسل آنها بر عهده شهروندان و دولت است.

فصل سوم

در حقوق شهروندی

شهروند کسی است که افزون بر برخورداری از حقوق انسان، بمثابه عضو جامعه‌ای که در آن، ولایت با جمهور شهروندان است، از حقوق سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی برخوردار است. در دموکراسی‌های کنونی، آزادی گفتار و کرداری که به دیگری زیان نرساند، مبنای حقوق شهروندی گشته‌است (از جمله قانون اساسی فرانسه). بنابراین تعریف، قدرت در تنظیم رابطه‌ها نقش تعیین کننده پیدا می‌کند. اما قدرت از نقض حقوق پدید می‌آید. از این رو، باردیگر، حقوق پنج گانه، از جمله حقوق شهروندی، بر اساس استقلال به معنی وضعیت رها از هر گونه اجبار در گرفتن تصمیم و آزادی به معنی توانایی انتخاب نوع تصمیم، تعریف می‌شوند. در حقیقت، بنابر این تعریف، استقلال و آزادی کسی استقلال و آزادی دیگری را تهدید نمی‌کند، بلکه استقلال و آزادی هر شهروند عرصه استقلال و آزادی شهروندان دیگر را نیز می‌گسترانند. بر وفق این تعریف از استقلال و آزادی، هر شهروند از حقوق سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی به شرح زیر برخوردار است. یک‌چند از حقوق که در شمار حقوق انسان هستند، بدین خاطر که از حقوق شهروندی او نیز بشمارند، بازآورده می‌شوند:

۱. حقوق سیاسی شهروند:

اصل هشتم و هفتم: انطباق قانون عادی با قانون اساسی ایجاب می‌کند که قانون عادی ترجمان حقوق ذاتی حیات انسان و حقوق شهروندی و حقوق ملی شهروندان و حقوق طبیعت و حقوق جامعه ملی بمثابه عضو جامعه جهانی باشد. اگر نه فاقد اعتبار است.

اصل هشتم و هشتم: هر شهروند هم‌وطن و برخوردار از حق وطن‌مندی است. هیچ‌کس را نمی‌توان از حق وطن‌مندی محروم کرد، مگر این‌که خود، به اختیار، وطن خویش را ترک و در کشور دیگری توطن‌گزیند. این اصل شامل کسانی نمی‌شوند که به اجبار ترک وطن می‌کنند و از ناگزیری تابعیت کشور دیگر را می‌پذیرند.

اصل هشتم و نهم: هر شهروند بر اداره جامعه خود حق دارد و بنابراین، بعنوان عضو جامعه ملی، بر ولایت (شرکت در اداره جامعه خود بر اصل دوستی و برابری)، حق دارد و این حق را یا بطور مستقیم (همه‌پرسی) و یا از راه شرکت در شوراها و یا بطور غیرمستقیم، (انتخاب نماینده) اعمال می‌کند.

اصل نهم: هر شهروند برخوردار از شرایط انتخاب کردن و انتخاب شدن، حق انتخاب کردن و انتخاب شدن را دارد.

اصل نهم و یکم: شهروندان در نامزد شدن برای تصدی مقام‌ها، در قلمرو هر یک از قوا برابر هستند.

اصل نهم و دوم: بنابر این‌که حق رهبری قابل انتقال نیست، در مواردی که اعمال این حق از طریق منتخبان انجام می‌گیرد، اصل بر این باید باشد که تصمیم را شهروندان بگیرند و اجرا بر عهده منتخبان باشد. موضوع تصمیم، برنامه‌های نامزدها هستند. رأی به نامزدها، رأی به برنامه آنها می‌شود که باید در شفافیت تمام به اطلاع شهروندان برسند.

اصل نود و سوم: همگان در برابر قانون وقتی ترجمان حقوق ذاتی حیات انسان و حقوق شهروندی و حقوق ملی شهروندان و حقوق طبیعت و حقوق بمثابة عضو جامعه جهانی است، برابرند. این برابری همواره باید واقعی باشد. بنابراین، شهروندان باید بدون تبعیض از حمایت قانون برخوردار شوند.

اصل نود و چهارم: بنابر این که هر شهروند از استقلال در گرفتن تصمیم و آزادی در گزینش نوع تصمیم برخوردار است و بنابر حق انسان بر گزینش اندیشه راهنمای مطلوب خویش،

۹۴/۱. هر شهروند در گزینش تمایل سیاسی و اندیشه راهنمای خود آزاد است و تفتیش عقیده و ممیزی طرزفکرها ممنوع است.

۹۴/۲. هر شهروندی از استقلال و آزادی در اندیشیدن برخوردار است و حق دارد اندیشه خود را از راه گفتن و نوشتن و این و آن هنر و عمل کردن، اظهار کند. احدی را نمیتوان به دلیل نقل و نشر اندیشه و عقاید خود یا دیگری مورد تعقیب قانونی قرار داد.

۹۴/۳. هر شهروندی بر شفافیت انتخابی که بعمل می‌آورد حق دارد. انتخاب شونده‌گان باید، با هویت شفاف، نامزد شوند. بنابراین، جریان‌های آزاد اندیشه‌ها و داده‌ها و اطلاع‌ها و دانش‌ها ضرور هستند؛

۹۴/۴. هر شهروندی حق دارد اجتماع تشکیل دهد و یا در اجتماعی که تشکیل می‌شود، شرکت کند. ایجاد انجمن‌ها با هدف تجاوز به حقوق، خواه علنی و خواه نیمه سری و خواه سری ممنوع است.

۹۴/۵. هیچ انجمن قانونی منحل نمی‌شود مگر با توافق تشکیل دهنده‌گان آن و یا حکم قضایی

اصل نود و پنجم: هر شهروند حق آگاه شدن از امور کشور را دارد. بر این اساس، انواع سانسورها ملغی هستند. هر کس حق دارد از حقیقت آگاه شود. آگاهی از شرائط مسئولیت است اما عدم آن رافع مسئولیت نیست. زیرا شهروند باید، در مقام عمل به حق خود، در پی آگاه شدن باشد. بنابراین، حق و وظیفه

هر کس است که از هر آنچه لازمه عمل به مسئولیت شهروندی است، آگاه گردد. بنابراین که محرومیت از حق، محرومیت از حقوق شهروندی است، محروم کردن شهروندان و یا شهروندی از این حق، جرم است. اسرار نظامی و دولتی که قانون بر این اصل تعیینشان می کند که ناقض حقوق نباشند و دقیق و شفاف باشند، مستثنی هستند.

اصل نود و ششم: شهروندان مختارند آنچه را می شنوند بپذیرند یا نپذیرند. حتی اگر این سخن، حق الیقین باشد. بنابراین، نه طرزفکری و نه اطلاعی را نمی توان به شهروندان تحمیل و یا سانسور کرد. آگاه شدن و نشدن به اختیار انسان است. اما اگر در پی آگاه شدن نشد و دروغ را پذیرفت، مسئول تضييع شدن حق خویش است. لذا،

۹۶/۱. جریان آزاد اندیشه ها و دانش ها و هنرها و داده ها و اطلاع ها باید همه زمانی و همه مکانی باشد.

۹۶/۲. هر دولت باید اسباب دانش و فن و اطلاع جستن را در اختیار شهروندان بگذارد.

۹۶/۳. اما به بهانه ضرورت بیان حقیقت، کسی حق ندارد اسرار نظامی و یا غیر آن را که قانون معین می کند، فاش سازد.

اصل نود و هفتم: هر کس حق دارد در نظامی زندگی کند که در آن، حقوق انسان و حقوق شهروندی و دیگر حقوق او رعایت می شوند:

۹۷/۱. نظامی اجتماعی بطلبد که در آن، حقوق انسان و حقوق شهروندی و حقوق ملی و حقوق طبیعت و حقوق جامعه او بعنوان عضو جامعه جهانی، رعایت گردند و همواره دسترسی به دستگاه قضایی عدالت گستر، میسر باشد. تا اگر به کسی ستمی رفت، بتواند احقاق حق کند و ستم دیده بقدر ستمی که دیده است، حق جبران و ترمیم داشته باشد. باشد که میل به عفو و صبر تقویت گردد. نظامی اجتماعی که، در آن، میل به عفو و برادری و خواهی، بر میل به انتقام و قهر غلبه قطعی داشته باشد.

۹۷/۲. در نظامی جهانی بزید که ملتی بر ملتی دیگر سلطه نجوید و ملتها به زیان یکدیگر منافع نخواهند و حکومت‌های پشتیبان یکدیگر در استقرار استبداد و تضییع حقوق و آزادیهای انسان نباشند.

اصل نود و هشتم: هر شهروند در قبال جامعه، وظایف نیز بر عهده دارد که نباید جز عمل به حقوق ذاتی حیات انسان و حقوق شهروندی و حقوق ملی او و حقوق طبیعت و حقوق جامعه او بعنوان عضو جامعه جهانی باشد. باوجود این،

۹۸/۱. این وظایف را در قبال جامعه‌ای بر عهده دارد که، در آن، امکان رشد همه جانبه او موجود و اسباب برخورداری او از همه حقوق فراهم باشند. اگر نه، قیام برای ایجاد امکان و اسباب، حق، بنابراین، وظیفه او و همه دیگر شهروندان است. لذا،

۹۸/۲. در صورتی که حقوق ذاتی حیات انسان و دیگر حقوق شهروندان رعایت نشوند و مقررات و قوانین یا موافق حقوق باشند و اجرا نشوند و یا مخالف حقوق باشند و به او تحمیل شوند، او نه تنها حق بلکه وظیفه دارد، برای احقاق حقوق خویش اقدام کند.

۹۸/۳. هرگاه جامعه ملی، در معرض سلطه خارجی قرارگیرد یا تبلیغ آزاد عقیده و برخورداری از دیگر آزادی‌ها ناممکن شود و شهروندان توانا به عمل به حقوق خویش نباشند، باید با قاطعیت از استقلال و آزادی جامعه ملی و حقوقمندی شهروندان دفاع شود. این دفاع تا وقتی است که مانع از سر راه برداشته شود و به تجاوز به قصد سلطه بدل نگردد.

تشخیص در معرض سلطه خارجی قرار گرفتن و نیز تشخیص وجود خطر استبداد و اختناق برعهده شهروندان است که، آنرا، از راه همه پرسی اظهار می‌کنند. هرگاه یک سوم نمایندگان مجلس و یا اگر طوماری به امضای یک دهم دارندگان

حق رأی تقاضای برگزاری چنین همه پرسی را بنمایند، دولت موظف است ظرف دو ماه برای برگزاری آن اقدام نماید. دولت موظف به اجرای نتیجه همه پرسی است. ۹۸/۴. در صورتی که کشور دیگری در این خطر قرارگرفت، جمهوری ایران نه با سلطه‌گر متحد می‌شود و نه سلطه‌اش را به رسمیت می‌شناسد و نه دفاع از زیر سلطه را در مبارزه‌اش برای بازجستن استقلال و آزادی، رها می‌کند. نظام جهانی بر اصل نه مسلط نه زیر سلطه، حق تمامی زیندگان روی زمین است.

اصل نود و نهم: از آن‌جا که حق اختلاف حقی از حقوق انسان است، اصل بر کثرت آراء و عقاید دینی و سیاسی و غیر آن است. هر شهروند حق دارد نظر و عقیده‌ای داشته باشد موافق یا مخالف نظر و عقیده دیگری.

ایجابات کثرت‌گرایی عبارتند از:

۹۹/۱. باز بودن مرزها به روی اندیشه‌ها و دانش‌ها و فنون و هنرها و اطلاع‌ها، بنابراین، ارتباط فرهنگها و ارزش‌شدن مبادله‌های دست‌آوردهای علمی و فنی و هنری و رفت و آمد انسان‌ها، بنابراین، جریان‌های آزاد اندیشه‌ها و اطلاع‌ها و دانش‌ها و فن‌ها و هنرها؛

۹۹/۲. ارزش‌شدن تغییر بدین‌خاطر که فرآورده جریان‌های آزاد اندیشه‌ها و اطلاع‌ها و دانش‌ها و فن‌ها و هنرها است؛

۹۹/۳. گوناگون بودن ابتکارهای افراد و گروه‌ها و مبادله آنها؛

۹۹/۴. استقلال و آزادی فرد؛

۹۹/۵. مالکیت شخصی بر کار خویش که استقلال و آزادی فرد در ابتکار و اظهار بدان متکی است؛

۹۹/۶. حقوق‌مدار بودن منتخب شهروندان و کارگزار آنها بودن دولت؛

۹۹/۷. پذیرفتن حل و فصل تنش‌ها و منازعه‌ها بر وفق حقوق و با روش کردن خشونت‌زدایی؛

۹۹/۸. بازشناختن حق اختلاف و رعایت این حق از سوی همه شهروندان؛

۹۹/۹. بی‌محل کردن خشونت، به یمن همگانی کردن فرهنگ استقلال و آزادی و خشونت‌زدایی، تا که اقلیت به عمل درآمدن نظر اکثریت را و اکثریت نقش بس سودمند اقلیت را، در نقد و پیشنهاد و نظارت، بپذیرند؛

۹۹/۱۰. حق هر شهروند بر تغییرکردن و تغییر دادن؛

۹۹/۱۱. ممنوع شدن این امر که یک تن و یا یک گروه، دیگری یا دیگران را از اظهار فکر و اطلاع بازدارد و این و آن سانسور را برقرارکند؛

۹۹/۱۲. وجود برابری‌های ضرور (میان زن و مرد و بی‌محل شدن خود نخبه‌انگاری و برای خود حق حاکمیت قائل شدن بر مردم و نابرابری‌های قومی و نژادی و دینی و مرامی)؛

۹۹/۱۳. همراه شدن حق اختلاف در نظر سیاسی و در فرهنگ با حق اشتراک در نظر سیاسی و در فرهنگ . و

۹۹/۱۴. بنام حق اختلاف نمی‌توان مانع برخورداری از حق اشتراک شد و بعکس.

اصل یک صدم: برای برخورداری از حقوق و عمل به وظایف، هر شخص و هر گروه حق دارد و دارند در صدد تشکیل حزب و جمعیت و انجمن و سندیکا برآید و برآیند و به ارزیابی و انتقاد جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند و می‌کنند، پردازد و بپردازند. اما، نه عضویت در جمعیتی سبب برخورداری از امتیازی افزون بر حقوقی می‌شود که فرد دارد و نه عدم عضویت سبب محرومیت از حقی می‌گردد.

تمایلها و گردآمدن شهروندان در جمع‌ها، باید آزاد باشند. بنابراین هیچ شخص را نمی‌توان از عضویت در جمعی بازداشت و یا به عضویت در جمعی

مجبور گرداند. دولت و هیچ شخصی، اعم از حقیقی یا حقوقی، حق ندارند مردم را بر اساس جنس و نژاد و قومیت و موقعیت مالی و باور دینی یا سیاسی طبقه بندی کنند و پاره‌ای را از امتیازهای ویژه برخوردار و دیگران را از حقوق خود محروم سازند.

در هر جامعه، هیچ شخص حقیقی یا حقوقی و نیز دولت حق ندارد مردم را، بر اساس تمایلات فکری، دست بندی کند و خود را شخص یا «گروه برگزیده» بشمارد و اندیشه راهنما را وسیله پراکنندگی کند و بر پایه آن مردم را در گروه‌های متخاصم رو در روی یکدیگر قرار دهد.

اصل یک صد و یکم: هر شهروند در قبول عضویت و یا ترک عضویت هسته، گروه، حزب، انجمن، جمعیت، آزاد است. هیچ شخص را نمی‌توان به عضویت در هریک از آنها و یا به ترک عضویت آنها مجبور کرد. اخراج از عضویت وقتی عضو اساس‌نامه و مرام‌نامه را نقض می‌کند، باید بروفوق حقوقی باشد که او و دیگر اعضای سازمان و خود سازمان دارند و حق اخراج شونده برای مراجعه به دادگاه محفوظ باشد.

اصل یک صد و دوم: حزب‌ها و جمعیت‌های سیاسی، به لحاظ حقوق و وظایف - که همواره عمل به حقوق پنجگانه باید باشند -، برابر هستند.

اصل یک صد و سوم: بنابر حق اعمال مستقیم ولایت، همه‌پرسی حقی از حقوق شهروندان است و شهروندان حق دارند در باره مسئله‌ای سیاسی یا اقتصادی و یا اجتماعی و یا فرهنگی پیشنهاد دهنده بگردند و بخواهند منتخبان آن را بررسی و تصویب کنند و یا بخواهند از طریق همه‌پرسی به تصویب مردم برسند. هرگاه یک سوم نمایندگان مجلس و یا اگر طوماری به امضای یک بیستم دارندگان حق رأی، تقاضای برگزاری چنین همه‌پرسی را بنمایند، دولت موظف است ظرف دو ماه برای برگزاری آن اقدام نماید و نتیجه همه‌پرسی را به اجرا بگذارد.

اصل یک صد و چهارم: بنابراین که حقوق انسان و حقوق شهروندی او با حقوق ملی و حقوق طبیعت و حقوق هر جامعه بعنوان عضو جامعه جهانی، معارض نیستند و نظر به این که موضوع شهروندی تصدی این حقوق است و نظر به این که منفعت می تواند با منفعت دیگری معارض باشد، در مقام عمل به حقوق شهروندی، هر شهروند، نه منافع شخصی و نه منافع گروهی، که حقوق پنج گانه باید باشند. بدیهی است که در قلمرو فعالیت اقتصادی خود، هر شهروند نفع خویش را لحاظ می کند. این نفع مشروع است وقتی ناقض حقوق او و دیگران نباشد.

اصل یک صد و پنجم: اشخاص، اعم از حقیقی یا حقوقی، خصوصی و یا دولتی، از جمله دولت و ارگان های دولتی و نهادهای وابسته به آن، حق تعرض به حقوق شهروندان را ندارند. لذا:

۱۰۵/۱. امنیت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی شهروندان باید از هرگونه تعرضی مصون بماند. اسباب امنیت شهروندان باید فراهم شوند و هیچ شهروندی را نمی توان به دلیل عمل به حقوق حقه خویش و یا به صرف عدم انجام عملی که قانون او را به انجامش ملزم نمی کند، مورد آزار، تعرض و اتهام قرار داد.

۱۰۵/۲. دولت و هیچ نهاد و شخصی حق ندارد در زندگی افراد یا عقایدشان تجسس و تفتیش کند و به صرف ظن، امنیت آنها را سلب نماید.

۱۰۵/۳. به استناد خبر خبرچینان و گزارش «سازمان امنیت»، نباید امنیت کسی را سلب کرد. تنها قاضی می تواند پس از اطمینان از صحت گزارش، اقدام قضایی بعمل آورد.

۱۰۵/۴. دولت و هیچ مقامی حق ندارد برای محروم کردن شهروند یا شهروندانی از حقوق خود، تقصیر برترشد و برای او پرونده بسازد. این عمل جرم است و مجازات آن را قانون معین می کند.

اصل یک صد و ششم: هیچ گروه و یا حزب و یا جمعیتی حق ندارد، بنام عقیده ای و یا مرامی و به استناد برخورداری از حمایت اکثریت شهروندان، در

پی سلطه‌گری بر اقلیت و یا گروه و یا حزب و جمعیت دیگری باشد و قلمرو فعالیتش را محدود کند. هر اقلیتی، از همه حقوق قانونی برخوردار است. بخصوص نباید دو حق استقلال و آزادی او سلب شوند.

۲. حقوق اقتصادی شهروند:

اصل یک صد و هفتم: بنابراین که مالکیت هرکس بر کار خویش شخصی است، در اقتصادی که تولید محور است، کار، پایه سازمان دادن به فعالیت‌های اقتصادی است. قوه مقننه موظف است بر طبق این پایه قانون وضع کند. به ترتیبی که هرکس از کار خویش، بتواند زندگانی درخور شأن و کرامت انسانی را بدست آورد و هیچ شهروندی استثمار نگردد.

اصل یک صد و هشتم: داشتن غذا، پوشاک، مسکن، آب و هوای سالم و محیط کار سالم و آموزش و پرورش و بهداشت و بهداری و رشد از حقوق شهروندان می‌باشند.

اصل یک صد و نهم: هر شهروند به برخورداری از بیمه‌های برآورنده نیازهای اولیه، یعنی غذا و پوشاک و مسکن و آب و هوای سالم و آموزش و پرورش و تندرستی حق دارد. دولت موظف به اداره سازمان بیمه برای تأمین نیازهای محرومان از این نیازها است.

۱۰۹/۱. بیکاران و سالمندان و معلولان باید بیمه شوند.

اصل یک صد و دهم: بنابر این که مالکیت خصوصی تابع مالکیت شخصی است و وارونه آن، انسان‌ها را گرفتار روابط قوا می‌کند و قدرت را محور اصلی هر فعالیت اقتصادی می‌گرداند، رابطه انسان با زمین و منابع موجود در آن و ابزار کار را حق او بر کار تعیین می‌کند. لذا:

۱۱۰/۱. برای کارکردن و افزایش کارآیی و بهره‌وری و رشد و شکوفایی استعدادهایش، هر شهروند حق دارد بر به امکانش از زمین و منابع آن و ابزار تولید و دانش و فن؛

۱۱۰/۲. هر کس حق دارد از نتایج کار خویش برخوردار شود و بنابراین، بازده کارش نباید به شیوه‌های گوناگون استثمار و ستم‌های مرسوم دیگر، از چنگش بدر رود.

تبصره. فهرستی از پنجاه و پنج شیوه، ضمیمه این حقوق است. این شیوه‌ها، شیوه‌های استثمار و دزدی و اختلاس و رشوه‌ستانی و رابطه‌های قوای دیگری هستند که به یک طرف امکان می‌دهند از حاصل کار طرف دیگر، به زور، برداشت کند. یا به دو طرف امکان می‌دهد، چنین کنند. همه این شیوه‌ها، باید ممنوع باشند.

اصل یک صد و یازدهم: از آنجا که رشد عمومی جامعه، شرط رشد هر انسان و بعکس است و از آنجا که در یک اقتصاد تولیدمحور، استقلال و آزادی دو اصل راهنمای رشد همه جانبه شهروندان و جامعه آنها است، هر شهروند حق دارد از جامعه بخواهد، کمبود امکانش او را جبران کند. بنابراین حق، جامعه مدنی و دولت باید امکانات و وسایل کار را در اختیار شهروندان بگذارند. این حق همگانی است. در جامعه، نظام اجتماعی باید باز و تحول‌پذیر باشد تا که نیروهای محرکه در رشد کاربرد پیدا کنند. بنابراین، جامعه تعاونی است. آنها که مازاد خود را در اختیار دیگران می‌گذارند و آنها که از راه کار درآمد حاصل می‌کنند، نقش الگو و جهت یاب را پیدا می‌کنند.

در صورتی که شهروندانی قادر به کار نباشند و یا با وجود کار کردن، قادر به تأمین معاش متناسب زمان و کافی برای تأمین غذا و لباس مسکن و آب و هوای سالم و محیط کار سالم و بهداشت و تأمین‌ها و خدمات اجتماعی و تعلیم و تربیت نباشند، جامعه باید کسری آنها را جبران کند.

اصل یک صد و دوازدهم: هر شهروند حق دارد شغل و حرفه و کار دلخواه خود را انتخاب کند بشرط آنکه کارش مایه خرابی طبیعت و زیان جامعه نباشد. بنابراین،

۱۱۲/۱. باید امکانات به روزکردن دانش و فن را داشته باشد. و

۱۱۲/۲. بیکار نماند و توزیع برابر امکانات، به همگان امکان دهد از کار و درآمد کافی برای برآوردن نیازهای اساسی، برخوردار شوند.

قانون، شغل‌ها و حرفه‌های زیانمند را تعیین می‌کند.

اصل یک صد و سیزدهم: شاخص کارآیی و بهره‌وری نه سود سرمایه، که برخورداری همگان از حق کار است. بنابراین، پیشرفت دانش و فن و بکار بردن دست‌آوردهای علمی و فنی سه وظیفه می‌یابند:

۱۱۳/۱. برخوردار شدن همگان از امکان کار. و

۱۱۳/۲. میل کردن کارآیی انسان و بهره‌وری کار او به کمال مطلوب که آنرا عمل به حقوق معین می‌کند و

۱۱۳/۳. برخورداری از محیط کار و زیست سالم.

اصل یک صد و چهاردهم: حق جامعه شهروندان این است که اعضایش از دو قاعده، یکی «ضرر ندیدن و ضرر نرساندن» و دیگری «پاداش سازندگی، سازندگی است»، پیروی کنند و حق فرد این است که به کاری مجبور نگردد که دلخواه او نیست. جمع این دو حق ایجاب می‌کند که شهروندان از میوه کار خویش که متضمن آبادان کردن زمین باید باشد، برخوردار شوند. بنابراین:

۱۱۴/۱. برای کار برابر، درآمد برابر مقرر می‌شود. لذا، در برابر کار مساوی، درآمدها نیز باید مساوی باشند. برای کار مساوی، هرگونه تفاوت درآمدها بر اساس جنسیت، قومیت و خویشاوندی و مانند اینها ممنوع است.

۱۱۴/۲. تولید از آن کار است و نه ابزار. از حاصل کار، به اندازه استهلاک ابزار و تجدید و تکمیل آنها، اختصاص می‌یابد.

۱۱۴/۳. بنابر این که هر کس باید از کار خود، درآمدی متناسب زندگی در گشایش بدست آورد و به اقتضای قسط و قاعده ضرر نکردن و ضرر نرساندن، برقرارکردن رابطه استثمارکننده و استثمارشونده از راه داد و ستد ممنوع می‌گردد.

۱۱۴/۴. هرکس حق دارد کاری را داشته باشد که دانش و فن او ایجاب می‌کند. بنابراین، ناگزیر کردن او به کاری دیگر و یا همان کار با درآمد کم‌تر ممنوع است.

اصل یک صد و پانزدهم: همه کسانی که کار می‌کنند حق دارند به هر شکل که مقتضی بدانند، شورا تشکیل دهند. شورا اساس سازماندهی اداره کارهای گوناگون در هر جامعه باید باشد. از این‌رو، صاحبان مشاغل حق دارند سازمان‌های سندیکایی تشکیل دهند. سندیکاها که شورایی اداره می‌شوند، در فعالیت‌های خود مستقل و آزادند.

اصل یک صد و شانزدهم: نباید به کسی کاری را که توانایی انجامش را ندارد تحمیل کرد و یا با سنگینی و مدت کار، او را فرسوده ساخت. هر شهروند خود مسئول خویش نیز هست. دولت باید انواع کارها را طبقه‌بندی کند.

اصل یک صد و هفدهم: هر شهروند حق دارد برای کار به کشور دیگری برود. در صورتی که کار او مغایر حقوق ذاتی حیات انسان و حقوق شهروندی او و حقوق ملی و حقوق طبیعت و حقوق جامعه بعنوان عضو جامعه جهانی نباشد، دولت باید از او در برابر تجاوز به حقوقش، از جمله تحمیل نابرابری به او، از او دفاع کند.

اصل یک صد و هجدهم: بنابر این‌که کار، در جریان رشد، حقی از حقوق انسان است، کاری که هر شهروند انجام می‌دهد، باید رشد علمی و فنی او را تضمین کند. به ترتیبی که عدم پیشرفت علمی و فنی سبب عقب ماندن و بی‌کاری او نگردد.

اصل یک صد و نوزدهم: هر انسان، بنابراین که مجموعه‌ای از استعدادها و فضل‌ها است، بر به مجموعه‌ای از کارها حق دارد. بنابر این، نباید او را به کاری و بمدتی طولانی مجبور کرد که مانع انجام کار شهروندی و کار پدری یا مادری و به روز کردن دانش و فن و کارهای دیگری بگردد که استعدادهای او ایجابشان می‌کنند.

اصل یک‌صد و بیستم: بخاطر اهمیت و سودمندی این تکرار، تکرار می‌شود که بیگاری و بکارگماردن کودکان ممنوع است.

اصل یک صد و بیست و یکم: حق اعتصاب حقی از حقوق اقتصادی شهروندان است.

اصل یک‌صد و بیست و دوم: در سطح کشور، رشد مناطق مختلف آن باید هم سطح و هم‌آهنگ باشد. بنابراین، منابع موجود در نقاط مختلف، به تمامی کشور تعلق دارند. توزیع این منابع و نیروهای محرکه دیگر، باید هم‌سطحی و هم‌آهنگی رشد مناطق مختلف را میسر کند.

۱۲۲/۱. بر میزان عدالت، دولت بایستی چنان برنامه‌گذاری کند که از ایجاد کلان شهرها جلوگیری شود و توزیع جمعیت در سطح شهر و روستا و در سطح مناطق کشور، با رشد برابر این اصل سازگار گردد و حاشیه نشینی وزاغه نشینی و بد مسکنی از میان برخیزد.

۱۲۲/۲. در مقام عضو جامعه جهانی، هر دولتی باید بکوشد که، در سطح جهان نیز، رشد کشورها هم سطح و هم‌آهنگ بگردد.

اصل یک‌صد و بیست و سوم: بر میزان عدالت، منابع به همگان، نسل بعد از نسل تعلق دارند.

۱۲۳/۱. منابع و ذخایر طبیعی و نیز ذخایر تاریخی به مالکیت خصوصی در نمی‌آیند. و

۱۲۳/۲. شبکه راه‌ها باید سازگار باشد با ارتباط مردم ساکن بخشهای مختلف با یکدیگر و شبکه تولید و مصرف در سطح جامعه. بنابراین، بهره‌برداری به اندازه منابع را همساز بگرداند با نیروهای محرکه دیگری که در تولید شرکت می‌کنند و آسان کند ساخت؟ را.

اصل یک‌صد و بیست و چهارم: بنابراین‌که رشد انسان و عمران طبیعت از یکدیگر جدایی‌ناپذیرند و بنابراین‌که هرگاه زندگی شهروندان عمل به حقوق

بگردد، هر نسلی مازاد در اختیار نسل بعدی قرار می‌دهد و بنابراین که منابع طبیعی از آن نسل‌ها هستند که از پی یکدیگر می‌آیند، میزان بهره‌برداری از منابع نباید نسل‌های آینده را از آنها محروم کند. چگونگی بهره‌برداری بر طبق این اصل و اصول دیگر را، قانون معین می‌کند.

اصل یک‌صد و بیست و پنجم: نوع کار هرچه باشد، هر شهروند بر مرخصی به قصد استراحت و تجدید توان حق دارد. چگونگی برخورداری از این حق را قانون معین می‌کند.

۳. حقوق اجتماعی شهروند:

اصل یک‌صد و بیست و ششم: روابط میان دو همسر باید بر پایه عشق و احترام متقابل و حقوقمند با حقوقمند باشد. لذا
۱/۲۶. ازدواج به اکراه باطل است.

۲/۲۶. زنان باید از نابرابری‌ها رها شوند. در حال حاضر، در کشورهای جهان بیشترین بی‌کاران را زنان تشکیل می‌دهند و در همه جای جهان زنان در عین حال مادر، کارگر، همسر و به نسبت روزافزونی سرپرست و کفیل خرج خانواده می‌شوند و «دو سوم ساعات کار بشریت بر عهده آنان است و تنها یک دهم درآمدها و کمتر از یک‌صدم اموال به آنها تعلق دارد»، لذا، بنا بر قاعده جبران، و برای اینکه زندگی مشترک معنی پیدا کند، مقرر می‌شود:

- به تعلیم و تربیت زنان تقدم داده شود؛

- دولت مأمور از میان برداشتن تمامی نابرابری‌ها بگردد که در ضمیمه این قانون اساسی بر شمرده می‌شوند. (ضمیمه ۲)

- کفالت مخارج خانه با مرد باشد. زن مختار است در کفالت مخارج شرکت کند یا نکند؛

- زن از نفقه مرگ شوهر و طلاق تا ازدواج مجدد و بارداری و بیمه‌هایی که استقلال و آزادی او را تأمین کنند، برخوردار باشد؛

- هرگاه زن شغلی بر نگزید و بکار خانه بسنده کرد، درآمد دوران ازدواج به هردو همسر تعلق بیابد. هزینه‌ها باید با توافق دو همسر باشند.

- در صورت انتخاب شغل، دو همسر باید در کار خانه همکاری کنند.

- به تربیت فرزند و مادری تقدم داده شود و در صورتی که درآمد شوهر کفایت مخارج را نکند، کسری را بیمه اجتماعی تأمین کند.

- هرگاه شوهر شاغل نبود و زن شاغل بود و بیمه بیکاری کفاف نداد، کسری را زن جبران می‌کند و برآوردن نیازهای فرزند و کار خانه برعهده مرد می‌شود.

۱۲۶/۳. منعی برای ازدواج زن و مردی که یک دین یا مرام را ندارند، در صورت توافق آن دو، وجود ندارد.

۱۲۶/۴. در خانواده، حقوق اعضای آن باید از سوی یکدیگر محترم شمرده شوند. تجاوز به حق، حق شکایت را ایجاب می‌کند.

۱۲۶/۵. فرزندان در پذیرفتن عقیده و باور دینی یا غیر دینی استقلال و آزادی دارند و حق دارند، در پذیرفتن یا نپذیرفتن مرام، از پدر و مادر پیروی نکنند. رفتار پدر و مادر با فرزند باید با حقوق او به عنوان انسان منطبق باشد و فرزند را فرهنگ ساز بارآورند.

اصل یک‌صد و بیست و هفتم: در یک ملت، اقوام گوناگون وجود دارند حتی یک قوم محض شناسایی و تنظیم امور، به طوایف تقسیم می‌شود. این گونه تقسیم‌بندیها، سبب هیچ امتیازی برای طایفه‌ای به زیان طایفه دیگر نیست و به هیچ‌یک حق نمی‌دهد دیگران را شهروند نشمرند. تجاوز به این حق جرم و قانون مجازات آن را معین می‌کند.

۱۲۷/۱. اخراج از سرزمین و محروم کردن از ملیت بنام اختلاف دینی و عقیدتی و سیاسی که از دیرباز و هنوز روا می‌رود، ملغی است. و نیز فرد و یا افرادی را نمی‌توان به دلیل ناتوانی او یا آنها، از خانه و روستا و یا شهر محل زندگی او یا آنها بیرون کرد. ممانعت از بازگشت به وطن، با توسل به این و آن شیوه، نیز ممنوع است.

۱۲۷/۲. اما هر کس حق دارد از کشور و ملیت خویش بیرون رود و کشور و ملیتی دیگر را بپذیرد. اگر مورد ستم بود، وظیفه دارد احقاق حق کند و لو ناگزیر به مهاجرت شود. با رفع ستم، او حق دارد به وطن خویش بازگردد.

۱۲۷/۳. هیچ قوم و طایفه‌ای، با هیچ دلیل و عذر و بهانه‌ای، مجاز نیست انسجام ملی و هم‌وطنی را با جدایی‌طلبی و تجزیه‌طلبی مخدوش سازد و قسمتی از سرزمین کشور را از آن جدا کند.

اصل یک‌صد و بیست و هشتم: بنابر اصل برابری در حقوق، تمامی تبعیض‌های نژادی و جنسی و قومی و ملی و طبقاتی و سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی، ملغی هستند. هر عمل ناقض یکی از حقوق، به بهانه عمل به سنت و رسم و عادت و باور، ممنوع است.

اصل یک‌صد و بیست و نهم: زندگانی شخصی اشخاص باید از ظن و تجسس و سخن‌چینی افراد و قدرت؟ دولت مصون باشد.

۱۲۹/۱. کرامت و شخصیت هر شهروند باید از تعرض مصون باشد. هیچ‌کس مجاز نیست دیگری را تحقیر کند. وضع و اجرای قانون ناقض کرامت انسان و دیگر آفریده‌ها ممنوع است.

۱۲۹/۲. هر کس حق دارد از تهمت ناروا مصون باشد. در درون خانه، زن و مرد نیز باید از تهمت به یکدیگر بهره‌یزند. بخصوص مردان نباید همسران خود را به ریختن آبرو تهدید کنند. رسیدگی به شکایت در این موارد را قانون معین می‌کند.

اصل یک‌صد و سی ام: شهروندان در گزینش اقامت‌گاه خود مستقل و آزاد هستند.

اصل یک‌صد و سی و یکم: هر شهروند بر به حق بازنشستگی و بر به بیمه‌های اجتماعی (فقر و بیماری و پیری و بیکاری و از کارافتادگی و معلولیت) حق دارد. بیمه‌های اجتماعی و اقتصادی یک مجموعه را تشکیل می‌دهند.

اصل یک‌صد و سی و دوم: هر شهروند حق دارد در برابر ناتوانی‌های اجتماعی-اقتصادی بیمه شود. از این جمله‌اند، ناتوانی مالی برای تشکیل خانواده و ناتوانی مالی ناشی از افزایش بار تکفل، ناتوانی فرآورده‌های طبیعی و بیماری‌های واگیر. ترتیب امداد توسط دولت و جامعه مدنی را قانون معین می‌کند.

اصل یک‌صد و سی و سوم: شهروندان حق دارند انجمن‌ها و سازمان‌های مردم‌نهاد (سمن) و نهادهای غیردولتی که مغایر حقوق پنج‌گانه نباشند، تشکیل دهند.

اصل یک‌صد و سی و چهارم: شهروندان، در رابطه با یکدیگر، از منزلت اجتماعی برابر برخوردارند. بنابراین، هیچ رابطه‌ای میان دو شخص و یا یک شخص و یک گروه و یا دو گروه، سلطه یکی بر دیگری را مجاز نمی‌کند. بنابراین، در خانواده، هیچ‌یک از دو همسر، منزلت مافوق و مادون ندارند. کودکان نیز منزلت مادون و یا مافوق ندارند. در سازمان‌های اداری و نظامی و در کارگاه نیز، کارکنان، به لحاظ نوع شغل، منزلت‌های مافوق و مادون پیدا نمی‌کنند.

۴. حقوق فرهنگی شهروند:

اصل یک‌صد سی و پنجم: هر شهروند حق دارد در هویت قومی و ملی خود بماند و یا از آن بیرون رود.

اصل یک‌صد و سی و ششم: فرهنگ بمتابه فرآورده ابتکار و ابداع و خلق شهروندان در بر می‌گیرد زبان همگانی و زبان‌های محلی و حقوق و ارزشهای اخلاقی و باورها و معرفت‌های علمی و فنی و هنرها و سنت‌ها وقتی بن‌مایه‌ای از قدرت ندارند و مانع رشد فرهنگ نمی‌شوند و شیوه زندگی که، بدانها، یک شهروند و جمهور شهروندان هویت خویش را در جریان رشد و به یمن کسب ویژگی‌های دیرپا، می‌سازند. بنابراین،

۱۳۶/۱. هویت فرهنگی بیانگر مجموعه عناصر فوق است که بدانها، شهروند خویشتن را تعریف و با شهروندان جامعه خود و نیز با شهروندان جامعه‌های دیگر رابطه برقرار می‌کند. به فرهنگ وقتی فرهنگ استقلال و آزادی است، انسان کرامت می‌جوید و با رشد فرهنگ، بر کرامت خویش می‌افزاید.

۱۳۶/۲. جمهور شهروندان که، در فرهنگ بمتابه مجموعه فوق، اشتراک دارند، هویت فرهنگی مشترک دارند.

اصل یک‌صد و سی و هفتم: گرچه کسی که در یک فرهنگ رشد می‌کند، بنابراین، فرهنگ‌ساز می‌شود، سخت می‌تواند هویت فرهنگی خود را ترک گوید، تغییر هویت فرهنگی، حق هر شهروند است. یک شهروند حق دارد خود را به چند فرهنگ متعلق بداند. هر شهروند حق دارد در رشد چند فرهنگ شرکت جوید. بنابراین که حقوق و دانش‌ها و فنون و هنرها به جهانیان تعلق دارند، شهروندانی که به حقوق و دانش و فن و هنر می‌پردازند، در رشد فرهنگ‌های مختلف جهان شرکت می‌کنند.

اصل یک صد و سی و هشتم: آموزش حقوق ذاتی انسان و حقوق شهروندی و حقوق ملی و حقوق طبیعت و حقوق بعنوان عضو جامعه جهانی، حق هر شهروند است. این آموزش باید با تمرین بکاربردن حقوق همراه باشد. حقوق‌مند زیستن و رابطه حق با حق برقرارکردن و حقوق را آموزش دادن و آموزش یافتن، مسئولیت اول هر شهروند را تشکیل می‌دهد.

اصل یک‌صد و سی و نهم: شهروندان در تبلیغ فرهنگ بمثابه مجموعه موضوع اصل ۱۲۱ و گفتگو با دارندگان فرهنگ‌های دیگر و ایجاد فرصت برای گفتگوهای فرهنگ‌ها و آگاه‌کردن فرزندان خویش از اشتراک‌ها و اختلاف‌های فرهنگ‌ها، آزادند. بدون اینکه به حق انتخاب آنها لطمه وارد کند و تحمیل به زور باشد. دستگاه آموزش و پرورش نیز باید در برقرارکردن ارتباط آزاد فرهنگ‌ها شرکت کند.

اصل یک‌صد و چهلیم: شهروندان در تأسیس سازمان‌های فرهنگی و علمی و فنی و حقوقی و ادبی و هنری و دینی و اخلاقی و هرآنچه به فرهنگ ربط می‌جوید، آزادند مشروط بر این‌که ناقض حقوق پنج‌گانه نباشند.

اصل یک‌صد و چهل و یکم: بنابر این که اصل بر آزادی گفتگوی فرهنگ‌ها و آزادی جریان‌های دانش‌ها و فنون و هنرها و باورها است، همکاری‌های فرهنگی با هدف رشد فرهنگ‌ها، در تمام سطوح جامعه و در سطح جامعه جهانی، حق شهروندان جامعه‌ها است. برقرار نگاه‌داشتن جریان‌ها بر عهده جامعه مدنی و دستگاه آموزش و پرورش است.

اصل یک‌صد و چهل و دوم: دولت و جامعه مدنی و هریک از شهروندان در رشد فرهنگ استقلال و آزادی، به ترتیب زیر، شرکت می‌کنند:

۱۴۲/۱. هیچ شهروندی که در فرهنگ قومی بار می‌آید، نباید از هویت فرهنگی قوم خویش محروم شود و باید بتواند در رشد فرهنگ قومی خود و فرهنگ استقلال و آزادی که فرهنگ جمهور شهروندان می‌شود، شرکت کند. و

۱۴۲/۲. زبان آزادی، زبانی که، در آن، بن‌مایه کلمه‌ها و جمله‌ها زور نباشد، زبان دولت و مقام‌های آن می‌شود و آموزش و پرورش و نیز وسائل ارتباط جمعی و هنرها مروج این زبان می‌شوند تا که این زبان همگانی بگردد.

۱۴۲/۳. بیان استقلال و آزادی، پندار و گفتار و کرداری که، در آن، بنابر موازنه‌ای با قدرتهای داخلی و خارجی نباشد، بیان همگانی می‌گردد.

۱۴۲/۴. فرهنگ و زبان مشترک، مانع از رشد فرهنگ‌ها و زبان‌های اقوام تشکیل دهنده جامعه ملی نگردد.

۱۴۲/۵. از آنجا که فقر مالی و علمی و فنی و هنری، گویای فقر فرهنگی هستند، فراهم آوردن امکانات برای خلاق شدن شهروندان حقی از حقوق شهروندی است. ایجاد فرصت‌ها برای ابتکارها و ابداعات و کشف‌ها و خلاقیت‌ها در سطح هر کشور، بطور برابر، مقرر می‌شود.

اصل یک‌صد و چهل و سوم: در صورت تجاوز به حقوق فرهنگی، هر شهروند و هر جمع از شهروندان حق دارد و حق دارند به دادگاه مراجعه و خواستار رفع تجاوز و جبران آن بگردد یا بگردند.

اصل یک‌صد و چهل و چهارم: هر کشور باید برای فرزندان دختر و پسر، تأسیسات لازم برای تعلیم و تربیت را فراهم آورد. بخصوص کار و اشتغال را باید چنان سازمان دهد که اشتغال به کار در تولید، مانع کار تعلیم و تربیت و ابداع و ابتکار نگردد. بنابراین است که «بنی آدم اعضای یک پیکرند»، همگان باید در برخورداری از امکان تحصیل دانش و فن، برابری واقعی بجویند.

بنابراین که «آنها که می‌دانند با آنها که نمی‌دانند برابر نیستند»، این نابرابری، در سطح جامعه ملی و در سطح جامعه جهانی، اگر به دانا شدن نادانان نیانجامد، هر تمدنی را از اساس ویران می‌گرداند. و نیز، بنابر این که رشد کردن از رشد دادن جدایی‌ناپذیر است، لذا

۱۴۴/۱. نهادهای جامعه بر میزان رشد کردن و رشد دادن شهروندان باید تجدید سازمان یابند.

۱۴۴/۲. نه هیچ قدرتی جهانی و منطقه‌ای و غیر اینها حق دارد چهل را به دیگران تحمیل کند و نه هیچ ملتی و گروهی و شخصی باید مجبور شود از قدرت‌هایی که اساس کار خود را بر نادانی و جهل مردم گذاشته‌اند پیروی کند.

۱۴۴/۳. در تعلیم و تربیت، هرگونه تبعیض باید ممنوع باشد. یعنی همگان از هر مذهب و مسلک و قوم باید از آن برخوردار شوند. به بهانه باور دینی یا سیاسی و یا تعلق به قومی و به استناد تبعیض‌ها، کسی را نمی‌توان از تعلیم و تربیت محروم کرد.

۱۴۴/۴. تعلیم و تربیت باید از اختلاف‌ها در سطح جامعه و در مقیاس جامعه‌های بشری بکاهد و بر میل به تفاهم و تعاون در جامعه‌های مختلف بیفزاید. در حقیقت علم وقتی علم و پیراسته از دروغ است که با از بین بردن جهل، اختلاف‌ها را به تفاهم‌ها بدل سازد. بنابراین، جهت عمومی تعلیم و تربیت، باید کاستن از اختلاف و افزودن بر امید به صلح و تعاون در خانواده بشر باشد.

۱۴۴/۵. از آنجا که بنا بر تجربه تاریخی، رشد هر فرهنگ در گرو بالا رفتن سطح فرهنگ جمهور مردم است و، بدون بالا رفتن سطح فرهنگ جمهور مردم، استعدادها محیط فرهنگی مناسب برای رشد را پیدا نمی‌کنند، نه تنها تعلیم و تربیت، لااقل تا پایان دوره متوسطه، باید همگانی و مجانی باشد، بلکه بر هر دولت است که اسباب ادامه تحصیلات عالی را برای همگان فراهم کند.

۱۴۴/۶. بنابر این‌که با رشد علمی و فنی، افرادی که دانش و فن آنها به روز نمی‌شود، با خطر بی‌کاری روبرو می‌گردند، هر شهروند حق دارد که دانش و فن او به روز بگردد. از این‌رو، تأسیسات آموزش و پرورش خاص بروز کردن مداوم دانش و فن باید ایجاد شوند.

اصل یک‌صد و چهل و پنجم: با تصویب دستگاه آموزش و پرورش و هنر و آموزش عالی، اشخاص حقیقی و حقوقی حق دارند انجمن‌های فرهنگی و مؤسسه‌های آموزش و پرورش تشکیل دهند به شرط این‌که ناقض حقوق پنج‌گانه نباشند.

اصل یک‌صد و چهل و ششم: ابداع و ابتکار و کشف و خلق و تألیف، از عوامل مهم رشد جامعه هستند و برای شهروندان پدیدآورنده آنها حق مالکیت ایجاد می‌کنند. الا این‌که دانش و فن و اندیشه‌ای که سبب افزایش توان ابتکار و

ابداع و کشف و آفرینندگی و کارآیی جمهور مردم می‌گردد را، دولت، پس از پرداخت بهای آن، باید در اختیار جمهور شهروندان قرار دهد.

اصل یک‌صد و چهل و هفتم: هر کس حق و وظیفه دارد در حیات فرهنگی جامعه خود و جامعه جهانی شرکت فعال کند. هر کس حق و وظیفه دارد در مقام پرورش استعداد های خود و جامعه، به ابداع و ابتکار علمی و فنی و هنری بپردازد و از آنچه می‌داند به آنها که نمی‌دانند بیاموزد. شهروندان نباید نیکی به یکدیگر را از یاد ببرند.

برتر بخشش‌ها، بخشش علم است. با وجود این کسی حق ندارد به نام انفاق علم، دیگری یا دیگران را به پیروی از خود ناگزیر سازد. به سخن دیگر آموزش و انفاق باید خالی از هرگونه غرض و بخصوص برتری‌جویی باشد. لذا،
۱/۱۴۷. در جمهوری شهروندان سه مسابقه ارزشمندند:

الف. مسابقه در علم و پیشی گرفتن در آن

ب. مسابقه در عدالت و شرکت در رهبری جامعه بر میزان عدل و پیش گرفتن در آن

ج. مسابقه در کردار و پندار و گفتار نیک و پیشی گرفتن در آن.

با وجود این، هر کس باید بداند و بنا را بر این بگذارد که دانشمندتر از او وجود دارد. بنابراین، نه تنها حق دارد به کوشش علمی و فنی و هنری ادامه بدهد بلکه وظیفه دارد پیوسته بر دانش خویش بیفزاید.

اصل یک‌صد و چهل و هشتم: بنابر این که فرهنگ فرآورده ابتکار و ابداع و کشف و آفرینندگی شهروندان است و در هر جامعه ملی، اقوام دارای فرهنگ‌های مختلف وجود دارند. از این رو،

۱/۱۴۸. این فرهنگ‌ها منزلت برابر دارند و تبعیض و تمایز میان آن‌ها ممنوع است.

۱۴۸/۲. وجود فرهنگ‌های مختلف در هر جامعه باعث غنای فرهنگی آن جامعه، و رشد فرهنگها سبب افزایش میزان سرمایه فرهنگی هر جامعه ملی است.

۱۴۸/۳. این فرهنگ‌ها مشترکاتی دارند که فرهنگ ملی را تشکیل می‌دهند و سمت‌یاب عمل شهروندان و جامعه مدنی و نیز دولت، بیشتر شدن مشترکات از راه توزیع برابر امکانات و بازتر کردن فرهنگ‌ها بروی یکدیگر است.

اصل یک‌صد و چهل و نهم: بنابر این‌که فرهنگ‌ها وقتی در تعارض با یکدیگر می‌شوند که عناصری با بن‌مایه‌ای از زور داشته باشند، تغییر این‌گونه عناصر، حق، و بنابر این، وظیفه شهروندان و نیز دولت از طریق بکاربردن قواعد خشونت‌زدایی است. به ترتیبی که هویت ملی و هویت‌های قومی و فرهنگی، با یکدیگر تعارض نیابند.

اصل یک‌صد و پنجاهم: برخورداری از جمهوری شهروندان یا مدیریت شورایی، از حقوق شهروندی هر شهروند است. از آنجا که برخورداری از این حق، نیازمند رشد فرهنگی، به معنای تحصیل ویژگی‌های فرهنگ استقلال و آزادی است، ویژگی‌های این فرهنگ و زبان و اخلاق استقلال و آزادی، ضمیمه این قانون اساسی و جهت‌یاب فعالیت عمل دولت و فعالیتهای شهروندان می‌شوند. (ضمیمه‌های سوم و چهارم و پنجم)

اصل یک‌صد و پنجاه و یکم: بنابراین که سلطه فرهنگی ممنوع است، تحمیل به زور عناصر یک فرهنگ به فرهنگ دیگر و یا جلوگیری از رشد یک فرهنگ ممنوع است.

۵. حقوق شهروند بر دادرسی عادلانه:

اصل یک‌صد و پنجاه و دومم: هر کس حق دارد برای رفع ستم و احقاق حق خویش به دادگاه صالح رجوع کند. برای آن‌که این حق نه صوری، بلکه واقعی

باشد، مراجعه به دستگاه قضایی، برای کسانی که به جهتی از جهات ناتوان هستند، از راه رفع ناتوانی آنها، باید تسهیل گردد.

اصل یکصد و پنجاه و سوم: هیچکس را نمی‌توان خودسرانه احضار، توقیف و زندانی و یا تبعید و یا ممنوع‌الخروج کرد.

۱۵۳/۱. هرکس حق دارد خود از خویشتن دفاع کند و یا وکیل اختیار کند. در صورت ناتوانی مالی از استخدام وکیل، دولت موظف است، ناتوانی او را جبران کند.

۱۵۳/۲. بنابر این که خانه و محل کار و مراسلات هر شهروند، از هر نوع و بازرسی و دخل و تصرف در داشته‌هایش، مصون است، جز قاضی آنهم به ترتیبی که قانون سازگار با این حقوق معین می‌کند، حق شکستن این مصونیت را ندارد.

۱۵۳/۳. در مواردی که کس یا کسانی در حین ارتکاب جرم دستگیر می‌شود یا می‌شوند و یا وجود خطر فرار یا از بین بردن دلایل و مدارک از سوی متهم یا متهمان به ارتکاب جرائم سنگین وجود دارد، بلافاصله بعد از دستگیری، باید قاضی از آن مطلع و حکم لازم را صادر کند. اتهام هر چه باشد، متهم یا متهمان نیز بلافاصله حق استخدام آزادانه وکیل را دارد یا دارند.

۱۵۳/۴. هیچکس حق ندارد کسی را، بدون اطلاع او و یا با استفاده از نیاز شدید او، مورد آزمایشهای پزشکی و علمی قرار دهد و یا مجبور بکاری کند که سبب وارد شدن نقص بدنی یا روحی او بگردد.

اصل یکصد و پنجاه و چهارم: هر شهروند حق و حق برابر بر مراجعه به دادگاه را دارد. در برابری کامل، باید بتواند ادعای خود را بعرض دادگاه مستقل برساند. دادگاه باید با رعایت اصول راهنمای قضاوت که در قانون اساسی تعریف می‌شوند و قانونی که معارض حقوق ذاتی انسان و حقوق شهروندی او و حقوق ملی و حقوق طبیعت نباشد، منصفانه و علنی به شکایت شاکی رسیدگی کند و، بر وفق قانون، بر وارد بودن یا نبودن، بر حق بودن و یا نبودن ادعا رأی دهد و تکلیف شاکی را معین کند.

اصل یک‌صد و پنجاه و پنجم: بنا بر سه اصل: یکی اصل برائت و دیگری اصل قبح عقاب بلا بیان و سومی اصل عطف بماسبق که از اصول راهنمای قضاوت هستند،

۱۵۵/۱. هر گاه کسی به جرمی متهم بگردد، تا وقتی مجرمیت او توسط دادگاه صالح و علنی و بر وفق قانون و با رعایت همه اصول راهنمای قضاوت، ثابت نگشته‌است، در حکم بی‌تقصیر است و باید با او معامله بی‌تقصیر شود.

۱۵۵/۲. کسی را نمی‌توان بابت خلاف یا جرم و یا جنایتی، به جز ا و مجازاتی محکوم کرد که در موقع وقوع عمل، جرم شناخته نمی‌شده‌است.

۱۵۵/۳. بخاطر جرم واحد، کسی را نمی‌توان دوبار محاکمه و محکوم کرد.

۱۵۵/۴. به موجب قانونی که بعد از وقوع عمل، تصویب می‌شود، نمی‌توان کسی را تحت تعقیب قرار داد. بنابر قوانین و عرفها و سنتی نیز که از پیش وجود داشته‌اند، اما در دستگاه قضایی رسمیت نداشته و مورد عمل نبوده‌اند، نمی‌توان عمل کسی را مورد قضاوت قرارداد، مگر پس از آن‌که موافق قانون اساسی و پس از طی مراحل قانون‌گذاری، به قانون تبدیل شوند و قوت اجرایی پیدا کنند. در این صورت، از تاریخی که قوت اجرا پیدا می‌کنند، حاکم بر اعمال اشخاص می‌شوند.

اصل یک‌صد و پنجاه و ششم: هر کس، در هر جا و هر محل، شخصیت حقوقی دارد و بخصوص مسئولان قضایی این شخصیت حقوقی را باید بشناسند. در نتیجه:

۱۵۶/۱. یک فرد از راه رسیده و غریب نه تنها شخصیت حقوقی خود را از دست نمی‌دهد، بلکه، واجد حقوق انسان است و از رهگذر احسان، باید از تسهیلات و مساعدتهای لازم برخوردار شود. و

۱۵۶/۲. بیگانگان از هر دین و قومیت و ملیت، باید از حمایت قانون برخوردار باشند و دستگاه قضایی باید بدون تبعیض به دعاوی آنها رسیدگی کند. حتی اگر بیگانه یا بیگانگان، تبعه کشوری باشد یا باشند که دشمنی رویه کرده است.

اصل یک‌صد و پنجاه و هفتم: شهروندان از منزلت‌های برابر برخوردارند. هرچند پیشی گرفتن در علم و در دادگری و در امداد و در عمل به حقوق معنوی، سبب بیشی کرامت می‌گردد اما سبب بیشی منزلت به معنای تحصیل امتیاز و یا موقعیتی برخوردار از حمایت قانون، به زیان دیگران، نمی‌شود.

فصل چهارم

در حقوق ملی

اصل یکصد و پنجاه و هشتم: ولایت، با جمهور شهروندان بر پایه اصول استقلال و آزادی هر شهروند و استقلال و آزادی جامعه ملی است:

بنابر تعریف از استقلال و آزادی در این قانون اساسی،

۱۵۸/۱. هر شهروند بیش از یک رأی ندارد.

۱۵۸/۲. جمهور شهروندان، به صفت ملت، بر وطن حق دارند و وطن تجزیه‌ناپذیر است.

۱۵۸/۳. مقام‌ها، از انتخابی و انتصابی، موروثی نیستند.

اصل یکصد و پنجاه و نهم: جمهور شهروندان حق رهبری خویش را یا مستقیم و یا از راه شرکت در شوراها و یا از راه انتخاب نماینده اعمال می‌کند:

۱۵۹/۱. در سطح هر کشور، شهروندان یا از راه همه‌پرسی و یا با تشکیل شوراها و یا از طریق منتخبان خویش، اعمال ولایت می‌کنند.

۱۵۹/۲. در سطح نهادهای جامعه، اعمال مستقیم حق ولایت، توسط شهروندان حتی از حقوق جمهور مردم هر کشور است. از این‌رو، در تهیه و تصویب و اجرای قوانین و مقررات، برخورداری از این حق باید لحاظ شود.

اصل یکصد و شصتم: دولت نه‌جانشین که کارگزار جمهور مردم در اعمال حق رهبری است.

اصل یکصد و شصت و یکم: شعار ملی هر کشور، وقتی بیانگر پذیرش حقوق پنج‌گانه می‌شود، استقلال و آزادی و رشد انسان و آبادانی طبیعت بر میزان عدالت اجتماعی می‌گردد.

اصل یکصد و شصت و دوم: هر کشور می‌تواند یک و یا بیشتر زبان رسمی داشته باشد. زبان‌های اقوام در محل سکناي آنها در کنار زبان رسمی، رسمیت دارند. زبان رسمی ایران فارسی است و زبانهای اقوام در محل سکناي آنها، در کنار زبان فارسی، رسمیت دارند.

اصل یکصد و شصت و سوم: هر کشور، حق، بر داشتن پرچم دارد. پرچم ایران، سه رنگ سبز و سفید و سرخ و نماد آن ترجمان حقوق پنج‌گانه و اشتراک جمهور شهروندان متشکل در اقوام گوناگون است.

اصل یکصد و شصت و چهارم: هر کشور حق دارد سرود ملی داشته باشد. سرود ملی ایران بیانگر صلح جهانی و همبستگی ملی و بکار افتادن نیروهای محرکه در رشد انسان و آبادانی طبیعت، در استقلال و آزادی، بر میزان عدالت اجتماعی است.

اصل یکصد و شصت و پنجم: در این جمهوری، بنا بر همراهی دو اصل اشتراک و اختلاف آراء است. کثرت آراء تنها از رهگذر جریان‌های آزاد اندیشه‌ها و دانش‌ها و اطلاع‌ها می‌توانند به اشتراک در آراء برسند. از این‌رو، به موجب این حق و حقوق دیگر، بحث آزاد تأسیس می‌شود.

اصل یکصد و شصت و ششم: تشکیل احزاب و سازمان‌های سیاسی و غیر آنها، آزاد است. بندهای پانزده‌گانه این اصل عبارتند از:

۱۶۶/۱. محل عمل حزب و سازمانهای سیاسی، جامعه مدنی است. لذا، نوع سازماندهی آنها می‌باید مانع از آن شود که حزب، دولت را تصرف کند و مسلط بر ملت بگردد. قانون احزاب و سازمان‌ها و اجتماعات باید تبیین‌کننده روش عمل به این بند از این اصل باشد. و

۱۶۶/۲. هدف‌های حزب‌ها و سازمان‌ها نمی‌توانند مغایر این حقوق پنج‌گانه باشند. و

۱۶۶/۳. سازماندهی حزب‌ها و سازمان‌ها به ترتیبی خواهد بود که شهروندان عضو، برخوردار از تمامی حقوق، حق رهبری خویش را بطور مستقیم اعمال کنند. و

۱۶۶/۴. بنابر این که جمهور شهروندان بر صلح حق دارند، از نقش‌های حزب‌ها و سازمان‌ها، یکی کاستن از تضادها و افزودن بر توحیدها و روش همگانی آنها، شرکت در جریان آزاد اندیشه‌ها و دانش‌ها و اطلاع‌ها و نقد متقابل از راه شرکت در بحث‌های آزاد می‌شود. و

۱۶۶/۵. حزب‌ها و سازمان‌ها، عامل تحکیم همبستگی ملی از راه ادغام جامعه‌های محلی در جامعه ملی، بر میزان حقوق و دفاع از حقوق جامعه‌های محلی و هم‌تراز کردن رشد در سطح کشور می‌شوند. و

۱۶۶/۶. برای این که حزب‌ها و سازمان‌ها مانع دموکراسی و عامل فساد آن نگردند، همواره تصمیم را جمهور مردم می‌گیرند و نقش حزب‌ها این است که به عنوان چشم و گوش جمهور مردم مراقبت کنند که تصمیم جمهور مردم توسط دولت اجرا بگردد. و

۱۶۶/۷. حزب‌ها و سازمان‌ها در اندیشه راهنما و هدف‌ها و روش‌ها و وسیله‌هایی که برمی‌گزینند، باید شفاف باشند. از آنجا که روش و وسیله همیشه آینه‌ای از هدف و بازتابی از اندیشه راهنما است، هم‌خوانی اندیشه راهنما و هدف با روش، یکی از ویژگیهای شفافیت است. و

۱۶۶/۸. برنامه‌هایی که حزب‌ها و سازمان‌ها پیشنهاد می‌کنند و هویت نامزدهایی که به جمهور مردم معرفی می‌کنند، باید شفاف باشند. و

۱۶۶/۹. هرگونه تبعیضی، بخصوص تبعیض جنسی، در معرفی نامزدها ممنوع است و اصل بر معرفی بشمار برابر نامزدهای زن و مرد است.

۱۶۶/۱۰. حزب‌ها و سازمان‌ها باید اعضای خود را آموزش و پرورش بدهند به ترتیبی که آنها الگوهای عمل به حقوق بگردند و این نقش را در جامعه ایفا کنند. بنابراین،

۱۶۶/۱۱. در حزب و سازمان، تمامی اعضاء از اختیار و مسئولیت برخوردارند.

و

۱۶۶/۱۲. قبول عضویت در حزب و ترک عضویت آن آزاد است. و

۱۶۶/۱۳. اکثریت حزب حق ندارد اقلیت را از حقوق و اختیار و مسئولیتی که هر عضو باید داشته باشد، محروم کند و اقلیت نیز حق ندارد خود را به اکثریت تحمیل کند. و

۱۶۶/۱۴. حزب‌ها هم می‌توانند و هم حق دارند که وسائل ارتباط جمعی داشته باشند

۱۶۶/۱۵. از آنجا که احزاب و سازمان‌ها، در بودجه و فعالیت خویش باید شفاف باشند تا که در آلت فعل در رسیدن به قدرت و ماندن بر قدرت و بکاربردن آن، ناچیز نگردند، به شرط فعال بودن و انطباق فعالیت با حقوق، جامعه مدنی صندوق امداد به احزاب را ایجاد می‌کند. ترتیب تشکیل صندوق و تأمین بودجه احزاب و سطح هزینه‌های تبلیغاتی از محل صندوق را قانون معین می‌کند.

اصل یک‌صد و شصت و هفتم: دولتی که مرام آن حقوق پنج‌گانه است، بدین خاطر که کارگزار گروه یا گروه‌های معینی از جامعه نیست و مرامی را به جامعه القاء نمی‌کند، حق انحصاری اعمال زور را ندارد. برابر این قانون اساسی، حق و وظیفه زورزدایی را دارد و موظف به اجرای قواعد خشونت‌زدایی مندرج در اصل یک‌صد و پنجاه و سوم است. نهادهای جامعه مدنی نیز موظف به بکاربردن این قواعد هستند.

اصل یک‌صد و شصت و هشتم: هم در سطح کشور و هم در سطح جهان، صلح حقی از حقوق جامعه ملی است.

در سطح کشور، این صلح در چهار بعد سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی، از راه رعایت همه حقوق و بکاربردن قواعد خشونت‌زدایی و در سطح جهان از راه دفاع از حقوق ذاتی حیات همه انسان‌ها و تنظیم رابطه‌های بر پایه حقوق ملی و بکاربردن قواعد خشونت‌زدایی متحقق می‌گردد. بنابراین، قواعد خشونت‌زدایی زیر راهنمای قانون‌گذاری می‌گردند:

۱۶۸/۱. قاعده اول نپذیرفتن حکم زور و مرز مشترک پیدا نکردن با زورباور و زورگو است.

۱۶۸/۲. قاعده دوم واکنش نشدن از راه نپذیرفتن روش ناقض استقلال و آزادی و کرامت است.

۱۶۸/۳. قاعده سوم جانشین کردن قدرت به مثابه هدف و روش، با استقلال و آزادی به مثابه هدف و روش است.

۱۶۸/۴. قاعده چهارم نیروهای محرکه را در ویران‌گری بکار نبردن و در رشد بکار بردن است.

۱۶۸/۵. قاعده پنجم از دست ندادن استقلال و آزادی قوه رهبری است.

۱۶۸/۶. قاعده ششم ابهام‌زدایی از فعالیتها در هر چهار بعد سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی است.

۱۶۸/۷. قاعده هفتم عمل به حق و دفاع از حق تا آنجا که میان حق خویش و حق متجاوز نیز، به سود حق خود، تبعیض قائل نشود.

۱۶۸/۸. قاعده هشتم اختیار زمان و مکان را، بهیچ‌رو، از دست ندادن است. هر کار در زمان خود باید انجام بگیرد و در هر کار حقوق همه نقاط کشور و نیز نسلهای آینده لحاظ شود

۱۶۸/۹. قاعده نهم غفلت نکردن از واقعیت‌ها و سود جستن از آنها در خشونت‌زدایی است: طبیعت و عمران آن و در رشد هر منطقه، بکارگرفتن داشته‌های آن منطقه، در شمار مهم‌ترین خشونت‌زدایی‌ها است

۱۶۸/۱۰. قاعده دهم بیرون رفتن و بیرون بردن از مدارهای بسته بد و بدتر، و فاسد و افسد، و حق و مصلحت، و حق و تکلیف (با این توجه که حق را انسان دارد، و تکلیف یا مصلحت را قدرت به نفع خود می‌سجد و به مردم تحمیل می‌کند)، و جنگ یا تسلیم و مدارهای بسته دیگری از این قماش است. قراردادن مردم کشور در مدارهای بسته از سوی دولت و در سطح جامعه مدنی از سوی اشخاص و گروه‌ها ممنوع است.

۱۶۸/۱۱. قاعده یازدهم افزایش میزان خودانگیختگی در جامعه از راه ایجاد فرصتها برای رشد شهروندان در استقلال و آزادی است.

۱۶۸/۱۲. قاعده دوازدهم غنی‌کردن مداوم وجدان‌های تاریخی و علمی و اخلاقی به علوم و حقوق، خاصه حقوق معنوی، در نتیجه، غنی‌گرداندن وجدان همگانی است که از آن سه سیراب می‌شود.

۱۶۸/۱۳. قاعده سیزدهم بیشتر کردن کاربرد دانش و فن در بسامان آوردن زندگی روزانه و مبارزه جدی با خرافه‌ها و عرف و عادت و سنتهای غیرعقلانی، بخصوص آنها که خشونت را تجویز می‌کنند.

۱۶۸/۱۴. قاعده چهاردهم کاستن از کاربرد دروغ است. تصدی این خشونت‌زدایی بس مهم، هم با دولت و هم با جامعه مدنی است. بخصوص دولت حق ندارد به مردم کشور دروغ بگوید.

۱۶۸/۱۵. قاعده پانزدهم مبارزه با ترور شخصیت و ترور اخلاقی و دیگر روشهای مخرب شخصیت و نافی کرامت انسان است.

۱۶۸/۱۶. قاعده شانزدهم بکاربردن حق دانستن و نیز حق اطلاع‌جستن و اطلاع‌دادن، برای برقرار کردن جریان‌های آزاد اندیشه‌ها و دانش‌ها و فن‌ها و هنرها و داده‌ها و اطلاع‌ها به یمن بحثهای آزاد است.

۱۶۸/۱۷. قاعده هفدهم ممنوعیت بکاربردن خشونت بنام دین و یا هر باور دیگر و بنام هویت نژادی و قومی و دینی و مرامی و جنسی است.

۱۶۸/۱۸. قاعده هجدهم، جلوگیری از آلودگی محیط زیست و آلودگی زدایی مداوم آن است،

۱۶۸/۱۹. قاعده نوزدهم: الغای قوانینی است که با حقوق پنج‌گانه ناسازگار هستند.

۱۶۸/۲۰. قاعده بیستم کاستن از دافعه‌ها و افزودن بر جاذبه‌ها است. بنابراین که گسستن پیوندهای همبستگی، از بارزترین علامت‌های سنگین شدن جو خشونت در جامعه است، تحکیم همبستگی‌ها حق و وظیفه‌ای همگانی و عامل افزایش سرمایه‌ها و دیگر نیروهای محرکه است.

۱۶۸/۲۱. قاعده بیست و یکم: بازکردن مدار اندیشه و عمل شهروندان، هم از رهگذر باز و تحول پذیر کردن نظام اجتماعی و هم از راه ایجاد امید به آینده، به یمن رشدی است که هر شهروند را بدیل خویش می‌گرداند.

۱۶۸/۲۲. قاعده بیست و دوم ممنوعیت ممنوع ساختن و القای فکرهای جبری جبار توسط دولت است. دولت نباید القای تعصب کند و یا با جوسازی، فکری را به مردم القاء کند.

۱۶۸/۲۳. قاعده بیست و سوم: احقاق هر حقی از حقوق هر بشری در هر زمان و مکانی، باید روش همگانی بگردد. خشونت‌زدایی بی‌محل کردن خشونت و خنثی کردن آن و پرهیز از انتقال خشونت به دیگری و دیگران، و نفی خشونت‌پرستی و خشونت‌گستری است.

۱۶۸/۲۴. قاعده بیست و چهارم رعایت حقوق معنوی، از جمله شادی و امید و پرورش توانایی‌ها است.

۱۶۸/۲۵. قاعده بیست و پنجم: در هر چهار بعد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی، مدار بسته تضادها را به مدار باز یگانگی‌ها و دوستی‌ها بدل کردن از راه تبعیض‌زدایی‌ها، است

۱۶۸/۲۶. قاعده بیست و ششم: تشخیص و پیشگیری مداوم انواع فسادها و نابسامانی‌ها و آسیب‌های اجتماعی و در صورت بروز، درمان آنها است.

۱۶۸/۲۷. قاعده بیست و هفتم، نگاه داشتن مداوم میزان توانایی دفاعی کشور بالاتر از میزان لازم برای دفع تجاوزهای بیگانگانی است که حیات ملی در استقلال و آزادی را تهدید می‌کنند. از این رو، آماده کردن جمهور شهروندان برای دفاع در برابر تجاوز بیگانه، ضرور است. و

۱۶۸/۲۸. قاعده بیست و هشتم: مالکیت خصوصی یا مالکیت بر اشیاء را تابع مالکیت شخصی یا مالکیت انسان بر کار خود کردن است.

۱۶۸/۲۹. قاعده بیست و نهم: در پندار و گفتار و کردار میزان را عدالت، بمثابه جداکننده حق از ناحق، گرداندن است. هرگاه این قاعده همواره رعایت گردد، قواعد دیگر خشونت‌زدایی، بطور خودانگیخته، اجرا خواهند شد.

۱۶۸/۳۰. قاعده سیم تشخیص روانشناسی اجتماعی ترس و یاس و خشونت در جامعه، و درمان آن با از بین بردن عوامل موجد آن، و با اشاعه روانشناسی امید و نشاط و امنیت و صلح و دوستی و محبت و تعاون در جامعه است.

اصل یکصد و شصت و نهم: منابع هر کشور در رو و زیر زمین و دریا و فضا متعلق به جمهور مردم آن کشور، نسل بعد از نسل، هستند. هرگاه هر نسل به اندازه از آنها استفاده کند و فعالیت‌های اقتصادی و غیر آنها از اصل مازاد گذاشتن برای نسل بعد پیروی کنند، نسل‌های آینده از این منابع محروم نخواهند شد. از این رو،

۱۶۹/۱. هیچ نسلی حق ندارد آنچه به نسل‌های آینده تعلق دارد را پیشخور کند و سرنوشت نسل‌های آینده را، پیشاپیش متعین کند. تضمین حق نسل‌های آینده بر منابع، با دولت است.

۱۶۹/۲. جمهور شهروندان و نیز حیوانات و گیاهان که در وطن آنها زندگی می‌کنند و هم، خاک وطن برای این که بیابان نگردد، بر آب حق دارند.

۱۶۹/۳. برخورداری بدون اسراف و تبذیر شهروندان از کارمایه، حق تمامی شهروندان است و هر دولت موظف است این کارمایه را از منابع تجدیدپذیر (خورشید و باد و آب و...) تأمین کند.

مدیریت علمی آب کشور و برخورداری همه شهروندان در همه مناطق کشور از آب و هوا و خاک بارور و محیط زیست سالم، حق جمهور شهروندان هر کشور است. از جمله، برخورداری از این حق، وظیفه دولت جمهوری ایران و نیز جمهور شهروندان است.

اصل یکصد و هفتادم: مشارکت بر وفق اصول پنجگانه در مدیریت جامعه جهانی حق هر کشور است.

اصل یکصد و هفتاد و یکم: هر کشور، از جمله جمهوری ایران، بنابر این که بر رشد، حق دارد، رشد در استقلال و آزادی را حق خود می‌شناسد و فراهم آوردن اسباب برخورداری از این حق را وظیفه دائمی خود قرار می‌دهد. بنابراین، ۱۷۱/۱. در سطح ملی، تدارک اسباب رشد هم‌آهنگ همه شهروندان وظیفه دولت و دیگر نهادهای جامعه است. ناهم‌آهنگی در رشد شهروندان و مناطق مختلف کشور، نقض اصل عدالت اجتماعی است. در آنچه به جمهوری ایران مربوط می‌شود، چگونگی تضمین این هم‌آهنگی، در قانون اساسی که حقوق پنج‌گانه نهاد آئند، تبیین و تعیین می‌شود.

۱۷۱/۲. در سطح جهان، رشد هم‌آهنگ جامعه‌ها حقی از حقوق هر جامعه و جامعه جهانی شناخته می‌شود و اقدام مداوم برای برخورداری از این حق، از وظایف اصلی هر دولت، از جمله دولت جمهوری ایران است.

اصل یکصد و هفتاد و دوم: تصدی دین و مرام و هر اندیشه راهنمایی، با هریک از شهروندان است و دولت، از جمله دولت جمهوری ایران، حق مداخله در نوع باور شهروندان را ندارد. دولت جمهوری ایران، مرامی جز این قانون اساسی ندارد. بنابراین،

۱۷۲/۱ دولت ممنوع از مداخله در دین و مرام شهروندان است.

۱۷۲/۲. دولت جمهوری ایران، بر وفق این قانون اساسی مجری تصمیم‌های جمهور شهروندان و کارگزار بدون تبعیض همه آنها در سامان بخشیدن به رشد انسان و آبادانی طبیعت، در استقلال و آزادی و بر میزان عدالت اجتماعی است.

۱۷۲/۳. هر دولت، از جمله دولت جمهوری ایران تجزیه‌ناپذیر است و اختیارات و وظایف آن را هیچ قدرت خارجی یا نهاد داخلی محدود نمی‌کند.

اصل یک‌صد و هفتاد و سوم: در جمهوری ایران، اصل بر کاردانی و کارآیی بدون تبعیض است. بنابراین، منتخبان زن و مرد کاردان و کارآ، باید مساوی باشند. برخورداری از این حق ایجاب می‌کند که، در هر جامعه، آموزش و پرورش زنان برای عهده‌دار شدن چنین مسئولیتی از تقدم برخوردار باشد.

اصل یک‌صد و هفتاد و چهارم: از آن‌جا که ولایت با جمهور شهروندان است، ۱۷۴/۱. تشکیل اجتماع مسالمت‌آمیز و خشونت‌زدا نیاز به تحصیل مجوز ندارد و سازماندهی خودجوش، به ابتکار شهروندان، برای احقاق حقی از حقوق شهروندان، مجاز است.

۱۷۴/۲. نامزد شدن برای تصدی هریک از مقام‌های انتخابی منوط و مشروط به عضویت در یک حزب سیاسی نیست.

اصل یک‌صد و هفتاد و پنجم: رابطه متداول میان نهادها با شهروندان باید تغییر کند به ترتیبی که رهبری‌کننده، شهروندان، و وسیله، نهادها بگردند و هدف‌ها و روش‌های رسیدن به آن هدف‌ها را نیز شهروندان تعیین کنند.

نهادهای جامعه به سه دسته تقسیم می‌شوند: آنها که تصدی آنها با دولت است و آنها که تصدی آنها با جامعه مدنی است و آنها که می‌توانند در تصدی هر دو قرار گیرند:

۱۷۵/۱. نهادهای دینی و حزبی و اجتماعی در تصدی جامعه مدنی هستند. و

۱۷۵/۲. نهادهای آموزش آموزشی و پرورشی و تحقیقاتی و هنری و اقتصادی و وسائل ارتباط جمعی و نهادهایی که به سلامت محیط زیست می‌پردازند، در تصدی دولت و جامعه مدنی هستند. و

۱۷۵/۳. نهادهای دفاعی و قوایی که دولت را تشکیل می‌دهند، در تصدی دولت هستند.

اصل یکصد هفتاد و ششم: بدون هرگونه تبعیضی، اقوام حق دارند به برخورداری برابر - برابری واقعی - از حقوق ذاتی حیات انسان و حقوق شهروندی و حقوق ملی و حقوق طبیعت و حقوق جامعه ملی بمثابة عضو جامعه جهانی. هر قوم نیز از حقوق فرهنگی برخوردار است. سه حق، یکی حق اشتراک (ولایت جمهور شهروندان) و دیگری حق تفاوت (گوناگونی‌های قومی) و سومی حق زیستن در صلح (جانشین کردن رابطه قوا با رابطه حق با حق) و نیز رشد بر میزان عدالت اجتماعی، رابطه اقوام تشکیل دهنده جامعه ملی را معین می‌کنند و راهنمای دولت و جامعه مدنی در وظایف خود هستند.

اصل یکصد و هفتاد و هفتم: حق جامعه ملی بر محیط زیست سالم همزاد است با حق این جامعه بر محیط زیست اجتماعی سالم. بنابراین که دموکراسی نیز در معرض فساد است و بکاربردن قواعد خشونت زدایی بخشی از تدابیر برای پیش‌گیری از ابتلای آن به فساد ویران‌گر است، سلامت محیط زیست اجتماعی، حقی از حقوق جامعه ملی اعلام می‌شود.

فصل پنجم

در حقوق جامعه مدنی

قسمت اول در حقوق عمومی جامعه مدنی

بنابر این که جامعه مدنی، هم به صفت جمهور مردم و هم به صفت نهادها و سازمان‌ها و مؤسسه‌هایی که تشکیل می‌شوند و هم بخاطر نقش تعیین کننده سرمایه اجتماعی و سرمایه نامحسوس و سرمایه اقتصادی و سرمایه فرهنگی و سرمایه طبیعی در برپایی دموکراسی و رشد آن، برای جامعه مدنی حقوق زیر شناخته می‌شوند:

اصل یکصد و هفتاد و هشتم: مرام دولت، حقوق مندرج در قانون اساسی است. دولت فاقد هرگونه مرام دینی و غیر دینی است. در عوض، در قلمرو شهروندان و جامعه مدنی هر شخص بر انتخاب کردن یا نکردن دین یا مرامی حق دارد. بنابراین،

۱۷۸/۱. هر شهروندی مختار است، در استقلال و آزادی، دین یا مرامی را انتخاب کند و یا نکند.

۱۷۸/۲. این استقلال و آزادی است که دو حق هر شهروند و جامعه مدنی هستند و دولت حق ندارد او و آن را به پذیرفتن و یا ترک دین یا مرامی مجبور کند و حتی در گزینش یا عدم گزینش دین یا مرامی، محدود کند.

اصل یک‌صد و هفتاد و نهم: از آنجا که حق شهروندان است که تغییر کنند و تغییر دهند، حق تصمیم با جمهور شهروندان است. اختیار و مسئولیت تغییر کردن با جامعه مدنی است. جامعه سیاسی تنها حق پیشنهاد دادن را دارد و دولت مجری تغییری است که جمهور شهروندان بدان تصمیم می‌گیرند. بنابراین،

۱۷۹/۱. هر برنامه رشدی که به جمهور شهروندان پیشنهاد می‌شود، باید از این ویژه‌گی برخوردار باشد که جمهور مردم تصویب‌کنندگان آن هستند و خود حق شرکت در اجرای آن را دارند.

۱۷۹/۲. در هر برنامه رشدی، باید حقوق ذاتی انسان و حقوق شهروندی و حقوق ملی و نیز حقوق جانداران و طبیعت و حقوق جامعه ملی بعنوان عضو جامعه جهانی، ملحوظ بگردند. افزایش سرمایه اجتماعی و دیگر سرمایه‌ها و کارمایه‌ها و نیروهای محرکه، نیز باید لحاظ شوند.

۱۷۹/۳. بنابر این که نیروهای محرکه را جمهور مردم تولید می‌کنند، اختیار بکاربردن آنها با جمهور مردم است.

اصل یک‌صد و هشتادم: بنابر این که جامعه مدنی، بر میزان عدل، مانع از این می‌شود که رابطه حق با حق، با رابطه قوا جانشین شود و بنابر این که، در حداقل، جامعه مدنی تعدیل‌کننده قدرت تعریف می‌شود و نیز بنابر این که سازمان‌های سیاسی و نهادهای این جامعه وسایل مهار دولت توسط جامعه مدنی هستند، ایفای نقش‌های جامعه مدنی ایجاب می‌کند که نظام اجتماعی باز و تحول‌پذیر باشد.

مراد از جامعه باز و تحول‌پذیر، جامعه‌ای است که قدرت، تنظیم‌کننده رابطه‌ها نباشد، بلکه حقوق تنظیم‌کننده رابطه‌ها باشند. بنابراین،

۱۸۰/۱. حقوق موضوعه که قانون‌گذار ایجاد می‌کند هم باید منطبق باشند با حقوق برشمرده در این قانون اساسی و هم از بار زور در رابطه‌ها بکاهند.

۱۸۰/۲. بنابر این که برخورداری مداوم از استقلال و آزادی عامل رشد پیوسته انسان است، میزان خودانگیختگی شهروندان و جامعه ملی باید همواره رو به

افزایش باشد، هدف قانون‌گذاری و اجرای قانون، استقلال و آزادی هر شهروند باید باشد، نهادهایی نیز که تشکیل می‌شوند، سازماندهی سازگار با استقلال و آزادی انسان را باید بجویند.

اصل یک‌صد و هشتاد و یکم: در این قانون، نهاد، مؤسسه‌ای زمان‌مند تعریف می‌شود که آن‌را، افرادی بطور خودانگیخته و داوطلبانه و بر وفق همبستگی و دوستی، بر اصول استقلال و آزادی تشکیل می‌دهند. هدف‌های این نهادها باید با این اصول سازگار باشند و قواعدی که در تشکیل و اداره آنها بکار می‌روند نیز، ترجمان حقوق پنج‌گانه باشند. بنابراین، نهادها که در جامعه مدنی تشکیل می‌شوند و مجموع آنها را نیز جامعه مدنی خوانده‌اند، باید

۱۸۱/۱. تشکیل دهندگان داوطلبانه آنها را تشکیل دهند و تشکیل آنها جبری نباشد.

۱۸۱/۲. نظام شورایی داشته باشند.

۱۸۱/۳. سازماندهی هر نهاد باید چنان باشد که همواره شهروندان تشکیل دهنده آن، رهبری‌کننده و نهاد، وسیله باشد.

۱۸۱/۴. رابطه این نهادها با یکدیگر، رابطه حقوق‌منداها با یکدیگر باشد.

۱۸۱/۵. دلیل تشکیل هر نهاد در خود آن باشد و هدفی جز هدفی که خود تعیین می‌کند، نداشته باشد.

۱۸۱/۶. اعضای تشکیل دهنده و سازمان و وسیله و هدفها باید شفاف باشند.

۱۸۱/۷. هیچ نهادی جانشین جامعه و مالک آن نشود، و بر جامعه ولایت پیدا نکنند.

۱۸۱/۸. نهادها، اندیشه‌آهنگار آنها هرچه باشد، بدون هیچ تبعیضی از حقوق برابر بهره‌مند باشند.

۱۸۱/۹. تشکیل نهادهایی با هدف خشونت‌گستری و سلطه‌جویی بر جمعی از شهروندان و یا جمهور شهروندان ممنوع باشد. در عوض، تشکیل نهادها برای

ترویج حقوق پنج‌گانه و برانگیختن شهروندان به عمل به این حقوق و نیز تشکیل نهادها که از منازعات بکاهند و شکایتهای شهروندان از یکدیگر را بر میزان حق، حل و فصل کنند، مجاز است. ترتیب تشکیل این نهادها را بمثابة دستیار قوه قضایی، قانون تعیین می‌کند.

۱۸۱/۱۰. نهادها که در درون خود از دموکراسی شورایی برخوردار می‌شوند، وسیله دامن‌گسترده دموکراسی شورایی در سطح جامعه نیز بگردند.

اصل یکصد و هشتاد و دوم: بنابراین که افزایش میزان و کارآیی سرمایه سیاسی و سرمایه اجتماعی و سرمایه فرهنگی و سرمایه طبیعی و سرمایه اقتصادی نیازمند برخورداری جامعه مدنی از جریان‌های هرچه آزادتر اندیشه‌ها و دانش‌ها و داده‌ها و اطلاعات‌ها است،

۱۸۲/۱. این جامعه بر داشتن وسائل ارتباط جمعی که یکسره در اختیارش باشند، حق دارد.

۱۸۲/۲. ممیزی‌ها (سانسورها) ممنوع هستند.

۱۸۲/۳. هر شهروند حق دارد بر آگاه شدن و آگاه کردن.

۱۸۲/۴. هر شهروند حق و وظیفه دارد، با یافتن و انتشار دانش و اندیشه و داده و اطلاع، جریان آزاد آنها را گسترده‌تر سازد.

۱۸۲/۵. وسائل ارتباط جمعی برای آنند که میان شهروندان و حقوق آنها و واقعیت‌ها رابطه مستقیم (شناسایی حقوق و واقعیت‌ها آن‌سان که هستند) برقرار کنند. قانون وسائل ارتباط جمعی باید بر طبق این میزان تدوین شود.

۱۸۲/۶. جامعه مدنی حق دارد مسائلی را که در قلمرو این جامعه پدید می‌آیند، در قلمرو دولت و جامعه سیاسی مطرح کند و حق دارد از مسائلی که در قلمرو دولت و جامعه سیاسی ایجاد می‌شوند، اطلاع و آنها را موضوع بحث و راه‌حل‌جویی قرار دهد. بنابراین، هر یک از قوای دولت موظفند بطور مرتب، عملکرد خود را به جامعه مدنی گزارش کنند.

اصل یک‌صد و هشتاد و سوم: بنابراین که اعمال مستقیم حق ولایت از طریق همه‌پرسی، حقی از حقوق ملی است، جامعه مدنی، هم در قلمرو خاص خود و هم در قلمرو دولت، بر همه‌پرسی حق دارد:

۱۸۳/۱. در قلمرو خاص جامعه مدنی (عمده شهرداریها)، حق اقدام به همه‌پرسی، به این جامعه تعلق دارد و خود آن را تصدی می‌کند. و

۱۸۳/۲. در قلمرو دولت، جامعه مدنی می‌تواند خواهان همه‌پرسی بگردد وقتی پنج درصد دارندگان صلاحیت رأی دادن خواستار آن می‌شوند.

اصل یک‌صد و هشتاد و چهارم: در آنچه که به اعمال حق رهبری مربوط می‌شود، بنابر این‌که حق و مسئولیت رهبری، میان حقوق ذاتی انسان و حقوق شهروندی و حقوق ملی او و حقوق طبیعت و حقوق جامعه بمثابه عضو جامعه جهانی مشترک است، حق رهبری در حوزه هر پنج دسته حقوق، قلمرو جامعه مدنی بمثابه جمهور شهروندان است. از این‌رو،

۱۸۴/۱. نهادهایی که در قلمرو دولت قرار نمی‌گیرند، در قلمرو جامعه مدنی قرار می‌گیرند. بنابر این‌که جامعه سیاسی (احزاب و سازمان‌های سیاسی) و نهادهای دینی و اقتصادی، قدرت‌محور انگاشته می‌شوند و فرض می‌شود که قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معنوی را تصدی می‌کنند، خارج از قلمرو جامعه مدنی شمرده شده‌اند. اما هرگاه این نهادها بیرون از جامعه مدنی قرارگیرند، مهار دولت توسط جامعه مدنی ناممکن و مهار این جامعه توسط دولت و نهادهای سیاسی و اقتصادی و دینی ممکن می‌شود. بنابراین، این نهادها در حیطه و در مهار جامعه مدنی باید باشند. و

۱۸۴/۲. زبانی که ارتباط جامعه مدنی را با دولت و دولت را با جامعه مدنی برقرار می‌کند، زبان آزادی است با ویژگی‌هایی که دارد، بخصوص ویژگی شفافیت.

۱۸۴/۳. تنظیم‌کننده رابطه دولت با جامعه مدنی و جامعه سیاسی، حقوق پنج‌گانه و دیگر اصول قانون اساسی هستند.

۱۸۴/۴. برای این که دولت در مهار جامعه مدنی بمثابه جمهور شهروندان بماند، بودجه دولت باید برداشت از تولید ملی، با وجود اقتصاد تولید محور، باشد و از فروش منابع کشور نباشد. تأکید می شود که منابع کشور و دیگر نیروهای محرکه متعلق به نسل ها هستند.

۱۸۴/۵. کسر بودجه دولتی، ممنوع است. بنابراین، پرکردن کسر بودجه با وام ممنوع است.

۱۸۴/۶. برای این که جامعه سیاسی محل طبیعی خود را که جامعه مدنی است ترک نگوید و هدف خویش را رسیدن به قدرت (در اختیارگرفتن دولت و بکاربردن آن) قرار ندهد، مقرر می شود که دولت و جامعه سیاسی به اجرای تصمیم های جامعه مدنی که در جریان انتخابات اظهار می شوند، بسنده کنند. بدیهی است که دولت و جامعه سیاسی حق پیشنهاد طرح های مختلف را به جامعه مدنی دارند.

۱۸۴/۷. تجسس در زندگی شهروندان و هسته ها و نهادهایی که برابر قانون تشکیل می شوند، ممنوع است. شهروندان نباید توسط دولت و هیچ نهاد دیگری به جاسوسی یکدیگر گماشته شوند.

۱۸۴/۸. بنابر این که اندیشه راهنما، اگر بیان استقلال و آزادی، و یا بیان قدرت باشد، نقش تعیین کننده را در تنظیم رابطه جامعه مدنی با دولت و جامعه سیاسی دارد و بنابر این که تصدی اندیشه راهنما، برعهده جامعه مدنی است و دولت حق مداخله در دین و مرام را ندارد، حزب ها و سازمان های سیاسی که به ضرورت نیازمند داشتن این و یا آن اندیشه راهنما هستند، ارباب دین و باور مردم نمی شوند. آنها حق ندارند اندیشه های راهنمای یکدیگر را ممنوع و یا سانسور کنند و یا شهروندان را از گرویدن به مرامی ممنوع و یا به گرویدن به مرامی مجبور کنند.

۱۸۴/۹. بنابر این که رشد را انسان می کند، رشد در قلمرو جامعه مدنی قرار می گیرد. از این رو، هر یک از قوانین عادی، چنانچه محدود کننده قلمرو جامعه

مدنی باشند، ناقض حق و قانون اساسی متکی بر حقوق پنج‌گانه می‌شوند و از درجه اعتبار ساقط هستند.

اصل یک‌صد هشتاد و پنجم: رابطه نهادهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و تعلیم و تربیتی و دینی و عقیدتی، با جامعه مدنی، و با یکدیگر به ترتیب زیر برقرار می‌شود:

۱۸۵/۱. بر میزان عدالت، بنابراین، برابری در حقوق، این نهادها با یکدیگر رابطه برقرار می‌کنند. لذا، هیچ‌یک از آنها بر دیگری و یا دیگران تفوق و سلطه ندارد.

۱۸۵/۲. این نهادها و سائلی در اختیار جامعه مدنی باید باشند. لذا سلطه آنها بر جامعه مدنی ناقض دموکراسی و ممنوع است.

اصل یک‌صد و هشتاد و ششم: بنابراین که مصلحت را قدرتمداران می‌سنجند و حقوق را شهروندان و جامعه مدنی، بمثابه جمهور مردم، دارند،
۱۸۶/۱. سنجیدن و بکاربردن مصلحتی که ناقض حقی از حقوق پنج‌گانه باشد، ممنوع است.

۱۸۶/۲. تعیین تکلیفی که عمل به حقی از حقوق نباشد، ممنوع است. بخصوص اگر به آن تکلیف رنگ دینی و یا مرامی داده شود.

۱۸۶/۳. از آنجا که حق خود روش خویش است اما مصلحت روش بکاربردن زور است، تنظیم‌کننده رابطه‌ها میان جامعه مدنی، و نهادها و دولت، با یکدیگر، نه مصلحت‌ها که حقوق هستند.

اصل یک‌صد و هشتاد و هفتم: بنا بر این که حق و استعداد رهبری قابل انتقال نیستند و بازداشتن شهروندان و جامعه مدنی از تصدی این حق، جز با تحت امر قدرت درآوردن شهروندان میسر نیست،

۱۸۷/۱. حق و استعداد رهبری شهروندان غیر قابل انتقال است.

- ۱۸۷/۲. تقدم و تأخر قائل شدن میان حقوق ممنوع است.
- ۱۸۷/۳. تجزیه حق رهبری و هر حق دیگری ممنوع است.
- ۱۸۷/۴. حقوق پنج‌گانه یک مجموعه را تشکیل می‌دهند و مشروط و مقید کردن عمل به حقی به بلاعمل کردن حق دیگری ممنوع است.
- ۱۸۷/۵. در جامعه مدنی، بمثابه جمهور شهروندان، اکثریت نمی‌تواند اقلیت را از حقوق پنج‌گانه محروم کند و نیز نمی‌تواند اقلیت را از حق نظارت و انتقاد تصمیم اکثریت محروم کند.
- ۱۸۷/۶. بنابر این‌که، در جامعه‌ها، دانش و فن و دیگر نیروهای محرکه بکار آن می‌روند که جامعه مدنی بمثابه جمهور شهروندان مطیع اقلیت صاحب امتیاز بگردد، برخوردار از دانش و فن و دیگر نیروهای محرکه حق هر شهروند و جامعه مدنی است. بنابراین، دانش و فن بمثابه دو مؤلفه از مؤلفه‌های قدرت (ثروت و زور و این و آن نیروی محرکه مؤلفه دیگر آن)، به یمن همگانی شدنشان، از قید آن مؤلفه‌ها خارج و با استقلال و آزادی و دیگر حقوق، تألیف می‌شوند.
- ۱۸۷/۷. سیاست بمثابه حرفه‌ای که در اختصاص و انحصار اعضای جامعه سیاسی است، جای خود را به سیاست بمثابه تدبیر برای زیست در استقلال و آزادی و رشد بر میزان عدالت اجتماعی می‌دهد و پرداختن به آن، حق و وظیفه شهروندان و جامعه مدنی بمثابه جمهور شهروندان می‌گردد. قانون راه‌کار شرکت همگان را در یافتن و بکاربردن سیاست در این معنی، معین می‌کند.

اصل یکصد و هشتاد و هشتم: بنابر این‌که وقتی حقوق بعمل در می‌آیند، جامعه مدنی واقعیت پیدا می‌کند،

۱۸۸/۱. نقش جامعه مدنی جذب حقوق و دفع قدرت بمثابه تنظیم‌کننده رابطه ها است. بازداشتن جامعه مدنی از این نقش جرم و ممنوع است.

۱۸۸/۲. زادگاه بدیل، جامعه مدنی است. از آنجا که جریان رشد، پدیدآمدن بدیل و ایفای نقش توسط آن را ایجاب می‌کند، ممانعت، بهر شکل، از پیدایش

چنین بدیلی و ایفای نقش توسط آن، ممنوع است. قانون باید پیدایش و ایفای نقش بدیل را تسهیل کند.

۱۸۸۳/۳. بلحاظ نقش تعیین کننده جامعه مدنی در پایداری و تکامل دموکراسی، دولت و جامعه سیاسی موظفند بطور مداوم توانایی‌های جامعه مدنی را افزایش دهند. ایجاد محدودیتها که سبب ناتوان شدن جامعه مدنی بگردند، ممنوع است.

اصل یکصد و هشتاد و نهم: بر دو اصل استقلال و آزادی، جامعه مدنی هر کشور می‌تواند به اتفاق جامعه‌های مدنی کشورهای دیگر، نهادها را برای استقرار صلح و هم‌آهنگ کردن رشد در جامعه بشری و سلامت محیط زیست و کاستن از میزان تخریب نیروهای محرکه و برخوردار کردن انسانها و جانداران و طبیعت از زیست حقوق‌مند، تشکیل دهند. و نیز،

۱۸۹/۱. هر جامعه مدنی حق دارد در برقرارکردن جریان‌های آزاد اندیشه‌ها و دانش‌ها و فنون و هنرها و داده‌ها و اطلاعات در سطح جهان، با جامعه‌های مدنی دیگر همکاری کند.

۱۸۹/۲. از آنجا که فرهنگ را جامعه مدنی، بمثابة جمهور مردم پدید می‌آورد، این در سطح جامعه‌های مدنی و میان آنها است که گفتگوی فرهنگ‌ها، کارآیی پیدا می‌کند. گسترش فرهنگ استقلال و آزادی، از جمله از راه گفتگوی فرهنگ‌ها، هدفی است که جامعه مدنی و نیز جامعه سیاسی و دولت می‌باید بطور مستمر در کار متحقق گرداندن آن باشند.

اصل یکصد و نودم: بنابراین که جنبش همگانی روشی است که ایرانیان ابداع کرده و به جامعه‌های دیگر آموخته‌اند، دست زدن به این جنبش حق جامعه مدنی بمثابة جمهور مردم است، هر بار که قدرت‌مدارانی وجود پیدا کنند و مانع از عمل به حقوق انسان و حقوق شهروندی و حقوق ملی و حقوق طبیعت و حقوق هر کشور بعنوان عضو جامعه جهانی بگردند. از این‌رو،

۱۹۰/۱. در هر شهر و روستا، یک محل برای اجتماع بزرگ شهروندان ایجاد می‌شود.

۱۹۰/۲. در هر شهر و روستا، بنایی خاص برای بحث آزاد ساخته و در اختیار شهروندان قراردادده می‌شود.

قسمت دوم در باره نقش جامعه مدنی در ایجاد سرمایه‌ها:

با بعمل درآمدن این قانون اساسی، جامعه مدنی نقش تعیین کننده خویش را در ایجاد سرمایه‌ها و دیگر نیروهای محرکه و بکار افتادن آنها در رشد شهروندان، بدست می‌آورد:

اصل یک‌صد و نود و یکم: بدین خاطر که انسان خود نیروی محرکه و در عین حال نیروی محرکه‌ساز است، «سرمایه انسانی» نه تنها سرمایه بشمار است بلکه به صفت تولیدکننده سرمایه‌ها و نیروهای محرکه، از بیشترین اهمیت برخوردار است. لذا،

۱۹۱/۱. بنابر این که جامعه ی ارزیاب و منتقد، جامعه‌ای است که، در آن، تمامی شهروندان به هر پنج دسته حقوق عامل باشند، سلب فرصت و امکان عمل به حقوق، جرم و ممنوع است. استقلال واقعیت پیدا نمی‌کند مگر به همگان تعلق یافتن امکانها و نیروهای محرکه و فقدان استقلال، آزادی را میان تهی می‌کند. نقش اول پیدا کردن زور و خشونت و گریز استعدادها و دیگر نیروهای محرکه از فرآورده‌های آزادی میان تهی است. از این‌رو، آموزش و پرورش بر پایه استقلال باید با برخورداری از این دو حق همراه باشد.

۱۹۱/۲. بنابر این که سطح آموزش و پرورش است که میزان سرمایه انسانی را تعیین می‌کند، در بودجه و در وظائف دولت، تأمین هزینه‌های آموزش و پرورش و پرداختن به تعمیم و به روز کردن داشته‌های علمی و فنی شهروندان، باید از اولویت برخوردار باشد.

اصل یک‌صد و نود و دوم: همبستگی و همکاری بر وفق حقوق ذاتی انسان و حقوق شهروندی و حقوق ملی و حقوق بعنوان عضو جامعه جهانی و برخوردارکردن طبیعت از حقوق، بن‌مایه مشترک تعریف‌ها از سرمایه اجتماعی است. هراندازه این همبستگی و همکاری بیشتر باشد، سرمایه اجتماعی غنی‌تر و بزرگ‌تر و کاربرد آن در استقرار و استمرار و پیشبرد دموکراسی و رشد انسان، بیشتر می‌شود. در نتیجه، از وظایف جامعه مدنی و جامعه سیاسی و دولت، افزودن بر سرمایه اجتماعی، با بکاربردن میزانی است که عدالت اجتماعی است. به ترتیب زیر:

- شناختن دوستی بمثابه حقی از حقوق انسان و همکاری را روش اصلی در نهادهای آموزش و پرورش و دیگر نهادهای جامعه گرداندن.

- آموزش موازنه عدمی بمثابه اصل راهنمای عقل مستقل و آزاد و تعلیم و تربیت زندگی مستقل و آزاد، بنابراین، خالی از زور و خشونت و پر از ابتکار و ابداع و کشف و خلق.

- تعلیم و تمرین زندگی اجتماعی شورایی و تعلیم و تربیت برای زندگی در فرهنگ استقلال و آزادی، بنابراین شناسایی دموکراسی شورایی و آماده شدن برای زندگی در این دموکراسی.

- آموزش زبان استقلال و آزادی در خانواده و در مؤسسه‌های آموزشی و دیگر نهادهای جامعه،

- جریان مستقل و آزاد اندیشه‌های راهنما تا که به یمن نقد، اندیشه‌های راهنمای شهروندان بیان‌های استقلال و آزادی بگردند،

- تبعیض‌زدایی،

- خشونت‌زدایی، بنابراین، تعلیم قواعد خشونت‌زدایی و تمرین این قواعد،

- شفاف کردن اندیشه‌ها و گفتارها و کردارها،

- مبارزه مستمر با انواع اعتیادها و دیگر آسیب‌ها و نابسامانی‌های اجتماعی

- همگانی کردن بحث آزاد،

- کاستن مداوم از تولید فرآورده‌ها و خدمات ویرانگر،

- توزیع برابر امکان‌ها در سطح شهروندان و نیز در سطح مناطق مختلف کشور،
- بکار انداختن تمامی نیروهای محرکه در رشد انسان که بازتر و تحول‌پذیرتر شدن نظام اجتماعی، اندازه بکارافتادن نیروهای محرکه در رشد را بدست می‌دهد.

- برخوردار شدن شهروندان از منزلت (حقوق و امنیت‌ها)، در نتیجه،

- غنای وجدانهای تاریخی و علمی و اخلاقی و همگانی، به ترتیبی که فعالیت‌های شهروندان بیانگر ویژگیهای ایرانیت، یعنی داشته‌ها و صفت‌هایی بگردند که ادامه حیات ملی را بر اصول استقلال و آزادی و رشد بر میزان عدالت اجتماعی تضمین می‌کنند.

اصل یکصد نود و سوم: بنابر این‌که، در دموکراسی، افکار عمومی نقشی تعیین‌کننده دارند و فکرهای جمعی جبار در ضدیت با دموکراسی و محدودکردن قلمرو جامعه مدنی و کاستن از نقش آن، کاربرد پیدا می‌کنند و بن‌مایه آنها زور است، برخورداری از حقوق، تمیز این دو را از یکدیگر ایجاب می‌کند. افکار عمومی حق نهاد این ویژگی‌ها را دارند:

۱۹۳/۱. افکار عمومی وقتی حاصل جریان‌های آزاد اندیشه‌ها و دانش‌ها و اطلاع‌ها، بنابراین، ارتباط عقل‌های مستقل و آزاد، از رهگذر بحث‌های آزاد هستند، این ویژگی‌ها را می‌یابد:

- خشونت را تجویز نمی‌کند و خشونت‌زدایی از زبان و عمل و رابطه‌ها و وجدان‌های تاریخی و اخلاقی و علمی و همگانی را تجویز و خود حاصل آن می‌شود،

- از ناامیدی می‌کاهد و امیدزا می‌شود،

- حاصل جانشین شدن تابعیت حق از تکلیف با تابعیت تکلیف از حق است و این تابعیت را مداوم می‌گرداند،
- گویای تبعیض و یا تبعیض‌ها نیست،
- گویای کاسته شدن از تضادهای اجتماعی و افزوده شدن بر میزان توحید اجتماعی است و مشوق این توحید است،
- گویای همگانی شدن عمل بر میزان عدالت اجتماعی است و آنرا بر می‌انگیزد،
- برای حقوق محل عمل ایجاد می‌کند و بکاربردن زور را بی‌محل، می‌کند
- از ظن و گمان و خرافه در آن نیست و، بنفسه، ظن و گمان و خرافه زدا و برانگیزنده به عمل به اخلاق استقلال و آزادی است،
- دلیل صحتش در خود آن است،
- شهروندان را به انجام عملی و یا موافقت با عملی مجبور نمی‌کند و بسا خودانگیختگی آنها را بخاطرشان می‌آورد. و
- شفاف است،
- تحقق راه‌کارهای بالا سرمایه سیاسی خوانده می‌شود که تصدی این سرمایه با جامعه مدنی است. بنابراین،
- ۱۹۳/۲. بر دولت و جامعه سیاسی و نهادهای دینی و اقتصادی و غیر اینها، ایجاد فکر جمعی جبار، که به ضرورت فاقد این ویژگی‌ها و واجد ویژگی‌های ضد آنها است، ممنوع است.
- ۱۹۳/۳. بنابر این که غیرعقلانی‌ها (خرافه‌ها و فکرای جمعی جبار) را همواره دولت و جامعه سیاسی قدرت‌محور و نیز نهادهای قدرت‌محور می‌سازند و حتی یک غیرعقلانی که قدرت بن‌مایه آن نباشد، وجود ندارد، همهٔ رسم‌ها و عادت‌ها و سنت‌ها که ناقض حقوق پنج‌گانه و تمامی خرافه‌ها، فاقد اعتبارند و نمی‌توانند ملاک عمل هیچ‌یک از ارکان دموکراسی بگردند.

اصل یک‌صد و نود و چهارم: بنابراین که سرمایه فرهنگی مجموع منابع فرهنگی که در اختیار هر شهروند قرار می‌گیرد، تعریف می‌شود،

۱۹۴/۱. داشته فرهنگی جامعه مدنی، بمثابة جمهور مردم، از راه نقد مداوم است که سرمایه می‌گردد. هدف این نقد، بازیافتن فرهنگ استقلال و آزادی است، با ویژگی‌ها که دارد. از آن‌جا که فرهنگ را شهروندان خلق می‌کنند، قلمرو نقد داشته فرهنگی نیز جامعه مدنی است. در قلمرو فرهنگ، اعمال زور، هم از راه برقرارکردن انواع سانسورها و هم از راه القای عناصر «فرهنگی» که بن‌مایه آنها را زور تشکیل می‌دهد، از سوی دولت بهر بهانه‌ای، از جمله به بهانه رشد دادن فرهنگ ممنوع است.

۱۹۴/۲. بخش دیگر و عمده سرمایه فرهنگی در اختیار هر شهروند، فرآورده‌های خلاقیت شهروندان است. از این‌رو، هم جامعه مدنی و هم دولت و هم جامعه سیاسی موظفند فرصت‌ها و امکان‌های خودانگیزگی فردی و جمعی را بطور مداوم گسترش دهند.

۱۹۴/۳. دست‌آوردهای علم و فن و هنر سومین بخش سرمایه فرهنگی هستند. لذا، مؤسسه‌های آموزش و پرورش باید چنان سازمان بیابند که استعدادهای همه دانش‌آموزان و دانشجویان بدون هیچ تبعیضی، هم‌آهنگ رشد کنند و بیشترین فرصت و امکان، فرصت و امکان ابتکار و ابداع و کشف و خلق علمی و فنی و هنری بگردد.

اصل یک‌صد و نود و پنجم: در این قانون، سرمایه اقتصادی، سرمایه ثابت و سرمایه درگردش خوانده می‌شود که در سرمایه‌گذاری‌ها در یک اقتصاد تولید محور، با هدف رشد اقتصادی، بمثابة بعدی از چهار بعد رشد اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی بکار می‌رود. برای این‌که سرمایه اقتصادی در تولید فرآورده‌های ویران‌گر بکار نرود و برای آن‌که عدالت اجتماعی در تولید و توزیع، میزان باشد، مقرر می‌شود:

۱۹۵/۱. مالکیت شخصی، مالکیت هر شهروند است بر کار خویش و مالکیت خصوصی، مالکیت او بر حاصل این کار است. بنابراین، مالکیت خصوصی باید

تابع بی‌چون و چرای مالکیت شخصی باشد: محصول متعلق به کار است و نه متعلق به ابزار.

۱۹۵/۲. نظام اقتصادی که جامعه مدنی و جامعه سیاسی و نیز دولت، هر سه باید در کار برقرارکردنش باشند، نظامی است که، در آن، اداره نهاد کارفرمایی با کارکنان آن و تولید آن نیز متعلق به کارکنان آن باشد و سرمایه، جز بر استهلاک و کاستی نپذیرفتن، بنابراین، بر تکمیل علمی و فنی، حق نداشته باشد. بنابراین، ۱۹۵/۳. نظام اقتصادی باید تولید محور باشد.

۱۹۵/۴. محور نظام اقتصادی نباید پیشخورکردن و از پیش متعین کردن آینده به زیان نسل‌های آینده باشد.

۱۹۵/۵. شهروندان با بکارانداختن توانایی‌های خویش تحصیل درآمد کنند و نه از بهره‌کشی از یکدیگر و طبیعت و منابع آن.

۱۹۵/۶. اقتصاد سامانه‌ای بجوید که تمامی سرمایه و نیز نیروهای محرکه، در حد مطلوب، بکارافتند. به ترتیبی که انسان رشد کند و نه قدرت، از جمله در شکل سرمایه.

۱۹۵/۷. رشد اقتصادی، بخشی جدایی‌ناپذیر بگردد از رشد سیاسی و رشد اجتماعی و رشد فرهنگی و عمران طبیعت.

۱۹۵/۸. سرمایه اقتصادی و سرمایه‌های دیگر در تمامی مناطق کشور به ترتیبی بکارافتند که هر محل، به لحاظ نیازهای اولیه استقلال بجوید و رشد شهروندان تمامی مناطق کشور هم‌سطح بگردد.

اصل یک صد و نود و ششم: سرمایه طبیعی که عبارت می‌شود از خاک بارور و کارمایه و منابع موجود در سرزمین هر کشور، بعلاوه آب لازم و هوای سالم، به جامعه مدنی بمثابه جمهور شهروندان، نسل بعد از نسل، تعلق دارد. از این رو، ۱۹۶/۱. بکاربردن این سرمایه نه برای تحصیل درآمد که برای برآوردن نیازهای اساسی باید باشد. و

۱۹۶/۲. هرگاه سرمایه‌های برشمرده، ترکیبی را بیابند که کارایی به حداکثر و ضایعات تولید و نیز تولید فرآورده‌های ویران‌گر به حداقل برسند، بکاربردن به اندازه سرمایه طبیعی میسر می‌گردد. بنابراین، به طرح‌هایی باید مجوز داد که، در آنها ترکیب مطلوب سرمایه‌ها لحاظ شده باشد.

اصل یک‌صد و نود و هفتم: سرمایه‌های برشمرده، تمامی نیروهای محرکه نیستند. نیروهای محرکه دیگر، از جمله نیروهای محرکه زیر متعلق به جامعه مدنی بمثابه جمهور مردم هستند و رساندن تولید آنها به حد مطلوبی که نیازهای واقعی و اساسی تعیین‌کننده‌آند، وظیفه جامعه مدنی و دولت و نیز جامعه سیاسی است:

۱. اندیشه‌های راهنما وقتی بیان استقلال و آزادی و دربردارنده حقوق انسان و روش رشد او بر میزان عدالت اجتماعی هستند،

۲. دانش و فن وقتی بکار انسان در داشتن کار و افزایش کارایی او می‌آیند و نه وقتی که بکار رساندن سود به حداکثر و پیشی گرفتن در تولید، بخصوص تولید فرآورده‌های ویران‌گر، می‌روند.

۳. هنر وقتی گستره امکان انسان‌ها را فراخ‌تر می‌کند،

۴. توحید اجتماعی و هم‌سازی فعالیت انسان با سلامت محیط زیست،

۵. افزایش جمعیت در حد مطلوب که پیر نشدن جمعیت تعیین‌کننده این حد است،

۶. استعدادهایی که در قلمروهای مختلف، به یمن ابتکار و ابداع و کشف و اختراع و آفرینندگی، امکان‌های جدید در اختیار جامعه بشری می‌گذارند،

۷. رشد هم‌آهنگ بخش‌های اقتصادی در یک اقتصاد تولیدمحور، به ترتیبی که برانگیزنده یکدیگر بگردند در نو به نو شدن،

۸. عدالت بمثابه میزان و خطی که با قرارگرفتن فعالیت‌ها در آن، تخریب نیروهای محرکه و تولید فرآورده‌های مخرب به حداقل می‌رسند و رشد در هر چهار بعد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی هم‌ساز می‌گردد،

۹. قطب‌های رشد وقتی که، بدون تبعیض، در تمامی مناطق کشور ایجاد می‌شوند و محرک رشد در منطقه و به یمن ارتباط منطقه‌ها با یکدیگر، محرک رشد انسان و عمران طبیعت، در سرتاسر کشور می‌گردند،

۱۰. عمران طبیعت نه تنها سرمایه طبیعی را افزایش می‌دهد، بلکه بخاطر مساعد کردن وضعیت برای فعال شدن نیروهای محرکه دیگر، نیروی محرکه گران‌قدری است.

۱۱. رابطه شهروندان با نهادهای جامعه، وقتی شهروندان رهبری‌کننده و تعیین‌کننده هدف و روش متناسب با هدف، و نهادها، وسیله می‌شوند،

۱۲. انقلاب، وقتی نظام اجتماعی را باز و تحول‌پذیر می‌کند. از این‌رو، جنبش همگانی خشونت‌زدا کارآمدترین نیروی محرکه است.

بخش دوم

حقوق طبیعت و حقوق هر جامعه بمتابه عضو جامعه جهانی

فصل اول

در حقوق طبیعت

این فصل در بر می‌گیرد حق انسان بر محیط زیست سالم و حق طبیعت بر عمران و حق نسل‌ها که از پی هم می‌آیند بر آب و خاک بارور سرزمینی که وطن است و منابع کانی و گیاهی و حیوانی را:

اصل یک‌صد و نود و هشتم: شناسایی طبیعت بمتابه موجود زنده‌ای که دارای مجموعه‌ای از موجودات زنده‌است که چون طبیعت حق حیات دارند:

۱. کره زمین، طبیعت، مجموعه‌ای تقسیم‌ناپذیر است که خود و عناصر تشکیل دهنده آن، موجودهای زنده تلقی می‌شوند که به یکدیگر همبسته‌اند و خودانگیخته فعالیت‌های خویش را سازمان می‌دهند. در این طبیعت، برای برآوردن نیازهای زیندگان در آن، از هرچیز به اندازه وجود دارد.

۲. حقوق طبیعت ذاتی حیات آن، بنابراین، هر تخریبی، تجاوز به حقوق طبیعت است. همه عناصری که مجموعه را تشکیل می‌دهند، نیز حقوق ذاتی حیات خود را دارند و تجاوز به حقوق آنها، تخریب آنها است.

۳. از آنجا که حقوق ذاتی حیات موجودهای زنده ناقض یکدیگر نمی‌شوند، این حقوق نه تنها یکدیگر را محدود نمی‌کنند، بلکه یکدیگر را ایجاب می‌کنند.

۴. بنابر این که تمامی عناصر زنده تشکیل دهنده مجموعه، حق حیات دارند، حق دارند حقوقشان رعایت شود و تجاوز به آنها، بر وفق عدالت ترمیمی، قابل جبران باشد.

۵. تمامی عناصر زنده تشکیل دهنده مجموعه، حق برخورداری از توانایی زیستن و ادامه نسل و ادامه ادوار زیستی و روند زندگی طبیعی دارند بی‌آنکه دچار اختلال بگردند.

۶. همه عناصر زنده تشکیل دهنده مجموعه، حق دارند هویت خویش را حفظ کنند و بمثابه موجودی مشخص، خود زندگی خویش را تنظیم کنند. بنابراین، حق دارند بر آب، بر هوای سالم، بر خاک بارور، بر تندرستی، بر مصون ماندن از سرایت بیماری‌ها و آلودگی محیط زیست و مواد سمی مرگ‌آور و نیز مصون ماندن از تغییر ژنتیکی که عملکرد حیاتی آنها را مختل کند و یا آنها را گرفتار نقص یا نقص‌ها بگرداند.

۷. هر موجود زنده حق دارد در این مجموعه جای خود را داشته باشد و نقش خویش را ایفا کند تا که مجموعه هماهنگ عمل کند.

۸. هر انسانی حق و وظیفه دارد بر رعایت حقوق طبیعت و شرکت در آبادانی طبیعت و زیستن در رابطه حق با حق با طبیعت.

اصل یک‌صد و نود و نهم: محیط زیست سالم و آب و نیرو در شمار نیازهای اولیه (مسکن و پوشاک و غذا و تعلیم و تربیت) شهروندان هر کشور هستند.

در سراسر هر کشور، همه زیندگان این نیازهای اولیه را دارند و حق دارند نیازهای اولیه را، بدون آسیب رساندن به حقوق طبیعت و نسلهای آینده، برآورده سازند.

اصل دویستم: از آنجا که زیستن در استقلال و آزادی و رشد بر میزان عدالت اجتماعی سلامت محیط زیست را ایجاب می‌کند، پس شرکت در عمران طبیعت حق و وظیفه تمامی شهروندان است، بنابراین،

۲۰۰۱. شهروندان و دولت موظف و مسئول پیش‌گیری از آلودگی محیط زیست هستند. اینک که محیط زیست آلوده است، مبارزه با این آلودگی و حفظ محیط زیست خود از این آلودگی، حق و وظیفه هر کشور است. قانون جامع باید در بر بگیرد تمامی کارها را که در مقام مبارزه با آلودگی محیط زیست باید کرد. بیابان‌زدایی و استفاده بهینه از منابع آب وظیفه‌ای همگانی است. استفاده از منابع آب نباید سبب بیابان شدن کشور، از جمله کشور ایران، و خشکیدن رودخانه‌ها و دریاچه‌ها و تالاب‌ها بگردد.

۲۰۰۲. هرکس محیط زیست را آلوده‌کند مرتکب جرم شده و مسئول و موظف است سلامت را به محیط زیست بازگرداند. و

۲۰۰۳. هریک از مناطق هر کشور، از جمله ایران، باید توانایی برآوردن نیازهای اولیه ساکنان خود را داشته باشند. بنابراین، در هیچ نقطه از کشور نباید از عمران طبیعت، از راه بیابان‌زدایی و تأمین آب و بکار بردن دانش و فن در کشاورزی، به ترتیبی که خاک بطور مداوم حاصل‌خیز بماند، غفلت شود. صنعت سالم و جنگل‌کاری و ایجاد مرتع و پیشگیری از نازا شدن زمین، حق همه مناطق است.

اصل دویست و یکم: هر شهروند و هر نهاد جامعه مدنی، خاصه نهادها که سلامت محیط زیست موضوع کار آنها است حق و وظیفه دارند جمهور شهروندان را از آسیب‌هایی که به محیط زیست وارد می‌شود، پیش و هم پس از وقوع آگاه کنند و جمهور شهروندان و دولت را به پیش‌گیری و یا مرمت آسیب

یا آسیب‌های وارده بخوانند. دولت بمحض اطلاع می‌باید به پیش‌گیری و یا مرمت اقدام کند.

اصل دویست و دوم: بنابر اصل پیش‌گیری، از طرح‌های اقتصادی و ساختمانی، هر طرحی که اجرا شدنش به محیط زیست آسیب رسان باشد و یا بلحاظ احتمال زلزله و سیل و دیگر حوادث طبیعی، آسیب پذیر باشد، نباید بعمل درآید. هر طرح باید دارای جواز سلامت محیط زیست و بنا باشد. بنابراین،

۲۰۲/۱. هر دولتی موظف است برنامه‌ای دراز مدت برای مقاوم سازی تمامی بناها، بویژه بناهای مدارس و بناهای محل اجتماع کارکنان و بناهای تاریخی، در برابر زلزله را تهیه و به اجرا بگذارد.

اصل دویست و سوم: تولید هر نوع فرآورده‌ای تحت عنوان دارو یا عنوانی غیر آن که استعمالش سبب مرگ انسان و یا جانداران بگردد و یا سبب اعتیادی شود که انسان را زمین گیر کند، از جمله مواد مخدر، ممنوع است:

۲۰۳/۱. تولید و مصرف داروهای سمی که در درمان ممکن است کاربرد داشته باشند، باید در مهار کامل دولت باشند.

۲۰۳/۲. باتوجه به این مهم که بخاطر سود، داروهای لازم برای درمان بیماریهای سخت درمان‌پذیر، موضوع تحقیق و تولید نمی‌شوند، تحقیق و تولید این‌گونه داروها را دولت باید تصدی کند.

اصل دویست و چهارم: بنابراین که رشد انسان و عمران طبیعت و سلامت محیط زیست از یکدیگر جدایی ناپذیر هستند، صفت پایدار تنها درخور رشد انسان و عمران طبیعت و سلامت محیط زیست است. لذا، در طرحهایی که تهیه می‌شوند، اساس باید رشد پایدار شهروندان و عمران پایدار طبیعت و سلامت پایدار محیط زیست باشد. هر طرح باید بیان‌گر رشد بر پایه‌های استقلال و آزادی و بروفق عدالت اجتماعی باشد.

اصل دویست و پنجم: برابر بنا بر حق اطلاع، هر شهروند حق دارد بر اطلاعات در اختیار دولت درباره محیط زیست و وضعیت طبیعت در هر قسمت از کشور، دسترسی داشته باشد. و نیز حق دارد در نقد و حتی تهیه طرحهای خاص محیط زیست شرکت کند.

اصل دویست و هشتم: دانش و فن عمران طبیعت و بهداشت و بهداری محیط زیست می‌باید در شمار دروس از دبستان تا دانشگاه گنجانده شوند. تعلیم و تربیت انسان با هدف حقوقمند زیستن و آموختن حقوق جانداران و طبیعت و پرورش او به ترتیبی که به این حقوق عمل کند، از خانواده آغاز می‌گیرد. شهروند مسئول هیچ‌گاه از تعلیم و تربیت خویش غافل نمی‌شود.

اصل دویست و هفتم: نه تنها تحقیق علمی و فنی که بکار پیشگیری از آلودگی محیط زیست و یا درمان آلودگی می‌آید، باید بودجه لازم را داشته باشد، بلکه در هر تحقیق علمی و فنی، کارآیی حاصل آن، از منظر عمران طبیعت و سلامت محیط زیست، باید لحاظ شود.

اصل دویست و هشتم: در سطح جهان، مراقبت از سلامت محیط زیست، حق و وظیفه تمامی شهروندان همه کشورها است. از جمله، ایران حق و وظیفه دارد که در کوشش‌های جامعه جهانی برای پالایش محیط زیست و بازگرداندن سلامت به آن شرکت کند. لذا

۲۰۸/۱. هرکشور باید بکوشد الگوی آبادان کردن طبیعت و سالم کردن محیط زیست بگردد؛

۲۰۸/۲. در برداشت از منابع کشور، هم سلامت محیط زیست را لحاظ کند و هم به اندازه برداشت کند و هم حق نسل‌های آینده را رعایت کند؛

۲۰۸/۳. محیط زیست را داشته تمامی شهروندان همه کشورها، نسل بعد از نسل، بداند و نگهدار سلامت آن باشد؛

۲۰۸/۴. نگهداری از گوناگونی محیط‌های زیست و گونه‌های حیوانی و نباتی در کشور و شرکت در نگهداری از آن گوناگونی و این گونه‌ها در سطح جهان حق و وظیفه هر دولت، به نمایندگی از شهروندان خویش، است. در سطح کشور، حق و وظیفه جمهور شهروندان نیز هست،

۲۰۸/۵. بنابراین که سلامت محیط زیست، هم حق هر شهروند و حق ملی و نیز حق جهانی جمهور شهروندان است، ایجاد رابطه حق با حق با کشورهای دیگر، در آنچه به محیط زیست و منابع موجود در طبیعت مربوط می‌شود، وظیفه هر دولت حقوقمدار، از جمله دولت ایران است. و

۲۰۸/۶. تراز فعالیت‌های دولت و جمهور شهروندان، در آنچه به سلامت محیط زیست و عمران طبیعت و بهره برداری از منابع کشور مربوط می‌شود، در پایان هر سال، باید منتشر شود. این تراز باید مثبت باشد تا نسل‌ها که از پی یکدیگر می‌آیند، محیط زیستی سالم‌تر و طبیعتی آبادتر و منابعی به اندازه، در اختیار داشته باشند.

اصل دویست و نهم: بنابر این که سلامت محیط زیست و عمران طبیعت حق و وظیفه‌ای همگانی است، پس،

۲۰۹/۱. نه تنها تبعیض بسود یک منطقه از کشور و به زیان منطقه دیگری جایز نیست، بلکه عمران طبیعت و پالایش محیط زیست در مناطقی که بیشتر آسیب دیده‌اند، اولویت دارد؛

۲۰۹/۲. همه آلاینده‌ها باید، بطور مداوم، در شفاف‌ترین بیان، بر مردم هر کشور شناسانده شوند و روشهای پالایش نیز به آنها آموخته گردد. این کار از وظایف مستمر قوه و سائل ارتباط جمعی و قوه مجریه و کارشناسان است؛

۲۰۹/۳. جلوگیری از تولید و مصرف آلاینده‌ها و پالایش آلاینده‌هایی که محیط زیست را در سطح جهان آلوده می‌کنند و در مصوبه‌های بین‌المللی برشمرده می‌شوند، تقدم دارد. هر کشور، از جمله ایران، بمثابه عضو جامعه جهانی، حق دارد از دولت‌های دیگر ترازنامه محیط زیست را مطالبه کند.

۲۰۹/۴. بنابراین که جنگل‌ها داشته‌جمهور شهروندان، نسل بعد از نسل هستند، جنگل‌سازی از وظایف دولت و شرکت در آن، حق و وظیفه هر شهروند و تخریب جنگل‌ها جرم است. قانون جرم را، بلحاظ شدت، معین و میزان مجازات آن را تعیین می‌کند. دولت هر ساله باید وضعیت جنگل‌ها را به مردم گزارش کند و آنها را از میزان جنگل‌کاریهای جدید آگاه کند.

۲۰۹/۵. هر شهروندی، حق برخورداری از مسکنی امن را دارا است. بناهای محل کار و آموزش نیز باید امن باشند. لذا، هر بنا که ساخته می‌شود، باید از دانش و فن روز بهره‌جوید و در مقابل زلزله و سیل و سایر سوانح طبیعی، مقاوم باشد. ساختن بنای فاقد مجوز فنی، ممنوع است.

اصل دویست و دهم: بنابراین اصل ۲۰۰، شهروندان هر کشور، از جمله ایران، دو طرز فکر و رویه غلط، یکی سلطه بر طبیعت و دیگری تحت سلطه طبیعت بودن را رها می‌کنند و بنا را بر رابطه حق خود با حق طبیعت می‌گذارند، لذا، حق آنها است که جامعه جهانی را به ترک آن دو طرز فکر و رویه بخوانند. بنابراین،

۲۱۰/۱. در زیست‌شناسی و طبیعت‌شناسی و فیزیک و شیمی و کیهان‌شناسی و پزشکی و دیگر علوم، هدف از تحصیل علم و ابداع فن، نباید ساختن و بکاربردن ابزار به قصد ایجاد تغییرهای غیر قابل جبران باشد؛

۲۱۰/۲. جلوگیری از انقراض جانداران و گیاهان حق و وظیفه هر شهروند و دولت در سطح ملی است. در سطح جهان شرکت در این کوشش نیز حق و وظیفه جامعه‌های مدنی و دولت‌ها است؛

۲۱۰/۳. بنابراین که تغییرهای آب و هوایی در یک منطقه از جهان بسا سبب تغییرهای نامطلوب در مناطق دیگر جهان می‌گردد (گرم شدن محیط زیست در سطح جهان از جمله بخاطر تصعید گازها و بیابان شدن‌ها که آفت ریزگردها یکی از عوارض آن است و...)، مطلوب کردن محیط زیست برای همگان، نیاز به تهیه و اجرای برنامه جامع در سطح هر کشور و در سطح جهان دارد. تهیه برنامه و

اجرای آن در سطح کشور وظیفه دولت است. و نیز وظیفه دولت شرکت در تهیه و اجرای این برنامه در سطح جهان است.

اصل دویست و یازدهم: بنا بر این که در رابطه با طبیعت است که پرهیز از اسراف و تبذیر و اندازه نگاه داشتن بیشترین اهمیت را پیدا می‌کند، تولید نیرو از نفت و گاز و ذغال سنگ و اتم که آلاینده هستند، باید جای به تولید نیرو از خورشید و آب و باد و دمای زمین و سایر منابع تجدیدشونده بدهد. در عین حال، ۲۱۱/۱. در بناها که ساخته می‌شوند و در بناهای موجود، باید رساندن اتلاف مصالح ساختمانی، از جمله از راه کوتاه کردن عمر بنا و رساندن اتلاف نیرو به حداقل، لحاظ شوند؛

۲۱۱/۲. صرفه‌جویی در مصرف نیرو و پایین آوردن میزان آن به اندازه ضرور نیز باید لحاظ شود.

اصل دویست و دوازدهم: در استفاده از آب‌های روی زمینی و زیر زمینی و تولید آب از راه نمک زدایی از آب دریا، نباید اصل بر تقدم نیاز انسان بر نیاز طبیعت باشد. زیرا این تقدم، همان‌طور که بیابان شدن ایران معلوم می‌کند، سرانجام به زیان انسان، نسل بعد از نسل می‌شود. اصل بر همزادی و همراهی رشد پایدار انسان و عمران پایدار طبیعت، بنابراین، جدایی ناپذیری نیاز انسان از نیاز طبیعت باید باشد. لذا،

۲۱۲/۱. منابع آب کشور به تمامی شهروندان تعلق دارند و استفاده از آنها در یک منطقه نباید سبب بی‌آب شدن منطقه‌ای دیگر بگردد؛

۲۱۲/۲. در طرح‌های ساختمانی و صنعتی و کشاورزی و سایر طرح‌های عمرانی، صرفه‌جویی در مصرف آب باید لحاظ شود؛

۲۱۲/۳. دانش و فن بکار گرفته شوند تا که طرح‌های ساختمانی و صنعتی و سایر طرح‌های عمرانی، که تهیه و اجرا می‌شوند، نیازشان با حداقل آب برآورده شود؛

۲۱۲/۴. در کشاورزی، شیوه‌های آبیاری با شرایط اقلیمی باید انطباق جوید به ترتیبی که نیاز کشت‌زارها و مراتع، به آب، همواره برآورده شود؛

۲۱۲/۵. توزیع آبی که در کشاورزی بکار می‌رود، در سطح هر منطقه، برعهده شورای کشاورزان و دام‌داران و جنگل‌بانان آن منطقه است. قانون ترتیب کار را معین می‌کند. مراقبت از بیشتر شدن بهره‌وری در کشاورزی، بی‌آنکه خاک را نابارور کند، برعهده دولت است.

۲۱۲/۶. به‌دردادن «آب همراه» که بهنگام استخراج مواد با آنها همراه است، ممنوع است. از این آب باید استفاده بهینه شود. آبی هم که در صنعت کاربرد دارد، نباید بهدر داده شود. باید از نو قابل بکاربردن بگردد.

۲۱۲/۷. دولت باید برنامه جامعی برای کاستن از شدت کارمایه (کارمایه مصرف شده به ازای واحد محصول) هر سال تهیه و اجرا کند.

اصل دویست و سیزدهم: بنابر این که هر انسانی بر مجموعه‌ای از کارها حق دارد، سه سیاست، باید با یکدیگر همزمان و همساز باشند:

۲۱۳/۱. سیاست جمعیتی که در بر می‌گیرد رشد در حد مطلوب جمعیت را، به ترتیبی که در صد جوان کاهش نپذیرد. توزیع جمعیت در سطح کشور به ترتیبی که بخش‌های مهمی از کشور از سکنه خالی نگردند و تحرک جمعیت (تغییر محل سکنی و نوع کار و محل آن) سبب تراکم جمعیت در یک‌چند از شهرها نشود. سنگینی بار تکفل نباید به حدی باشد که برخورداری شهروندان را از حقوق خویش مشکل و بسا ناممکن کند. و

۲۱۳/۲. سیاست شهری و روستایی و عمران منطقه‌ای به ترتیبی که زندگی در شهر و روستا بخاطر وجود امکان‌ها و نیروهای محرکه، بنابراین، انواع کارها، میسرگردد. از این‌رو، این سیاست در بر می‌گیرد به صفر رساندن انواع ویژه‌خواری ها (رانت‌ها) و توزیع عادلانه خدمات‌ها و نیروهای محرکه را به ترتیبی که در همه جا، مالکیت خصوصی تابع مالکیت شخصی باشد و هر درآمدی از کاری

تولیدی و یا خدمتی در یک اقتصاد تولید محور بدست آید. و هر شهروند بتواند مستقل و آزاد زندگی کند. و

۲۱۳/۳. سیاست آموزش و پرورش و بهداشت و بهداری به ترتیبی اتخاذ و اجرا گردد که کیفیت زندگی، در شهر و روستا و مناطق مختلف کشور، هم سطح بگردد.

اصل دوست و چهاردهم: بنابر این که زیبایی، ویژگی سلامت محیط زیست و طبیعت آباد و انسان سالم است و زیبا شدن انسان سالم به برخورداری او از حقوق خویش است و زیباگردانی بنوبه خود سبب نشاط انسان و طبیعت می شود، در شهرها و روستاها، زیبایی ضابطه ای است که باید رعایت شود. لذا،

۲۱۴/۱. شهروندان نباید در تولید زباله اسراف کنند و طبیعت را با آن بیالایند. طبیعت زباله ساز نیست. زباله ها را هم که جانداران می سازند، می زاید. اما در حال حاضر، در همه جای جهان، زباله ها یکی از مهم ترین آلاینده ها هستند. بنابراین، زدودن زباله از راه تولید نیرو و بازیافتن مواد که در صنعت و کشاورزی کاربرد دارند، برعهده مقامات منتخب شهروندان و نهادهای جامعه مدنی است. ترتیب کار را قانون معین می کند؛

۲۱۴/۲. سموم کشاورزی و کودهای شیمیایی آلاینده آب و زمین، بنابر این، محیط زیست، باید جای به کودهای سالم بسپارند. اصل بر تولید فرآورده های کشاورزی بطور طبیعی و دفع آفات باز بطور طبیعی باید باشد؛

۲۱۴/۳. رعایت شرائط اقلیمی در ساختن بناها و کشیدن راهها باید همراه باشد با رعایت ضابطه زیبایی به ترتیبی که محیط های شهری و روستایی، با امید و شادی که ذاتی حیات هستند سازگار باشند و بر آن بیفزایند؛

۲۱۴/۴. در ساختن بزرگ راهها و خطوط آهن و فرودگاهها و سدها، سلامت محیط زیست و زیندگان باید ملحوظ باشد؛

۲۱۴/۵. شبکه های برق و مخابرات و آنتن های تلفن نباید مخل سلامت شهروندان و جانداران و مخرب محیط زیست باشند؛

۲۱۴/۶. پخش پارازیت‌ها هم بلحاظ ممنوعیت سانسور و هم بخاطر زیانمندی پارازیت‌ها ممنوع است. آلودگی‌های صوتی و نوری باید به صفر میل کنند.

۲۱۴/۷. تبلیغات تجارتي و غير آن که خشونت آميز و تجاوز به كرامت انسان و جانداران و طبيعت، باشند، ممنوع هستند.

اصل دويست و پانزدهم: بنا بر اين که شهروندان می‌باید قواعد خشونت‌زدایی را بکاربرند، پس نباید نسبت به جانداران و طبيعت خشونت بکاربرند. از اين رو، شهروندان باید حقوق جانداران اهلی و غير اهلی را رعایت کنند. شکنجه و آزار آنها ممنوع است. کشتن جانداران بقصد ساختن آلات زینت و یا لوازم آرایش ممنوع است.

۲۱۵/۲. شکار و صید جاندارانی که نسلشان در معرض انقراض است، به کلی ممنوع است. شکار سایر جانداران نیز باید سخت محدود بگردد. اندازه محدودیت شکار هر جاندار را باید قانون تعیین کند و تخلف از آن را جرم قابل مجازات بگرداند.

اصل دويست و شانزدهم: اجرای طرح‌های صنعتی و کشاورزی و خانه‌سازی و جلب سیاح و راه‌سازی و غیر این‌ها که، در آنها، سود و بسا حداکثر آن لحاظ شده باشد، اما مستلزم تجاوز به حقوق انسان و جاندار و طبيعت باشند، ممنوع است.

اصل دويست و هفدهم: شهروندان نباید زمان مطلوب خویش را به طبيعت تحمیل کنند. در هر فعالیت اقتصادی، زمان و مکانی که انسان بر می‌گزیند باید با زمان و مکان طبیعی سازگار باشند. بنابراین، اگر بهره‌برداری از زمین در کوتاه مدت، سبب تخریب آن در درازمدت شود و یا بهره‌برداری از منابع آب در کوتاه مدت سبب کم‌آبی و بیابان‌گشتن زمین در دراز مدت گردد، ممنوع است.

اصل دويست و هجدهم: تغییر ترکیب خاک که سبب نازا شدنش شود و تغییر ترکیب فرآورده‌های کشاورزی زیانمند برای انسان و جانداران و خاک و

تخریب سامانه‌های محیط زیستی جرم است. بازسازی سامانه‌های محیط زیست که تخریب شده‌اند و بازیس دادن ترکیب خاک بدان، از اولویت برخوردار است. ایجاد عنصری که از بین برده شده‌اند و رفع نقص از عنصری که دچار نقص شده‌اند، ضرورت و اولیت دارد.

اصل دویست و نوزدهم: بنابر این که انسان‌ها و جانداران و زمین کشاورزی و جنگل و رود و دریا و دریاچه موجودهای زنده هستند، تولید و بکاربردن اسلحه کشتار جمعی از اتمی و شیمیایی و غیر آنها ممنوع است.

۲۱۹/۱. اصل بر این است که طبیعت، سراسر، باید منطقه حفاظت شده باشد. با این حال، مناطقی که زیستگاه جانداران ساکن یا مهاجر هستند، بی‌چون و چرا باید حفظ شوند.

۲۱۹/۲. در ایجاد شبکه‌های برق و لوله کشی برای نقل و انتقال مواد آلاینده در زمین و دریا، باید سلامت محیط زیست لحاظ شود.

اصل دویست و بیستم: در حال حاضر، اقتصاد، حاکم بر انسان و طبیعت است. تغییر این رابطه به رابطه‌ای که در آن، اقتصاد در خدمت انسان و رشد او و آبادانی طبیعت، باشد و پذیرش این واقعیت که حیات انسان و جانداران قائم به حیات طبیعت و سلامت محیط زیست است، ایجاب می‌کند:

۲۲۰/۱. جهانیان طبیعت را مادر و منشاء حیات بشناسند و حقوق طبیعت، حقوقی بگردند که تمامی کشورها ملزم به عمل به آنها بشوند. به ترتیبی که تجاوز به این حقوق جرم قابل رسیدگی، در دادگاههای هر کشور و در دادگاه بین‌المللی، بشود. بنابراین،

۲۲۰/۲. دادگاه بین‌المللی برای رسیدگی به جرائم بر ضد طبیعت تشکیل شود. این دادگاه به جرائمی که ماوراءملی‌ها و غیر آنها، از راه تجاوز به حقوق طبیعت مرتکب می‌شوند، رسیدگی می‌کند.

اصل دوپست و بیست و یکم: از آنجا که کره زمین با خطرهایی روبرو است که در صورت وقوع، بذرها و نمونه‌های گیاهی می‌توانند از میان بروند، هر کشور باید این بذرها و نمونه‌ها را، بطور دائم، حفظ کند. همین کار را باید با داشته‌های باستانی و یافته‌های علمی و فنی و هنری، بنحو ماندگار انجام دهد حفظ کند.

فصل دوم

در حقوق هر جامعه ملی بمتابه عضو جامعه جهانی

این حقوق راهبر سیاست خارجی دولتی هستند که بر وفق قانون اساسی در بردارنده حقوق پنج گانه، تشکیل می‌شود:

اصل دویست و بیست و دوم: هر کشور، از جمله، جمهوری ایران، بر آن بخش از مدیریت جهان که در حوزه صلاحیت جامعه بین‌المللی است و بر صلح جهانی و بر سلامت محیط زیست در کره زمین و بر دانش و فن و دیگر نیروهای محرکه که باید بنا بر میزان عدالت، تحت مدیریت جامعه بین‌المللی قرار بگیرند، و بنابراین، بر رشد هم‌آهنگ جامعه‌ها، حق برابر دارد. حقوق پنج گانه مشترکات جامعه‌های عضو جامعه جهانی و راهنمای مدیریت جامعه بین‌المللی باید باشند

اصل دویست و بیست و سوم: رابطه جامعه‌ها بر وفق حقوق ایجاب می‌کند اصل راهنمای سیاست خارجی کشورها، موازنه عدمی باشد. لذا، رابطه کشورها با یکدیگر بر وفق حقوق ملی و حقوق انسان و حقوق شهروندی و حقوق طبیعت برقرار می‌شود. رعایت حقوق طبیعت و رشد هم‌آهنگ انسانها در همه جای جهان، حق و وظیفه هر جامعه و جامعه جهانی است .

اصل دویست و بیست و چهارم: برای این‌که کشورها گرفتار «تبادل وحشت» نگردند و کشورها در رابطه مسلط - زیر سلطه قرار نگیرند، بنابراین، کشورهایی از موضع ضعف، خود را در موقعیت وابسته قرار ندهند، تعمیم دموکراسی، که در آن، شهروندان نقشی روزافزون در اداره مستقیم امور خود را پیدا کنند، حق هر جامعه بعنوان عضو جامعه جهانی است. از این‌رو، ترک حمایت از رژیم‌های

استبدادی و خودداری از برقرارکردن رابطه نزدیک با آنها و نیز دفع تجاوز
کشوری به کشور دیگر باید رویه همگانی بگردد.

اصل دویست و بیست و پنجم: با توجه به این واقعیت که زور ویران می‌کند و
نمی‌سازد، مداخله نظامی بنام حقوق بشر، ممنوع است. در عوض، کوشش برای
ایجاد یک دستگاه قضایی کارآمد در سطح جهان که اصول راهنمای قضاوت
منطبق با حقوق پنج‌گانه را رعایت کند، برای تعقیب قضایی متجاوزان به حقوق
انسان و حقوق ملی کشورها و حقوق طبیعت، ضرورت پیدا می‌کند. کشور مورد
تجاوز و کشورهای دیگری که شاهد تجاوز هستند و یا آنهایی که از تخریب
محیط زیست آگاه می‌شوند، می‌توانند به این دستگاه شکایت برند.

اصل دویست و بیست و ششم: حق بر شفافیت: روابط سیاسی و اقتصادی و
فرهنگی هر کشور با کشورهای دیگر و دفاع از حقوق انسان و حقوق شهروندی
و حقوق ملی هر کشور و حقوق طبیعت و حقوق هر جامعه بعنوان عضو جامعه
جهانی، در همه جای جهان، ایجاب می‌کند که تمامی این روابط و فعالیت‌ها
شفاف باشند. لذا جریان آزاد داده‌ها و اطلاعات باید در سطح هر کشور و جهان
برقرار باشد و هر رابطه‌ای که از راه قرارداد و توافق - و هر نام دیگری که به آن
داده شود - برقرار شود، باید بلادرنگ به اطلاع شهروندان کشورهای طرف رابطه
برسد. هر دولت موظف است بطور مداوم شهروندان خود را از تعهدهایی که
برعهده می‌گیرد - که نباید ناقض حقوق باشند -، بلادرنگ آگاه کند.

اصل دویست و بیست و هفتم: سیاست خارجی کشورها نمی‌تواند تبعیض آمیز
باشد. از این رو، هر کشور و مدیریت جامعه جهانی باید بطور مستمر، در زدودن
تبعیض‌ها که همواره کشورهای ضعیف قربانیان آنهایند، بکوشند و گزارش‌های
ماهانه و سالانه کار خود را در سطح جهان و هر کشور منتشر کنند.

اصل دویست و بیست و هشتم: سازمان‌های بین‌المللی وظیفه می‌یابند که
سیاست خارجی هر کشور را وقتی ناقض حقوق پنج‌گانه می‌شود، به جامعه

جهانی گزارش و اقدام لازم را برای تغییر آن سیاست و انطباقش با حقوق پنج گانه، بعمل آورند.

اصل دویست و بیست و نهم: بنابراین که دولت هر کشور همواره باید ملی بمعنای برگزیده ملت و مجری قانون اساسی در بردارنده حقوق باشد، راهنمای سیاست خارجی کشورها، همیشه باید رابطه مستقیم با واقعیت باشد. لذا،

۲۲۹/۱. مخالفت بدون اما و اگر با جنگ بنام دین و مرام. و

۲۲۹/۲. مخالفت با جنگ پیشگیرانه و جنگ ابتدایی و کوشش پی گیر در نقد ایدئولوژی های تجویز کننده این گونه جنگها و خشونت های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی در سطح جهان.

۲۲۹/۳. هربار ذهنیاتی که توجیه گر رابطه قوا و سودجویی هستند، درکار بیایند، از راه تبلیغ واقعیت آن سان که هست، باید آن ذهنیات را زدود: زدودن فکرهای جمعی جبار (که از راه برانگیختن عصبانیت های جمعی و توجیه و موجه سازی خشونت و تحمیل نوع زندگی سازگار با سلطه سازندگان این فکرها و ایجاد ترس و وحشت) که صلح جهانی را به خطر می اندازند و یا روابط مسلط - زیر سلطه را توجیه می کنند، کار مداوم دستگاه های اداره کننده سیاست خارجی کشورها و مدیریت جامعه جهانی باید باشد.

اصل دویست و سی ام: دفاع از دموکراسی ایجاب می کند دفاع از حقوق اقلیت های قومی و ملی و نژادی و مذهبی و زبانی را در همه جای جهان. لذا از اتخاذ سیاستی پرهیز باید کرد که به دولتی امکان بدهد به حقوق اقلیت ها تجاوز کند.

۲۳۰/۱. مبارزه با تبعیض جنسی حق و وظیفه هر انسان و هر دولت، در سطح کشور و در سطح جهان است. کوشش برای از میان برداشتن نابرابریها میان زن و مرد، وظیفه هر دولت در سطح جهان است.

اصل دویست و سی و یکم: بنا بر این که صلح حق هر انسان و حق تمامی ملت‌ها است و کوشش برای دائمی کردن صلح در جهان، باید مداوم باشد، پدید آوردن یک مدیریت جهانی، بر اصل موازنه عدمی، بنا بر این، رها از روابط مسلط - زیر سلطه و بر وفق دموکراسی شورایی ضرور است.

اصل دویست و سی و دوم: از آنجا که تخریب انسان، نیروی محرکه نیروی محرکه ساز و نیروهای محرکه که در سطح کشورهای جهان تولید می‌شوند، عامل تخریب محیط زیست و پایان پذیرفتن منابع موجود در طبیعت و محروم ماندن اکثریت بزرگ مردم جهان می‌شود،

۲۳۲/۱. برای آنکه استعدادها و وطن خویش را ترک نکنند، افزون بر این که نظام اجتماعی باید باز باشد و هر شهروند و طبیعت از حقوق برخوردار باشند، دانش آموختگان می‌باید امکانها و اسباب کار علمی و رشد را در اختیار داشته باشند. وضعیت هر چه باشد، کشور میزبان می‌باید آنچه را که کشور مادر از دست می‌دهد، جبران کند.

۲۳۲/۲. مبادله نیروهای محرکه، باید از راه بازرگانی، بر میزان عدل، انجام بگیرد تا که هر کشور، برابر نیروی محرکه‌ای که صادر می‌کند، نیروی محرکه وارد کند.

۲۳۲/۳. از آنجا که ماوراءملی‌ها مهار نیروهای محرکه و تولید و توزیع را در اختیار دارند و چند و چون بکار انداختن این نیروها را آنها تعیین می‌کنند و آینده را نیز از پیش متعین می‌سازند، مدیریت جامعه جهانی باید مهار ماوراءملی‌ها را از آن خود کند و با در اختیار همه جامعه‌ها گذاشتن این نیروها، خاصه سرمایه و دانش و فن و کارمایه و مواد اولیه، رشد هم‌آهنگ جامعه جهانی را تضمین کند.

۲۳۲/۴. جهانی کردن بمعنای سلطه ماوراء ملی‌ها بر نیروهای محرکه و تولید و مصرف در جهان و ایجاد روابط مسلط - زیر سلطه میان جامعه‌ها ناقض برابری جامعه‌ها در حقوق و نیز حقوق پنج‌گانه است. از این رو، جهانی کردن رشد انسان و آبادانی طبیعت، بر اصول استقلال و آزادی انسان و حقوق پنج‌گانه، کاری عاجل است.

اصل دویست و سی و سوم: بنابراین که هر جامعه‌ای حقوق ملی دارد و «مصلح ملی» و «منافع ملی» - که قدرت می‌سجد و جانشین حقوق می‌کند - نباید جانشین این حقوق بگردند، دولت‌ها نه تنها سیاست خارجی خود را باید بر وفق حقوق ملی بسنجند و به اجرا بگذارند، بلکه مبنای روابط هر دولت با دولت‌های دیگر نیز، حقوق ملی و حقوق انسان و حقوق طبیعت و حقوق هر کشور بمثابة عضو جامعه جهانی باید باشند و نباید با حقوق شهروندی شهروندان هر کشور مغایرت داشته باشند

اصل دویست و سی و چهارم: بنابر ضرورت دفاع از صلح جهانی، خشونت‌زدایی در سطح جهان نیز موضوع کار مداوم هر دولت باید باشد.

اصل دویست و سی و پنجم: بنابراین که همه زیندگان بر محیط زیست سالم حق دارند، هر جامعه حق دارد برای آنکه:

۲۳۵/۱. کشور یا کشورهایی تولید و مصرف را دست‌آویز آلودن محیط زیست نکنند و رعایت حق طبیعت در تولید و مصرف، جهان شمول بگردد.

۲۳۵/۲. مبارزه با مواد مخدر که در بر می‌گیرد جلوگیری از تولید و خرید و فروش و درمان معتادان را، و نیز داروهایی که، در تولید آنها، ضابطه حق حیات، در کوتاه و میان و درازمدت رعایت نشده‌اند، موضوع کار یکی از ادارات مدیریت جامعه بین‌المللی است. هر دولت حق و وظیفه دارد برای ممنوع شدن تولید این گونه فرآورده‌ها در سطح جهان بکوشد.

اصل دویست و سی و ششم: بنابر این که جهانیان تعادل وحشت و جنگ سرد را تجربه کرده و بهای بسیار سنگین بابت آن پرداخته‌اند، خلع سلاح اتمی و اسلحه‌کشتار جمعی، از هر نوع و انواع مین‌ها و کاستن از تسلیحات متعارف در سطح جهان، حق جامعه جهانی و جامعه‌های عضو آن است.

اصل دویست و سی و هفتم: برای آن‌که رشد جامعه‌ها هم‌آهنگ بگردد، افزون بر رهاکردن دانش و فن و سرمایه و کارمایه و مواد اولیه از انحصار ماوراءملی

ها، توزیع نیروهای محرکه در سطح جهان، به هر کشور باید امکان بدهد استعدادهایی را که می‌پرورد، بکار بگیرد. لذا هم نظام اجتماعی خود را باید باز بگرداند و انسان و طبیعت از حقوق خویش برخوردار باشند و هم مهاجرت استعدادها کشورهای مقصد را موظف به جبران زیان کشورهای مبدأ، بر مبنای هزینه آموزش و پرورش و ارزش کار هر استعداد، بگرداند.

اصل دویست و سی و هشتم: بنابراین که سلطه‌گری فرآورده سه ضربه، ضربه جنگ یا کودتا و ضربه اقتصادی (تحریم و تخریب و یا تحمیل شیوه تولید و مصرف، بخصوص حاکم کردن مالکیت خصوصی قدرتمدار بر مالکیت شخصی) و ضربه ترور و وحشت است و نظر به این که خنثی کردن این ضربه‌ها در سطح جهان، نیازمند شناساندن رابطه مسلط - زیر سلطه و پویایی‌های آن، بمثابه ناگزیر کننده این ضربه‌های مرگبار و ویران‌گر است، انتشار تحقیق‌ها به زبان‌های مختلف و ترتیب دادن بحث‌های آزاد در این باره‌ها از وظایف دولتها و مؤسسه‌های بین‌المللی و نهادهای جامعه‌های مدنی است.

اصل دویست و سی و نهم: کوشش مداوم برای برقرارکردن جریان‌های آزاد دانش‌ها و اندیشه‌ها و هنرها و جریان آزاد داده‌ها و اطلاع‌ها، در سطح جهان، از وظایف مؤسسه‌های بین‌المللی و دولتها و نهادهای جامعه‌های مدنی، بخصوص وسائل ارتباط جمعی است.

اصل دویست و چهلیم: کوشش برای برقرارکردن گفتگوی فرهنگ‌ها و مداومت بخشیدن به این گفتگوها، بیشتر در سطح جامعه‌های مدنی و سیاسی و کمتر در سطح دولت‌ها از وظایف مؤسسه‌های بین‌المللی و نهادهای سیاسی و نهادهای جامعه مدنی است.

اصل دویست و چهل و یکم: دقیق کردن «حقوق بین‌المللی»، یعنی دقیق کردن تعریف حق و تبیین حقوق ملی و حقوقی که هر ملت بعنوان عضو جامعه جهانی دارد و سلطه زدایی از «حقوق بین‌المللی» از وظایف مدیریت جامعه جهانی و نیز دولتهایی است که مرامی جز حقوق پنج‌گانه ندارند.

اصل دویست و چهل و دوم: تصدی بهره‌برداری منابع هر کشور از حقوق ملی مردم آن کشور است. با وجود این، از آن‌جا که بکاربردن منابع پایان‌پذیر و آلاینده بر وفق رابطه حق با حق و رعایت حقوق نسل‌های آینده و طبیعت، نیازمند تعاون بین‌المللی است، ممکن کردن تعاونی خالی از ویژگی‌های روابط مسلط - زیرسلطه برعهده مدیریت جامعه جهانی و کشورهای عضو است. برخورداری از منابع کمیاب که در کشور یا کشورهایی وجود دارند و در کشورهای دیگر جهان وجود ندارند، باید با رعایت حقوق ملی آن کشورها و بر میزان عدل، ممکن گردد.

۲۴۲/۱. منابع مشاع با شرکت کشورهای صاحب حق باید بهره‌برداری شوند و یکی از آنها حق ندارد، به زیان دیگری یا دیگران از آنها بهره‌برداری کند.

اصل دویست و چهل و سوم: همه کشورها، از جمله آنها که به دریاها راه ندارند، بر پاک نگاهداشتن دریاها از آلودگی و منابع دریاها حق دارند. فضای بیرون از محدوده فضاهای کشورها نیز به همگان تعلق دارد. و نیز فضای بیرون از جو زمین باید از آلودگی‌ها مصون بماند. بنابراین، جامعه جهانی حق دارد از کشورهایی که این فضا را از «آشغال» پر می‌کنند، بخواهند آشغال‌زدایی کنند.

اصل دویست و چهل و چهارم: رشد مرامی نیست که کشوری به کشور دیگر تحمیل کند. از این‌رو، رشد انسان و آبادانی طبیعت، بر اصول استقلال و آزادی و بر میزان عدالت اجتماعی، اصل راهنمای مدیریت جهانی و تمامی کشورهای عضو است. لذا مخالفت با تصدی رشد کشوری توسط کشور دیگر از راه تحمیل شیوه رشد خود، حق و وظیفه جامعه جهانی و هریک از اعضای آن است.

اصل دویست و چهل و پنجم: بنابراین که تعاون بین‌المللی در حفظ مداوم صلح و امنیت در جهان بر پایه استقلال و آزادی هر شهروند و هر ملت و همکاری‌های سیاسی و اقتصادی و فرهنگی بر پایه استقلال و آزادی، راهنمای مدیریت جامعه جهانی و کشورهای عضو این جامعه است،

۲۴۵/۱. همکاری در مقیاس منطقه‌ای و جهانی برای پایان بخشیدن به روابط بین‌المللی بر اساس زور و خشونت و مبارزه با تمامی اشکال خشونت (ترور و جنگ) و

۲۴۵/۲. همکاری در رشد اقتصادی بر وفق اصل ۲۲۷. بنابراین،

۲۴۵/۳. همکاری در سلطه‌زدایی و آماده کردن شرایط برای مدیریت جهانی خالی از بن‌مایه سلطه‌طلبی امور جهان، با شرکت تمامی کشورهای جهان، هدف سیاست خارجی هر کشور باید باشد.

اصل دویست و چهل و ششم: مردم هیچ کشوری حق ندارند حق ولایت مردم کشور دیگر را در قلمرو کشور خود، محدود کنند. کوشش برای این که جامعه‌ها بر اصل موازنه عدمی، از سلطه یکدیگر رها شوند و دولت یا دولتهایی امکان نیابد یا نیابند استقلال و آزادی جامعه‌های دیگر را محدود بگردانند، وظیفه مدیریت جهانی و تمامی جامعه‌ها است.

اصل دویست و چهل و هفتم: بنابراین که هیچ دولتی حق ندارد انجام وظایف خود را به غیر خود بسپارد و به مجرای تبدیل شود برای انتقال بخشی از حاصل کار شهروندان و طبیعت که بعنوان مالیات اخذ می‌شود، به گروه‌بندی‌هایی که بر محور سود پدید آمده‌اند، اصل خودداری از صدور اجباری نیروهای محرکه و بکار افتادن آنها در باز و تحول‌پذیر کردن نظام‌های اجتماعی، حق همه جامعه‌ها است.

اصل دویست و چهل و هشتم: بنابراین، تبدیل سازمان ملل متحد از وسیله تقسیم جهان به مناطق نفوذ و حل و فصل امور به دلخواه قدرتمندترها به سازمانی برای مدیریت مردم سالار جهان به ترتیبی که صلح جهانی پایدار بگردد و شهروندان کشورهای جهان، بر پایه استقلال و آزادی و بر میزان عدالت.

بخش سوم

در سازماندهی دولت

اصول راهبردی

اصل دویست و چهل و نهم: قوای مقننه، مجریه، قضاییه و وسائل ارتباط جمعی (رسانه‌های همگانی) بر وفق اصول قانون اساسی سازمان می‌یابند و هر نوع مداخله فراقانونی آنها در کاریکدیگر ممنوع است. چگونگی همکاری این قوا را این قانون اساسی معین می‌کند.

اصل دویست و پنجاهم: در جمهوری، اصل بر تابعیت اختیار از وظیفه و مسئولیت است. وظیفه‌ها و مسئولیت‌ها همان‌ها هستند که در این قانون معین می‌شوند و هیچ مقامی حق ندارد برای خود وظیفه و مسئولیت و بنا بر آن، اختیاری قائل شود که در این قانون تعیین و تعریف نشده‌است.

اصل دویست و پنجاه و یکم: شخص منتخب نمی‌تواند مقام خویش و یا وظایف و مسئولیت‌های خود را به دیگری واگذار کند مگر در مواردی که این قانون اجازه می‌دهد.

اصل دویست و پنجاه و دوم: رئیس جمهوری و نمایندگان دو مجلس و اعضای شوراها با رأی مستقیم اکثریت مردم ایران انتخاب می‌شوند. شرط اعتبار هر انتخاباتی این است که دست‌کم نیمی از (۵۰ درصد) حائزین شرائط رأی دادن، در دادن رأی شرکت کرده باشند.

۲۵۲/۱. اصل بر برابر شدن نمایندگان زن و مرد است.

اصل دویست و پنجاه و سوم: رئیس جمهوری و نمایندگان مجلس، در مدت نمایندگی از سوی شهروندان، مصونیت دارند. هرگاه اینان و نیز وزیران مرتکب جنایت درجه اول - خیانت به کشور و قتل و سوءاستفاده مالی از اموال عمومی و اخذ رشوه و تجاوز به عنف - بگردند، به ترتیبی که قانون معین می‌کند، از آنها سلب مصونیت می‌شود. در صورت ارتکاب جرم مشهود، مصونیت مانع رسیدگی قضائی نمی‌شود. قوه قضائی نتیجه قطعی رسیدگی قضائی را به مجلس گزارش می‌کند.

۱. ۲۵۳. در مورد نمایندگان هر یک از مجلس‌ها، نماینده مجرم، با تصویب آن مجلس، محاکمه می‌شود؛

۲. ۲۵۳. در مورد رئیس جمهوری تصویب دو مجلس ضرور است.

۳. ۲۵۳. در مورد وزیران شاغل، تصویب مجلس شورای ملی کفایت می‌کند.

۴. ۲۵۳. منتخبان به برنامه‌ای متعهدند که بخاطرش انتخاب شده‌اند. عدول کامل از آن باید با تصویب انتخاب‌کنندگان باشد. چگونگی مراجعه به انتخاب‌کنندگان را قانون معین می‌کند.

اصل دویست و پنجاه و چهارم: در هر چهار قوه، هریک از مقام‌هایی که در این قانون اساسی، وظایف و مسئولیت‌ها و ی متناسب با آنها، و اختیاراتشان تعیین می‌شوند، نمی‌توانند انجام ندادن وظایف و ارتکاب عملی در خارج از حوزه مسئولیت خویش، بنابراین، استفاده نکردن از اختیار خود و یا تجاوز از آن را مستند به اطاعت از مافوق و یا مقام هم‌ردیف و یا اعمال نفوذ قوای دیگر و یا مقام‌های آنها کنند.

فصل اول

در قوه مقننه

اصل دویست و پنجاه و پنجم: قوه مقننه از دو مجلس، یکی مجلس شورای ملی و دیگری مجلس استان‌ها تشکیل می‌شود. این قوه حق تصویب قوانین، تصویب سیاست عمومی دولتی، طرح عمومی رشد اقتصادی و اجتماعی و بودجه عمومی به نمایندگی از جمهور مردم، را به نحوی که در قانون اساسی آمده است دارا است. بدین‌قرار، قانون‌گذاری برابر این قانون اساسی، در باره هر چهار بعد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و در باره اداره منابع کشور و عمران طبیعت حق انحصاری مجلس شورای ملی است. باوجود این،

۲۴۰/۱. بخش عمرانی بودجه دولت باید به تصویب هر دو مجلس برسد.

۲۴۰/۲. طرح‌ها و لوایح اقتصادی و فرهنگی که به رشد کشور مربوط می‌شوند نیز باید به تصویب هر دو مجلس برسند.

۲۴۰/۳. سطح رشد مناطق کشور باید هم‌آهنگ بگردند. بنابراین، در برنامه‌گذاری‌های رشد، هم سطح شدن مناطق محروم‌تر با مناطق دیگر، باید لحاظ شود.

۲۴۰/۴. طرحی قابل بررسی توسط مجلس است که دست‌کم ۳۰ نماینده مجلس آن را تقدیم مجلس کرده باشند

اصل دویست و پنجاه و ششم: نظارت بر اعمال قوای مجریه و مقننه و قضاییه برای آنکه استقلالش صدمه نبیند و کارش منطبق با اصول قانون اساسی باشد و قوه مستقل وسائل ارتباط جمعی و نیز قشون و نیروهای انتظامی حق مجلس شورای ملی است. اما بخش عمرانی بودجه دولت، و طرح‌ها و لوایح اقتصادی و فرهنگی که به رشد کشور مربوط می‌شوند باید به تصویب هر دو مجلس برسند.

اصل دویست و پنجاه و هفتم: هر ۲۰۰ هزار نفر از مردم ایران، بطور مستقیم، یک نماینده برای عضویت در مجلس شورای ملی انتخاب می‌کنند. بدیهی است که هر نماینده از جمهور شهروندان ایران نمایندگی می‌کند.

اصل دویست و پنجاه و هشتم: تقسیم کشور به استان‌ها به ترتیبی انجام می‌گیرد که همه اقوام ایرانی در مجلس استانها نماینده داشته باشند. مردم هر استان دو نماینده برای عضویت در مجلس استانها انتخاب می‌کنند. چگونگی انتخاب اعضای مجلس را قانون خاص تعیین می‌کند.

۲۵۸/۱. ایرانیان مقیم خارج از کشور که در تابعیت ایران باقی هستند، می‌توانند نماینده برای عضویت در مجلس استانها انتخاب کنند. شمار نمایندگانی که این ایرانیان انتخاب می‌کنند به موجب قانون تعیین می‌شود.

اصل دویست و پنجاه و نهم: در هریک از دو مجلس، هر نماینده یک رأی دارد. هیچ نماینده‌ای نمی‌تواند نمایندگی و اختیارها و وظایف خود را به دیگری تفویض کند.

اصل دویست و شصتم: تعداد جلسه‌ها در سال را نمایندگان هریک از دو مجلس، خود تعیین می‌کنند. باوجوداین، برابر اصل ۲۸۲، حکومت می‌تواند لوایح خود را به قید فوریت تقدیم هر یک از دو مجلس کند. در این صورت، لایحه تقدیم شده، درجا، در دستور مجلس قرار می‌گیرد. و نیز حکومت می‌تواند از هریک از دو مجلس تقاضای تشکیل جلسه عادی خارج از نوبت و یا فوق‌العاده کند.

اصل دویست و شست و یکم: جلسه‌های هر دو مجلس علنی خواهند بود. در شرایط اضطراری، در صورتی که رعایت امنیت ملی کشور ایجاب کند، به تقاضای رئیس جمهوری یا یکی از وزراء یا دوازده تن از نمایندگان و تایید اکثریت اعضای حاضر، جلسه غیر علنی تشکیل می‌شود. مصوبات جلسه غیر علنی در صورتی معتبر است که به تصویب سه چهارم مجموع نمایندگان برسد. گزارش و مصوبات این جلسات باید همگی به دقت ثبت شوند تا پس از بر طرف شدن شرایط اضطراری برای اطلاع همگان منتشر گردد.

اصل دویست و شست و دوم: علاوه بر کمیسیونها، مجلس شورای ملی پنج هیأت برای نظارت بر رعایت هریک از حقوق پنج‌گانه تشکیل می‌دهد. ۲۶۲/۱. تشکیل هیأتی نیز با مشارکت نمایندگان قوای مقننه و مجریه و قضائیه و وسائل ارتباط جمعی، برای نظارت بر بکاررفتن قواعد خشونت‌زدایی و کاهش آسیبهای اجتماعی مقرر می‌شود.

۲۶۲/۲. دو مجلس، در قلمرو صلاحیت خود، حق دارند هیأت‌های تحقیق و تفتیش تشکیل دهند.

اصل دویست و شست و سوم: اعطای جایزه یا مدال یا هدیه به نمایندگان در طول مدت عضویتشان ممنوع است.

اصل دویست و شست و چهارم: رئیس جمهوری، وزیران و معاونان آنها می‌توانند در جلسه‌های هر دو مجلس حضور یابند و هرگاه بخواهند سخن بگویند، اظهاراتشان شنیده می‌شود. آنان می‌توانند کارشناسان حکومت را همراه بیاورند. در صورتی که نمایندگان لازم بدانند، وزراء مکلف به حضورند و هر گاه تقاضا کنند مطالبشان استماع می‌شود.

اصل دویست و شست و پنجم: رؤسای هر دو مجلس برای دو سال و شش ماه انتخاب می‌شوند. در پایان این دوره، برای دوره دوم انتخاب آنها و هیئت رئیسه تجدید می‌شود.

اصل دویست و شست و ششم: انتخابات دو مجلس و ریاست جمهوری در صورت امکان همزمان انجام می‌گیرد.

اصل دویست و شست و هفتم: هرگاه اکثریت دو مجلس براساس برنامه‌ای انتخاب شوند که هرچند موافق قانون اساسی است ولی با برنامه اعلام شده رئیس جمهور به مردم مغایرت دارد، هیأتی که نیمی از اعضای آن را رئیس جمهور و نیمی دیگر را دو مجلس به تساوی بر می‌گزینند، این دو برنامه را تلفیق می‌کنند. از آن پس، رئیس جمهوری و هیأت وزیران و دو مجلس، بر وفق برنامه تلفیقی عمل خواهند کرد. هرگاه تلفیق ممکن نباشد، مردم کشور از طریق همه پرسی، یکی از دو برنامه را تصویب می‌کنند.

اصل دویست و شست و هشتم: وزیران باید از مجلس شورای ملی رأی اعتماد بگیرند. نمایندگان مجلس می‌توانند وزیران را استیضاح کنند. ورقه استیضاح را باید حداقل ۱۵ نماینده امضاء کرده باشند. هرگاه مجلس به وزیر استیضاح شونده رأی مخالف دهد، رئیس جمهوری او را عزل می‌کند. وزیر جانشین نیز باید از مجلس رأی اعتماد بگیرد.

اصل دویست و شست و نهم: هرگاه اکثریت مجلس شورای ملی، و در لوائح موضوع اصل ۲۵۵، اکثریت دو مجلس به لایحه و طرحی رأی دادند ولی اقلیت آن را مغایر قانون اساسی تشخیص داد، با امضای ۲۰ نماینده می‌تواند از دیوان قانون اساسی تقاضای رسیدگی کند. هرگاه دیوان تمام یا قسمتی از لایحه و یا طرح را مغایر قانون اساسی تشخیص داد، تمام و یا آن قسمت، بررسی و اصلاح می‌شود.

اصل دویست و هفتادم: نمایندگان دو مجلس نمی‌توانند شغل دیگری داشته باشند و یک نفر نمی‌تواند همزمان عضو هر دو مجلس یا انجمن‌های شهری باشد.

اصل دویست و هفتاد و یکم: کسانی که نامزد ریاست جمهوری و نمایندگی هریک از دو مجلس می‌شوند، چنانچه از موقعیت خود در یکی از ارکان کشور

سوءاستفاده کنند، در صورت اثبات جرم، بمدت ۱۰ سال از کار در هریک از قوی چهارگانه جمهوری محروم می‌شوند. قانون می‌تواند مجازات‌های دیگر در نظر بگیرد.

۲۷۱/۱. مداخله در انتخابات و تقلب در آنها جرم است و قانون برای مرتکبان این جرم باید مجازات شدید تعیین کند.

۲۷۱/۲. هرگاه مداخله یا تقلب کننده از کارکنان دولت باشد یا باشند، در قانون مجازات، محرومیت از خدمت دولت نیز باید ملحوظ شود.

۲۷۱/۳. دخالت کشورهای بیگانه در انتخابات جرم است. برانگیزنده یا برانگیزندگان خارجیان به مداخله مجرم و قابل تعقیب قضائی هستند. در صورت اثبات جرم، انتخابات باطل و مجرم یا مجرمان از حق نامزد شدن محروم می‌شوند. قانون می‌باید تمامی روشهای مداخله شناسایی و مجازات بکاربردن آنها را تعیین کند.

اصل دویست و هفتاد و دوم: جنگ تعرضی ممنوع است. هرگاه دفاع مشترک، وارد شدن در جنگ دفاعی را ایجاب کند، رئیس جمهوری با موافقت اکثریت دو مجلس اقدام می‌کند.

اصل دویست و هفتاد و سوم: در صورت بروز اغتشاش در هریک از مناطق کشور، رئیس جمهوری می‌تواند بمدت یک هفته اعلان حالت فوق‌العاده کند. پس از آن، حالت فوق‌العاده خودبخود منحل می‌شود، مگر به تمدید نیازافتد که باید با تصویب مجلس باشد. در این صورت، حکومت باید دلایل لزوم ادامه حالت فوق‌العاده را به مجلس ارائه کند و هر هفته یک‌بار، تحول وضعیت را به مجلس گزارش کند.

اصل دویست و هفتاد و چهارم: در حدود تصریح شده در اصول قانون اساسی و بر اساس درخواست رئیس جمهوری و یا جانشین وی، یا درخواست یک سوم از اعضای هر یک از دو مجلس در موارد ذیل جلسه فوق‌العاده دو مجلس با هم برگزار می‌شود:

۱. موافقت با وضعیت جنگی و یا اعلام پایان یافتن آن
۲. تصویب وضعیت اضطراری و شرایط حکومت نظامی
۳. تأیید استقرار نیروهای نظامی خارج از مرزهای کشور
۴. بررسی یک دستور کار خاصی که ضرورت فوری دارد.

ریاست جلسه با رئیس مجلس شورای ملی است. تصمیم‌گیری باید توسط اکثریت اعضای منتخب دو مجلس بعمل آید، در صورتی که حداقل نیمی از اعضای هر مجلس در جلسه شرکت داشته باشند.

اصل دویست و هفتاد و پنجم: طرح‌های قانونی و پیشنهادهای و اصلاحاتی که نمایندگان در خصوص لوایح قانونی عنوان می‌کنند و به تقلیل درآمد عمومی یا افزایش هزینه عمومی می‌انجامد، در صورتی قابل طرح در مجلس است که در آن، طریق جبران کاهش درآمد یا تأمین هزینه جدید نیز معلوم شده باشد.

اصل دویست و هفتاد و ششم: هرگاه حکومت لایحه‌ای به مجلس تقدیم کرد و مجلس آن را مغایر قانون اساسی دانست، درجا لایحه به دیوان قانون اساسی ارجاع می‌شود. لایحه وقتی قابل طرح در مجلس می‌شود که دیوان آن را مغایر قانون اساسی نداند.

اصل دویست و هفتاد و هفتم: هرگاه مجلس طرح و یا پیشنهادی را تصویب کند که از نظر حکومت مغایر قانون اساسی است، حکومت می‌تواند از دیوان قانون اساسی بخواهد در باره تطابق آن با قانون اساسی نظر بدهد. نظر دیوان نهایی است.

اصل دویست و هفتاد و هشتم: تصویب قوانین انتخابات ریاست جمهوری و مجلس شورای ملی و مجلس استانها و شوراهای روستا و شهر، تنها در صلاحیت مجلس شورای ملی است. حکومت لایحه‌های قوانین انتخاباتی را پس از موافقت رئیس جمهوری با آنها، تقدیم مجلس می‌کند.

اصل دویست و هفتاد و نهم: هرگاه ضرورت اصلاح یک و یا چند اصل از قانون اساسی توسط دو قوه مجریه و مقننه احراز شود، حکومت، زیر نظر مستقیم رئیس جمهوری، دلایل اصلاح را همراه با پیشنهادات اصلاحی به مجلس شورای ملی تقدیم می‌کند. مجلس پس از دو هفته از تاریخ وصول، آنرا بررسی می‌کند و آنگاه نتیجه را به اجلاس مشترک دو مجلس ارائه می‌کند. هرگاه چهار پنجم نمایندگان دو مجلس مصوبه مجلس را تصویب کردند، اصل و یا اصول جدید جانشین اصل و یا اصول منسوخ می‌شوند. تغییر و تعدیل در اصول مربوط به حقوق انسان و حقوق شهروندی و حقوق ملی و حقوق طبیعت و حقوق ایران بعنوان عضو جامعه جهانی، تنها با هدف وارد کردن حق یا حقوق و تقویت آنها مجاز است. هرگاه بر حق یا حقوقی اطلاع حاصل شد که از درج آن در این قانون اساسی غفلت شده‌است، پس از تصویب، به ترتیبی که در این اصل مقرر می‌شود، به قانون اساسی افزوده می‌شوند.

اصل دویست و هشتادم: تمامی لوایح قانونی، نخست به مجلس شورای ملی تقدیم می‌شوند. دولت می‌تواند لویحی که به رشد اقتصادی و فرهنگی مربوط می‌شوند را نخست به مجلس استانها پیشنهاد کند.

اصل دویست و هشتاد و یکم: در هر یک یا دو هفته، مجلس دست‌کم یک جلسه را به پرسش‌های نمایندگان از حکومت اختصاص می‌دهد. همین اختیار را مجلس استانها در باره رشد اقتصادی و فرهنگی استانها دارد.

اصل دویست و هشتاد و دوم: در صورتی که رئیس جمهوری با نظر هیأت وزیران موافقت کند که تصویب لایحه‌ای فوریت دارد، حکومت می‌تواند تقاضای تصویب آن را به قید یک و یا دو فوریت بکند.

اصل دویست و هشتاد و سوم: جلسات هر دو مجلس با حضور نیمی از نمایندگان رسمیت پیدا می‌کند. اما برای تصویب یا رد هر لایحه یا طرحی و اعطا یا سلب اعتماد از وزیر یا وزیران حضور دو سوم نمایندگان ضرور است.

اصل دویست و هشتاد و چهارم: طرزکار هریک از دو مجلس را آیین‌نامه‌ای که خود تصویب می‌کند - که باید با اصول قانون اساسی منطبق باشد - تعیین می‌کند. برای تصویب آیین‌نامه داخلی موافقت دو سوم حاضران لازم است.

اصل دویست و هشتاد و پنجم: در صورت تحقق شرایط خاصی در کشور به گونه‌ای که با دلایل معتبر در سیاست کلی دولت یا طرح‌های ملی رشد، اختلال جدی در حد نقض اصول قانون اساسی ایجاد شده باشد، رئیس جمهوری پس از تحقق شرایط زیر ممکن است انحلال مجلس شورای ملی یا مجلس استانها را به همه پرسى بگذارد:

۱. برای ارزیابی مشورتی خود در رابطه با جدی بودن و اهمیت دلایل نقض اصول قانون اساسی، رئیس جمهوری باید دلایل و توجیهاات خود را به دیوان قانون اساسی ارجاع دهد

۲. در صورتی که دیوان دلایل را جدی و نقض مقررات قانون اساسی را تایید کند، رئیس جمهوری یک همه پرسى برگزار می‌کند که اگر نتیجه مثبت باشد، یک یا هر دو مجلس منحل می‌شود. در صورتی که نتیجه همه پرسى به "نه" برسد، رئیس جمهوری باید یک حکومت جدید تشکیل دهد. در طول یک دوره نمایندگی، یک بار فقط می‌توان مجلس را منحل کرد. در صورت انحلال، ظرف یک ماه باید انتخابات مجلس جدید بعمل آید و تا تشکیل مجلس جدید مجلس سابق بکار خود ادامه می‌دهد.

انحلال مجلس شورای ملی در اولین سال از تشکیل آن یا در شرایط اضطراری، یا حالت حکومت نظامی، یا در خلال شش ماه آخر دوره ریاست جمهوری مجاز نخواهد بود.

اصل دویست و هشتاد و ششم: عهدنامه‌ها و قراردادها و موافقت‌نامه‌ها و مقاله‌نامه‌های بین‌المللی نباید مخالف قانون اساسی باشند و باید به تصویب مجلس شورای ملی و امضای رئیس جمهوری برسند.

اصل دویست و هشتاد و هفتم: قراردادهای منطقه‌ای یا بین‌المللی که به احوال شخصیه مربوط می‌شوند یا شامل تغییر در خطوط مرزی کشور می‌شوند، باید به تصویب دو مجلس و امضای رئیس جمهوری برسند.

اصل دویست و هشتاد و هشتم: هرگونه واگذاری و تبادل و الحاق سرزمین یا جدایی سرزمین، ممنوع است.

اصل دویست و هشتاد و نهم: در صورت عدم توافق دو قوه بر سر قرارداد یا عهدنامه و یا موافقت نامه و یا مقاوله نامه‌ای، موضوع باید از سوی رئیس جمهوری به دیوان قانون اساسی ارجاع شود. در صورت تایید دیوان، سند مربوطه برای بررسی دوباره و نهایی در اختیار مجلس شورای ملی قرار می‌گیرد.

اصل دویست و نودم: با رأی مستقیم شهروندان ساکن در هر روستا و بخش و شهرستان و استان، شورا تشکیل می‌شود. این شوراها به جامعه تعلق دارند و راهنمای آنها عمده اصول این قانون اساسی راجع به جامعه مدنی است.

اصل دویست و نود و یکم: حدود اختیارات و وظایف این شوراها را قانونی که به تصویب دو مجلس می‌رسد تعیین می‌کند.

اصل دویست و نود و دوم: هزینه‌های خدماتی را که شوراها تصدی می‌کنند، مردم هر محل خواهند پرداخت. شوراها ولی نمی‌توانند بخاطر خدماتی که دولت تصدی می‌کند عوارض وضع کنند.

اصل دویست و نود و سوم: کار شوراها، در خدمت جامعه مدنی، مبتنی بر حفظ اتحاد ملی و تمامیت ارضی کشور، کار و همکاری داوطلبانه برای انجام خدمات و تحکیم همبستگی‌ها به قصد افزایش سرمایه‌ها و بکار افتادن آنها در رشد خواهد بود.

اصل دویست و نود و چهارم: به منظور جلوگیری از تبعیض و جلب همکاری در تهیه برنامه‌های عمرانی و رفاهی استانها و نظارت بر اجرای هماهنگ آنها،

شورای عالی استانها مرکب از نمایندگان شوراهای شهر و روستای موجود در استان تشکیل می‌شود. نحوه تشکیل و وظایف این شورا را قانون معین می‌کند. این شورا تصدی خدمات اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی را در منطقه برعهده دارد. برنامه رشد که به تصویب دو مجلس و امضای رئیس جمهوری می‌رسد، تحت سرپرستی این شورا انجام می‌گیرد.

اصل دویست و نود و پنجم: شورای عالی استان حق و وظیفه دارد طرح‌ها و پیشنهادهای خود را درباره رشد منطقه بطور مستقیم به رئیس جمهوری و مجلس استانها ارائه کند. این طرح‌ها و پیشنهادهای در تهیه برنامه رشد لحاظ می‌شوند.

اصل دویست و نود و ششم: اداره‌های دولتی موظفند مصوبات شوراها را در حدود صلاحیت‌های قانونی آنها اجرا کنند.

اصل دویست و نود و هفتم: استاندار به پیشنهاد شورای عالی استان و توسط رئیس جمهوری منصوب می‌شود. هرگاه شورا یا رئیس جمهوری از کار او راضی نشوند، رئیس جمهوری او را عزل می‌کند. پس از عزل، شورا شخص دیگری را به رئیس جمهوری پیشنهاد می‌کند.

فصل دوم

قوه مجریه

قسمت اول: رئیس جمهوری

اصل دویست و نود و هشتم: رئیس جمهوری مجری قانون اساسی است و باید بر اجرای آن توسط هر چهار قوه نظارت کند.

اصل دویست و نود و نهم: نامزد ریاست جمهوری همزمان با نامزدی خود باید نام معاون اول خویش را اعلام کند. معاون اول رئیس جمهور در غیاب، استعفاً و یا وفات رئیس جمهور، مطابق اصول این قانون اساسی، عمل می کند.

اصل سی صدم: رئیس جمهوری با رأی مستقیم، مخفی و آزاد اکثریت مطلق شهروندان برای مدت ۵ سال انتخاب می شود. امکان انتخاب مجدد تنها برای یک دوره ۵ ساله وجود دارد. انتخاب رئیس جمهوری جدید باید حداقل یک ماه پیش از پایان دوره ریاست جمهوری قبلی انجام پذیرد. در صورت استعفاء، این دوره باید یک دوره کامل ریاست جمهوری در نظر گرفته شود.

اصل سی صد و یکم: نامزد رئیس جمهوری باید ایرانی باشد، کم تر از ۳۰ سال و بیشتر از ۸۰ سال نداشته باشد، از طرف دادگاه به ارتکاب جرایم ضد بشری، جنایت و یا محرومیت از حقوق مدنی محکوم نشده باشد، و دانش و تجربه لازم برای تصدی این مقام را دارا باشد. به جز اولین دوره انتخابات مبتنی بر این قانون اساسی، در دوره های دیگر، نامزد باید موافقت کتبی ۲۰۰ منتخب،

اعم از نمایندگان مجلس و یا اعضای شوراهای شهرها و روستاها را تحصیل کند.

اصل سی صد و دوم: تشخیص صلاحیت نامزدها بلحاظ نداشتن پیشینه محکومیت مانع از تصدی مقام ریاست جمهوری، با قوه قضائی است که برگ عدم سوءپیشنه صادر می‌کند و شرط سنی و ایرانی بودن او را شناسنامه رسمی تعیین می‌کند و تشخیص دانش و تجربه با منتخبان مردم است.

اصل سی صد و سوم: هرگاه در دور اول انتخابات، هیچ‌یک از نامزدها حائز اکثریت نشوند، دور دوم که دو هفته بعد از دور اول انجام می‌گیرد، شهروندان ایران میان دو نامزدی که بیشتر از دیگران رأی آورده‌اند، یکی را بر می‌گزینند. اگر بعضی از نامزدهای دارنده آراء بیشتر، از شرکت در دور دوم انتخابات منصرف شوند، از میان کسانی که در دور نخست بیش از دیگران رأی داشته‌اند جایگزین می‌شود.

اصل سی صد و چهارم: آغاز رقابت‌ها، دو ماه پیش از انتخابات است. قوه چهارم جمهوری که وسائل ارتباط جمعی همگانی را تصدی می‌کند که با بودجه دولت اداره می‌شوند، در یک ماه آخر پیش از تاریخ انتخابات، بدون تبعیض، به ترتیبی که قانون معین می‌کند، فرصت کافی در اختیار نامزدها برای معرفی خود و توضیح برنامه خویش، در اختیار آنها قرار می‌دهد.

اصل سی صد و پنجم: نتایج نهایی انتخابات باید دست کم دو هفته قبل از پایان دوره قبلی اعلام شود. در صورتی که با تشخیص دیوان قانون اساسی به دلایل ناگهانی و غیرمترقبه اجرای انتخابات ناممکن باشد، مجلس شورای ملی باید فوراً مراحل و تاریخ‌های لازم برای انجام انتخابات ریاست جمهوری را تعیین کند.

اصل سی صد و ششم: هرگاه یکی از نامزدها که در دور اول رأی اکثریت مطلق را کسب کرده است، فوت کند و یا کناره گیرد و یا فاقد شرایط باشد و یا بگردد، انتخابات ریاست جمهوری تجدید می شود.

اصل سی صد و هفتم: در صورت استعفاء یا عزل یا وفات رئیس جمهور و یا بیماری ای که مانع اجراء وظیفه شود، معاون اول رئیس جمهور صلاحیتها و وظایف رئیس جمهوری را تا زمان انتخاب رئیس جمهوری جدید به عهده می گیرد. رئیس جمهوری استعفای خود را شخصاً به مجلس شورای ملی اعلام می نماید. تثبیت بیماری توسط هیئت پزشکی صالح که از طرف دیوان قانون اساسی تعیین می شود انجام می گیرد. در این حالات در خلال مدت سه ماه انتخابات به منظور تعیین رئیس جمهور جدید برگزار می شود.

اصل سی صد و هشتم: معاون اول رئیس جمهوری در زمان تصدی به عنوان رئیس جمهوری موقت، صلاحیتهای زیر را دارا نمی باشد؛

۱. بازنگری در قانون اساسی

۲. عزل وزیران

۳. پیشنهاد همه پرسی

اصل سی صد و نهم: هرگاه معاون اول رئیس جمهوری استعفاء کند و یا فوت کند، به جای وی شخص دیگری توسط رئیس جمهور، با تأیید مجلس شورای ملی تعیین می شود. در صورت وفات همزمان رئیس جمهوری و معاون اول وی، به ترتیب رییس دیوان قانون اساسی، رئیس مجلس سنا/مناطق، رئیس مجلس شورای ملی مطابق به احکام این قانون اساسی وظایف رئیس جمهوری را به عهده می گیرد.

اصل سی صد و دهم: هرگاه رئیس جمهوری عملی را مخالف قانون اساسی تشخیص داد حق دارد به اقدام کننده هشدار و در صورت لزوم، اخطار دهد. در

صورت اخطار، انجام عمل متوقف می‌شود و موضوع برای رسیدگی به دیوان قانون اساسی فرستاده می‌شود.

اصل سی صد و یازدهم: هرگاه یکی از اعضای هیات وزیران قانون اساسی را نقض کند، رئیس جمهوری او را برکنار می‌کند. در صورت عدم برکناری، مجلس حق استیضاح دارد.

اصل سی صد و دوازدهم: هرگاه رئیس جمهوری خود قانون اساسی را نقض کند و یا مرتکب خیانت و یا جرم مشهودی بگردد، دیوان کشور ادعاینامه را تهیه و در اجلاس مشترک دیوان کشور و قوه مقننه به جرم او رسیدگی می‌شود.

اصل سی صد و سیزدهم: هرگاه رئیس جمهوری، یا وزیر و یا وزیران مرتکب جرم خیانت به کشور (موضوع اصل ۳۵۹) و یا برهم زدن اساس جمهوری از راه کودتا و یا اختلاس از اموال عمومی و رشوه‌ستانی بگردند،

۳۱۳/۱. در مورد رئیس جمهوری، تا پایان محاکمه و صدور رأی محکومیت، او در مقام خود باقی می‌ماند.

۳۱۳/۲. در مورد وزیر یا وزیران، پس از استیضاح در مجلس شورای ملی و دادن رأی عدم اعتماد به او و یا آنها، دیوان کشور او یا آنها را محاکمه می‌کند.

۳۱۳/۳. در مورد جرائم عادی، رسیدگی به اتهام رئیس جمهوری و معاونان او و وزیران، با اطلاع مجلس، در دادگاههای عادی بعمل می‌آید.

اصل سی صد و چهاردهم: رئیس جمهوری دارای صلاحیت‌ها و وظایف زیر است:

۱. تعیین معاونان رئیس جمهوری و تشکیل حکومت و نصب و عزل وزیران و تغییر وزارت آنها

۲. عزل و نصب مقام‌های اول اجرایی کشور، بنابر مورد، با هیأت وزیران و یا هر یک از وزیران است. این مقامها در آغاز شروع بکار به رئیس جمهوری

معرفی می‌شوند مگر مقامی که جانشین وزیر می‌شود بعنوان قائم مقام یا سرپرست که باید با تصویب رئیس جمهوری باشد.

۳. نصب دادستان کل کشور با تأیید شورای عالی قضایی، رئیس بانک مرکزی، دبیر شورای امنیت ملی و با تأیید مجلس شورای ملی و عزل و قبول استعفای آنها.

۴. تعریف و هدایت سیاست‌های کلی دستگاه اجرایی

۵. فراخوان برگزاری همه پرسی مطابق شرایطی که در قانون اساسی آمده است.

۶. دعوت از اعضای هر دو مجلس برای تشکیل جلسات استثنایی و تعیین موضوعات جلسه

۷. توشیح و نشر قوانین و مصوبات در رسانه‌های رسمی مطابق قانون اساسی

۸. ابرام موافقتنامه‌های بین‌المللی دارای ماهیت فنی مطابق با قانون

۹. پذیرش استوارنامه سفیران کشورهایی که با ایران رابطه دارند و سازمان‌های بین‌المللی

۱۰. اعطای مدال‌ها و نشانهای دولتی طبق قانون

۱۱. تعیین مقام‌ها در نهاد ریاست جمهوری و مؤسسات وابسته به آن

۱۲. اعلان وضعیت اضطراری و تقاضای اعلام حکومت نظامی مطابق با مقررات قانون اساسی

۱۳. اعلان جنگ دفاعی و صلح و بسیج نیروهای مسلح به پیشنهاد شورای عالی دفاع و تصویب مجلس شورای ملی

۱۴. عفو یا تخفیف مجازات محکومیت، در حدود موازین قانونی، پس از پیشنهاد شورای عالی قضایی

۱۵. تأسیس کمیسیون‌های تخصصی به منظور بهبود اداره کشور مطابق به احکام قانون

۱۶. صلاحیت‌ها و وظایف دیگری که در قانون اساسی آمده‌اند.

اصل سی‌صد و پانزدهم: هریک از وزیران باید برنامه عمل خویش را به مجلس ارائه کند و از مجلس رأی اعتماد بگیرد. مجلس حق استیضاح و رأی عدم اعتماد به هریک از وزیران را دارد.

اصل سی‌صد و شانزدهم: رئیس جمهوری موظف است ظرف دو هفته مصوبات مجلس یا نتیجه همه‌پرسی را پس از طی مراحل قانونی و ابلاغ به وی امضاء کند و برای اجرا ابلاغ کند. در این مدت او می‌تواند از مجلس بخواهد در کل مصوبه و یا در موادی از آن، تجدید نظر کند. هرگاه مجلس مجدداً قانون را با اکثریت دو سوم تصویب کند، رئیس جمهوری موظف است آن را امضاء و برای اجرا ابلاغ کند.

اصل سی‌صد و هفدهم: رئیس جمهوری می‌تواند در موارد استثنایی که لایحه‌ای ناظر بر راهبردهای کلان اقتصادی و یا اجتماعی و یا سیاسی و یا فرهنگی و یا معاهده‌ای باشد، پس از مشورت با رئیس مجلس و هیأت وزیران، در صورتی که مخالف با قانون اساسی نباشد برای تصویب به شهروندان پیشنهاد کند تا از طریق همه‌پرسی تصویب و یا لغو شود. رئیس جمهوری موظف است طی بیانیه‌ای بطور شفاف موضوع لایحه را برای همگان تشریح کند. هرگاه نتیجه همه‌پرسی مثبت بود، ظرف دو هفته، رئیس جمهوری لایحه را امضاء و برای اجرا ابلاغ می‌کند. در هر حال، مراجعه به آرای عمومی نباید ناقض احکام قانون اساسی و یا مستلزم تعدیل آن باشد.

اصل سی‌صد و هجدهم: هم‌آهنگ‌سازی چهار قوه با رئیس جمهوری است. جلسه‌های رؤسای قوا، در حضور او تشکیل می‌شوند. او می‌تواند با هریک از رؤسای قوا نیز جلسه تشکیل دهد.

اصل سی‌صد و نوزدهم: تصویب نامه‌ها و دستورالعمل‌های هیأت وزیران وقتی قابل اجرا هستند که به تصویب رئیس جمهوری رسیده باشند.

اصل سی صد و بیستم: رئیس جمهور فرمانده کل قوا است. ریاست شورای عالی دفاع، اعطای درجه‌ها و نشان‌های نظامی و عزل و نصب فرماندهان عالی، به پیشنهاد این شورا، با اوست.

اصل سی صد و بیست و یکم: شورای عالی دفاع ملی، مرکب از هفت نفر از اعضای زیرتشکیل می‌شود:

۱. رئیس جمهوری
۲. معاون اول رئیس جمهوری
۳. وزیر دفاع
۴. رئیس ستاد مشترک
۵. فرماندهان نیروهای زمینی، هوایی، دریایی و سایبری
۶. دو عضو به انتخاب مجلس شورای ملی

اصل سی صد و بیست و دوم: عزل و نصب سفیران ایران در کشورهای دیگر و نمایندگان ایران در سازمان‌های بین‌المللی و ارسال نماینده فوق‌العاده به خارج با رئیس جمهوری است.

اصل سی صد و بیست و سوم: هرگاه کشور با تجاوز خارجی روبرو شود و استقلال و تمامیت ارضی کشور و استقلال و آزادی جمهور مردم به خطر افتد و کارکرد قوای چهارگانه مختل گردد، رئیس جمهوری، پس از مشورت با هیأت وزیران و کسب موافقت مجلس شورای ملی حالت فوق‌العاده اعلان می‌کند. در این حالت، شهروندان ایرانی از حقوق خود بمثابه انسان و شهروند برخوردار می‌مانند. در مدتی که حالت فوق‌العاده برقرار است، مجلس قابل انحلال نیست و تعطیل نیز نمی‌شود.

اصل سی صد و بیست و چهارم: رئیس جمهوری هر سال، یک نوبت، در آغاز سال، در مجلس شورای ملی حاضر می‌شود و وضعیت کشور را برای نمایندگان

مردم و جمهور شهروندان تشریح می‌کند. ارتباط رئیس جمهوری با مجلس شورای ملی از طریق وزیر مسئول رابطه با مجلس و ارسال پیام انجام می‌گیرد.

اصل سی صد و بیست و پنجم: آن قسمت از وظائف و مسئولیت‌های رئیس جمهوری که از طریق وزارت‌خانه‌ها انجام می‌گیرند و صدور دستور از سوی رئیس جمهوری به این و آن وزارت‌خانه را ایجاب می‌کنند، باید به امضای وزیر مسئول برسد.

قسمت دوم: حکومت

اصل سی صد و بیست و ششم: تنظیم برنامه عمل در چهار بعد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و اجرای آن با هیأت وزیران است.

اصل سی صد و بیست و هفتم: برنامه عمل در موافقت با برنامه‌ای تهیه می‌شود که رئیس جمهوری در وقت انتخابات به شهروندان ایران پیشنهاد کرده‌است.

اصل سی صد و بیست و هشتم: ریاست هیأت وزیران با رئیس جمهور است که بر کار وزیران نظارت دارد و با اتخاذ تدابیر لازم به هماهنگ ساختن تصمیم‌های وزیران و هیأت وزیران می‌پردازد و با همکاری وزیران، برنامه و خط مشی حکومت را تعیین و قوانین را اجرا می‌کند. در موارد اختلاف نظر و یا تداخل در وظایف قانونی دستگاه‌های دولتی در صورتی که نیاز به تفسیر یا تغییر قانون نداشته باشد، تصمیم هیأت وزیران که به پیشنهاد رئیس جمهوری اتخاذ می‌شود لازم‌الاجرا است.

اصل سی صد و بیست و نهم: در غیاب رئیس جمهوری، معاون رئیس جمهوری ریاست هیأت وزیران را برعهده می‌گیرد. رئیس جمهوری می‌تواند، هرگاه ضرور ببیند، معاون خود را مأمور ریاست هیأت وزیران بکند. در این صورت، معاون دارای آن دسته از اختیارات رئیس جمهوری می‌شود که مطابق

قانون اساسی به حضور خود رئیس جمهوری وابسته نیست. بنابراین نمی‌تواند فرماندهی کل قوا و انحلال مجلس و عزل و نصب وزیران و تغییر در راهبردهای کلان و اعلان جنگ دفاعی و انعقاد صلح را تصدی کند.

اصل سی صد و سی ام: رئیس جمهوری نمی‌تواند اختیار خود را در حوزه‌های فرماندهی کل قوا و انحلال مجلس و عزل و نصب وزیران و اعلان وضعیت اضطراری و تعیین راهبردهای کلان و اعلان جنگ و انعقاد صلح را به هیأت وزیران تفویض کند.

اصل سی صد و سی و یکم: هر یک از وزیران مسئول وظایف خاص خویش در برابر رئیس جمهوری و دو مجلس است و در اموری که به تصویب هیأت وزیران می‌رسد مسئول اعمال دیگران نیز بوده و باید در اجرای برنامه عمل مصوب همکاری و تشریک مساعی کند.

اصل سی صد و سی و دوم: علاوه بر مواردی که هیأت وزیران یا وزیری مأمور تدوین آیین‌نامه‌های اجرایی قوانین می‌شود، هیأت وزیران حق دارد برای انجام وظایف اداری و اجرای قوانین و تنظیم سازمانهای اداری به وضع تصویب‌نامه و آیین‌نامه پردازد. هر یک از وزیران نیز در حدود وظایف خویش و مصوبات هیأت وزیران حق وضع آیین‌نامه و صدور بخشنامه را دارد ولی مفاد این مقررات نباید با متن و روح قوانین مخالف باشد. حکومت می‌تواند تصویب برخی از امور مربوط به وظایف خود را به کمیسیونهای متشکل از چند وزیر واگذار نماید. مصوبات این کمیسیونها در محدوده قوانین پس از تأیید رئیس جمهوری لازم‌الاجرا هستند. تصویب‌نامه‌ها و آیین‌نامه‌های حکومت و مصوبات کمیسیونهای مذکور در این اصل، ضمن ابلاغ برای اجرا به اطلاع رئیس مجلس شورای ملی می‌رسد تا در صورتی که آنها را بر خلاف قوانین بیابد با ذکر دلیل برای تجدید نظر به هیأت وزیران بفرستد.

اصل سی صد و سی و سوم: استعفای هیأت وزیران یا هر یک از آنان به رئیس جمهوری تسلیم می‌شود و هیأت وزیران تا تعیین حکومت جدید به وظایف خود

ادامه خواهند داد. وزراء تا زمانی که عزل نشده‌اند و یا بر اثر استیضاح یا درخواست رأی اعتماد، مجلس به آنها رأی عدم اعتماد نداده‌است در سمت خود باقی می‌مانند. رئیس جمهوری می‌تواند برای وزارتخانه‌هایی که وزیر ندارند حداکثر برای مدت سه ماه سرپرست تعیین نماید.

اصل سی صد و سی و چهارم: رئیس جمهوری، معاونان رئیس جمهوری، وزیران و کارمندان دولت نمی‌توانند بیش از یک شغل دولتی داشته باشند و داشتن هر نوع شغل دیگر در مؤسساتی که تمام یا قسمتی از سرمایه آن متعلق به دولت یا مؤسسات عمومی است و نمایندگی مجلس شورای ملی و وکالت دادگستری و مشاوره حقوقی و نیز ریاست و مدیریت عامل یا عضویت در هیأت مدیره انواع مختلف شرکتهای خصوصی، جز شرکتهای تعاونی ادارات و مؤسسات برای آنان ممنوع است. سمتهای صرف آموزشی در دانشگاه‌ها و مؤسسات تحقیقاتی از این، حکم مستثنی هستند.

معاونان رئیس جمهوری یا وزیران می‌توانند در موارد ضرور به طور موقت تصدی برخی از وزارتخانه‌ها را با موافقت رئیس جمهوری بپذیرند.

فصل سوم

قوه قضائیه

قسمت اول: اصول راهنمای قوه قضائیه:

اصل سی صد و سی و پنجم: قوه قضائیه از قوای دیگر مستقل است. راهنمای قوه قضائیه، این قانون اساسی است، که این قوه، در حدود وظایف خود، مجری آن است.

اصل سی صد و سی و ششم: بنابر این که قضاوت برای رفع خصومت از راه دادن حق به حقدار و تبدیل روابط خصمانه به روابط دوستانه است، مسئولیت قوه قضائیه کاستن از کاربرد زور در جامعه و ایجاد محیط تفاهم در میان شهروندان است. از این اصل در همه مراحل رسیدگی قضائیه باید پیروی شود.

اصل سی صد و سی و هفتم: مقام قضاوت، مقام قانون‌گذاری نیست و قاضی حق وضع قانون را ندارد. حکم دادن بر طبق احکام من درآوردی و ستمگرانه ممنوع می‌شود.

اصل سی صد و سی و هشتم: عملی را که قانون جرم نشناخته‌است، نمی‌توان موضوع رسیدگی قضائیه قرارداد و به استناد قانونی که بعد از عمل وضع می‌شود،

نمی‌توان آن عمل را جرم و موضوع رسیدگی قضائی کرد: عقاب بلا بیان و عطف به ما سبق ممنوع هستند.

اصل سی صد و سی و نهم: قاضی در قضاوت باید از قاعده لطف پیروی کند. لذا،

- ۳۳۹/۱. قضاوت به قصد انتقام و تلافی کردن ممنوع است.
- ۳۳۹/۲. در قضاوت، اصل بر تخفیف مجازات است.
- ۳۳۹/۳. در قضاوت، اصل بر صلح و عفو است. بدیهی است که تخفیف و عفو مشروط به ندامت و جبران از سوی مجرم محکوم است.
- ۳۳۹/۴. مجازات موکول است به قضاوت قوه قضایی بر طبق این اصول. پس، هیچ‌کس حق ندارد خود را قاضی کند و حکم صادر کند و حکم را به اجرا بگذارد. مرتکب چنین عملی مجرم است و باید تحت تعقیب قضایی قرار بگیرد.
- ۳۳۹/۵. در قضاوت، اصل، متناسب بودن مجازات است با اندازه مسئولیت مجرم و یا مجرمان در ارتکاب جرم، با هدف کاستن از میزان جرائم.
- ۳۳۹/۶. بنابراین که جرم و جنایت، تبهکاری هستند، کار قوه قضایی نه تکرار تبهکاری که احقاق حق و رفع آثار تبهکاری است.

اصل سی صد و چهلیم: جرم و مجازات، شخصی هستند. پس، فقط مرتکب و یا مرتکبان جرم مستحق مجازات است یا هستند. بخاطر جرمی که یک یا چند تن مرتکب می‌شود یا می‌شوند، بستگان او یا آنها نه مجرم و نه محاکمه می‌شوند.

اصل سی صد و چهل و یکم: در قضاوت، قاضی نباید میل هیچ صاحب مقامی را لحاظ کند. قوه قضایی نه تنها نباید در اختیار زمامداران و ابزار دست آنها بگردد، بلکه باید بساط زورمداری را برچیند. لذا،

۳۴۱/۱. حق مراجعه به قاضی عادل از حقوق شهروندی است. این حق توأم است با حق اعتراض به هر نوع حکم ظالمانه.

۳۴۱/۲. اصل بر برابری واقعی و نه صوری در برابر قاضی است. بنابراین، هرگاه یکی از دو طرف از این و یا آن امکان برابری محروم باشد، دولت موظف است با در اختیار نهادن امکان یا امکان‌ها، نابرابری را جبران کند. لذا،
- اگر ضعف ناشی از ناتوانی عقلانی و جسمانی است (سفیه و...)، باید این ضعف جبران شود.

- اگر ضعف ناشی از پیری و یا صغر سن و بی‌کسی و یتیمی باشد، باید این ضعف جبران شود.

- اگر این ضعف بلحاظ موقعیت سیاسی و یا مالی باشد، باید این ضعف برطرف شود.

- اگر یک طرف حق و طرف دیگر قدرت و قدرتمداری باشد، قاضی باید جانب حق را بگیرد.

- اگر ضعف ناشی از بی‌اطلاعی باشد، دادگاه باید برای او وکیل استخدام کند.
۳۴۱/۳. همه نابرابریهای ناقض حقوق پنج‌گانه ملغی هستند.

اصل سی صد و چهل و دوم: در قضاوت، اصل بر جبران و ترمیم است. اگر از راه ستم، زبانی وارد آمد، در قضاوت نباید آن را با زیان دیگر (برابر یا بیشتر) جبران کرد. بلکه باید از راه رفع آثار زیان، ضرر را به حداقل رساند. از این رو،

۳۴۲/۱. اصل بر ضرر نرساندن و ضرر ندیدن و جبران ضرر است. و

۳۴۲/۲. اصل بر منصرف کردن متجاوز از تجاوز و مجرم از جرم است.

۳۴۲/۳. اصل بر این است که ضایعه‌ای که، بر اثر ارتکاب جرم، در خود مجرم هم پدید آمده است جبران شود. بنابراین، حکم باید چنان باشد و به شکلی اجرا بگردد که مجرم مهلت جبران را پیدا کند. پس، قاضی باید مجازات را چنان تعیین کند که در عین رعایت اصول بالا و اصول دیگری که در زیر می‌آیند، به مجرم زیان و نقص غیر قابل جبران وارد نگردد. لذا، قاضی حتی المقدور نباید مجازاتی را معین کند که اجرایش نقص غیر قابل جبران بوجود می‌آورد.

۳۴۲/۴. اصل بر بازگرداندن رابطه زور با زور به رابطه حق با حق است.

اصل سی صد و چهل و سوم: حقوق یک مجموعه را تشکیل می دهند. لذا، نباید احقاق یک حق به قیمت تباه کردن حقی دیگر انجام گیرد. کار برد «قاعده لا ضرر» همین باید باشد.

اصل سی صد و چهل و چهارم: قاضی حق ندارد مصلحت را بیرون از حق و مقدم بر حق بداند. میزان عدل است و عدل تمیز حق از ناحق بر وفق حقوق پنج گانه و بازگرداندن حق به حقدار است. دستگاه قضایی برای این است که شهروندان هیچ گاه در مدار بسته بد و بدتر زندانی نشوند و زندگیشان گذار دائمی از بد به بدتر نگردد.

اصل سی صد و چهل و پنجم: وظیفه دولت، بنابراین، قوه قضائی خشونت زدایی است لذا،

۳۴۵/۱. این قوه موظف است به برانگیختن شهروندان به عمل به حقوق و احترام به حقوق یکدیگر.

۳۴۵/۲. از آنجا که کاربرد زور نیازمند توجیه است، بنابراین، زمینه ساز از خود بیگانگی دین و مرام در بیان قدرت و یا پیدایش بیان های قدرت مبلغ خشونت گری است، پیشگیری نه از راه سانسور که ممنوع است که از راه بکاربردن قواعد خشونت زدایی باید انجام بگیرد.

۳۴۵/۳. از آنجا که کار قوه قضایی کاستن از ستم ها و شقاوت ها است و شاخص این امر کاهش آسیبهای اجتماعی است، گزارش ملی آسیب های اجتماعی، یکبار در سال، توسط این قوه، با مشارکت انجمن های جامعه شناسی تهیه و برای آگاهی همگان انتشار پیدا می کند.

اصل سی صد و چهل و ششم: بنا بر میزان عدالت که تمیز حق از ناحق است، ۳۴۶/۱. اصل بر برائت است. قاضی حق ندارد رویه جاری و سابقه امر را مجوز قضاوت و حکم قرار بدهد. هر چند قاضی باید از ضعیف در برابر قوی دفاع کند، در این دفاع نمی تواند اصل را بر مجرمیت قوی بگذارد. اصل این است که هر کس تا وقتی بزه کاریش ثابت نشده است، بیگناه است.

۳۴۶/۲. هرگاه مجرمی سابقه‌دار باشد، سابقه ناقض اصل براءت نمی‌شود و وقوع جرم و مجرم بودن متهم باید، مستقل از سابقه او، بر قاضی اثبات شود.
۳۴۶/۴. بنابر اصل بر براءت، تا پایان قضاوت، متهم مجرم خوانده نمی‌شود.
۳۴۶/۵. کسی را به جای دیگری، بلحاظ نسبت و رابطه، نمی‌توان تحت تعقیب قضایی قرار داد.
۳۴۶/۶. جبران، به تخریب نیست، به ترمیم است.

اصل سی صد و چهل و هفتم: در این جمهوری، جرم عقیده وجود ندارد. بنابراین، تجسس در چند و چون باور شهروندان جرم است. میزان مجازات را قانون معین می‌کند.

اصل سی صد و چهل و هشتم: هر شهروند حق دارد در هر چهار بعد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی از هر گونه اکراه و اجباری در امان باشد، دستگاه قضایی مدافع حقوق شهروندان، بنابراین، استقلال و آزادی و مسئولیت؟ آنان است. لذا،

۳۴۸/۱. قوه قضایی در خدمت هیچ مقام و شخصی برای تحمیل نظر و عقیده و باوری قرار نمی‌گیرد. قوه قضایی نه تنها در خدمت تحمیل عقیده قرار نمی‌گیرد، بلکه تحمیل عقیده را که بنابر قانون جرم است، تحت پیگرد قرار می‌دهد.
۳۴۸/۲. ایجاد روابط اجتماعی از راه زور مثل رابطه زوجیت و هر رابطه‌ای که به زور میان افراد و گروهها برقرار شود، صلح اجتماعی را بر هم می‌زند و میزان خشونت را در جامعه افزایش می‌دهد و امکانهای برخورداری شهروندان از استقلال و آزادی را محدود می‌گرداند. برابر این قانون، دستگاه قضایی این رابطه‌ها را باطل می‌گرداند:

- کسی حق ندارد زن و یا مرد را به ازدواج مجبور کند.
- کسی حق ندارد زن و یا مرد را به فحشاء وادارد
- به استناد زوجیت، نمی‌توان زوجین را از تغییر عقیده بازداشت و برغم تغییر عقیده و عدم تمایل به ماندن در زوجیت یکدیگر، به ماندن در آن واداشت و یا به عذر دفاع از عقیده، مانع تغییر عقیده و بیرون رفتن از زوجیت شد

- قوه قضایی با بنا گذاردن بر برابری انسانها، باید گستره استقلال و آزادی شهروندان را گسترده‌تر گرداند.

۳۴۸/۳. یک امر از امور مستمر این است که قوه قضایی ابزار تمرکز قدرتهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی است. لذا، قوه قضایی در حدود صلاحیتهایش، با جلوگیری از تضییع حقوق شهروندان، باید از تمرکز قدرت سیاسی مالی و اجتماعی و فرهنگی و نیز از سلطه‌گری جلوگیری کند.

۳۴۸/۴. قوه قضایی باید پاسدار قسط از راه جلوگیری از خورد و برد مال شهروندان و دارایی‌های متعلق به جامعه، بگردد.

۳۴۸/۵. این اصول راهنما و سازماندهی که قوه قضایی پیدا می‌کند و شفافیت قضاوت، تضمین می‌کنند که قاضی، با استفاده از موقعیت، مال کسی را نخورد و شریک دزد مال شهروندان و جامعه نگردد.

اصل سی صد و چهل و نهم: علم بر قطعی بودن وقوع جرم و تحصیل علم خالی از شبهه نسبت به هویت مجرم و کس یا آنچه جرم بر آن واقع می‌شود، باید باشد. ۳۴۹/۱. با وجود شبهه، مجازات ساقط می‌شود. اما از واقعیتهای زیر نیز نباید غفلت شود:

۳۴۹/۲. اجتناب از ظن ضرورت دارد. به صرف ظن، نمی‌توان حق را تمیز داد. بنا بر این، قاضی نمی‌تواند به ظن و گمان خویش اعتماد و بدان بسنده کند. ۳۴۹/۳. علم خالی از ظن، انسان نوعی را حاصل نمی‌شود. بنابراین، قاضی باید از تعیین مجازاتهایی که اجرا شدنشان جبران خطا در تشخیص را نا ممکن می‌کند، اجتناب کند.

۳۴۹/۴. هرگاه در اثر تقصیر یا اشتباه قاضی در موضوع یا در حکم یا در تطبیق حکم بر مورد خاص، ضرر مادی یا معنوی متوجه کسی شود، در صورت تقصیر، مقصر خود ضامن جبران خسارت است، و در غیر این صورت، خسارت به وسیله دولت جبران می‌شود. در هر حال از متهم اعاده حیثیت می‌شود

اصل سی صد و پنجاهم: بنابر این که حق شفاف و سر راست است، تمام مراحل قضاوت بر میزان عدل، می‌باید شفاف باشند. علنی بودن دادگاه، به تنهایی، قضاوت

را شفاف نمی‌کند. قانونها که جنایتها و جرمها و خطاهای قابل تعقیب را تعریف می‌کنند و آیین دادرسی و هویت قاضی یا قاضیان و استقلال آنان نیز می‌باید شفاف باشند.

اصل سی صد و پنجاه و یکم: اصل بر رفع موانع استقلال و آزادی شهروندان و برخورداری آنها از حقوق خویش است. از این رو، در قلمرو قضایی، ۳۵۱/۱. استقلال و آزادی شاکی در بردن شکایت نزد قاضی، تأمین نمی‌شود مگر به برخورداری قاضیان از صلاحیت قضاوت. از این رو، هدیه و رشوه‌ستانی بر قاضیان ممنوع است.

۳۵۱/۲. الغای سانسورها و تأمین آزادی هر دو جریان اطلاعات و اندیشه‌ها برای برقرار کردن قسط اجتماعی یا تأمین امکان برابر رشد برای همگان است. این امر تحقق پیدا می‌کند به مبارزه قوه قضایی با همه‌گونه سانسورها.

۳۵۱/۳. قضاوت نباید از تب «احساسات عمومی» پیروی کند. خود نیز نباید این احساسات را برانگیزد. می‌باید برای جامعه مهلت ارزیابی آزاد و بازگشت به میزان عدالت را پدید آورد و مراقبت کند که قدرت‌طلبان، با استفاده از القائات و احساساتی که القائات بر می‌نگیزند، دلخواه خود را تحمیل نکنند.

اصل سی صد و پنجاه و دوم: بنا بر این که اصل بر تدبیر است، قاضی نمی‌تواند در توجیه حکم خطا، به «خواست خدا و تقدیر» توسل جوید. بدیهی است کار احقاق حق، موافق این اصول راهنما است. بنا بر این، مسئولیت او بسیار سنگین‌تر است و قطعاً نمی‌تواند بگوید اگر خداوند نمی‌خواست یا اگر تقدیر نبود و یا اگر مصلحت دولت ایجاب نمی‌کرد، من این حکم را صادر نمی‌کردم. قاضی موظف است بر میزان عدل قضاوت کند.

اصل سی صد و پنجاه و سوم: بنا بر این که تبعیض‌ها ملغی هستند، قاضی حق ندارد بسود یکی از طرفین دعوا، تبعیض قائل شود. در مقام قضاوت، او مجری این قانون اساسی است که تبعیضهای دینی و مرامی و ملی و قومی و جنسی و سنی و هر تبعیض دیگری را ملغی می‌کند.

اصل سی صد و پنجاه و چهارم: هر چند اصول پیشین، هدف قوه قضایی را از لحاظ آینده نیز معین می‌گردانند، اصل راهنما از لحاظ آینده، تحول در جهت شکستن دایره قهر و قهر مجدد، حرکت به سوی آشتی و تبدیل فعالیتهای تخریبی به فعالیتهای سازنده و بالاخره متحقق گرداندن حقوق انسان و حقوق شهروندی و حقوق ملی و حقوق طبیعت و حقوق جامعه ملی بعنوان عضو جامعه جهانی، در جامعه مستقل و آزاد و پیشرویی است که در آن مجال رشد انسان و آبادانی طبیعت روزافزون می‌شود. لذا، قوه قضایی، بنابر وظیفه که گسترده‌تر کردن عرصه اجتماعی، خودانگیختگی شهروندان ایران، در نتیجه رشد آنها است، مراقبت می‌کند که

۳۵۴/۱. هر کس مسئول رشد خویش بگردد. و هیچ صاحب مقامی، بنام رشد، شهروندان را مجبور به کاری نکند. از آنجا که کمال رشد، عمل کردن به حقوق و جامعیت پیدا کردن است، اعمال زور، به مثابه وسیله برای رسیدن به هر هدفی بنام رشد و ترقی و آرمان و هر عنوان دیگری، جرم است و رسیدگی به آن، برعهده قوه قضایی است.

اصل سی صد و پنجاه و پنجم: اصل بر برخورداری شهروندان از هر پنج دسته حقوق است. لذا، قوه قضائی، در قضاوت، مراقبت می‌کند که هر شهروند، از جمله، امکان برخورداری از مالکیت شخصی خود را داشته باشد. و

۳۵۵/۱. هر شهروندی حق کار دارد و هرگاه امکان برخورداری از این حق را در اختیار نداشت، حق دارد به قوه قضایی شکایت برد و قوه قضایی موظف است به شکایت او رسیدگی کند.

۳۵۵/۲. هر شهروندی به نیازهای اولیه یعنی غذا و مسکن و پوشاک و آموزش و پرورش و هوای سالم حق دارد. هرگاه شهروند و یا شهروندانی امکان برآوردن این

نیازها را نداشتند، حق دارند شکایت کنند و قوه قضایی باید خارج از نوبت به شکایت شاکی یا شاکیان رسیدگی و احقاق حق کند.

اصل سی صد و پنجاه و ششم: بنا بر این که همه قوانینی که وضع می‌شوند، باید منطبق بر اصول قانون اساسی باشند، هرگاه قاضی بهنگام قضاوت متوجه عدم تبعیت قانونی از قانون اساسی شد، درجا می‌باید دیوان قانون اساسی را از آن آگاه کند. رویه قضایی، بشرط انطباق با قانون اساسی، در قضاوت، باید لحاظ شود.

اصل سی صد و پنجاه و هفتم: مجازات اعدام ممنوع است.

اصل سی صد و پنجاه و هشتم: هیچ‌کس را نمی‌توان خودسرانه توقیف نمود. در صورت وقوع جرم، دستگیری متهم و یا متهمان، قبل از ۲۴ ساعت، باید به اطلاع مقام قضایی برسد و این مقام است که برابر قانون، در باره او و یا آنها تصمیم قضایی می‌گیرد. تصمیم او باید کتبا و مستدل به متهم یا متهمان ابلاغ شود. آنها حق اعتراض دارند.

اصل سی صد و پنجاه و نهم: بنابراین که جرم عقیده وجود ندارد و بیان عقیده آزاد است، جرائم سیاسی عبارت از این اعمال می‌شوند: خیانت به کشور از راه نقض استقلال آن و یا قیام مسلحانه و یا اقدام به ترور به قصد سرنگون کردن دولتی که بر اساس این قانون اساسی تشکیل می‌شود. و نیز عملی جرم سیاسی خوانده می‌شود که مرتکب آن یکی از قوای دولت را از اختیاراتش محروم و از عمل به وظایفش باز دارد و یا با تقلب در انتخابات، خود را منتخب مردم بخواند و یا کسانی را منتخب مردم بگرداند و یا حق از حقوق ملی را بسود بیگانه نقض کند و با نقض حاکمیت شهروندان، کشور را در روابط مسلط - زیر سلطه قراردهد.

۳۵۹/۱. نقد قانون اساسی و قوانین عادی و هریک از قوای دولت و هریک از مقام‌ها حق شهروندان است. کسی را بعنوان نقد و حتی عیب‌جویی از این‌ها نمی‌توان تحت پی‌گرد قرارداد. در صورت توهین، توهین شونده حق شکایت دارد.

۳۵۹/۲. هرگاه مسئول نشریه‌ای مرتکب این اعمال شود و خیانت به کشور را تبلیغ کند، جرم او سیاسی تلقی می‌شود.
۳۵۹/۳. جرائم سیاسی بطور خاص و جرائم غیرسیاسی بطور عام، با حضور هیأت منصفه، موضوع رسیدگی و صدور حکم قضایی قرار می‌گیرند.

اصل سی و هشتم: بنابراین که هر شهروند ایرانی از حقوق پنج‌گانه برخوردار است،

۳۶۰/۱. تابعیت، حق هر شهروند و غیر قابل سلب است و با حکم قضائی نمی‌توان آن را سلب کرد. تنها خود شهروند می‌تواند ترک تابعیت کند.
۳۶۰/۲. هتک کرامت و حیثیت کسی که بموجب قانون و به حکم قاضی بازداشت می‌شود، جرم قابل مجازات است.
۳۶۰/۳. شکنجه برای گرفتن اقرار و یا کسب اطلاع ممنوع و ارتکاب آن جرم است. اقرار تحت شکنجه را قاضی نمی‌تواند بعنوان دلیل برضد شکنجه شده بکار برد.

۳۶۰/۴. هر شهروند، در صورت متهم شدن، از ساعت اول، حق داشتن وکیل را دارد و می‌تواند بخواهد رسیدگی به اتهام او در حضور وکیل انجام بگیرد.

اصل سی و نهم: استقلال قوه قضائی و قاضی ایجاب می‌کند:

۳۶۱/۱. قاضی از پذیرفتن کار در قوای دیگر دولت، ممنوع باشد. و دستگاه قضایی جز به قضاوت نپردازد و جانشین هیچ قوه‌ای نگردد.

۳۶۱/۲. برای آن‌که خلاء حق پدید نیاید، قوه قضایی و قاضی بیشتر از سه قوه دیگر نماد حق و الگوی حق‌مداری باید باشد.

۳۶۱/۳. قاضی می‌باید دانش و فن درخور کار خود را داشته باشد. از آن‌جا که قاضی بر اساس علمی که از وقوع جرم حاصل می‌کند، قضاوت می‌کند، باید همواره دانش و فن خود را به روز کند و کاربرد دانش و فن را در همه مراحل بازپرسی ضرور شمارد.

۳۶۱/۴. قاضی مرامی جز قانونی که عمل موضوع قضاوت را بدان می‌سنجد، نباید داشته باشد. در تشخیص تعدی و جرم و جنایت و خیانت و هر عمل دیگری که

قانون خطا و در خور رسیدگی قضایی بداند، میزان قاضی عدالت است: تمیز حق از ناحق. لذا،

۳۶۱/۵. قوه قضایی از تمامی اصول قانون اساسی و قوانین عادی که بر وفق این قانون وضع می‌شوند، پیروی می‌کند. بنابراین، قاضی در قضاوت و صدور حکم، اصول راهنمای قضاوت و دیگر اصول قانون اساسی را رعایت می‌کند.
۳۶۱/۶. اجرای احکام قضایی با قوه مجریه است.

قسمت دوم، سازماندهی قوه قضاییه:

اصل سی صد و شست و دوم: قوه قضاییه باید یک شورا به نام شورای عالی قضایی داشته باشد تا عملکرد مناسب، استقلال، یکپارچگی، کارایی و توسعه قوه قضاییه را تضمین کند. این شورا از شخصیت حقوقی و همچنین استقلال مالی و اداری برخوردار است. شورا لایحه بودجه قوه قضاییه را با مشورت حکومت تدوین و از طریق وزیر دادگستری و به عنوان جزیی از بودجه کل کشور به مجلس شورای ملی می‌فرستد.

شورای عالی قضائی نه (۹) عضو خواهد داشت. رئیس و دادستان کل کشور و وزیر دادگستری که در مدت تصدی وزارت دادگستری، عضو شورا هستند. سه تن دیگر از اعضاء را مستشاران دیوان کشور و رؤسای دادگاههای عالی و رئیس کانون وکلای کشور و سه تن را نیز عموم قضات نشسته و ایستاده کشور و وکلای دادگستری انتخاب می‌کنند.

اصل سی صد و شست و سوم: با توجه کامل به اصل استقلال قضاء، شورای عالی قضایی مطابق قانون، صلاحیت تعیین و ترفیع و پیشنهاد بازنشستگی اعضاء قوه قضاییه را با توجه به معیارهای خبرگی و شایستگی علمی و حرفه ای دارد. نقل و انتقال اعضاء و نیز سازماندهی امور شغلی قوه، بر عهده این شورا است. شورا همچنین می‌تواند مطابق معیارهای تعریف شده قانونی به تأسیس

دادگاه‌ها و دادسراهای جدید اقدام کند. اظهار نظر در مورد طرح‌ها و لوایح قضایی مربوط به قوه قضاییه و ارائه پیشنهادات مربوطه و پیشنهاد تغییر در نهادهای قضایی موجود یا ایجاد، ادغام یا لغو برخی نهادها از صلاحیت‌های شورا است.

شورا لازم است تا حداکثر پایان اردیبهشت ماه هر سال، یک گزارش سالانه ارزیابی کننده در مورد وضعیت دستگاه قضایی و روند اجرای قوانین توسط دادگاه‌ها تهیه و برای مجلس شورای ملی و رئیس جمهوری ارسال کند. متن کامل گزارش در روزنامه رسمی منتشر می‌شود و مجلس شورای ملی با هدف گفتگو با اعضای شورای عالی قضایی آن را در یک جلسه عمومی به بحث می‌گذارد. سایر صلاحیت‌های شورا باید توسط قانون خاص همین شورا تعیین شود.

اصل سی‌صد و شست و چهارم: به منظور افزایش کیفیت قضا، شناخت مشکلات و دشواری‌ها و مبارزه با فساد در دستگاه قضایی، شورای عالی قضایی اداره بازرسی قضایی تشکیل می‌دهد. این نهاد قضایی باید شامل یک رئیس، یک معاون و تعداد کافی از اعضاء از قضات با تجربه و پاکدست در سطح دادگاه تجدید نظر و کارشناسان و پژوهشگران باشد. این نهاد باید علاوه بر سایر صلاحیت‌های تعریف شده توسط قانون، بازرسی‌های مستمر دوره‌ای، مقطعی و فوق‌العاده و توجیهی در مورد قوه قضاییه انجام دهد. چگونگی تشکیل و وظایف این نهاد را قانون معین می‌کند.

اصل سی‌صد و شست و پنجم: قضات نشسته را نمی‌توان بدون رضایت خود به شغل و جای دیگر منتقل کرد. همچنین آنها را نمی‌توان عزل کرد یا به حالت تعلیق درآورد و یا مشمول تحریم‌های انضباطی قرار داد. عزل و نصب و نقل و انتقال قضات ایستاده با وزیر دادگستری، با کسب موافقت شورای عالی قضائی است.

اصل سی‌صد و شست و ششم: دیوان کشور به منظور رسیدگی فرجامی، نظارت بر اجرای صحیح قوانین در دادگاه‌ها و ایجاد وحدت رویه قضایی و انجام مسوولیت‌هایی که طبق قانون به آن محول می‌شود تشکیل می‌گردد.

اصل سی صد و شست و هفتم: دیوان کشور شامل یک رئیس، یک دادستان کل و شمار کافی مستشار از میان قضات با سابقه با درجه قضایی در سطح رئیس دادگاه تجدید نظر یا معادل آن است. همه اعضاء باید توسط مجمع عمومی دیوان کشور انتخاب شوند، مشروط به اینکه رئیس و دادستان کل در زمره یکی از سه قاضی ارشد اعضای دیوان باشند. رئیس و دادستان کل دیوان کشور را مستشاران انتخاب می‌کنند و رئیس جمهوری نصب می‌کند.

اصل سی صد و شست و هشتم: هیچگونه قانونی که باعث تغییر یا اصلاح قانون مربوط به سازمان دادگاه‌ها یا قانون رویه قضایی به منظور اطلاق آن به یک مورد خاص شود، قابل تصویب و اجرا نیست.

اصل سی صد و شست و نهم: دادرها بخشی جدایی‌ناپذیر از قوه قضاییه‌اند که توسط دادستانی کل کشور اداره می‌شوند. به استثنای مواردی که به موجب قانون از حیطه وظایف آنها استثناء شده‌اند، قضات دادرها در امور کیفری در چارچوب سیاست جنایی کشور عمل می‌کنند. دیگر صلاحیت‌های دادرها را قانون تعیین می‌کند.

اصل سی صد و هفتادم: در مورد لوایح قضایی، پس از تصویب شورای عالی قضایی و هیأت وزیران، وزیر دادگستری آنها را به مجلس تقدیم می‌کند.

اصل سی صد و هفتاد و یکم: وکلای دادگستری در اجرای حق دفاع، از آزادی حرفه‌ای برخوردارند و با حفظ استقلال خویش به مراجع قضایی در تحقق عدالت و حاکمیت قانون و دفاع از حق، یاری می‌رسانند. وکلای دادگستری می‌توانند از سازمان‌ها و بخش عمومی و بخش دولتی، در برابر دادگاه دفاع کنند. وکلا در اجرای وظایف خود در تمام مراحل دادرسی از تمام تضمین‌ها و حمایت‌های قانون برخوردارند. دستگیری یا بازداشت وکیل به استثنای جرائم مشهود ممنوع است. مکالمات و ارتباطات بین متهم و وکیلش محرمانه تلقی شده و از هر نوع تعرض مصون می‌باشند.

وظایف و صلاحیت‌های وکلای دادگستری در چارچوب دولت حق مدار توسط قانون خاص آنها تنظیم می‌شود.

اصل سی صد و هفتاد و دوم: کارشناسان رسمی دادگستری، اعضای پزشکی قانونی و اعضای ثبت اسناد و املاک در انجام کار خود مستقل هستند و مطابق قانون از تضمین‌های لازم و حمایت برای انجام وظایف خود برخوردارند.

اصل سی صد و هفتاد و سوم: سازمان اداره زندانها و مراکز اصلاح و درمان بزهکاران نیز بخشی از وزارت دادگستری است. نحوه تشکیل و وظایف این سازمان را قانون معین می‌کند.

اصل سی صد و هفتاد و چهارم: فرایند اصلاح جامع قوه قضائی، برابر قانونی انجام می‌شود که به تصویب مجلس شورای ملی می‌رسد. برنامه اصلاح جامع، بر مبنای یک گفتگوی ملی توسط شورای عالی قضایی تدوین و پس از تصویب هیأت وزیران، از طریق وزیر دادگستری تقدیم مجلس شورای ملی می‌شود.

اصل سی صد و هفتاد و پنجم: دادرسان و دادیاران دادگاه‌های نظامی و نیز افسران و درجه داران و سربازان ارتش و نیز افراد نیروهای انتظامی، در مدت خدمت، نمی‌توانند در احزاب سیاسی عضویت داشته باشند.

اصل سی صد و هفتاد و ششم: سازمان قضایی نیروهای مسلح بخشی از قوه قضاییه است که، ضمن پابندی کامل به موازین دادرسی عادلانه، صلاحیت رسیدگی به جرائم نظامی انجام شده توسط اشخاص نظامی در حین انجام وظیفه یا به سبب آن را طبق قانون دارا است.

اصل سی صد و هفتاد و هفتم: نظام عدالت اداری از دیوان عالی اداری، دادگاه‌های اداری تجدید نظر و دادگاه‌های اداری بدوی تشکیل می‌شود. دادگستری اداری، مرجع رسیدگی به دعاوی سوء استفاده از قدرت، از سوی ادارات دولتی و همچنین تمام اختلافات اداری است. قضای اداری طبق قانون باید وظایف مشورتی انجام دهد. رئیس دیوان عالی اداری هر ساله یک گزارش

تهیه و در اختیار رئیس جمهور و رئیس مجلس شورای ملی و رئیس شورای عالی قضایی قرار می‌دهد. این گزارش برای اطلاع عموم نیز منتشر می‌شود. سازماندهی دادگستری اداری، وظایف آن، آیین دادرسی و همچنین نظام خاص قضات آن توسط قانون تنظیم می‌شود.

مرجع رسیدگی به اختلافات، راجع به تقسیم صلاحیت‌ها بین نهادها و مقام‌های محلی و یا بین مقام‌ها و نهادهای محلی، از یکسو دولت مرکزی و از سوی دیگر، دیوان عدالت اداری است.

اصل سی صد و هفتاد و هشتم معاونت حقوقی دولت به صورت یک سازمان قضایی - کارشناسی مستقل تشکیل می‌شود و اعضای آن همه تضمین‌ها و حقوق و وظایف مربوط به سایر اعضای قوه قضاییه را دارند. پاسخگویی انضباطی آنها باید توسط قانون تنظیم شود. این نهاد، نمایندگی قانونی دولت، در دعاوی قضایی که توسط دولت یا برضد دولت اقامه می‌شوند، را برعهده دارد و برای حل اختلاف خارج از دادگاه در هر مرحله از دادرسی صلاحیت دارد. این نهاد علاوه بر نظارت فنی بر ادارات امور حقوقی دولتی، پیش نویس قراردادهای ادارات دولتی را که به موجب آن طرف متعاقد دولت باشد، بررسی می‌کند. چگونگی این نظارت و دیگر صلاحیت‌های سازمان باید توسط قانون تعریف شوند.

اصل سی صد و هفتاد و نهم: قضات دادگاه‌ها مکلفند از اجرای تصویب‌نامه‌ها و آیین‌نامه‌های دولتی که مخالف قانون هستند یا خارج از حدود اختیارات قوه مجریه هستند، خودداری کنند. هر کس حق دارد ابطال این گونه مقررات را از نظام عدالت اداری تقاضا کند.

اصل سی صد و هشتم: با همکاری هر سه قوه، یک نظام عدالت مالی پیشرفته متشکل از دیوان محاسبات و نهادهای لازم تشکیل می‌شود. دیوان در همان حال که دستیار قوه قانون‌گذاری در مهار حساب دخل و خرج کشور است، در کار خود مستقل است. دیوان محاسبات با در نظر گرفتن اصول قانونمندی، شفافیت و کارایی، به حسابرسی و نظارت بر مدیریت صحیح وجوه عمومی و رسیدگی به

حساب درآمدها و هزینه‌های دولت و شرکت‌های دولتی برای اطمینان از اجرای قانون بودجه، شامل بودجه دولت و شرکت‌های دولتی، می‌پردازد.

اصل سی صد و هشتاد و یکم: دیوان همچنین نظارت بر اجرای قانون مالیات و رسیدگی به حساب دارایی‌های تاریخی و فرهنگی کشور را بر عهده دارد.

اصل سی صد و هشتاد و دوم: اعضای دیوان باید اقتصاددان و کارشناس در موضوع تنظیم و تفریح بودجه و حسابرسی و آگاه بر جرائم مالی باشند.

اصل سی صد و هشتاد و سوم: اعضای دیوان را دو مجلس و شورای عالی قضائی، هریک ۳ تن برای مدت ۵ سال تعیین می‌کنند. اعضاء در حکم قاضی نشسته هستند. رییس دیوان را رئیس جمهوری از میان اعضای آن نصب می‌کند.

اصل سی صد و هشتاد و چهارم: چگونگی تشکیل سازمان عمومی دیوان، دادستان کل و شعب و نمایندگی‌ها در استانها و حدود وظایف و اختیارات آنها را قانون معین می‌کند.

اصل سی صد و هشتاد و پنجم: دیوان با قوه قضاییه همکاری متقابل می‌کند. مراجعه به قوه قضایی برای پیگرد جرائم مالی و مراجعه قوه قضایی به دیوان برای بررسی حساب مجرم و یا مجرمان وقتی مقامی از مقامهای دولت است.

اصل سی صد و هشتاد و ششم: هرگاه در جریان اجرای قانون بودجه، دیوان محاسبات به تخلف از قانون بودجه پی‌برد، آن‌را به رئیس جمهوری و دو مجلس و نیز شهروندان ایران گزارش می‌کند.

اصل سی صد و هشتاد و هفتم: پس از اجرای بودجه، دیوان محاسبات به چگونگی انجام قانون بودجه رسیدگی می‌کند و ظرف ۶ ماه، گزارش خود را، همراه با ارزیابی‌ها و پیشنهادهای خود، در باب انطباق اجرا با قانون و در باب بهترکردن تناسب هزینه با حاصل و بالابردن میزان اثربخشی بودجه دولت در اقتصاد تولید محور، برای رئیس جمهوری و قوه مقننه می‌فرستد و برای اطلاع

جمهور مردم ایران منتشر می‌کند. دیوان در صورت لزوم، گزارش های مقطعی ویژه تهیه می‌کند که می‌تواند در دسترس عموم قرار دهد.

اصل سی صد و هشتاد و هشتم: دیوان موظف است در صورت کشف جرم مالی، به دادسرا گزارش دهد.

فصل چهارم

قوه وسائل ارتباط جمعی

از آنجا که مستند اصول قانون اساسی، امرهای واقع مستمر باید باشند و از جمله این امرها، بکاررفتن وسائل ارتباط جمعی در از خود بیگانه کردن دینها و مرامهای غیر دینی در بیان قدرت و ترویج قدرتمداری و جانشین زبان آزادی کردن زبان قدرت و راست باوراندن دروغ - که زبان رسمی قدرتمداران است - و اعمال سانسورها هستند، در اصول مربوط به وسائل ارتباط جمعی، از برشمردن امرهای واقع مستمر، دریغ نمی‌شود:

اصل سی صد و هشتاد و نهم: وسایل ارتباط جمعی در سه بخش مختلف جایگاه می‌جویند:

۱. وسائل ارتباط جمعی متعلق به جامعه مدنی. اخذ امتیاز نشر روزنامه و مجله و فصل نامه و سالنامه و نیز صدا و سیما آزاد است. چگونگی را قانون مطبوعات منطبق با این قانون اساسی معین می‌کند.

موافق قانون مطبوعات، داشتن وبسایت‌ها و وبلاگ‌ها و اینترنت و پیامک‌ها و ایمیل‌های انبوه و هر وسیله دیگری که ابتکار گردد، آزاد است. این وسائل حق نقد برنامه‌ها و عمل‌کردهای متصدیان چهار قوه دولت را دارند و در خدمت برقرارکردن جریانهای آزاد اندیشه‌ها و دانش‌ها و هنرها و داده‌ها و اطلاعات قرار می‌گیرند.

۲. نهادهای جامعه مدنی و شرکتهای و مؤسسه‌های غیردولتی مجاز هستند که وسیله ارتباط جمعی داشته باشند. چگونگی را قانون معین می‌کند.

۳. قوه چهارم دولت که کارش تصدی وسائل ارتباط جمعی است، برابر این قانون ایجاد می‌شود و آن دسته از وسایل ارتباط جمعی را اداره می‌کند که با بودجه دولت اداره می‌شوند.

اعضای شورای اداره کننده این قوه را مردم انتخاب می‌کنند. شورا در برابر مردم مسئول و پاسخگو است.

اصل سی صد و نودم: دولت نه تنها نباید مخل و مانع فعالیت آزاد و مستقل وسائل ارتباط جمعی بگردد، بلکه هرگاه صاحبان وسائل ارتباط جمعی گروه اول تصمیم به تشکیل انجمن و ایجاد تأسیسات مشترک بگیرند، تسهیلات لازم همچون اعتبار مالی و غیر آن را باید در اختیار بگذارد.

اصل سی صد و نود و یکم: بنابر این که دو حق اطلاع یافتن و اطلاع دادن از حقوق هر انسان، هم بمثابة انسان و هم بمثابة شهروند است، آزادی بیان و قلم، حق هر شهروند ایرانی است. از این رو،

۳۹۱/۱. آزادی بیان و قلم قابل محدود کردن نیست اما،

۳۹۱/۲. ناسزا و بهتان و هر گفته و یا نوشته ناقض کرامت و منزلت انسان، بنابراین، ناقض حقی از حقوق پنج‌گانه و یا توهین به دین‌ها و مرام‌ها و یا برانگیختن به خشونت‌گری، از مصادیق آزادی بیان و قلم شمرده نمی‌شوند. باوجود این، بخاطر گفته و یا نوشته‌ای از این نوع، نمی‌توان یک وسیله ارتباط جمعی، خواه نوشتاری و خواه صوتی و تصویری را توقیف کرد.

۳۹۱/۳. هرگاه زیان‌بیننده نخواست با کرامت از آن درگذرد، حق دارد از گوینده و یا نویسنده به دادگاه شکایت کند و دادگاه، برابر قانونی که جرم و میزان مجازات را معین می‌کند، به شکایت او رسیدگی می‌کند.

اصل سی صد و نود و دوم: انواع ممیزی و سانسور، از جمله ممیزی‌های زیر ممنوع هستند:

۱. جلوگیری از جریان‌های آزاد اندیشه‌ها و دانش‌ها و اطلاع‌ها و هنرها؛
۲. سانسور از راه جعل قول و نظر و نگاه داشتن شکل و تغییر محتوای یک اندیشه؛
۳. سانسور از راه محدود کردن حق اختلاف نظر؛
۴. سانسور از راه ممنوع و یا محدود کردن انتقاد؛
۵. سانسور عمل به حق و یا اظهار حقیقت بنام مصلحت دولت و غیر آن؛
۶. سانسور از راه پوشاندن حقیقت؛
۷. سانسور به بهانه رعایت سنت و رسم و عرف و عادت؛
۸. سانسور به بهانه مخالفت با دین و مرام؛
۹. سانسور تاریخ آن‌سان که واقع شده است بقصد مشوش کردن و بدتر از آن، پاک کردن وجدان تاریخی؛
۱۰. سانسورها که قشرهای صاحب امتیاز برقرار می‌کنند تا که شهروندان از حقوق خویش آگاه نگردند و از اداره جامعه و کشور خویش بی‌اطلاع و غافل بمانند و گروه‌بندی‌های اجتماعی از یکدیگر بی‌خبر بمانند و وجدان همگانی ضعیف شود و جامعه مدنی هرچه بی‌نقش‌تر بگردد؛
۱۱. سانسور از راه در انحصار گرفتن مالکیت و وسائل ارتباط جمعی؛
۱۲. سانسور از راه ایجاد فکرهای جمعی جبار (تعصب‌های کور و عصبانیت‌های جمعی و یا نگاه داشتن شهروندان در مدار بسته بد و بدتر و برانگیختن به خشونت گروهی و یا فردی)؛
۱۳. سانسور صاحبان اندیشه و یا اطلاع و نیز شنوندگان و خوانندگان از راه ارباب آنها و تحمیل همه‌ی دیگر انواع خودسانسوری‌ها؛
۱۴. سانسور از راه تخریب و بی‌اعتبار کردن، با انگ و برچسب‌زدن‌ها؛
۱۵. سانسور از راه تحریف در گفته و یا نوشته و دست بردن در آن؛
۱۶. سانسور از راه ایجاد حساسیت و بسا دشمنی نسبت به گوینده و یا نویسنده یک اندیشه؛
۱۷. سانسور از راه ممنوع‌القلم و ممنوع‌البیان کردن یا بی‌شغل کردن؛

۱۸. سانسور از راه کیش کردن شخصیت و فصل الخطاب گردانی این و آن شخصیت. لذا در این جمهوری، هیچ شخصیتی و صاحب مقامی فصل الخطاب نیست؛

۱۹. سانسور از راه برقرار کردن استبداد دینی و یا مرامی با ممنوع کردن انتقاد؛
۲۰. سانسور دین و یا مرام از راه جلوگیری از اظهار و یا حضور آن در بعدهای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی؛

۲۱. سانسور از راه بکار بردن زبان قدرت، بخصوص وقتی بقصد پوشاندن حقیقت و یا برای ترساندن شهروندان و کارپذیر کردن آنها، بکار می رود؛

۲۲. سانسور از راه سخن مبهم گفتن و یا نوشتن. از این رو، مقامهای مسئول در برابر شهروندان می باید زبان آزادی و شفاف بکار برند. (زبانی که، در آن، کلمه ها و جمله ها بن مایه ای از زور نداشته باشند و شفاف باشند)؛

۲۳. سانسور از راه منع و یا انحصار ابتکار و ابداع و کشف و خلق در هر یک از بعدهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی؛

۲۴. سانسور از راه ایجاد انواع مانع ها بر سر راه اطلاع یافتن و اطلاع رساندن؛
۲۵. سانسور از طریق سازمان، سیاسی و یا اقتصادی و یا اجتماعی و یا فرهنگی. از این رو، سانسور اعضای احزاب و سانسورهایی که نهادهای اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی برقرار می کنند، ممنوع هستند. و

۲۶. سانسور از راه مسکوت نگاه داشتن اندیشه و بسا اندیشه ها. شماری از رسانه های گروهی، مباحث نظری ترتیب می دهند اغلب به قصد برقرار نگاه داشتن «سانسور سکوت» درباره اندیشه و یا اندیشه هایی که باید سانسور شوند. هر اندیشه ای و نظری حق اظهار شدن را دارد.

۲۷. سانسور از راه جان نشین کردن حقوق انسان با تکلیف، و یا دو گانه کردن حق با تکلیف، و غافل کردن شهروندان از این که تکلیف جز عمل به حق نباید باشد.

۲۸. سانسور از راه جلوگیری از برگزاری بحث آزاد.

۲۹. سانسور از راه دزدیدن اطلاعات و داده های شهروندان بقصد استفاده از آنها برای فریب آنها از راه القای دروغ راست نما و واداشتن آنها به عملی مطلوب سانسورگر یا سانسورگران.

این سانسورها و سانسورهای همانند آنها ممنوع هستند.

اصل سی صد و نود سوم: برقرار کردن بحث آزاد مقرر در این قانون، از وظایف و سائل ارتباط جمعی نیز هست. هرگاه این وسائل، بحث‌های آزاد ترتیب دهند، باید بخاطر برقرارکردن جریان‌های آزاد اندیشه‌ها و دانش‌ها و هنرها و داده‌ها و اطلاع‌ها و بمنظور بی‌محل کردن خشونت و سانسور و خودسانسوری، باشد.

۳۹۳/۱. بنابراین که مقامهای چهار قوه دولت می‌باید حاصل کار خود را به شهروندان گزارش کنند و به پرسش‌های آنها پاسخ گویند، متصدیان وسائل ارتباط جمعی موظفند بحث‌های آزاد را چنان ترتیب دهند که نقد و نقد متقابل محل عمل پیدا کند.

۳۹۳/۲. سازمان‌های سیاسی و نیز نهادهای جامعه مدنی و صاحبان اندیشه‌ها بطور مرتب و مداوم حق شرکت در بحث‌های آزاد را دارند.

۳۹۳/۳. برای آن‌که دانش و فن در زندگی مردم کشور کاربرد روزانه داشته باشند، دانشگاه‌ها حق دارند از طریق بحث‌های آزاد، شهروندان را در جریان رشد علمی و فنی قرار دهند و با استفاده از وسائل ارتباط جمعی، کاربرد دانش و فن را در زندگی همه روزه، تعلیم دهند.

۳۹۳/۴. با توجه به این‌که یکی از شیوه‌های سانسور بی‌محتوی کردن بحث‌ها و یا تعیین وقت نامناسب برای آن‌است، برقوه وسائل ارتباط جمعی که قوه چهارم دولت بشمار است، تصدی این بحث‌ها وظیفه‌ای اجتناب ناپذیر است. محتوی بحث‌ها باید به رشد همگانی مدد رساند و زمان بحث‌ها، ساعت‌هایی باشند که بیشترین شهروندان بتوانند آنها را بشنوند و موضوع نقد و ارزیابی کنند.

۳۹۳/۵. از آن‌جا که جامعه مدنی بیشترین نیاز را به خشونت‌زدایی دارد و افزودن بر سرمایه‌ها و نیروهای محرکه عمده برعهده او است، همه شهروندان و نیز نهادهای جامعه مدنی حق دارند بحث‌های آزاد برگزار کنند.

اصل سی صد و نود و چهارم: هر شهروند ایرانی حق و وظیفه دارد، بنابراین، مسئول است، بمثابه وسیله ارتباط جمعی عمل کند. تا که شرکت جمهور شهروندان در اطلاع یافتن و اطلاع دادن، بازگرداندن سانسورها را ناممکن کند.

اصل سی صد و نود و پنجم: قوه وسائل ارتباط جمعی تصدی می‌کند وظایف

زیر را:

۳۹۵/۱. برقرارکردن جریان‌های آزاد اندیشه‌ها و دانش‌ها و هنرها و داده‌ها و اطلاع‌ها . و

۳۹۵/۲. فراهم کردن امکان برخورداری از سه حق اطلاع یافتن و اطلاع رساندن و اطلاع از عمل‌کرد دولت بمثابه قوای چهارگانه، برای جمهور شهروندان . بنابراین،

۳۹۵/۳. نقد داده‌ها و اطلاع‌ها و امرهای واقع تا مگر هر امری همان‌سان که روی داده است به اطلاع شهروندان برسد. و نیز نقد پیشنهادها تا مگر شرکت شهروندان در اتخاذ تدبیرها، ممکن شود و همکاری آنها در عملی‌کردن تدبیرها، کار را بر قوای چهارگانه دولت آسان کند. و

۳۹۵/۴. تغذیه وجدان‌های تاریخی و علمی و اخلاقی، بنابراین، وجدان همگانی و نقد اندیشه‌های راهنما، با هدف شناسایی تاریخ آن‌طور که واقع شده‌است (غنی سازی وجدان تاریخی) و در اختیار قرار دادن علم و فن خالی از ظن در اختیار همگان (غنی‌سازی وجدان علمی) و ترویج اخلاق، به ترتیبی که هر شهروند حقوق خویش را بشناسد و رابطه خود با خویشان و با دیگری را رابطه حق با حق کند (غنی‌سازی وجدان اخلاقی) و تسهیل تغذیه وجدان همگانی از این سه وجدان از راه قابل فهم و عمل کردن داشته‌های سه وجدان و نقد و نقد متقابل اندیشه‌های راهنما تا که بیان‌های قدرت جای به بیان‌های استقلال و آزادی بسپارند و دیگر قدرت بزرگ و متمرکز نشود، در عوض، شهروندان رشد کنند و جامعیت بیابند.

باوجود این، در همان‌حال که بحث‌های آزاد میان گرایشهای دینی و مرامی را تصدی می‌کنند، روزنامه‌نگاران در خدمت قوه چهارم، خود، حق تبلیغ هیچ دین و مرامی را ندارند. موضوع تبلیغ این قوه اصول این قانون اساسی است.

۳۹۵/۵. انتقال اندیشه و نظر به جمهور مردم بی‌کم و کاست. بنابراین، خودداری از نشانیدن اندیشه و نظر خود به جای اندیشه و نظری که باید شهروندان را از آن آگاه کند.

۳۹۵/۶. انتشار حقیقت و مبارزه مداوم با دروغ از راه نقد آن به یمن یافتن تناقض‌ها و رفع آنها.

۳۹۵/۷. خشونت‌زدایی از راه بکاربردن قواعد خشونت‌زدایی تا که جامعه شهروندان جامعه ارزیاب و منتقد بگردد.

۳۹۵/۸. مبارزه با سانسورهای موضوع اصل ۳۹۲. بنابراین،

۳۹۵/۹. مبارزه با ابهام‌ها از راه شفاف‌سازی آنها. و

۳۹۵/۱۰. آگاه کردن شهروندان از خطر برپایی ستون پایه‌های قدرت و خطرهای داخلی و خارجی که در کمین استقلال و آزادی جمعی و فردی آنها هستند. و

۳۹۵/۱۱. افشای فسادها، بخصوص فسادهای مقامات و ماموران دولتی و ایجاد بیشترین حساسیت نسبت به خطر فسادها، بخصوص دروغ‌گفتن به مردم و رشوه‌گیری و رشوه‌ستانی و سایر فسادهای دولت‌مردان و اداریان در داخل کشور و معامله‌ها با کشورهای بیگانه

۳۹۵/۱۲. شناسایی آسیب‌ها و نابسامانی‌های اجتماعی و یافتن علل و عوامل پدیدآورنده آنها و آگاه کردن جمهور شهروندان از آنها تا که شهروندان بتوانند در آسیب‌زدایی‌ها شرکت کنند. و

۳۹۵/۱۳. مبارزه با انواع ترورها، بخصوص ترور شخصیت و ترور اخلاقی (سلب اعتبار اخلاقی). و

۳۹۵/۱۴. اظهار حقایق پیشاروی زمامداران. و

۳۹۵/۱۵. شناسایی خرافه‌ها و غیرعقلانی‌ها و یافتن عوامل و علل پدیدآورنده آنها. و

- ۳۹۵/۱۶. ایجاد فرصت برای هنر، هنرگشاینده افق‌های ناگشوده بروی مردم و برانگیزنده آنان به ابتکار و ابداع و کشف و خلق. و
- ۳۹۵/۱۷. شناسایی تبعیض‌ها، همه تبعیض‌ها و یافتن عوامل و علل پدیدآورنده آنها و پیشنهاد روشهای تبعیض‌زدایی به جامعه. و
- ۳۹۵/۱۸. افشای فکرهای جمعی جبار بخصوص تحریک «احساسات عمومی» و غوغاسالاری و جوسازی و... از سوی قدرت‌مدارها بقصد غافل کردن شهروندان از حقوق خویش. و
- ۳۹۵/۱۹. تصدی برقرار کردن بحث آزاد موضوع اصل ۳۹۳. و
- ۳۹۵/۲۰. ایجاد وسیع‌ترین فضاهای خالی از خشونت، برای برخورداری شهروندان از خودانگیختگی در تولید نیروهای محرکه و بکاربردن آنها در رشد. و
- ۳۹۵/۲۱. ترویج حقوق معنوی شهروندان، نظیر دوستی و همیاری و همکاری با هدف کاستن از تضادها و افزودن بر توحید اجتماعی و بالا بردن سرمایه اجتماعی و سرمایه‌های دیگری که جامعه مدنی ایجاد می‌کند. و
- ۳۹۵/۲۲. دفاع از حقوق همه جانداران و طبیعت در سطح ایران و جهان و غنی و شفاف کردن وجدان همگانی بر جدایی ناپذیری حقوقمندی انسان از برخورداری جانداران و طبیعت از حقوق خود. و
- ۳۹۵/۲۳. دفاع از حقوق همه اقوام ایرانی و نقد رابطه‌های قوا میان اقوام و ترویج همبستگی از راه برخورداری از حقوق انسان و حقوق شهروندی. و
- ۳۹۵/۲۴. ترویج ویژگی‌های ایرانیت، از جمله، همزیستی شهروندان باورمند به دین‌ها و مذاهب‌ها و مرام‌ها. و
- ۳۹۵/۲۵. ترویج رشد بر پایه استقلال و آزادی و بر میزان عدالت اجتماعی از راه ایجاد وجدان به اهمیت عمل به اصول قانون اساسی در باب رشد و مبارزه با فقرها. و

۳۹۵/۲۶. دفاع از حقوق روزنامه نگاران و وسائل ارتباط جمعی در صورت تجاوز به این حقوق. و

۳۹۵/۲۷. اشاعه فرهنگ استقلال و آزادی.

۳۹۵/۲۸. ترویج زبان آزادی

اصل سی صد و نود و ششم: تصدی فعالیت‌های موضوع اصل ۳۹۵، ایجاب می‌کند کسانی که قوه چهارم یعنی وسائل ارتباط جمعی همگانی را تصدی می‌کنند بطور خاص و روزنامه نگاران بطور عام، هم از امنیت شغلی برخوردار باشند و هم ممیزی نکنند و هم هرگونه ممیزی و سانسور را خنثی کنند. بنابراین، ۳۹۶/۱. بی‌طرفی در مقام انتشار داده‌ها و اطلاع‌ها و پیشنهادهای و نظرها و اندیشه‌ها و دانش‌ها و تصدی بحث‌های آزاد. روزنامه‌نگار حق ندارد به عذر «برداشت من از اندیشه، نظر، پیشنهاد، این است»، آن را مقلوب و تخطئه کند.

و

۳۹۶/۲. شغل روزنامه‌نگار یافتن حقیقت و انتشار آن است. و

۳۹۶/۳. بموجب این قانون، استقلال و آزادی روزنامه نگاران مصون از تعرض است. بنابراین، آنها حق دارند منبع و یا منابع اطلاع خویش را محفوظ بدارند. ۳۹۶/۴. روزنامه نگاران حق افشای منبع یا منابع که نخواهند شناخته شوند را ندارند و هرگاه منبع یا منابع خواستند اطلاع منتشر نشود، حق انتشار آن را ندارند. ۳۹۶/۵. هرگاه عدم انتشار اطلاع مانع از جلوگیری از وقوع خیانت به کشور یا جنایت و یا فساد بگردد، روزنامه نگار موظف است قاضی را از اطلاع آگاه کند.

۳۹۶/۶. در صورت وقوع خیانت به کشور و یا جنایت و یا اختلاس از اموال عمومی، بشرط آنکه منبع دیگری برای تحصیل اطلاع و مدرک نباشد و اطلاع مربوط به خیانت یا جنایت یا فساد باشد و به نتیجه رساندن تحقیق قضائی ایجاب کند، قاضی می‌تواند از روزنامه نگار هویت منبع را بپرسد. قانون حمایت از منبع اطلاع، باید بر اساس محفوظ ماندن هویت منبع و تعیین دقیق موارد موضوع این اصل، تدوین شود.

۳۹۶/۷. انتشار زندگی شخصی شهروندان وقتی راضی به انتشار آنها نیستند و انتشار آن با کرامت انسان ناسازگار است، ممنوع است.

اصل سی صد و نود و هفتم: اصل بر برخورداری فعالیت‌های دولت از صفت شفاف است. بنابراین، «مصالح دولت» از حقوق دولت بشمار نیستند. اسرار دولت منحصر هستند به موارد زیر:

۳۹۷/۱. آنچه به تسلیحات و نقشه‌های تهیه شده برای دفاع از کشور مربوط می‌شود. هرگاه این تسلیحات و نقشه‌ها سری اعلام شوند.

۳۹۷/۲. در صورت حمله به کشور، عملیات نظامی که سری اعلام می‌شوند. و

۳۹۷/۳. اطلاعات حاصل از نقشه‌های نظامی بیگانه یا بیگانگان که برای حمله نظامی به ایران تهیه شده باشند. اطلاع از قصد تجاوز به ایران سری نیست و باید جمهور شهروندان از آن آگاه شوند. و

۳۹۷/۴. اسرار شخصی اشخاص که راضی به انتشار آن نیستند و انتشار آنها با کرامت انسان ناسازگار است.

اصل سی صد و نود و هشتم: رئیس جمهوری و نیز رؤسای قوای مقننه و قضایی، هرگاه ضرور ببینند با شهروندان ایران سخن بگویند، در زمانی که آنها خود تعیین می‌کنند، قوه چهارم، وسائل ارتباط جمعی را در اختیار آنها قرار می‌دهد. و

۳۹۸/۱. مذاکرات دو مجلس بطور مستقیم پخش می‌شوند.

۳۹۸/۲. وزیران حق و وظیفه دارند کارهای خود را به شهروندان ایران گزارش کنند. قوه چهارم زمان گزارش را با موافقت هریک از آنها تعیین می‌کند.

۳۹۸/۳. قوه چهارم نیز هر ماه یک‌بار گزارش عمل‌کرد ماهانه و هر سال یک‌بار گزارش عمل‌کرد سالانه خود را انتشار می‌دهد.

اصل سی صد و نود و نهم: انجام وظایفی که برعهده قوه چهارم است ایجاب می‌کند که:

۳۹۹/۱. این قوه در حوزه مسئولیت خویش مستقل از سه قوه دیگر باشد. و
۳۹۹/۲. وسائل ارتباط جمعی در مالکیت دولت، تحت اداره این قوه باشد. و
۳۹۹/۳. رسیدگی به تخلفات حرفه‌ای روزنامه‌نگاران عضو قوه چهارم دولت که از نوع جنحه و جرم و جنایت نیستند، با خود این قوه باشد. و
۳۹۹/۴. بنابر این که ترتیب دادن بحث‌های آزاد از وظایف این قوه است، در هریک از انتخابات، تصدی آن بخش از بحث‌های آزاد میان نامزدها که با استفاده از وسائل ارتباط جمعی در مالکیت دولت انجام می‌گیرند، با این قوه باشد. و

۳۹۹/۵. بنابراین که هر سه قوه مجریه و مقننه و قضاییه دولت حق دارند جمهور شهروندان را از فعالیت‌های خود آگاه سازند، تصدی بدون تبعیض برخوردار از آنها از این وسائل با قوه چهارم است.

۳۹۹/۷. این قوه حق کسب اطلاع از عمل‌کردهای سه قوه دیگر و انتشار آنها، جز آنچه سری است، را دارد.

۳۹۹/۷. تصدی بودجه این قوه با خود آن است. اما تصویب بودجه با قوه مقننه است.

اصل چهارصدم: اعضای این قوه برای مدت ۵ سال، به ترتیب زیر انتخاب می‌شوند:

۴۰۰/۱. برای عضویت در این مجلس، هر پنج میلیون از شهروندان ایران، یک نماینده انتخاب می‌کنند. بنابراین، استانهایی که ۵ میلیون و بیشتر جمعیت دارند، یک نماینده و استانهای کم جمعیت هم‌جوار که مجموع جمعیت آنها ۵ میلیون یا بیشتر می‌شود، نیز یک نماینده انتخاب می‌کنند. استانهای هم‌جوار که مجموع

جمعیت آنها ۵ میلیون نمی‌شود، هم یک نماینده انتخاب می‌کنند. انتخاب آنها باید با رعایت اصول همگانی حاکم بر انتخابات باشد.

۴۰۰/۲. نامزدها می‌باید شرایط مندرج در اصل ۳۹۶ را داشته باشند. تشخیص صلاحیت آنها نخست با شورای (سندیکا) روزنامه‌نگاران و سپس با شورای عالی قضایی است.

۴۰۰/۳. روزنامه‌نگاران کشور که در وسائل ارتباط جمعی غیر دولتی کار می‌کنند نیز ۵ روزنامه‌نگار را برای عضویت در این مجلس انتخاب می‌کنند.

۴۰۰/۴. رئیس جمهوری و رؤسای دو مجلس و رئیس شورای عالی قضایی، هریک، یک تن را به عضویت این مجلس در می‌آورند. برگزیده آنها رابط این قوه با هریک از آنها نیز می‌شود.

اصل چهارصد و یکم: جلسه‌های مجلسی که قوه چهارم را تشکیل می‌دهد، علنی است.

اصل چهارصد و دوم: آیین نامه داخلی این مجلس را خود این مجلس تدوین و تصویب می‌کند.

اصل چهارصد و سوم: برای آنکه وسائل ارتباط جمعی غیر دولتی سرپای خود بایستند و در خدمت شهروندان بمانند، یک درصد از مجموع درآمدهای دولت، به ایجاد تأسیسات لازم قابل استفاده عموم وسائل ارتباط جمعی اختصاص می‌یابد. اداره تأسیسات قابل استفاده همه وسائل ارتباط جمعی، با شورای (سندیکا) روزنامه‌نگاران است. قوه چهارم بر اداره این تأسیسات، نظارت می‌کند. و

اصل چهارصد و چهارم: جرائم مسئولان وسائل ارتباط جمعی و روزنامه‌نگاران که قانون عادی بروفق قانون اساسی تعریفشان می‌کند، در دادگاه با حضور هیأت

منصفه، مورد قضاوت قرار می‌گیرند. اعضای هیأت منصفه از نهادهای مدافع حقوق پنج‌گانه متعلق به جامعه مدنی و شورای روزنامه نگاران خواهند بود.

فصل پنجم

دیوان قانون اساسی

اصل چهار صد و پنجم: دیوان قانون اساسی یک نهاد قضایی مستقل بوده و دارای استقلال اداری و مالی است. دیوان طرح پیش‌نویس بودجه خود را به مجلس شورای ملی ارائه می‌کند و نظرات دیوان در مورد طرح‌ها و لوایح مرتبط با آن مورد بررسی قرار می‌گیرد. اعضای آن از مزایای استفاده شده برای اعضای قوه قضایی برخوردار خواهند شد.

اصل چهار صد و ششم: اعضای دیوان باید ایرانی باشند و به هیچ حزب سیاسی وابسته نباشند. در زمان عضویت در دیوان، تصدی هر نوع شغل و وظیفه دیگری ممنوع است. عضویت به مدت هشت سال برای یک دوره طول خواهد کشید و نیمی از آنها باید هر چهار سال بر اساس اصل چرخش تمدید شود. گردش کار، رویه‌ها، حقوق و وظایف اعضای دادگاه و سایر امور کارکردی باید توسط قانون تنظیم شود.

اصل چهار صد و هفتم: دیوان قانون اساسی باید شامل نه عضو، از جمله یک رئیس و معاون، باشد. در صورت وجود حقوقدانان حائز شرایط، از اعضای دیوان قانون اساسی، دست کم چهار تن حقوقدان زن خواهند بود. شورای عالی قضایی سه قاضی را در سطح رئیس در دادگاه تجدید نظر انتخاب می‌کند؛ هر یک از روسای جمهور و مجلس شورای ملی سه عضو را انتخاب می‌کنند که باید دست کم نیمی از آنها متخصص در حقوق باشند. اعضای تعیین شده از سوی شورای عالی قضایی باید دست کم بیست سال تجربه عملی قضایی داشته باشند. رئیس و معاون دادگاه باید از میان اعضای تعیین شده از سوی شورای عالی قضایی و با رأی اکثریت اعضای دیوان انتخاب شوند. هرگاه عضویت یکی یا چند تن خالی بماند، آنها توسط همان نهاد انتخاب

کننده و با توجه به معیارهای مشابه تعیین می‌شود. حکم تعیین همه اعضا توسط رئیس جمهور امضا می‌شود.

اصل چهارصد و هشتم: اعضای دیوان قانون اساسی پیش از پذیرش وظایف خود سوگند زیر را یاد می‌کنند: من به خداوند بزرگ قسم می‌خورم که به میهن، قانون اساسی حق‌مداری وفاداری ورزم و وظایفم را با تمام راستی و درستی انجام دهم.

اصل چهارصد و نهم: دیوان قانون اساسی دارای صلاحیت منحصر به فرد در موارد زیر است:

۱. تعیین مطابقت قوانین مصوب مجلس شورای ملی و مجلس استانها با قانون اساسی که از سوی رئیس جمهوری یا رئیس حکومت یا دست کم سی نفر از نمایندگان مجلس شورا ارجاع می‌شوند و دیوان باید در مدت یک ماه اعلام کند.

۲. تایید روند بازنگری در قانون اساسی.

۳. رسیدگی به شکایت برضد مجلس شورای ملی و مجلس استانها به دلیل عدم اجرای تعهدات قانونی‌اشان

۴. رسیدگی به دعاوی مربوط به انتخابات ریاست جمهوری

۵. تصمیم‌گیری در مورد اختلافات ناشی از اجرای احکام خود دیوان

۶. بررسی معاهدات و کنوانسیون‌های بین‌المللی به لحاظ مطابقت با قانون اساسی پس از ارجاع از سوی رئیس جمهور

۷. بررسی قوانین انتخابات و همه‌پرسی قبل از صدور آن

۸. تایید انحلال مجلس شورای ملی

۸. بررسی مجدد قوانین و مقررات مغایر با قانون اساسی قبل از بازتصویب آنها

۹. هر صلاحیت دیگری که در این قانون اساسی تعیین شده است.

اصل چهار صد و دهم: آرای و تصمیمات دیوان باید موجه و مستدل با رأی اکثریت اعضاء صادر می‌شود. دیوان می‌تواند به مقتضای موارد خاص در مبانی استدلالات قدیمی خود تجدید نظر کند.

اصل چهار صد و یازدهم: مطابق با قانون تاسیس دیوان، دادگاه‌های موظفند آن دسته از قوانین را که موضوع مخالفت با قانون اساسی از سوی یکی از اصحاب دعوا در آن مطرح شده است به دیوان ارجاع دهند.

اصل چهار صد و دوازدهم: آرا و تصمیمات دیوان قانون اساسی نهایی و پیروی از آنها بر همگان الزامی است و همگی باید در روزنامه رسمی منتشر شوند. هر قانون یا سندی که توسط دادگاه مغایر با قانون اساسی اعلام شود، در روز بعد از انتشار رسمی رأی دیوان از اعتبار می‌افتد. دیوان می‌تواند در صورت ضرورت، تاریخ اعتبار رأی را تغییر دهد.

فصل نهم

نهادهای مستقل قانون اساسی

اصل چهارصد و سیزدهم: به منظور حفاظت از مردمسالاری در کشور، نهاد مستقل قانون اساسی تشکیل می‌شود و همه مؤسسات دولتی باید کارش را تسهیل کنند. این نهاد از شخصیت حقوقی و استقلال مالی و اداری برخوردار باید باشد. اعضای این نهاد با رأی اکثریت نمایندگان مجلس شورای ملی تعیین می‌شوند. نهاد موظف به گزارش سالانه به مجلس شورای ملی در باره عملکرد قوا و رشد فرهنگ مردمسالاری در کشور است.

چگونگی تشکیل این نهاد، تعداد اعضا و شیوه انتخاب آنرا با فرض برابر بودن شمار زنان و مردان عضو، قانون معین می‌کند.

اصل چهارصد و چهاردهم: بنابر این که حقوق پنج‌گانه موضوع کار هر یک از قوا هستند و افزون بر آنها، نهاد تبعیض و نابرابری زدایی، با فرض برابری اعضای زن و مرد، به انتخاب سران سه قوه تشکیل می‌شود. این نهاد گزارشهای خود را، شامل پیشنهادها به قوای سه‌گانه ارائه می‌کند و قوه و وسائل ارتباط جمعی آنها را انتشار و موضوع بحث آزاد می‌کند.

اصل چهارصد و پانزدهم: نهاد مستقل انتخابات کشور، متشکل از سه نه (۹) منتخب، یک تن از سوی رئیس جمهوری و یک تن از سوی مجلس شورای ملی و یک تن به انتخاب قضات دیوان کشور و یک تن به انتخاب کانون وکلای دادگستری کشور و ۵ تن به انتخاب نهادهایی که در جامعه مدنی به کار دفاع از حقوق پنج‌گانه مشغولند، تشکیل می‌شود. اصل بر برابری اعضای زن و مرد است.

۴۱۳/۱. انجمن‌های نظارت بر انتخابات را این نهاد تشکیل می‌دهد.

۴۱۳/۲. مرجع تشخیص نداشتن سوء پیشینه نامزدها قوه قضائی است.

۴۱۵/۳. مرجع رسیدگی به شکایت‌ها نخست نهاد مستقل انتخابات و سپس دیوان قانون اساسی است. هرگاه شاکی یا شاکیان بر شکایت خود باقی ماندند، می‌توانند به دادگاه شکایت کنند و دادگاه باید، خارج از نوبت، به شکایت رسیدگی کند.

۴۱۵/۴. نتایج نهایی انتخابات را نهاد مستقل انتخابات، پس از تصویب دیوان قانون اساسی، اعلام می‌کند.

قانون انتخابات که به تصویب مجلس شورای ملی می‌رسد، منطبق با این اصل و دیگر اصول قانون اساسی، باید باشد.

اصل چهارصد و شانزدهم: نهاد ملی رشد پایدار انسان و آبادانی طبیعت مأمور مراقبت از اجرای اصول قانون اساسی در باره رشد و حمایت از حقوق نسل‌های آینده تشکیل می‌شود. پیش نویس طرح‌ها و لوایح قانونی مربوط به رشد اقتصادی، اجتماعی و محیط زیست باید به این نهاد اطلاع داده شود و نهاد لازم است نظر خود را در مورد آنها ارائه دهد. این نهاد باید متشکل از اعضای دارای دانش روز در باره رشد و حفظ محیط زیست باشد. اعضاء برای یک دوره شش ساله تعیین می‌شوند.

اصل چهارصد و هفدهم: نهاد ملی مدیریت خوب و مبارزه با فساد به منظور ترویج فرهنگ مدیریت خوب و توسعه شیوه‌های علمی در اداره کشور و تقویت سیاست‌های مبارزه با فساد اداری و مالی در بخش عمومی و خصوصی و تحکیم اصول شفافیت، صداقت و پاسخگویی در کشور تشکیل می‌شود. نهاد باید تحقیقات مستمر برای تحقق این اهداف انجام دهد و وضعیت را مرتب به مردم اطلاع دهد. مقامات نهاد همچنین باید در مورد طرح‌ها و لوایح مربوط به حوزه صلاحیت خود به مشورت فراخوانده شوند. این نهاد از اعضای مستقل، بی‌طرف و صالح که برای یک دوره ۶ ساله انتخاب می‌شوند، تشکیل می‌شود. ولی یک سوم از اعضاء هر دو سال جایگزین می‌گردند. چند و چون تشکیلات آن را قانون معین می‌کند.

اصل چهارصد و هژدهم: به منظور تأمین امنیت ملی و پاسداری از جمهوری و تمامیت ارضی و دولت حقمدار «شورای عالی امنیت ملی» به ریاست رییس جمهوری با وظایف زیر تشکیل می‌گردد:

تعیین سیاستهای دفاعی - امنیتی کشور، هماهنگ نمودن فعالیت‌های سیاسی، اطلاعاتی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی در ارتباط با تدابیر کلی دفاعی - امنیتی، بهره‌گیری از امکانات مادی و معنوی کشور برای مقابله با تهدیدهای داخلی و خارجی،

اعضای شورا عبارتند از: رؤسای قوای سه‌گانه، رئیس مجلس عالی رسانه‌های جمعی، رئیس ستاد فرماندهی کل نیروهای مسلح، مسوول امور برنامه و بودجه، دو نماینده به انتخاب هر دو مجلس، وزرای امور خارجه، کشور، اطلاعات، حسب مورد وزیر مربوط؟ و عالیترین مقام ارتش و یا نیروهای انتظامی

شورای عالی امنیت ملی به تناسب وظایف خود شوراهای فرعی از قبیل شورای دفاع و شورای امنیت کشور تشکیل می‌دهد. ریاست هر یک از شوراهای فرعی با یکی از اعضای شورای عالی است. حدود اختیارات و وظایف شوراهای فرعی را قانونی معین می‌کند و تشکیلات آنها به تصویب شورای عالی می‌رسد. مصوبات شورای عالی امنیت ملی پس از تأیید رئیس جمهور در چارچوب اصول قانون اساسی قابل اجرا هستند.

فصل هفتم

اصول راهنمای سیاست خارجی

اصل چهارصد و نوزدهم: اصل راهنمای سیاست خارجی ایران، موازنه عدمی است. لذا، رابطه با کشورهای خارجه بر وفق حقوق ملی مردم ایران و حقوق ملی مردم هر کشور و نیز حقوق مردم ایران بعنوان عضو جامعه جهانی و حقوق طبیعت و رشد هم‌آهنگ جهانیان در صلح و امنیت، برقرار می‌شود.

اصل چهارصد و بیستم: برای این‌که کشور گرفتار «تعادل وحشت» نگردد و یا از موضع ضعف، خود را در موقعیت وابسته قرار ندهد، تعمیم دموکراسی در سطح جهان از راه ترک حمایت از رژیم‌های استبدادی و خودداری از برقرارکردن رابطه نزدیک با آنها، راهنمای سیاست خارجی ایران است.

اصل چهارصد و بیست و یکم: بنابر این که زور ویران می‌کند و نمی‌سازد، مداخله نظامی بنام حقوق بشر، ممنوع است. در عوض، کوشش برای ایجاد یک دستگاه قضایی کارآمد در سطح جهان که اصول راهنمای قضاوت مندرج در این قانون اساسی را رعایت کند، برای تعقیب قضایی متجاوزان به حقوق انسان و حقوق ملی کشورها و حقوق طبیعت، مقرر می‌شود.

اصل چهارصد و بیست و دوم: روابط سیاسی و اقتصادی و فرهنگی ایران با کشورهای دیگر و دفاع از حقوق انسان و حقوق شهروندی و حقوق ملی هر کشور و حقوق طبیعت و حقوق هر جامعه بعنوان عضو جامعه جهانی، در همه جای جهان، ایجاب می‌کند که تمامی این روابط و فعالیت‌ها شفاف باشند.

اصل چهارصد و بیست و سوم: سیاست خارجی ایران نمی‌تواند تبعیض آمیز باشد و باید بطور مستمر، در زدودن تبعیض‌ها که همواره کشورهای ضعیف قربانیان آنهایند، در سطح جهان، مجاهدت کند.

اصل چهارصد و بیست و چهارم: سیاست خارجی ایران بنابر این که برپایه حقوق اتخاذ می‌شوند و هدف از اتخاذش برخورداری از حقوق است، کوشش برای این که سیاست خارجی کشورهای دیگر جهان نیز برپایه حقوق و برای تحقق آنها بگردد، باید از صفت دوام و شمول برخوردار باشد.

اصل چهارصد و بیست و پنجم: بنابراین که دولت همواره باید ملی بمعنای برگزیده ملت و مجری این قانون اساسی باشد، راهنمای سیاست خارجی، همیشه باید رابطه مستقیم با واقعیت باشد. لذا،

۴۲۵/۱. مخالفت بدون اما و اگر با جنگ بنام دین و مرام. و
۴۲۵/۲. مخالفت با جنگ پیشگیرانه و جنگ ابتدایی و کوشش پی‌گیر در نقد ایدئولوژی‌های تجویز کننده این گونه جنگها و خشونت‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی در سطح جهان.

۴۲۵/۳. هربار که ذهنیاتی که توجیه‌گر رابطه قوا و سودجویی هستند، درکار بیایند، از راه تبلیغ واقعیت آن‌سان که هست، باید آن ذهنیات را زدود: زدودن فکرهای جمعی جبار (که از راه برانگیختن عصبانیت‌های جمعی و توجیه و موجه سازی خشونت و تحمیل نوع زندگی سازگار با سلطه سازندگان این فکرها و ایجاد ترس و وحشت) که صلح جهانی را به خطر می‌اندازند و یا روابط مسلط - زیر سلطه را توجیه می‌کنند، کار مداوم دستگاه اداره کننده سیاست خارجی باید باشد.

اصل چهارصد و بیست و ششم: دفاع از دموکراسی ایجاب می‌کند دفاع از حقوق اقلیت‌های قومی و مذهبی را در همه جای جهان. لذا از اتخاذ سیاستی پرهیز باید کرد که به دولتی امکان بدهد به حقوق اقلیت‌ها تجاوز کند.

اصل چهارصد و بیست و هفتم: بنابر این که صلح حق هر انسان و حق تمامی ملت‌ها است و کوشش برای دائمی کردن صلح در جهان، باید مداوم باشد، سیاست خارجی ایران پدید آوردن یک مدیریت جهانی مردم سالار را هدف

می‌شناسد. لذا برای رها کردن جهانیان از جهانی کردن بمعنای سلطه ماوراء ملی‌ها بر نیروهای محرکه و تولید و مصرف در جهان، کوشش پی‌گیر می‌کند.

اصل چهارصد و بیست و هشتم: بنابراین که ایرانیان حقوق ملی دارند و «مصالح ملی» و «منافع ملی» - که قدرت می‌سجد و جانشین حقوق می‌کند - نباید جانشین این حقوق بگردند، دولت نه تنها سیاست خارجی را بر وفق حقوق ملی می‌سجد و اجرا می‌کند، بلکه مبنای روابطش با دولت‌های دیگر نیز، حقوق ملی مندرج در این قانون اساسی است.

اصل چهارصد و بیست و نهم: بنابر ضرورت دفاع از صلح جهانی، خشونت‌زدایی در سطح جهان نیز موضوع کار مداوم دولت است.

اصل چهارصد و سییم: بنابراین که همه زیندگان بر محیط زیست سالم حق دارند، برانگیختن جهانیان به خودداری از آلودن محیط زیست و همکاری در پالایش محیط زیست، موضوعی مهم از موضوع‌های سیاست خارجی ایران است.

اصل چهارصد و سی و یکم: بنابراین که جهانیان تعادل وحشت و جنگ سرد را تجربه کرده و بهای بسیار سنگین بابت آن پرداخته‌اند، خلع سلاح اتمی و اسلحه‌کشتار جمعی و انواع مین‌ها و کاستن از تسلیحات متعارف در سطح جهان، هدف سیاست خارجی ایران است.

اصل چهارصد و سی و دوم: برای آن‌که رشد جامعه‌ها هم‌آهنگ بگردد، رها کردن دانش و فنی که دستیار انسان در رشد می‌شوند، از قید انحصار، هدف سیاست خارجی ایران است.

اصل چهارصد و سی و سوم: بنابراین که سلطه‌گری فرآورده سه ضربه، ضربه جنگ یا کودتا و ضربه اقتصادی (تحریم و تخریب و یا تحمیل شیوه تولید و

مصرف، بخصوص حاکم کردن مالکیت خصوصی قدرتمدار بر مالکیت شخصی) و ضربه ترور و وحشت است و نظر به این که خنثی کردن این ضربه‌ها در سطح جهان، نیازمند شناساندن روابط مسلط - زیر سلطه بمثابه ناگزیر کننده این ضربه‌های مرگبار و ویران‌گر است، انتشار تحقیق‌ها به زبان‌های مختلف و ترتیب دادن بحث‌های آزاد در این باره‌ها از وظایف وزارت متصدی روابط با دنیای خارج است.

اصل چهارصد و سی و چهارم: کوشش مداوم برای برقرارکردن جریان‌های آزاد دانش‌ها و اندیشه‌ها و هنرها و فنون و جریان آزاد داده‌ها و اطلاع‌ها، در سطح جهان از وظایف وزارت متصدی روابط با کشورهای دیگر جهان و، نیز قوه چهارم است.

اصل چهارصد و سی و پنجم: کوشش برای برقرارکردن گفتگوی فرهنگ‌ها و مداومت بخشیدن به این گفتگوها، بیشتر در سطح جامعه‌های مدنی و سیاسی و کمتر در سطح دولت‌ها از وظایف وزارت متصدی روابط با کشورهای دیگر و نیز قوه چهارم است. و

اصل چهارصد و سی و ششم: دقیق کردن «حقوق بین‌المللی»، یعنی دقیق کردن تعریف حق و تبیین حقوق ملی و حقوقی که هر ملت بعنوان عضو جامعه جهانی دارد و سلطه زدایی از «حقوق بین‌المللی» از وظایف وزارت متصدی روابط با کشورهای جهان است.

اصل چهارصد و سی و هفتم: تصدی بهره‌برداری منابع هر کشور از حقوق ملی مردم آن کشور است. باوجود این، کوشش برای این که بکاربردن منابع پایان‌پذیر و آلاینده بر وفق رابطه حق با حق و رعایت حقوق نسلهای آینده و طبیعت، نیازمند تعاون بین‌المللی است، ممکن کردن تعاونی خالی از ویژگی‌های روابط مسلط - زیرسلطه برعهده وزارت متصدی روابط با کشورهای جهان است.

اصل چهارصد و سی هشتم: رشد مرامی نیست که کشوری به کشور دیگر تحمیل کند. رشد بر پایه استقلال و آزادی و بر میزان عدالت اجتماعی اصل راهنمای سیاست خارجی ایران است. لذا مخالفت با تصدی رشد کشوری توسط کشور دیگر از راه تحمیل شیوه رشد خود، وظیفه دولت است.

اصل چهارصد و سی و نهم: بنابراین که تعاون بین‌المللی در حفظ مداوم صلح و امنیت در جهان بر پایه استقلال و آزادی هر شهروند و هر ملت و همکاری‌های سیاسی و اقتصادی و فرهنگی بر پایه استقلال و آزادی، راهنمای سیاست خارجی ایران است، مقرر می‌شود:

۴۳۹/۱. همکاری در مقیاس منطقه‌ای و جهانی برای پایان بخشیدن به روابط بین‌المللی بر اساس زور و خشونت و مبارزه با تمامی اشکال خشونت (ترور و جنگ)،

۴۳۹/۲. همکاری در رشد اقتصادی بر وفق اصل ۱۹۵. بنابراین،

۴۳۹/۳. همکاری در سلطه‌زدایی و آماده کردن شرائط برای مدیریت جهانی خالی از بن‌مایه سلطه طلبی امور جهان، با شرکت تمامی کشورهای جهان، هدف سیاست خارجی ایران است.

اصل چهارصد و چهلیم: هیچ کشوری حق ندارد حق حاکمیت کشور دیگر را محدود کند. ملت و دولت جمهوری ایران به هیچ کشوری اجازه نمی‌دهد که حق حاکمیت کشور ایران را محدود نماید.

اصل چهارصد و چهل و یکم: بنابراین که دولت حق ندارد انجام وظایف خود را به غیر خود بسپارد و به مجرای تبدیل شود برای انتقال بخشی از حاصل کار شهروندان و طبیعت که بعنوان مالیات اخذ می‌شود، به گروه‌بندی‌هایی که بر محور سود پدید آمده‌اند، در رابطه با کشورهای خارجی اصل خودداری از صدور نیروهای محرکه و در صورت ضرورت، برابری مازادی که صادر می‌شود با نیروی

محركه‌ای که بنا بر نیاز اقتصاد کشور وارد می‌شود، راهنمای دولت هم در سیاست داخلی و هم در سیاست خارجی است.

اصل چهارصد و چهل و دوم: تبدیل سازمان ملل متحد از وسیله تقسیم جهان به مناطق نفوذ و حل و فصل امور به دلخواه قدرتمندترها به سازمانی برای مدیریت مردم سالار جهان به ترتیبی که صلح جهانی پایدار بگردد و شهروندان کشورهای جهان، بر پایه استقلال و آزادی و بر میزان عدالت اجتماعی رشدی هم‌آهنگ بیابند، هدفی است که باید جهت‌یاب سیاست خارجی ایران بگردد.

فصل هشتم

رشد در چهار بعد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی

اصل چهارصد و چهل سوم: مقصود از رشد، رشد انسان به یمن بکارانداختن مجموعه استعدادها، از جمله استعدادهای دانشجویی و خلق، و فضلها، در عین عمل به حقوق و عمران طبیعت، بر پایه استقلال و آزادی و بر میزان عدالت اجتماعی به ترتیبی است که در اصول این قانون اساسی مقرر می‌شود. این رشد در بر می‌گیرد، رشد انسان در هر چهار بعد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و عمران طبیعت در سراسر کشور و شرکت در سالم سازی محیط زیست در مقیاس جهان و رشد هم‌آهنگ مردمان تمامی کشورهای جهان را:

الف. در بعد اقتصادی:

افزون بر اصول راجع به حقوق اقتصادی شهروندان ایران و اصول ۱۹۵ تا ۱۹۷ که سرمایه‌های اقتصادی و طبیعی و اجتماعی را تعریف می‌کنند و، در تکمیل آنها، در بعد اقتصادی، اصول زیر با هدف رشد یکایک شهروندان، و جامعه در مجموع خود، مقرر می‌شوند

اصل چهارصد و چهل و چهارم: شهروندان، هم نیروهای محرکه و هم نیروی محرکه ساز هستند. هم خود آنها و هم نیروهای محرکه‌ای که تولید می‌کنند و یا طبیعت در اختیار می‌گذارد، در نظام اجتماعی که حقوق تنظیم کننده رابطه می‌شوند و در اقتصاد تولیدمحور با نظام باز که حقوق تنظیم کننده رابطه‌ها

می‌شوند، در رشد بکار می‌افتند. مراقبت در تخریب نشدن نیروهای محرکه حق و وظیفه جمهور شهروندان و دولت است.

اصل چهارصد و چهل و پنجم: بنا بر این که بر وفق میزان عدالت، در اقتصاد تولید محور در خدمت انسان، مالکیت خصوصی همواره باید تابع مالکیت شخصی باشد،

۴۴۵/۱. قوانین موضوعه که ترجمان این اصل می‌شوند، رابطه کار با سرمایه و دیگر نیروهای محرکه را به ترتیبی برقرار می‌کنند که این نیروها در استخدام کار بمانند. و

۴۴۵/۲. طبیعت نیز مالک داشته‌های خویش است. بنابراین، قوانین موضوعه که ترجمان این اصل می‌شوند، باید جبران آنچه از طبیعت ستانده می‌شود را تضمین کنند. اصل بر این است که طبیعت غنی‌تر نیز بگردد تا که نسل‌های آینده در طبیعتی سالم‌تر و غنی‌تر بزیند.

اصل چهارصد و چهل و ششم: بودجه دولت باید برداشت از تولید ملی باشد و فروش منابع ثروت کشور، در اولین فرصت، متوقف بگردد. بنابراین، ۴۴۶/۱. منابع پایان پذیر کشور نباید جانشین منابع پایان ناپذیر بگردند. وظیفه دولت و جمهور مردم است که بنا را بر جانشین کردن منابع پایان پذیر با منابع پایان ناپذیر بگذارند.

۴۴۶/۲. صدور و یا تخریب نیروهای محرکه گویای باز نبودن نظام اجتماعی، یعنی برخوردار نبودن شهروندان از حقوق و در اختیار همگان قرارنداشتن امکان‌ها بر وفق میزان عدالت و نیز باز نبودن نظام اقتصادی است. از این رو، اقتصاد می‌باید نظام‌مند بگردد به ترتیبی که عناصر آن یکدیگر را ایجاب و با یکدیگر داد و ستد داشته باشند تا که نیروهای محرکه، که وارد این نظام می‌شوند، در رشد بکار افتند.

اصل چهارصد و چهل و هفتم: پیش‌خور کردن و اتخاذ سیاست اقتصادی که آینده اقتصاد را از پیش متعین کند و نسل‌های آینده را گرفتار جبر خویش بگرداند، ممنوع است. بنابراین،

۴۴۷/۱. بودجه دولت همواره باید مازاد داشته باشد. و

۴۴۷/۲. تولید اقتصاد ملی نیز همواره باید بیشتر از مصرف باشد چنان‌که بطور روزافزون، استقلال و آزادی شهروندان، بلحاظ اقتصادی، بیشتر بگردد. و

۴۴۷/۳. بنابر این‌که دستگاه اداری کشور نقش راه‌بردی در اقتصاد دارد، حجم این دستگاه و سطح دانش و میزان کارآیی آن را رشد شهروندان و آبادانی طبیعت تعیین می‌کنند. بنابراین، نباید حجمی پیدا کند که هزینه‌های اقتصاد را از سرمایه محروم و گرفتار قدرت خریدی کند که هزینه‌های دولتی ایجاد می‌کنند.

اصل چهارصد و چهل و هشتم: تا زمانی که نفت و گاز و دیگر منابع کشور صادر می‌شوند و یا در کشور مصرف می‌گردند، درآمد حاصل از آنها باید به حساب سرمایه سپرده بگردد و جز در تولید کالاهای کشاورزی و صنعتی و آبادانی طبیعت، سرمایه‌گذاری نشود.

اصل چهارصد و چهل و نهم: دولت حق ندارد کسر بودجه پیدا کند و کسری را با افزودن بر حجم پول جبران کند. لذا،

۴۴۹/۱. حجم پول در گردش را رشد اقتصاد در خدمت شهروندان معین می‌کند و بس.

۴۴۹/۲. ارزش پول حتی المقدور باید ثابت باشد.

۴۴۹/۳. در آنچه به سرمایه‌گذاری‌ها در صنعت و کشاورزی و بیابان‌زدایی مربوط می‌شود، نرخ بهره باید به صفر میل کند.

۴۴۹/۴. دولت و نظام بانکی، قدرت خریدی را که اقتصاد، توانا به جذب آن نباشد، نباید ایجاد کنند.

اصل چهارصد و پنجاهم: ساختار بودجه و ساختار اعتبارها که نظام بانکی ایجاد می‌کند و ساختار واردات و صادرات را اقتصاد تولید محور معین می‌کند نه به عکس.

اصل چهارصد و پنجاه و یکم: آزادی جریان اطلاع‌ها باید به تمامی شهروندان امکان بدهد از فعالیتهای دولت در قلمرو اقتصاد و نیز از فعالیت‌های مؤسسه‌های پولی و مالی و سیاست‌های بازرگانی داخلی و خارجی و اطلاع‌ها در باره نیروهای محرکه و سمت‌یابی فعالیتهای آنها آگاه بگردند. به ترتیبی که دسترسی به اطلاع‌ها، برای کس و یا کسان و گروه‌هایی موقعیت ویژه ایجاد نکند. لذا،

۴۵۱/۱. تمامی فعالیتهای اقتصادی از تولید و توزیع درآمد و مصرف و رابطه اقتصاد کشور با اقتصادهای دیگر و، در درجه اول، بودجه و اعتبارات بانکی و قیمت‌های فرآورده‌ها و خدماتی که به کشور وارد می‌شوند و یا در کشور تولید می‌گردند، باید شفاف باشند و حساب‌های آنها در اختیار شهروندان قرارداده شوند.

اصل چهارصد و پنجاه و دوم: بنابر میزانی که عدالت اجتماعی است، ضابطه سیاست گذارهای اجتماعی، باید نابرابری زدایی باشد. لذا، نابرابری‌های زیر و هر نوع نابرابری دیگر می‌باید زدوده شوند:

۱. نابرابری میان منابع موجود در طبیعت و نیاز فزاینده به این مواد؛
۲. نابرابری میان نیاز به محیط زیست سالم و محیط زیست آلوده؛
۳. نابرابری میان نیاز انسان به غذا و آب و نیاز طبیعت به آب و غذا برای تجدید توان که سه مسئله کمبود آب و گرسنگی زمین و انسان و پیشرفت بیابان را پدید آورده‌است. ایران بخصوص با این مسئله و خطر روبرو است؛
۴. نابرابری میان نیاز سرمایه به سود و نیازهای واقعی انسان. یعنی نیازهایی که تن آدمی دارد و نیازهایی که در جریان رشد او پدید می‌آیند؛
۵. نابرابری میان درآمد سرمایه و درآمد انسانی که آن را تولید می‌کند؛

۶. نابرابری علمی و فنی میان جامعه‌ها و در هر جامعه میان اقلیت دارای علم و فن و اکثریت بزرگ و میان گروه تولید کننده علم و فن و اقلیت برخوردار از علم و فن که راه‌حل عاجل می‌طلبد.
۷. نابرابری میان مسئله‌ها که فراوان تولید و برهم انباشته می‌شوند و مسئله‌هایی که «راه‌حل» می‌جویند؛
۸. نابرابری روز افزون میان سرمایه‌ای که در تولید بکار می‌افتد و سرمایه‌ای که در معاملات «فرآورده‌های مشتق» بکار می‌افتد؛
۹. نابرابری میان سرمایه‌ای که در تولید فرآورده‌های ویرانگر (اسلحه و مواد مخدر و مشروبات الکلی و فراوان فرآورده‌ها و «خدمات» ویرانگر دیگر) بکار می‌افتد و سرمایه‌ای که در تولید فرآورده‌های سالم بکار می‌افتد؛
۱۰. نابرابری روزافزون میان عرضه کار و تقاضای کار. این نابرابری در کشورهای زیر سلطه بیشتر است زیرا در این کشورها، همراه با صدور نفت و گاز و دیگر مواد موجود در طبیعت و نیز صدور سرمایه و استعدادها، زمینه‌های کار نیز به اقتصاد مسلط صادر می‌شوند؛
۱۱. نابرابری میان نقاط مختلف کشور بلحاظ «رشد» و درآمد و مصرف؛
۱۲. نابرابری میان کشور ایران و دیگر کشورها، بلحاظ توزیع نیروهای محرکه توسط ماوراء‌الملیها بنابر ایجابات سلطه آنها بر اقتصاد جهان؛
۱۳. نابرابری میان زمانی که صرف فعالیت‌های ویرانگر می‌شود، که مرتب بیشتر می‌گردد، با زمانی که صرف فعالیت‌های سازنده می‌گردد؛
۱۴. نابرابری میان جامعه‌ها و نابرابری در هر جامعه که در سطح جهان « ۹۹ درصدی‌ها و یک درصدی‌ها» را بوجود آورده‌است. و
۱۵. نابرابری میان برخورداری شهروندان از حقوق ذاتی حیات خویش و نقش قدرت (= زور) در تنظیم رابطه‌ها که پویایی قهر و همزادش پویایی فقر را بوجود آورده‌است.
۱۶. نابرابری میان مصرف و تولید بمعنای فزونی مصرف بر تولید که برابر اصل ۴۳۹ باید جای به فزونی تولید بر مصرف بسپارد.

اصل چهارصد و پنجاه و سوم: بنا بر این که کار مساوی، بر درآمد مساوی حق دارد. درآمد زن با درآمد مرد، وقتی یک کار را انجام می دهند، باید برابر باشند، ۴۵۳/۱. زنان باردار می شوند و فرزند دنیا می آورند، بر میزان عدالت، باید کمبود درآمدشان، بابت بارداری و مادری جبران بگردد. و ۴۵۳/۲. کار در خانه، کار است و باید درآمد داشته باشد.

اصل چهارصد و پنجاه و چهارم: بنابراین که کمیت و کیفیت تولید فرآورده‌ها و خدمات‌ها را نیازهای شهروندان در جریان رشد تعیین می کند، سیاست‌گذاریهای اقتصادی باید بازدارنده بکارافتادن سرمایه و دیگر نیروهای محرکه، در تولید و بازاریابی فرآورده‌های ویران‌گر باشند. از این رو ۴۵۴/۱. فزونی میزان تخریب بر میزان تولید، بمعنای زیادت ستانده از داده، هم در رابطه با انسان و هم در رابطه با طبیعت، ممنوع است. و ۴۵۴/۲. تخریب نیروهای محرکه و فسادها و بورس بازی‌ها که سبب شده‌اند معامله‌های بازار فرآورده‌های مشتق ده برابر و بیشتر از مجموع تولیدهای ناخالص ملی کشورهای جهان بگردند و همچنان رو به افزایش باشد میباشند، ممنوع هستند.

فرآورده‌ها و خدمات‌های ویران‌گر را قانون معین می کند.

اصل چهارصد و پنجاه و پنجم: کارها که هر شهروند انجام می دهد، به تعداد استعدادها و فضل‌های او باید باشد تا که پیشرفت علمی و فنی سبب بیکاری نگردد. افزون بر این،

۴۵۵/۱. علم و فن دستیار انسان باید باشد و نه بی کار کننده او. آموزش و پرورش ایرانیان و نیز جهت یابی تحقیق‌های علمی و فنی همواره باید جامعیت انسان و توان‌تر کردن او به انجام مجموعه کارها را لحاظ کنند. و ۴۵۵/۲. با نابرابری‌زدایی‌های موضوع اصل‌های ۴۴۴ و ۴۴۵، توزیع برابر درآمدها، بخصوص توزیع امکان‌ها در سطح کشور، هم امکانها برای کارها را در همه نقاط کشور باید ایجاد کرد و هم از تراکم جمعیت در چند منطقه کشور باید جلوگیری بعمل آورد و هم رشد تمامی نقاط کشور را هم سطح نگاه داشت.

۴۵۵/۳. خشونت‌زدایی در تمامی جامعه و نیز در محیط کار باید سیاست دائمی دولت باشد تا که ائتلاف کار و سرمایه، به حداقل میل کند و امکان‌های بیشتر در اختیار شهروندان برای پرداختن به انواع کارها، قرار بگیرند.

اصل چهارصد و پنجاه و ششم: از بین نبردن زمینه کار موجود و ایجاد زمینه‌های کار جدید راهنمای سیاست‌گذاریها باید باشد. لذا،
۴۵۶/۱. صدور مواد نباید شهروندان ایران را از انواع کارها محروم کند.
۴۵۶/۲. ایجاد زمینه کار به یمن رشد علمی و فنی و ایجاد امکان‌های جدید وظیفه دولت است.

اصل چهارصد و پنجاه و هفتم بنابر این که شهروندان حق دارند بر برآورده شدن نیازهای اولیه، شامل غذا و پوشاک و مسکن و تعلیم و تربیت و بهداشت و بهداری و محیط زیست سالم و رشد، در سیاست‌گذاری اقتصادی، برآوردن این نیازها، در همان حال، ایجاد زمینه‌های گسترده کار، باید از اولویت برخوردار باشند. از این رو،

۴۵۷/۱. کاشت گندم و دیگر غلات مورد نیاز انسان و پرورش دام در داخل کشور، بقصد دستیابی به استقلال غذایی، از اولویت برخوردار است. و
۴۵۷/۲. ساختمان سازی در شهرها و روستاها، با رعایت خطرهای طبیعی (زلزله و سیل)، برای آن‌که جمهور شهروندان مسکن بیابند، از اولویت برخوردار است.
و

۴۵۷/۳. برخورداری شهروندان، در سرتاسر کشور، از امکان آموزش و پرورش و دستیاری علمی و فنی آنان در زندگی و کار، از اولویت برخوردار است. و
۴۵۷/۴. برخوردارکردن شهروندان ایران در شهرها و روستاها از بهداشت و بهداری و محیط زیست سالم از اولویت برخوردار است. و
۴۵۷/۵. بنابراین که این انسان است که رشد می‌کند، در تمامی نقاط کشور، در شهر و روستا، قرارگرفتن اسباب رشد در اختیار شهروندان از اولویت برخوردار است.

اصل چهارصد و پنجاه و هشتم: بنا بر اهمیت منابع کشور از نظر نیروی محرکه بودن و زمینه کار ایجاد کردن، در بهره‌برداری از این منابع، باید پیشرفته‌ترین دانش و فن را بکار گرفت تا اتلاف به حداقل و بهره‌برداری به اندازه نیاز اقتصاد تولید محور به حد مطلوب میل کنند. بنابراین،

۴۵۸/۱. بهره‌برداری غیر علمی از منابع کشور ممنوع است. و

۴۵۸/۲. واگذاری امتیاز بهره‌برداری از منابع کشور در رو و زیر زمین و دریا و فضا به دولت‌ها و شرکتهای خارجی ممنوع است.

۴۵۸/۳. بنابراین که منابع کشور به شهروندان ایران نسل بعد از نسل تعلق دارد، بهره‌برداری از آنها نه می‌تواند در دید غیر دولت و نه تابع نیاز دولت به درآمد و نه تابع سودمحوری باشد.

اصل چهارصد و پنجاه و نهم: بنا بر این که میل کردن رانت‌ها به صفر یکی از مهم‌ترین شاخص‌های سلامت اقتصاد تولیدمحور و رشد آن بر میزان عدالت اجتماعی است، ترکیب درآمدها و هزینه‌های بودجه و نیز ترکیب اعتبارات بانکی و همچنین ترکیب صادرات و واردات و دیگر سیاست‌گذاریهای اقتصادی نباید فرصت رانت خواری ایجاد کنند.

اصل چهارصد و شصتم: جلوگیری از قاچاق - که دولت باید بیشترین اهتمام را، در آن، بکاربرد - از اولویت برخوردار است. افزون بر آن، ایجاد تعادل میان مصرف و تولید و ایجاد نکردن قدرت خرید تورم‌زا که سبب گشودن دروازه‌ها به روی واردات می‌گردد و راه‌کارهای زیر نیز باید وجهه همت دولت باشند:

۴۶۰/۱. در سطح جهان، دولت باید مراقب باشد که فرآورده‌ها و خدماتی که مبادله می‌شوند، از حمایت‌های مخل برابری طرف‌های معامله برخوردار نباشند.

و

۴۶۰/۲. در صورت وجود این حمایت‌ها از تولید داخلی حمایت کند. و

۴۶۰/۳. رساندن هزینه تولید به حداقل و رساندن کیفیت و دوام فرآورده‌ها به حداکثر از راه بکاربردن دانش و فن در تولید فرآورده‌ها و خدمات‌ها، از جمله

مؤثرترین روشهای جلوگیری از قاچاق و رانت‌خواری‌ها باید تلقی شود و لحاظ بگردد.

اصل چهارصد و شصت و یکم: به جانشین کردن کارهای کاذب با کارهای واقعی، جمهور شهروندان و دولت باید اولویت ببخشند.

ب. در بعد اجتماعی:

اصول تبیین‌کننده رشد شهروندان در بعد اجتماعی که قسمت دوم این فصل را تشکیل می‌دهند، کامل می‌کنند اصول تبیین‌کننده حقوق اجتماعی و نیز سرمایه اجتماعی را:

اصل چهارصد و شصت و دوم: کرامت و منزلت شهروندان و همه جانداران و طبیعت، در بخشی بستگی به عمل آنها به حقوق خویش و در بخشی دیگر بستگی پیدا می‌کند به حمایت از حقوق آنها. لذا،

۴۶۲/۱. وظیفه دولت رعایت حقوق حقوقمندان و حمایت از حقوق آنها است.

و

۴۶۲/۲. شهروندان حق و وظیفه دارند که از حقوق یکدیگر و دیگر حقوقمندان حمایت کنند. و

۴۶۲/۳. هرگاه دولت ترک حقوق‌مداری کند و روی به قدرت‌مداری آورد، قیام برای بازیافتن دولت حقوقمدار حق و وظیفه شهروندان است.

اصل چهارصد و شصت و سوم: بی‌محل کردن روابط شخصی قدرت، منوط است به بی‌محل کردن رابطه در موقعیت‌یابی و امتیازجویی و تبعیض‌ها، لذا،

۴۶۳/۱. تبعیض‌زدایی در هر چهار بعد اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و فرهنگی وظیفه دولت است. قوانین موضوعه که تبعیض مقرر کرده‌اند ملغی

هستند. در این جمهوری، هیچ قانونی که تبعیض دربر داشته باشد، از جمله تبعیض به زیان طبیعت و جانداران، وضع و اجرا نمی‌شود. ۴۶۳/۲. باوجود الغا شدن تبعیض‌ها به زیان زنان، که سنت و عرف و عادت و رسم و قانون مقرر کرده و مجری هستند، بنابر قاعده جبران، قانون امتیازهای ضرور را برای آن‌که زنان برابری واقعی بیابند و در شهروندی با مردان برابری بجویند، در حق زنان، برقرار می‌کند. ۴۶۳/۳. امتیازها که این و آن گروه‌بندی اجتماعی و شهرنشینان و ساکنان شهرهای بزرگ و یا ساکنان نقاطی از کشور از آنها برخوردارند، الغاء می‌شوند. ۴۶۳/۴. تعلیم و تربیت باید همراه باشد با ایجاد شغل و فراهم آوردن زمینه‌های اشتغال، تا که استعدادها از محل زندگی خود به مناطق دیگر و از کشور به خارج از کشور مهاجرت نکنند.

اصل چهارصد و شصت و چهارم: سیاست جمعیتی باید در بر گیرد:

۴۶۴/۱. تعیین میزان زاد و ولد را به ترتیبی که در ترکیب جمعیت ایران، نسبت جوانان به از کارافتاده‌ها و کودکان، در عین حال، سبب پیری جمعیت و سنگینی بار تکفل جوانان نگردد.

۴۶۴/۲. متعادل شدن توزیع جمعیت در سطح کشور را تا که ایران بیابانی نگردد که در این جا و آن‌جا کشور، شهرها و روستاهای پراکنده از یکدیگر وجود دارند.

۴۶۴/۳. رساندن سرمایه اجتماعی هر منطقه را به حداکثر با از میان برداشتن موانع همبستگی‌ها و رساندن سرمایه اجتماعی در سطح کشور به حداکثر، از راه ایجاد همکاری‌های متقابل و هم‌سطح کردن زندگی در همه جای کشور.

اصل چهارصد و شصت و پنجم: در همان حال که دولت حق ندارد وظایف خود را به غیر واگذار کند، حق نیز ندارد که استقلال و آزادی عمل جامعه مدنی را محدود کند. از این‌رو،

۴۶۵/۱. بنابراین که اندازه خودانگیختگی فردی و جمعی شاخص اندازه رشد است، برداشتن موانع اجتماعی برای آن که شهروندان از بیشترین امکان برای خودانگیخته زیستن برخوردار شوند و جامعه مدنی نقش خویش را بمثابة رکن دموکراسی ایفا کند، وظیفه دولت و شهروندان است.

۴۶۵/۲. کار دولت تسهیل تصدی زندگی در خودانگیختگی و رشد شهروندان است. بنابراین، حق ندارد قلمرو عمل جامعه مدنی بمثابة رکن دموکراسی را محدود کند.

۴۶۵/۳. بنابر این که جامعه مدنی فعال باید باشد و جامعه سیاسی در بطن آن فعال بماند و دولت تابع ملت باشد، وضع و اجرای قوانینی که جامعه مدنی و جامعه سیاسی را تابع دولت بگرداند، ممنوع است.

اصل چهارصد و شصت و ششم: در سطح جامعه مدنی، تشکیل انجمن‌ها و جمعیت‌ها و هر نوع اجتماع دیگر به قصد حمایت از حقوق پنج‌گانه و هدایت شهروندان به عمل به حقوق و امدادگری مجاز است. و نیز،

۴۶۶/۱. تشکیل سازمان‌های مختلف بقصد رفع کاستی‌های شهروندان و کاستن از روابط قوا و افزودن بر روابط حق با حق، بنابراین، بیشتر شدن همبستگی‌ها مجاز و بسا ضرور است. و

۴۶۶/۲. تشکیل سازمان‌ها برای حمایت از حقوق هر یک از گروه‌های اجتماعی آزاد است. و

۴۶۶/۳. بنابراین که هر شهروند برابر استعدادها و فضل‌های خود باید امکان داشته باشد، باز و تحول‌پذیر کردن نظام اجتماعی، حق شهروندان و وظیفه مشترک جامعه مدنی و جامعه سیاسی و دولت است.

اصل چهارصد و شصت و هفتم: در نهادهای جامعه، از خانواده تا کارفرمایی و نیز دستگاه اداری و جمعیت‌ها و سازمان‌های سیاسی، ساختار باید حقوق‌مند، و بنابراین، مردم‌سالار باشد. لذا،

۴۵۷/۱. رابطه کنونی که شهروند را تابع نهاد می‌کند، باید جای به رابطه‌ای بسپارد که، بدان، نهاد تابع انسان بگردد و رابطه‌ها را حقوق برقرار کنند.

۴۶۷/۲. مسئولیت تصدی هر کار باید با اختیار همراه باشد تا که زور بی‌نقش بگردد و به تدریج، نهادها از مردم سالاری شورایی برخوردار شوند.

اصل چهارصد و شصت و هشتم: وظیفه دولت است که از تضادهای اجتماعی بکاهد و بر میزان عدالت اجتماعی و با ایجاد فرصت برای مشارکت شهروندان در رهبری‌ها، توحید اجتماعی را افزایش دهد. تا که توان جامعه مدنی مدام در افزایش باشد. بیشتر شدن سرمایه اجتماعی یکی از ثمرهای آن است.

اصل چهارصد و شصت و نهم: بنابراین که حق کار از حقوق انسان است و حق مالکیت شخصی برخورداری از امکان کار را ایجاب می‌کند، پس هر شهروند بر امکانهای طبیعی و اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی حق دارد. وجود بی‌کار گویای غیر عادلانه بودن توزیع امکان‌ها و ناسالم بودن جامعه است. لذا،

۴۶۹/۱. از آنجا که بسیاری از کارها بر پاداش حق ندارند و همواره عرضه کاری که بر پاداش حق دارد، از تقاضای آن کم‌تر است، مقرر می‌شود که هرکار بر پاداش حق دارد مگر این که انجام دهنده پاداش نخواهد. و

۴۶۹/۲. سنجش چند و چون توزیع امکان‌ها وظیفه مداوم دولت است. هرگاه توزیع با میزان عدالت اجتماعی سازگار نبود، سازگارکردن آن با این میزان، وظیفه دولت است.

۴۶۹/۳. جامعه مدنی، در سطح خود، با ایجاد امکان‌ها و توزیع عادلانه آن و نیز با دستگیری بمعنای رفع ناتوانی‌های شهروندان، بنوبه خود، برابری عرضه کار بر تقاضای کار را میسر می‌گرداند. قانون چند و چون همکاری دولت با جامعه مدنی را در ایجاد زمینه کار و کار معین می‌کند.

اصل چهارصد و هفتادم: بنابراین که سنگینی بارتکفل و نابسامانی‌ها و آسیب‌های اجتماعی، عامل‌های اجتماعی دارند، از میان برداشتن این عاملها وظیفه دولت و جامعه مدنی است. لذا،

۴۷۰/۱. مشکل شدن ازدواج و آسان شدن طلاق یکی از عاملها است. قانون این مشکل را با الغای رسوم و عادات قدرت فرموده، باید از میان بردارد. و

۴۷۰/۲. برخوردار شدن شهروندان از حقوق اولیه، مسکن و غذا و پوشاک و تعلیم و تربیت و بهداشت و بهداری و محیط زیست سالم و رشد، به رفع مشکل اجتماعی کمک می‌رساند. اما برخوردار شدن از این حقوق، بنوبه خود، تغییر سنت و عرف و عادت و رسم قدرت فرموده را ایجاب می‌کند، بنابراین، تغییر رابطه‌های اجتماعی را ضرور می‌گرداند. وضع و اجرای قانون‌ها که بیانگر حقوق برشمرده در این قانون اساسی می‌شوند، باید مانع‌ها را از میان بردارند. و

۴۷۰/۳. توزیع زمین و بناسازی در شهرها و روستاها بر پایه برخورداری شهروندان از حق مسکن و فضای سبز باید باشد.

۴۷۰/۴. زدودن آسیب‌های اجتماعی و نابسامانی‌ها که قانون تعیینشان می‌کند برعهده جامعه مدنی و دولت است.

اصل چهارصد و هفتاد و یکم: نژادپرستی در تمامی اشکال، نژادی و ملی و قومی و جنسی، ممنوع است. بنابراین،

۴۷۱/۱. تحقیر زن از مصادیق نژاد پرستی است و ممنوع است. خشونت بکاربردن بر ضد او نیز ممنوع است.

۴۷۱/۲. دون انسان انگاری زن و شیئی جنسی شمردن او نیز از مصادیق نژاد پرستی و ممنوع است. و

۴۷۱/۳. جنس سالاری یعنی «جاذبه جنسی» را محور رابطه‌ها و تولید و مصرف کردن نیز تحقیر انسان، بخصوص زن، و از مصادیق نژاد پرستی است و ممنوع است.

۴۷۱/۳. تحقیر و دشمنی بخاطر باور دینی و مرامی نیز از مصادیق نژاد پرستی است و ممنوع.

۴۷۱/۴. تحقیر بخاطر تعلق به ملتی و یا قومی از مصادیق نژاد پرستی است و ممنوع.

۴۷۱/۵. فقر را سرنوشت مردم فقیر انگاری قلب واقعیت و از مصادیق نژادپرستی است و ممنوع.

اصل چهارصد و هفتاد و دوم: بنا بر این که جوان نیروی محرکه تغییر - بازتر و تحول پذیرتر کردن نظام اجتماعی - و تولید کننده نیروهای محرکه است، بر فرصت‌های کار و رشد حق دارد. ایجاد این فرصتها برعهده دولت و جامعه مدنی است. از این رو،

۴۷۲/۱. ایجاد فرصت برای آن که جوانان در رهبری آینده نگر جامعه خویش شرکت فعال پیداکنند، از رهگذر رعایت حقوق پنج گانه، از اولویت برخوردار است. و

۴۷۲/۲. از آن جا که آرمان و هدف گزینی یا بر محور قدرت انجام می‌گیرد و یا رشد، با همگانی و همه‌جایی کردن رشد، جوانان فرصت می‌یابند که در مسیر رشد، آرمان و هدف گزینند. و

۴۷۲/۳. در وضع قانون و مقررات، گسترده‌تر کردن فراخنای استقلال و آزادی جوانان باید لحاظ شوند. و

۴۷۲/۴. دولت و جامعه مدنی در رفتار خویش، باید شاخص افزایش میزان رضایت و امید و شادی و شادابی و وجود هیجان مثبت کار و رشد نزد جوانان را لحاظ کنند. و

۴۷۲/۵. دولت و جامعه مدنی باید نبود جوان بیکار را از شاخص‌های سلامت جامعه بشمارند. و باید جمهور شهروندان را بطور مرتب از کار و رشد جوانان آگاه کنند.

۴۷۲/۶. از آنجا که کاستن از نابرابریها و تنش‌ها و تقابلهای متضاده در جامعه و افزودن بر توحید اجتماعی، محیط اجتماعی را برای کار و رشد جوانان آماده می‌کند، پرداختن به آن کاستن و این افزودن وظیفه دولت و جامعه مدنی است. دولت موظف است شاخص توحید اجتماعی را مرتب به اطلاع جمهور شهروندان برساند.

اصل چهارصد و هفتاد و سوم: بنابراین که ادامه حیات ملی در استقلال و آزادی و رشد بر میزان عدالت اجتماعی، به حداکثر رساندن همبستگی ارتباط دارد و بنابر این که همبستگی فرآورده نظام اجتماعی باز است و بنابر این که همبستگی و دوستی را مدار باز مادی - معنوی شهروندان ممکن می‌کند و بنابراین که نیروهای محرکه در جامعه باز و تحول پذیر می‌توانند در رشد شهروندان بکار افتند، مقرر می‌شود که:

۴۷۳/۱. هر ایرانی، از نوزدای، حقوقمند تلقی شود و نهاد خانواده و دیگر نهادها، بر پایه حقوقمندی کودک سازمان بجوید و هدف آموزش و پرورش رشد او در خودانگیزگی طبیعی اش باید باشد. و

۴۷۳/۲. تعلیم کار جمعی بر پایه همبستگی و دوستی و رعایت حقوق یکدیگر و آمادگی جستن برای دفاع از حقوق یکدیگر، تعلیم پایه تلقی بگردد. و

۴۷۳/۳. بنابر این که در بارآوردن کودک مستقل و آزاد، مادر نقش اول را دارد، تأمین اسباب استقلال و آزادی زن، اولویت پیدا می‌کند.

اصل چهارصد و هفتاد و چهارم: بنابر این که رابطه دولت با ملت، رابطه قدرت با شهروندان فاقد حقوق شهروندی بوده است و این امر مستمر ایرانیان را ناگزیر کرده است زندگانی و رفتار و گفتار دوگانه بیابند، دولت و دستگاه اداری و نظامی و انتظامی باید بروفق این قانون اساسی بنا گردند و رابطه دولت با ملت را حقوق تنظیم کنند. افزون براین،

۴۷۴/۱. رابطه دولت با ملت باید همواره از صفت شفاف برخوردار باشد. قوه چهارم دولت، این مهم را نیز بر عهده دارد.

۴۷۴/۲. دولت هیچ‌گاه نباید شهروندان را در برخورداری از حقوق خویش محدود کند.

۴۷۴/۳. دولت باید آن سازماندهی را بجوید که گروه‌بندی‌های اجتماعی که با ایجاد روابط شخصی قدرت پدید می‌آیند، نه تنها نتوانند بر دولت مسلط شوند، بلکه کارکرد اجتماعی خود را از دست بدهند و منحل بگردند.

۴۷۴/۴. دولت مصالحی که ناقض حقوق شهروندان باشند نمی‌تواند داشته باشد. در رابطه با دولت نیز، شهروندان نباید مجبور شوند، مصلحت ناقض حقوق خویش را در کار آورند.

۴۷۴/۵. بنابر این که خلاء را همواره زور پر می‌کند، دولت و جامعه مدنی و جامعه سیاسی، موظفند که، در رفتار خود، علم و فن را با زور ترکیب نکنند و بکارنبرند. کاربرد دانش و فن از راه ترکیب آنها با حقوق را در زندگی روزانه شهروندان روزافزون کنند.

۴۷۴/۶. شرکت جمهور شهروندان در رهبری‌ها بر میزان دوستی و همبستگی باید هدف دولت و جامعه مدنی و جامعه سیاسی باشد تا که دموکراسی شورایی متحقق بگردد.

ج. در بعد سیاسی:

اصول زیر تکمیل‌کننده حقوق سیاسی شهروندان ایران و اصول تعیین‌کننده سازمان دولت و نقش احزاب و جامعه مدنی در ایران هستند:

اصل چهارصد و هفتاد و پنجم: ولایت با جامعه مدنی بمثابه جمهور شهروندان است. احزاب و سازمان‌های سیاسی ابزار جامعه مدنی در اعمال حق ولایت هستند. جامعه مدنی حق بکاربردن این حق را دارد.

اصل چهارصد و هفتاد و ششم: بنابر این‌که ولایت با جمهور مردم است، تصمیم را همواره جمهور مردم می‌گیرند و نوع تصمیم را نیز آنها معین می‌کنند. شهروندان در گرفتن تصمیم و انتخاب نوع آن، حق برابر دارند. لذا،

۴۷۶/۱. هیچ تصمیم‌گیرنده مافوق جمهور مردم نمی‌تواند وجود داشته باشد. هیچ شخص و گروه و نهاد و سازمانی نیز نمی‌تواند جانشین مردم در گرفتن تصمیم بگردد و یا خود را شریک مردم در حق گرفتن تصمیم بشمارد و یا بعنوان شخص و گروه و نهاد و سازمان برای خود حق حاکمیت قائل شود.

۴۷۶/۲. نامزدها برنامه‌های خویش را به جمهور مردم پیشنهاد می‌کنند و برنامه‌ای که اکثریت مردم به آن رأی می‌دهند، قابلیت اجرا می‌یابد. هرگاه مردم و بدست آوردندگان اکثریت مشاهده کنند که برنامه آنها قابل اجرا نیست، برنامه جانشین را باید به تصویب جمهور مردم برسانند.

۴۷۶/۳. اقلیت حق و وظیفه دارد که برنامه اکثریت و چگونگی اجرای آن را نقد کند.

اصل چهارصد و هفتاد و هفتم: برپایه اصول این قانون اساسی که راهنمای سیاست خارجی ایران هستند، محور سیاست داخلی و خارجی کردن یک یا چند قدرت خارجی ممنوع است. از این‌رو،

۴۷۷/۱. بنابراین که دولت، بر وفق حقوق پنج‌گانه، رابطه خود را با دولت‌های دیگر تنظیم می‌کند، به خصومت با هیچ دولتی ابتدا نمی‌کند.

۴۷۷/۲. هرگاه دولت و یا دولتهایی به حق و یا حقوق ملت ایران تجاوز کند یا کنند، دفاع از حق و یا حقوق مورد تجاوز، حق و وظیفه ملت و دولت تحت حاکمیت او است.

۴۷۷/۳. دولت حق ندارد سیاستی را اتخاذ کند که ایران را با کشورهای دیگر وارد رابطه مسلط - زیرسلطه کند، خواه بعنوان مسلط و چه بعنوان زیرسلطه.

۴۷۷/۴. ثبات و دوام دولت همواره باید فرآورده تابعیت کامل دولت از جمهور شهروندان باشد.

اصل چهارصد و هفتاد و هشتم: تشکیل گروه‌بندی‌های سیاسی با قصد اعمال نفوذ و نقض قانون برای بدست آوردن امتیازهای سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و موقعیت یابی اجتماعی، ممنوع است.

اصل چهارصد و هفتاد و هشتم و نهم: در همان حال که افراد نیروهای مسلح، شهروندان هستند و از حقوق شهروندی برخوردار، بمثابة نیروی مسلح حق مداخله در امور سیاسی و اقتصادی را ندارند. بنابراین،

۴۸۹/۱. نیروهای مسلح حق تصدی بنگاه‌ها و کارفرمایی‌های اقتصادی را ندارند. تولید اسلحه و تجهیزات نظامی مستثنی است. و

۴۸۹/۲. نیروهای مسلح تحت حاکمیت ملت هستند. این نیروها و هر تشکل دیگری حق محدود کردن ولایت را که از آن جمهور مردم است، ندارند. این عمل جرم و مستحق مجازات سنگین است که قانون تعیین می‌کند.

اصل چهارصد و هشتم: بنابراین که رشد مداوم شهروندان نیاز به توحید اجتماعی و صلح در درون کشور و با بیرون دارد، دولت مسئول برقراری صلح پایدار است. لذا،

۴۸۰/۱. دولت مراقبت می‌کند که روابط اقوامی که شهروند ایران هستند، بایکدیگر، بر سه حق برقرار شوند. یکی حق مشارکت بمثابة شهروندان برابر، و دیگری حق اختلاف در فرهنگ، و سومی حق زیست در صلح به یمن تبعیض‌زدایی و خشونت‌زدایی.

۴۸۰/۲. برای این‌که «یک نفر یک رأی» اقوام را در موقعیت اقلیت دائمی قرار ندهد، باید هم با اجرای اصول این قانون اساسی در باره دولت و هم با همراه کردن مردم سالاری بر اصل مشارکت با دموکراسی براصل انتخاب در بعدهای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی، صلح اجتماعی را کامل‌تر و پایدارتر کرد.

۴۸۰/۳. دولت مراقبت می‌کند در از میان برداشتن موانع صلح اجتماعی از رهگذر اجرای این قانون اساسی و تأمین اسباب رشد پایدار برای جمهور مردم کشور.

۴۸۰/۴. قدرت طلبان طرزفکرهای خشونت طلب را وسیله توجیه قدرت‌طلبی می‌کنند و آنها را مانع صلح اجتماعی می‌کنند. محروم کردن آنها از وسیله توجیه، به رها کردن این طرزفکرها از تجویز خشونت است که تحقق پیدا می‌کند با هرچه وسیع‌تر کردن جریان آزاد اندیشه‌ها و دانش‌ها و هنرها و داده‌ها و اطلاع‌ها. تصدی خشونت زدایی از طرزفکرها با جامعه مدنی و جامعه سیاسی است. لذا،

اصل چهارصد و هشتاد و یکم: بنابر این‌که سانسورها ملغی هستند و الغای آنها وظیفه دولت و جامعه مدنی و جامعه سیاسی است، مقرر می‌شود:

۴۸۱/۱. شهروندان ایران از سه حق، یکی حق اطلاع یافتن از امور کشور، و دیگری حق هشدار و انذار دادن، و سومی حق دانستن و کسب اطلاع کردن در باره هریک از چهار بعد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی برخوردار باشند.

۴۸۱/۲. بنابراین‌که سانسورها می‌توانند اشکال جدیدی بخود بگیرند، قوه و وسائل ارتباط جمعی موظف است اشکال جدید سانسورها را تحقیق کند و تشخیص دهد و الغای آنها را از قوه قانون‌گذاری بخواهد.

۴۸۱/۳. از آنجا که کار دولت پیشگیری و رفع اسباب نگرانی شهروندان است، ایجاد ترس در جامعه از مصادیق سانسور و بسا بدترین نوع سانسور است و ممنوع.

اصل چهارصد و هشتاد و دوم: بنابراین که پیشنهاد کننده، احزاب و سازمانهای سیاسی و یا اشخاص، و تصمیم گیرنده جمهور شهروندان هستند، بکار بردن خشونت بی محل است. لذا،

۴۸۲/۱. بر دولت و سازمانها و احزاب سیاسی و دیگر نهادها است که قواعد خشونت زدایی را بکاربرند و باید جمهور مردم را از کارنامه خشونت زدایی خویش بطور مرتب آگاه کنند.

۴۸۲/۲. ترویج زبان آزادی - زبانی که، در آن، کلمهها و جملهها بنمایه‌ای از زور ندارند - حق و وظیفه جمهور شهروندان است. جامعه سیاسی و دولت موظف به بکاربردن این زبان هستند.

اصل چهارصد و هشتاد و سوم: دستگاه‌هایی که به قصد بازداشتن شهروندان از عمل به حقوق شهروندی تشکیل شده‌اند، منحل می‌شوند. تشکیل این‌گونه دستگاهها ممنوع است. هرگاه در سطح جامعه، نهادهایی وجود داشته باشند که به ارباب شهروندان می‌پردازند، دولت موظف به انحلال آنها است.

اصل چهارصد و هشتاد و چهارم: بنابراین که دستگاه اداری نقش راه‌بردی را در رشد پایدار شهروندان دارد، شمار افراد کارکنان دولت را فقط وظایف دولت تعیین می‌کند. لذا،

۴۸۴/۱. در سازمان‌دهی وزارت‌خانه‌ها و هر نوع سازمان دولتی، هر متصدی، برابر وظیفه خود، اختیار می‌یابد.

۴۸۴/۲. بنابراین که دستگاه اداری در خدمت رشد شهروندان است، صلاحیت هرکس که در استخدام این دستگاه هست و یا به استخدام آن در می‌آید را زمان کار و سودمندی آن تعیین می‌کند.

۴۸۴/۳. دولت موظف است بانک استعدادهای را تشکیل دهد. بر حکومتها ممنوع است که استخدام در سازمان دولتی را تابع نیازها و مقاصد شخصی و گروهی صاحب مقامها کنند.

اصل چهارصد و هشتاد و پنجم: بنا بر این که دولت مرامی جز این قانون اساسی نمی‌تواند داشته باشد و بنا بر این که دین‌ها و مرام‌ها از دولت جدا و مستقل و دولت نیز از آنها جدا و مستقل است، هیچ‌یک از قوای دولت نمی‌توانند دین یا مرامی را وسیله توجیه عمل‌کرد خود کنند.

۴۸۵/۱. دولت حق ندارد میان باورهای شهروندان تبعیض قائل شود و دین یا مرامی را دشمن بدارد. و

۴۸۵/۲. توهین به هر دین یا مرامی و تحقیر آن ممنوع و نقد دین‌ها و مرام‌ها آزاد است.

اصل چهارصد و هشتاد و ششم: از آنجا که بنا بر رشد شهروندان است، برنامه‌های پیشنهادی باید توسط شهروندان قابل اجرا باشند. لذا، نباید فرض بر این باشد که شهروندان به تغییر خویش توانا نیستند و این قدرت است که به تغییر آنها توانا است. برنامه‌ها باید بر این اساس تهیه و پیشنهاد شوند که شهروندان به تغییر یعنی رشد خویش توانا هستند. چند و چون شرکت شهروندان در اجرای آنها، بطور شفاف باید معین و مشخص بگردند.

اصل چهارصد و هشتاد و هفتم: جمهور شهروندان ایران، حق دارند که در شادی و امید و نشاط، زندگی سالم و فعالی داشته باشند. بنابراین که مسئولیت هر شهروند عمل به حقوق خویش است و مسئولیت‌گریزی و بی‌تفاوتی و انفعال و بی‌غمی از محنت دیگران، ناسازگار با منزلت شهروندی و کرامت او است، هم نهادهای جامعه مدنی و هم جامعه سیاسی و هم دولت وجود این‌گونه بی‌غمی و بی‌تفاوتی و مسئولیت‌گریزی و غم‌زدگی و انفعال را، باید، از جمله، بخاطر نقص

سازماندهی و کاستی در برنامه‌ها و اجرای آن‌ها بدانند و نقص‌ها و کاستی‌ها را رفع کنند. لذا،

۴۸۷/۱. دولت موظف است جمهور مردم را از وجود آسیب‌های سیاسی بالا آگاه کند. و

۴۸۷/۲. دولت و جامعه سیاسی و نهادهای جامعه مدنی، برابر قانونی که حوزه عمل هریک را معین می‌کند، وظیفه دارند در آسیب‌زدایی بکوشند و بطور مرتب جمهور مردم را از حاصل کار خود آگاه کنند.

۴۸۷/۳. دولت موظف است از میزان اعتماد مردم به خود آگاه بگردد و موظف است در شهروندان نسبت به حال و آینده اطمینان ایجاد کند. زدودن ناامیدی و ترس و یأس وظیفه دولت و جامعه سیاسی و نهادهای جامعه مدنی و یکایک شهروندان است.

اصل چهارصد و هشتاد و هشتم: تغییر ساختارهای سیاسی به ترتیبی که بازسازی استبداد ناممکن بگردد و تغییر رابطه شهروندان با نهادهای جامعه به ترتیبی که همواره رهبری کننده و تعیین کننده هدف‌ها، شهروندان باشند، و نهادها فقط وسیله آنها در متحقق کردن هدف‌ها بگردند، وظیفه دولت و جامعه مدنی بمثابه جمهور شهروندان و جامعه سیاسی است.

اصل چهارصد و هشتاد و نهم: بنابر این که زندگی شهروندان در دوستی و همبستگی به وجود مدار باز مادی - معنوی میسر می‌شود،

۴۸۹/۱. در سیاست‌ها که اتخاذ می‌شوند، برآورده شدن نیازهای معنوی شهروندان به ترتیبی باید لحاظ شوند که این نیازها از راه تولید و مصرف انبوه برآورده نشوند.

۴۸۹/۲. مدیریت سیاسی در سطح کشور و هریک از مناطق آن می‌باید بر این پایه بعمل آید که هیچ‌یک از بعدها اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی، بریکدیگر تقدم و تفوق پیدا نکنند.

اصل چهارصد و نودم: بنا بر این که تحقق بخشیدن به رشد انسان‌ها و سلامت محیط زیست، در سطح جهان، از هدف‌های سیاست خارجی ایران است، هدف رشد، در سطح کشور، الگوی رشد برپایه استقلال و آزادی انسان و سلامت محیط زیست است. بنابراین،

۴۹۰/۱. الگوی رشد برپایه استقلال و آزادی انسان و سلامت محیط زیست، در مقیاس جهان، ضابطه‌ای است که در مدیریت سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی باید لحاظ شود.

۴۹۰/۲. در رابطه‌ها با کشورهای همسایه و جهان، این ضابطه و ضابطه هم‌آهنگ‌گردانی رشد کشورها باید لحاظ شود.

۴۹۰/۳. کوشش برای تعمیم دموکراسی در جهان و ممکن گشتن سیاست جهانی توانا به مهار ماوراءملی‌ها و هم‌آهنگ کردن رشد انسان بر اساس استقلال و آزادی و دیگر حقوق او و عمران طبیعت در همه جای جهان، ایجاب می‌کند کشور الگوی رشد در دموکراسی و رشد دموکراسی بگردد.

اصل چهارصد و نود و یکم: بن‌مایه اتخاذ هر مدیریت سیاسی باید جهان‌شمول بودن رشد انسان و مراقبت از جان‌نشین نشدن انسان با قدرت باشد. لذا،

۴۹۱/۱. همگانی و همه‌مکانی بودن رشد پایدار همه شهروندان بر اساس استقلال و آزادی و عمران طبیعت همه مناطق کشور، باید بن‌مایه مدیریت سیاسی باشد. و

۴۹۱/۲. نخبه‌گرایی بمعنای پرورش استعدادها برای خدمت در نهادهای قدرت‌محور که در کشورهای جهان معمول است، باید رها گردد و واقعیتی بن‌مایه مدیریت سیاسی بگردد که، بنا بر آن، همه شهروندان صاحب استعداد، و این استعدادها گوناگون هستند و رشد شهروندان کمال مطلوب می‌گردد وقتی استعدادهای گوناگون، بر اساس استقلال و آزادی، رشد می‌کنند و یکدیگر را رشد می‌دهند.

۴۹۱/۳. مدیریت سیاسی نیروهای محرکه، به ترتیبی که همه نیروهای محرکه در رشد بکار افتند، ایجاب می‌کند که این مدیریت همراه باشد با مدیریت باز و تحول‌پذیر کردن نظام اجتماعی.

اصل چهارصد و نود و دوم: تقسیم کار در سطح جهان و در سطح کشور باید ترجمان جامعیت انسان و نبود رابطه سلطه‌گر-زیرسلطه باشد. لذا، دولت موظف است برای تغییر تقسیم کنونی کار، هم در سطح ملی و هم در سطح جهان اقدام کند و گزارش کار خود را بطور مرتب به آگاهی شهروندان ایران و شهروندان کشورهای دیگر جهان برساند.

د. در بعد فرهنگی:

بعد فرهنگی، از بعدهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی جدایی ناپذیر است. رشد انسان بر پایه استقلال و آزادی و عمران طبیعت آنگونه رشدی است که در هر چهار بعد، بی‌تقدم و تأخر و تفوق این بر آن، انجام بگیرد و به شهروندان ایران امکان دهد از حقوق پنج‌گانه خویش برخوردار باشند:

اصل چهارصد و نود و سوم: بنابراین که استقلال و آزادی پایه رشد هستند، پایه آموزش و پرورش و میزان هر برنامه رشدی، باید خودانگیختگی شهروندان ایران، خودانگیختگی بمعنای استقلال و آزادی و گوناگونی استعدادها، باشد. از این‌رو،

۴۹۳/۱. پرورش استعدادهای انسان به ترتیبی که او توانایی خلاقیت خویش را به حداکثر برساند، پایه سیاست آموزش و پرورش باید باشد.

۴۹۳/۲. با آن‌که دانش و فن دست‌آورد جهانیان است، سیاست آموزش و پرورش نباید شهروندان خودانگیزه و مبتکر را به شهروندان مقلد و مصرف‌کننده دست‌آوردهای علمی و فنی بدل کند.

۴۹۳/۳. سازماندهی آموزش و پرورش باید آموزش و پرورش دائمی شهروندان را میسر کند.

۴۹۳/۴. تأسیس این و آن سازمان آموزش و پرورش که، تحصیل‌کنندگان در آنها شهریه بپردازند، توسط شهروندان آزاد است. اما هر سازمانی که تأسیس می‌شود باید تابع مقررات قانونی آموزش و پرورش از ابتدائی تا عالی باشد.

اصل چهارصد و نود و چهارم: بنابر این‌که استقرار دموکراسی و رشد آن، نیازمند فرهنگ استقلال و آزادی است، ترویج این فرهنگ و ویژگی‌های آن وظیفه دولت و نیز، حق و وظیفه جامعه مدنی و جامعه سیاسی است.

اصل چهارصد و نود و پنجم: شهروندان ایران فرهنگ ساز هستند و فرهنگ فرآورده ابتکار و ابداع و کشف و خلق آنها است. بنابراین، رشد فرهنگی میسر نمی‌شود مگر به نبود سلطه فرهنگی و به بود امکان‌ها و فرصتها برای ابتکار و ابداع و کشف و خلق. ایجاد امکان‌ها و فرصتها وظیفه دولت و نیز، حق و وظیفه جامعه‌های مدنی و سیاسی است.

اصل چهارصد و نود و ششم: با آن‌که انسان بدون اندیشه راهنما وجود ندارد و نمی‌تواند هم وجود داشته باشد و با آن‌که هر اندیشه راهنمایی با رشد فرهنگی سازگار نیست و رشد برپایه استقلال و آزادی نیازمند بیان استقلال و آزادی بمثابه اندیشه راهنما است، بر دولت، تبلیغ هر اندیشه راهنمایی، ولو بیان استقلال و آزادی، ممنوع است. در عوض،

۴۹۶/۱. برقرارکردن جریان آزاد اندیشه‌های راهنما، از جمله با ترتیب دادن بحث‌های آزاد، از جمله برعهده قوه وسائل ارتباط جمعی است. و

۴۹۶/۲. جامعه مدنی، هم‌بمنابه جمهور مردم و هم‌بمنابه نهادها، و جامعه سیاسی حق و وظیفه دارند جریان آزاد اندیشه‌های راهنما و نقد و نقد متقابل آنها را، از جمله، به یمن بحث‌های آزاد برقرار کنند.

۴۹۶/۳. قدرت و زور زدایی از اندیشه‌های راهنما به قصد تغییر آنها از وسیله توجیه قدرت و قدرتمداری و بکار رفتن در توجیه جدایی و اختلاف و بسا دشمنی به عامل همبستگی و دوستی، هدف بحث‌های آزاد و نقد و نقد باید باشد.

۴۹۶/۴. ترویج دوستی و همبستگی حق و وظیفه همگانی است.

اصل چهار صد و نود و هفتم: در سطح شهروندان است که رابطه فرهنگ‌های اقوام شهروند ایران باید برقرار گردد و این فرهنگ‌ها بروی یکدیگر باز شوند. و نیز در سطح جهان است که رابطه آزاد فرهنگ‌ها، بدون صبغه؟ سلطه فرهنگی، برقرار می‌شود. از این‌رو،

۴۹۷/۱. در کشور، بازکردن فرهنگ‌ها به روی یکدیگر، حق و وظیفه جامعه مدنی و جامعه سیاسی و نه دولت است.

۴۹۷/۲. در سطح جهان برقراری رابطه میان فرهنگ‌ها با هدف پدید آوردن فرهنگ جهانی استقلال و آزادی، حق و وظیفه جامعه‌های مدنی و سیاسی کشورهای مختلف جهان است. دولت موظف است تسهیل‌های لازم را بوجود آورد.

اصل چهار صد و نود و هشتم: آموزش و پرورش که اینک برای کارهای معین اداری و اقتصادی، کارکنان تربیت می‌کند، باید تابع استعداد‌های گوناگون دانش‌آموزان و دانشجویان بگردد و به خدمت آنها درآید. این انقلاب ایجاب می‌کند، ۴۹۸/۱. بناگذاشتن آموزش و پرورش را بر فراوانی و گوناگونی استعدادها و جامعیت یکایک شهروندان، بنابر این، بر فراوانی کارها به ترتیبی که هرکس برابر مجموع استعداد‌های خویش، کارهای درخور را بیابد.

۴۹۸/۲. بر لحاظ کردن استقلال و آزادی شهروندان در تقسیم کار در نهادهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و تغییر ساختار این نهادها و تصدی عمران طبیعت . و

۴۹۸/۳. بر تعمیم آموزش و پرورش، به ترتیبی که دانش و فن در زندگی روزانه تمامی شهروندان، کاربرد پیدا کنند و دانش و فن وسیله سلطه اقلیت کوچک بر اکثریت بزرگ نگردند.

اصل چهارصد و نود و نهم: بنابراین که فرهنگ‌ها دو بخش دارند، یکی بخشی که فرهنگ استقلال و آزادی می‌توان نامید و دیگری بخشی که ضد فرهنگ قدرتش می‌توان خواند و در جامعه استبدادزده، بخش دوم است که فراگیر می‌شود و از فرهنگ‌های دیگر عناصری را جذب می‌کند که بن‌مایه آن‌ها زور است، مقرر می‌شود:

۴۹۹/۱. استبدادزدایی در هر چهار بعد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی وظیفه دولت و نیز حق و وظیفه جامعه مدنی و جامعه سیاسی و یکایک شهروندان است. و

۴۹۹/۲. دولت حق ندارد خرافه‌ها و سنت‌ها و رسم و عادت‌های مرگ و ویرانی‌آور را دست‌آویز کند. زدودن آنها حق و وظیفه جامعه مدنی و جامعه سیاسی است.

۴۹۹/۳. بنابراین که زدودن ضد فرهنگ قدرت نه به دشمنی و نفی که به نقد ممکن است، این نقد حق و وظیفه جامعه‌های مدنی و سیاسی و یکایک شهروندان است. قوه وسائل ارتباط جمعی باید امکان نقد را در اختیار این دو جامعه قرار دهد.

۴۹۹/۴. سیاست فرهنگی باید برپایه استقلال فرهنگی که از فرهنگ استقلال و آزادی جدایی‌ناپذیر است، اتخاذ و اجرا گردد .

اصل پانصدم: از آنجا که از تهدیدهای بزرگ بالفعل، یکی رشد علمی و فنی یک اقلیت کوچک و بالا نرفتن سطح دانش و فن در جامعه و نیز چندگانگی محیط‌های فرهنگی است، از آنجا که هم در جامعه‌های دارای اقتصاد نئولیبرال

چنین است هم در ایران و این خطری بزرگ برای جامعه بشری و محیط زیست و تمامی زیندگان روی زمین است، مقرر می‌شود:

۵۰۰/۱. متعادل کردن میزان آموزش و پرورش در سطح کشور باید از اولویت برخوردار باشد.

۵۰۰/۲. درمان چندگانگی‌های محیط‌های فرهنگی که فرآورده بند از بند گسستگی جامعه ملی بلحاظ سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی است، باید از اولویت برخوردار بگردد. لذا،

۵۰۰/۳. در چهار بعد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی، نه مصرف که تولید باید محور بگردد و ضابطه کرامت انسان و همه زیندگان و نیز منزلت یافتن انسان باشد.

اصل پانصد و یکم: بنابر این که هرم فرهنگی در سطح جهان از راه سلطه فرهنگی پدید آمده‌است و این هرم با ادامه حیات ملی در استقلال و آزادی و رشد بر میزان عدالت اجتماعی ناسازگار است، مقرر می‌شود:

۵۰۰/۱. در سطح کشور، تبعیض میان فرهنگ‌ها ممنوع باشد.

۵۰۰/۲. در سطح جهان نیز، جانشین کردن هرم فرهنگی با برابری فرهنگی از راه تن ندادن به یک نواخت شدن تولید و مصرف انبوه و برخوردار کردن جامعه‌ها از اقتصاد و فرهنگ تولید محور، باید هدف دولت باشد.

اصل پانصد و دوم: بنابر این که رفتن طبیعت به کام مرگ گویای غلبه ضدفرهنگ قدرت در همه فرهنگ‌ها است، برنامه‌گذاری نجات طبیعت از مرگ در سطح کشور و اقدام برای برنامه‌گذاری در سطح جهان، در بعد فرهنگی، از اولویت برخوردار است. لذا،

۵۰۲/۱. سلطه انسان بر طبیعت و یا سلطه طبیعت بر انسان را با توحید انسان و طبیعت در حیات و رشد او با عمران طبیعت جانشین کردن، مشترکی مهم از مشترکات فرهنگ‌ها باید تلقی و ترویج شود و پایه هر تدبیر بگردد.

۵۰۲/۲. طبیعت شریک کار انسان است. بنابراین سهم خود را از کار باید دریافت کند. یعنی نه تنها کار انسان نباید به طبیعت زیان رساند، بلکه آنچه انسان از طبیعت می‌ستاند نه فقط باید به طبیعت بازگرداند، بلکه باید عمران طبیعت کار مداوم انسان بگردد.

اصل پانصد و سوم: بنابراین که اینک عوامل انحطاط و بسا انقراض جامعه‌ها شناخته‌تر هستند و بنابراین که هدف دولت و جامعه‌های مدنی و سیاسی ادامه حیات ملی در استقلال و آزادی و رشد بر میزان عدالت اجتماعی است، تصدی راه‌کارهای زیر ضرور و از اولویت برخوردار است:

۱. عمل به حقوق و دفاع از حقوق و این دو کار را فرهنگ همگانی کردن و تجاوز به حق را بی‌تعقیب نگذاشتن.

۲. پرداختن به عمران طبیعت و عمران طبیعت را پایه تدبیرها در هر چهار بعد اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، و اجتماعی قراردادن.

۳. غنی و حساس کردن وجدان اخلاقی جمعی و فردی شهروندان از راه ترویج حقوق‌مداری و مبارزه پی‌گیر با ضد ارزشها، بخصوص دروغ و خرافه و تجاوزگری و ستم‌پیشگی و به دانش و فن کاربرد دادن در زندگی روزانه شهروندان و جانشین کردن ترس از بیان حقیقت با شجاعت اظهار حقیقت و به زورزدایی از پندار و گفتار و کردار و بها دادن به هشدار و انداز به جامعه نسبت به خطرها و ارزش برین شناختن دوستی و محبت و رویه کردن از میان برداشتن اسباب کینه و دشمنی و بدین همه، تضاد اجتماعی را با توحید اجتماعی جانشین کردن.

۴. پذیرفتن و پایه قراردادن این اصل که هر شهروند، خود خویشتن را رهبری می‌کند و اینکه هر شهروند شریک رهبری جمعی و مسئول پرداختن به این رهبری است و بر او است که خود رشد خویش را تصدی کند.

۵. رعایت حق صلح با جامعه‌های دیگر و خواستن رعایت این حق از سوی آن جامعه‌ها. بنابراین، تجاوزگری پیشه نکردن و یا بیگانگان را به دشمنی با خود برنیانگیختن.

۶. سلطه بیگانه را بر خود نپذیرفتن و بر دیگران سلطه نجستن

۷. پیشگیری را رویه کردن و اتخاذ تدبیر و اجرای آنرا به وقتی بازنگذاشتن که بسا نوشارو بعد از مرگ باشد.
۸. ارزش شناختن ایستادگی بر حق و فراخواندن جمهور شهروندان به حقوق خویش و برانگیختن جمهور شهروندان به عمل به حقوق. بنابراین، امکان درخور را برای وسائل ارتباط جمعی و برقراری جریان‌های آزاد فرهنگ‌ها فراهم کردن.
۹. جان‌نشین کردن کثرت در توحید با توحید در کثرت با هدف مستحکم‌تر کردن رشته‌های همبستگی به یمن عمل به حقوق، خاصه حقوق معنوی انسان
۱۰. مبارزه مستمر با انواع فسادهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی و پرداختن مداوم به سلامت انسان و طبیعت.
۱۱. مبارزه با اسراف و تبذیر. بنابراین ممنوع شناختن پیش‌خور کردن و از پیش متعین کردن آینده.
۱۲. عدالت اجتماعی را میزان شناختن و هر عمل را بدان سنجیدن.

اصل پانصد و چهارم: سلامت فرهنگی شهروندان و رشد آنها بر پایه استقلال و آزادی، باید پایه تدبیرهای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی باشد. از این رو،

۵۰۴/۱. هویت‌ستانی نه تغییر که تخریب است و ممنوع.

۵۰۴/۲. بنابراین که رشد تحقق پیدا می‌کند به برخورداری هر شهروند ایرانی از ویژگی‌های ایرانیت که سازگار هستند با ادامه حیات ملی در استقلال و آزادی و رشد بر میزان عدالت اجتماعی، در سیاست‌گذاری‌ها ویژگی‌های ایرانیت باید لحاظ شوند.

۵۰۴/۳. دولت وظیفه دارد امکان‌ها و شرائط برابر برای برخورداری از سلامت فرهنگی شهروندان را فراهم آورد. برخورداری هر شهروند از خودانگیختگی اولویت دارد.

اصل پانصد و پنجم: بنابراین که برخورداری از دموکراسی نیاز دارد به یافتن فرهنگ دموکراسی، آموزش و پرورش مستمر ضرور است، برای این که

۵۰۵/۱. هر شهروند دانش و فن لازم برای این‌که بنام خود سخن بگوید و در مدیریت مردم‌سالار جامعه شرکت بجوید را تحصیل کند. و

۵۰۵/۲. هر شهروند روش دفاع از کرامت و منزلت خویش و روش زندگی را عمل به حقوق کردن و فعال‌کردن هم‌آهنگ استعدادهای خویش را بیاموزد و بکار برد.

۵۰۵/۳. هر شهروند، دموکراسی‌ها، خاصه دموکراسی شورایی برای استقرار در خانواده و دیگر نهادهای جامعه را بیاموزد و بکار برد.

۵۰۵/۴. هر شهروند بیاموزد که قدرت، انسان را تغییر نمی‌دهد بلکه تخریب می‌کند و انسان مستقل و آزاد است که بر پایهٔ استقلال و آزادی، وقتی میزان عدالت اجتماعی است، رشد می‌کند.

تصدی با دولت و جامعه‌های مدنی و سیاسی است.

سند اساسی دوران گذار

برای انتقال حاکمیت به مردم ایران

در ضرورت تدوین اصول راهنمای ساختار حقوقی دوران گذار

«در پی فروپاشی رژیم جمهوری اسلامی چه خواهد شد؟»، پرسشی است که مردم کشور با یکدیگر در میان می‌گذارند و پاسخ روشنی برای این پرسش نمی‌یابند. چراکه تکرار بازسازی استبداد در پی سقوط سامانه سلطنت - با ایجاد ستون پایه‌های جدید، در دوران گذار، بنام پاسداری از انقلاب -، ترسهای شدید را برانگیخته و این ترسها ذهن‌ها را به خود مشغول و گرفتار تردید جدی ساخته‌اند. از این‌رو، ساختار حقوقی دوران گذار باید پیشاپیش معلوم بگردد و موضوع نقد و تصحیح شود تا که مردم ایران آن را اطمینان بخش بیابند و بپذیرند.

سند حاضر، انتقال حاکمیت به مردم ایران را به ترتیبی پیشنهاد می‌کند که از روز نخست، نهادهایی که تشکیل می‌شوند بیانگر مردمسالاری حقوند باشند. افزون به اینکه عمل به حقوق پنج‌گانه و بکاربردن قواعد خشونت‌زدایی از سوی شهروندان، نیازمند رهایی کامل از استبداد نیست، بلکه روش استبدادزدایی در سطوح مختلف زندگی شهروندان و جامعه مدنی و سرانجام دولت هستند.

گذار از استبداد به مردم سالاری و تثبیت مردم سالاری مبتنی بر حقوق و کرامت انسان، به یک میثاق ملی حقوقی نیاز دارد که شرایط و روشهای جایگزین را ارائه کند. بدین‌سان، تدوین و نشر متنی بعنوان ساختار حقوقی دوران گذار که اصول راهنمایی برای سامان بخشیدن حقوقمدارانه به اداره کشور- در این دوران سرنوشت ساز- باشد، ضرور است. مهمترین کارکرد سند ساختار حقوقی دوران

گذار روشنایی بخشیدن به مراحل عمده دوران گذار به یک دولت حقوقمدار پایدار است.

بنابر این، تا زمان تصویب قانون اساسی، سند حاضر، قانون مرجع دوران انتقال حاکمیت به ملت ایران است. قانون اساسی جمهوری اسلامی بر پایه ولایت مطلقه فقیه ملغی و فاقد اعتبار است. قوانین و مقررات ناسازگار با حقوق انسان، حقوق شهروندی، حقوق ملی، حقوق ایرانیان به عنوان عضوی از جامعه جهانی، حقوق طبیعت و یا با این اصول راهنما، در حدود ناسازگاری‌اشان، نامعتبراند. برای اداره امور کشور و تا تصویب قوانین جدید، شماری از قوانین و مقررات عادی سازگار با حقوق فوق لازم الاجرا هستند.

در دوران گذار، چهار قوه وجود دارند که با یکدیگر دولت موقت را تشکیل می‌دهند: شورای ملی انتقال حاکمیت به مردم ایران، حکومت انتقالی، شورای عالی قضایی دوران گذار و شورای رسانه‌های ملی. علاوه بر این چهار قوه، هیات حقیقت یاب و صلح همگانی نیز تشکیل می‌شود. نحوه تشکیل و وظایف هر یک از این پنج نهاد در این سند که ساختار حقوقی دوران انتقال حاکمیت به مردم ایران است، مشخص شده است.

برای دوران گذار انتقال حاکمیت به ملت ایران و استقرار دولتی حقوقمدار و حقوقمند و حقوند از زمان اعلام رسمی استقرار شورای انتقال حاکمیت در ایران، یک سال تا حداکثر هجده ماه در نظر گرفته می‌شود. هر چند کوشش متصدیان دولت در دوران انتقال و جامعه مدنی باید این باشد که این دوران هرچه زودتر به سر آید.

۱. حقوق اساسی

اصل یکم: در ایران دوران گذار، حقوق پنج‌گانه - که امید است مردم ایران هم اکنون عمل به آنها را آغاز کنند - اجرا خواهند شد. از این‌رو، هرگونه تبعیض بر مبنای جنسیت و مذهب و قومیت و زبان و رنگ و اصل و نسب و نیز این و آن نهاد ممنوع است. حاکمیت قانون برپاست و همگان در حقوق و تکالیف که عمل به حقوق باید باشند، برابرند. عمل به حقوق پنج‌گانه شهروندان را از منزلت بمعنای برخورداری از حمایت‌های قضائی و غیر آن و نیز کرامت برخوردار می‌کند. بدین‌خاطر، ویژگی‌گرایی‌های موجود الغاء می‌شوند و هر چهار قوه مسئولیت حمایت بدون تبعیض از یک‌ایک شهروندان را برعهده می‌گیرند. از این‌رو، برابر قانون، تنظیم رابطه‌ها توسط حقوق بسط می‌یابد و تبعیض‌ها و نابرابری‌های ناشی از نقض حقوق لغو می‌شوند. محرومیت زدایی از اقشار آسیب‌پذیر جامعه آغاز می‌گردد. تأکید می‌شود که طبیعت از حقوق خود و همه شهروندان، از حقوق انسان و از حقوق شهروندی برخوردار می‌شوند و حقوق ملی و حقوق ایران بمثابه عضو جامعه جهانی راهبر سیاست خارجی ایران می‌گردند.

اصل دوم: از آنجا که زنان و مردان به مثابه انسان از حقوق برابر برخوردارند، کلیه اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی و قوانین مدنی و کیفری و اداری و دیگر قوانین جمهوری اسلامی مربوط به زنان که ناقض حقوق بنیادین آنان هستند و یا به زیان زنان تبعیض آشکار قائل شده‌اند، از زمان رسمیت یافتن شورای انتقال حاکمیت به مردم ایران ملغی هستند.

اصل سوم: شخصیت و کرامت ذاتی هر انسان خدشه‌ناپذیر است. قانون، مصوبه و یا سیاستی که مغایر با حقوق انسان باشد نامعتبر و اجرای آن ممنوع می‌شود. هرگونه رابطه سلطه‌گر - زیر سلطه میان دو شخص و یا بین شخص و یک گروه و یا میان چند گروه، ممنوع می‌شود.

اصل چهارم: رعایت حقوق و کرامت غیر ایرانیان ساکن ایران الزامی است. از این‌رو، بر وفق ضوابط قانونی مربوط به امور خارجیان، که متناسب با حقوق

پنجگانه وضع می‌شوند، به امور آنان از جمله حق اقامت، تحصیل، کار، ازدواج و حقوق شهروندی و یا تقاضای دریافت تابعیت ایرانی، رسیدگی می‌شود.

تبصره: در دوران انتقال حاکمیت به مردم ایران، مرزهای کشور بسته می‌شوند و تنها ورود و خروج کسانی مجاز می‌شود که گذرنامه (مورد شهروندان ایرانی) و یا اجازه ورود (مورد اتباع کشورهای دیگر) از حکومت دوران گذار داشته باشند.

اصل پنجم: مجازات اعدام و شکنجه و هرگونه رفتار منافی کرامت انسان، بی‌درنگ ممنوع می‌شود.

اصل ششم: نهاد دولت (مجموعه چهار قوه مقننه، قضائیه، مجریه و رسانه‌های ملی) از نهاد دین جدا خواهد شد و به دین دولتی و دولت دینی پایان داده می‌شود. هیچ دین و مرام و عقیده‌ای رسمیت دولتی نمی‌یابد و هیچ کس به دلیل داشتن و یا نداشتن دین و یا مسلک یا اندیشه و مرامی، از امتیازی برخوردار یا از آن محروم نمی‌شود.

اصل هفتم: کشور ایران مستقل و تجزیه ناپذیر است و جمهور شهروندان، به صفت فرد و ملت، بر تمام وطن حق دارند.

اصل هشتم: دولت دوران گذار در کشور ایران، نهاد مستقل و واحدی است که بر اساس موازین بهم پیوسته حقوق انسان، حقوق شهروندی، حقوق ملی و حقوق جامعه ملی بعنوان عضو جامعه جهانی و حقوق طبیعت تشکیل یافته و بر طبق این اصول سامان می‌پذیرد. در جا، دولت موظف به کوشش جهت بکارگرفتن امکانات موجود و ایجاد امکانات ضروری با همکاری جامعه مدنی برای برآوردن نیازهای اساسی شهروندان و رشد آنها بر پایه استقلال و آزادی و بر میزان عدالت اجتماعی و آبادانی طبیعت می‌شود..

اصل نهم: اساس سازماندهی کارهای گوناگون در دوران گذار، تشکیل شورا بر مبنای گفتگو و یافتن نظر جمعی و بر مبنای هر شهروند یک رأی می‌باشد.

مقام‌ها، از انتخابی و انتصابی، موروثی نیستند و انتخاب افراد بر اساس دانش و توانایی هر فرد صورت می‌گیرد.

اصل دهم: بنابر اصل استقلال، رابطه‌ها با کشورها، بر وفق اصل نه مسلط نه زیر سلطه، و حفظ حقوق ملی و حقوق طبیعت و حقوق جامعه ملی به عنوان عضو جامعه جهانی تنظیم می‌شوند. هیچ شخص و مقام و گروه و نهاد و سازمان و دولتی شریک در حاکمیت ملی نیست.

اصل یازدهم: سازماندهی دولت در دوران گذار برای انتقال حاکمیت به ملت ایران - که، بنابر اصل هشتم، باید سازگار با حقوق پنج‌گانه باشد -، از راه تغییر ساختار استبدادی دولت، با هدف ناممکن کردن بازسازی استبداد، برفوق اصول راهنمای انتقال حاکمیت به مردم ایران، تجدید می‌شود.

اصل دوازدهم: هر شهروند بر اداره جامعه خود حق دارد و به عنوان عضو جامعه ملی، حق خویش را مستقیم از راه همه‌پرسی، و یا غیر مستقیم، از راه رأی آزاد و مخفی به نامزدهای مقبول خویش اعمال می‌کند.

اصل سیزدهم: هیچکدام از اصول استقلال و آزادی و وحدت ملی و کثرت‌گرایی و حق اشتراک و حق اختلاف و تمامیت ارضی کشور بر یکدیگر تقدم و تأخر ندارند و عمل به آنها و حراست از آنها حق و وظیفه دولت و همه شهروندان است.

اصل چهاردهم: تشکیل و فعالیت احزاب و جمعیت‌های سیاسی و دینی و مرامی و انجمن‌ها و سندیکاها و تعاونی‌های صنفی آزاد است و هریک از آنها در حوزه خود در حقوق، با یکدیگر برابرند و تبعیضی بین آنها نیست. سازمانهایی که تشکیل می‌شوند، در تشکیل و عمل، نباید ناقض حقوق اعضای خود باشند و وظیفه‌دارند نگهبان حقوق اعضای خویش باشند.

اصل پانزدهم: هیچ شخص، گروه و یا حزب و یا جمعیتی حق ندارد بنام عقیده‌ای و یا مرامی و به استناد برخورداری از حمایت اکثریت شهروندان، در پی سلطه‌گری بر مردم یا شخص و یا گروه و یا حزب و جمعیت دیگری باشد.

۲. شورای ملی انتقال حاکمیت به مردم ایران

اصل شانزدهم: شورای ملی انتقال حاکمیت به مردم ایران نهادی است که مشروعیت خود را از جنبش همگانی مردم و از خلال توافقات سیاسی حاصل از مشارکت فعال اکثریت ایرانیان شرکت کننده در جنبش عمومی مردم بر ضد جمهوری اسلامی ایران بدست می‌آورد. از آنجا که نوع تغییر رژیم نوع بدیل را نیز معین می‌کند، بنابر این که تغییر به یمن جنبش همگانی روی دهد، سمت یابی جنبش و نقشی که شورا در آن ایفا می‌کند، تعیین کننده آن بمثابة مقام تصدی کننده دوران گذار است. افزون بر این، پس از انتخابات شوراهای شهر و روستا مردم هر استان با رأی اکثریت نمایندگان منتخب خود، یک نماینده برای عضویت در شورای ملی انتقال حاکمیت انتخاب می‌کنند. این نمایندگان به جمع نمایندگان شورای انتقال حاکمیت به مردم می‌پیوندند. اعضای شورا با همان هویت سیاسی که به عضویت آن درآمده‌اند، خدمت می‌کنند. هرگاه معلوم شود هویت سیاسی واقعی خویش را پنهان کرده‌اند و یا با درآمدن به عضویت شورا، آن را تا حد ضد هویتی تغییر دهند که بدان شناخته بوده‌اند، با رأی اکثریت از عضویت شورا بر کنار می‌شوند.

وظایف این شورا عبارتند از:

۱. انتخاب رئیس حکومت انتقالی و تایید صلاحیت وزیران او
۲. تشکیل شورای عالی قضایی موقت
۳. تعیین اعضای نظارت بر انتخابات
۴. تشکیل هیأت ملی حقیقت یابی، و صلح
۵. نگهبانی از حقوق پنج‌گانه (حقوق ذاتی حیات انسان، حقوق شهروندی، حقوق جامعه ملی، حقوق جهانی ایرانیان به عنوان عضوی از جامعه جهانی و

- حقوق طبیعت) و التزام بدانها در تدوین قوانین و نظارت بر اجرای آنها توسط سازمانهای دولتی و برداشتن موانع عمل به این حقوق
۶. شفافیت بخشیدن به قراردادها و روشن ساختن وضعیت کلی کشور در همکاری با حکومت انتقالی
۷. رسیدگی به وضعیت نهادهای موازی که در دوران ولایت فقیه تشکیل شده‌اند، از طریق اصلاح و ادغام آن نهادها در نهادهای حقوقمند.
۸. تشکیل شورای رسانه‌های ملی دوران گذار
۹. نظارت بر رعایت و اجرای ساختار حقوقی دوران گذار

فعالیت‌های شورا باید شفاف و علنی باشند. موارد مربوط به امنیت ملی مستثنی و در جلسه غیر علنی قابل طرح می‌شوند. برای تشکیل جلسات غیر علنی رأی دو سوم اعضای شورا ضرور است. تصمیمات شورا جز در مواردی که استثنا می‌شوند به مردم کشور بطور کامل گزارش خواهند شد.

اصل هفدهم: همه اعضای شورا، بر وفق باور خود، سوگند زیر را ادا می‌کنند:

«مردم ایران را به شهادت می‌گیرم که ضمن پرهیز از هرگونه خودکامگی، بر حفظ و حمایت از اصول استقلال و آزادی و وحدت ملی و تمامیت ارضی کشور، به عنوان مجموعه‌ای تفکیک ناپذیر، عامل و بر عهد خود به این اصول وفادار بمانم و صادقانه به مسئولیت‌های خویش، به عنوان عضو شورای انتقال حاکمیت به مردم، عمل کنم. من با تمام توان در دفاع از مجموعه بهم پیوسته حقوق انسان، حقوق شهروندی او، حقوق جامعه ملی و حقوق این جامعه بعنوان عضو جامعه جهانی و حقوق طبیعت، می‌کوشم و بر طبق سند ساختار حقوقی و آیین نامه داخلی آن انجام وظیفه می‌کنم.»

اصل هجدهم: وظایف ریاست شورای ملی انتقال حاکمیت به مردم را آیین نامه داخلی شورای انتقال حاکمیت تعیین می‌کند. این آیین نامه توسط اعضای آن شورا تدوین می‌شود.

اصل نوزدهم: برای هر اجلاس، تمام اعضای شورای انتقال حاکمیت باید دعوت شوند. حضور نصف بعلاوه یک اعضای شورا شرط رسمیت یافتن هر اجلاس است. مصوبات شورا به رأی نصف بعلاوه یک کل اعضای شورای انتقال حاکمیت به مردم نیاز دارد.

اصل بیستم: قانون اساسی جمهوری اسلامی فاقد اعتبار است. قوانین و مقررات عادی باقی مانده در صورتی که با حقوق انسان و حقوق شهروندی او و حقوق ملی و حقوق طبیعت و با این اصول راهنمای دوران گذار ناسازگاری نداشته باشند اعتبار دارند. مرجع تشخیص این ناسازگاری، شورای ملی انتقال حاکمیت به مردم است. این شورا هیأتی موقت به عنوان هیأت رسیدگی به قوانین جاری را با ترکیب زیر تشکیل می‌دهد:

- سه تن از حقوقدانان به انتخاب اعضای هیأت‌های علمی دانشکده‌های حقوق دولتی و آزاد کشور
 - سه تن از وکلای با سابقه دادگستری به انتخاب کانون وکلای دادگستری ایران
- هرگاه برابری اعضای زن و مرد ممکن نباشد، دست کم دو تن از اعضای این هیأت باید از زنان حقوقدان باشند.

شورای انتقال حاکمیت پس از مشورت با هیأت رسیدگی به قوانین و مقررات، نظر نهایی خود را بدون تأخیر در مدت زمان معقول به حکومت موقت برای اجرا ابلاغ می‌کند.

اصل بیست و یکم: شورای ملی انتقال حاکمیت به مردم ایران در مقام تصمیم‌گیرنده موظف است که جامعه را از فعالیتهای خود آگاه کند. در اتخاذ تصمیم‌ها و انتخاب‌ها از جامعه مدنی یاری بخواهد و از مشورت شهروندان بهره برد. رسانه‌های همگانی، تحت مدیریت شورای رسانه‌های ملی دوران گذار، موظف به انتشار مذاکرات شورا و مصوبه‌های آن هستند.

۰۳. شورای عالی قضائی موقت

اصل بیست و دوم: دستگاه قضایی لازم است به سرعت استقلال خود را بازیابد. هر عضوی از این دستگاه که در نقض فاحش و نظامند حقوق انسان نقش داشته و یا دارای سابقه صدور احکام ظالمانه باشد، از خدمت در این قوه ممنوع می‌شود. مرجع رسیدگی به وضعیت این اشخاص، شورای عالی قضائی موقت است که ضمن مشورت با کانون وکلا و جامعه حقوقدانان و مدافعان حقوق بشر در این مورد اقدام می‌کند.

اصل بیست و سوم: شورای عالی قضائی موقت، اداره امور مربوط به قوه قضائیه اعم از استخدام و نصب و عزل قضات و تغییر محل مأموریت و تعیین مشاغل و ترفیع آنان را بر عهده دارد. ترکیب این شورا عبارت است از:

۱. سه نفر از مستشاران یا رؤسای شعب دیوان عالی کشور به انتخاب هیات عمومی دیوان،
۲. شش نفر از دادرسان با تجربه و پاکدامن که دارای لا اقل ده سال سابقه خدمت قضائی مستمر باشند
۳. دادستان کل کشور
۴. رئیس دیوان عدالت اداری
۵. رئیس دیوانعالی کشور که ریاست شوری را نیز بر عهده دارد.

تمامی اعضائی که شورای انتقال حاکمیت به مردم بر می‌گزینند باید سابقه رعایت حقوق انسان و مخالفت با عامل استبداد شدن قوه قضائیه را داشته باشند.

اصل بیست و چهارم: دادرسان دادگاه‌ها مکلفند از اجرای تصویب‌نامه‌ها و آئین‌نامه‌ها و نظامنامه‌ها و بخش‌نامه‌های رژیم گذشته که مخالف با مفاد صریح اصول راهنمای دوران گذار هستند، خودداری کنند.

اصل بیست و پنجم: تشکیل هرگونه دادگاه ویژه یا استثنائی ممنوع است.

اصل بیست و ششم: هیچ جرم و کیفر و یا دادرسی کیفری بدون وجود قانونی که وضع شده باشد، از سوی هیچ مقامی قضایی وضع و اجرا نمی‌شود. از این رو جرائمی که قوه قضائیه خود وضع کرده باشد ملغی هستند و محکومان به این جرائم حق اعاده حیثیت و جبران خسارت را دارند.

اصل بیست و هفتم: دادخواهی و داشتن وکیل حق مسلم همگان است. فاقدان امکان، بر یافتن امکان، حق دارند و دولت دوران گذار نیز باید دادخواهان فاقد امکان را از امکان برخوردار کند.

اصل بیست و هشتم: تحریک و تشویق به خشونت و نیز حکم به تکفیر اشخاص جرم است. صدور هرگونه حکم قضائی در انحصار قوه قضائی است و اجرای حکم نیز با قوه مجریه است.

۴. هئیت حقیقت یاب و صلح همگانی

اصل بیست و نهم:

• از آنجا که شهروندان بسیاری بخاطر عقاید دینی یا مرامی و یا اندیشه و عمل سیاسی، گرفتار ستم دولت ولایت مطلقه فقیه و سازمان‌ها و گروه‌های «سیاسی و عقیدتی» شده‌اند و این رژیم و سازمانها و گروههای در خدمت آن شهروندان ایرانی و نیز غیر ایرانی را از حق حیات محروم و یا به حقوق آنها تجاوز کرده‌اند و با زندانی کردن و شکنجه و روشهای دیگر، زیانهای روحی و جسمی به آنها وارد کرده‌اند،

• از آنجا که بر وفق میزان عدالت ترمیمی، قربانیان و خانواده‌ها و نزدیکان آنان و تمامی جامعه بر ترمیم و جبران حق دارند،

- از آنجا که جنایت بر ضد بشریت شامل مرور زمان نمی‌شود،
- از آنجا که جمهور مردم نیازمند جریان آزاد داده‌ها و اطلاعات، بنابراین، زمان لازم برای اطلاع شفاف از آنچه بر قربانیان جنایتهای گذشته، هستند و وجدان‌های اخلاقی و تاریخی می‌باید غنای لازم را بیابند تا که استبداد دیگر هیچ‌گاه بازسازی نگردد و جنایت بر ضد شهروندان را روش نگرداند و وجدان هر شهروند واقف به حقوق خویش شود و عمل به این حقوق، همگانی و مداوم بگردد،
- از آنجا که قربانی هر جنایت و هر بی‌عدالتی تنها او نیست، بلکه تمامی انسانیت است،
- از آنجا که هم حق دفاع از حقوق دیگران، وهم مطالبه دفاع از حق خود از دیگران، حق هر شهروند است
- از آنجا که اگر شهروندی خود را در محنت دیگری شریک نداند و مسئول و موظف به زدودن محنت او و دفاع از حقوق او نداند و مبارزه با بی‌عدالتی را حق خویش نشمارد و به این حق عمل نکند، دموکراسی که یکی از ارکان آن برابری همگان در برخورداری از حقوق و امکانهای لازم برای برخورداری از حقوق است، استقرار و استمرار نمی‌یابد،
- از آنجا که تا جرم، بدون حضور مجرم در برابر قاضی عادل، محرز نشود، جامعه از جرمهایی که واقع شده‌اند آگاهی بدون خدشه نمی‌یابد و آنها را برسمیت نمی‌شناسد و مسئولیت خویش در وقوع جرائم و جنایتهای را نیز نمی‌پذیرد،
- از آنجا که وجدان تاریخی جامعه نیازمند آن است که تاریخ شخصی قربانیان به تاریخ رسمی بدل شود،
- از آنجا که بر میزان عدالت ترمیمی، ترمیم و جبران زیانهای قربانیان و جامعه بس دشوار است،

• از آنجا که خلاء رسیدگی قضائی بر میزان عدالت ترمیمی را انتقام‌گیریهای شخصی پر می‌کند که سبب بسط خشونت در سطح جامعه و تنظیم رابطه‌ها توسط زور، بنابراین، بازسازی استبداد می‌شود،

باید قربانیان توان دادخواهی پیداکنند، تا که با دردها و رنج‌های خویش، تنها نمانند و بتوانند به نظام جدید که بر میزان عدالت اجتماعی برپا می‌شود، اعتماد بیابند و امید به حال و آینده و شرکت در جامعه حقوند، آنها را از غم گذشته و یأس و احساس ناتوانی که گرفتارش هستند، برهاند.

در نتیجه، بمحض شروع بکار شورای موقت انتقال حاکمیت به مردم ایران، در رابطه با جرایم سیاسی- عقیدتی، با هدف ترمیم و جبران، بعد از رایزنی با احزاب و سازمانهای مختلف سیاسی و شخصیت‌های مبارز و مستقل و فعالان جامعه مدنی و حقوق بشری و حقوقدانان، هیأت حقیقت یابی و صلح و و آشتی همگانی، بر وفق ضوابط عدالت ترمیمی، مشغول بکار می‌شود. این هیأت وظایف زیر را دارد:

۱. جمع‌آوری اسناد و مدارک در باره جنایتهای سیاسی - عقیدتی که در دو رژیم پهلوی و جمهوری اسلامی انجام گرفته‌اند. موارد نقض حقوق انسان می‌توانند توسط مقامها و مأموران دولت و یا اعضای احزاب و سازمانهای سیاسی و یا عقیدتی ارتکاب یافته باشند.

۲. جمع‌آوری و دسته‌بندی کلیه شکایتها از مسئولان سابق و یا از افراد دیگری که تصمیم‌های سیاسی و یا عملکردهای سیاسی - عقیدتی‌شان منجر به جنایت شده است. هدف از این کار، یافتن حقیقت و گزارش نهائی آن به مردم ایران است.

۳. این هیأت به شرح حال کلیه قربانیان و شرح مآو‌ق‌ع توسط بستگان و نزدیکان قربانیان گوش فرا میدهد. از قربانیان و بستگان و نزدیکان آنها می‌خواهد حقیقت و تمام حقیقت را بی‌کم و کاست شرح کنند.

۴ - بنابر وظیفه کشف حقیقت و ترمیم و جبران زیان وارده، هیأت «کشف حقیقت و ترمیم و جبران» تمامی مقامها و مأمورانی که حاضر به اعتراف به اعمال خود و یا دفاع از خود هستند را احضار می‌کند و به گفته‌های آنان گوش فرا می‌دهد. هیأت «حقیقت یابی و صلح» اصل را بر برائت می‌گذارد و با رعایت اصول راهنمای قضاوت، هدف را ترمیم و جبران زیانها و بازگویی حقیقت می‌شناسد. مظنونین تا یکسال بعد از تشکیل هیأت حق دارند خود را معرفی و تقاضا کنند هیأت اعتراف به عمل ارتكابی را از زبان آنها بشنود و تقاضای عفو کنند.

۵. کلیه جلسات هیأت «حقیقت یابی و صلح» در رابطه با قربانیان و متهمین علنی هستند. مگر به درخواست خانواده قربانیان و یا تشخیص هیأت به لحاظ تأمین امنیت. کلیه وسایل ارتباط جمعی حق حضور در جلسه‌ها را دارند. بازگویی‌ها و اظهارات قربانیان و مرتکبان شفاف و در وقت مقتضی در اختیار مردم قرار می‌گیرند حتی اگر پخش مستقیم به ملاحظه حفظ امنیت و یا خواست خانواده‌ها بلافاصله انجام نگیرد.

۶. عفو مشروط و فردی و منوط به ترمیم و جبران است. و نیز، موکول است به اعتراف به حقیقت. عفو نمی‌تواند بدون اعتراف به حقیقت بعمل آید. عفو نمی‌تواند جمعی و گروهی باشد. حکم عفو تنها در باره جرائم و جنایتهای غیرقابل جبران اما قابل ترمیم مانند قتل، شکنجه، حبس کردن و... که در رابطه با مسائل عقیدتی - سیاسی - دینی ارتكاب شده‌اند صادر می‌شود و در باره جرائم جبران‌پذیر مانند دزدی، سوء استفاده‌های مادی و رشاء و ارتشاء و... صادر نمی‌شود.

۷. هیأت بنا بر مورد، متخلفان و جنایتکاران را از مناصب دولتی و انتخابی محروم می‌کند.

۸. در صورت کتمان حقیقت از سوی مرتکب جرم و جنایت، سر و کار او و افرادی که حاضر به شهادت دادن نمی‌شوند، با قوه قضائی است. این قوه در باره

مرتکب یا مرتکبان هر جرم یا جنایت قضاوت و بر وفق قانون، در باره آنها، حکم صادر می‌کند.

۹. هیأت «کشف حقیقت و ترمیم و جبران» به غیر از صدور حکم عفو، با شرایط بالا، حق محاکمه ندارد. قضاوت بر عهده قوه قضائی است. بعد از گذشت دوازده ماه، هیأت اطلاعات جمع آوری شده در باره کسانی که عفو نشده‌اند را به تدریج در اختیار دستگاه قضائی قرار می‌دهد.

۱۰. هیأت فهرستی از قربانیان تهیه می‌کند و گزارش نهایی‌اش باید شامل این فهرست باشد. این هیأت فهرستی نیز از وابستگان قربانیان و پیشنهادهای لازم برای ترمیم یا جبران مادی و معنوی ستم روا رفته بر قربانیان و وابستگان آنان را ارائه می‌کند.

۱۱. این هیأت تا زمانی که رسیدگی به تمامی موارد را به پایان نبرده‌است، بکار خود ادامه می‌دهد. مگر این که، در پی استقرار دولت حقوقمدار، هیأت گزارش کار خود را به مجلس تقدیم کند و مجلس به ادامه کار آن رأی ندهد.

۱۲. دوران مورد رسیدگی این هیأت، دوران دو رژیم پهلوی و جمهوری اسلامی است. حداکثر مدت کار این هیأت چهار سال است. بعد از پایان مدت چهار ساله، هیأت گزارش کامل خود را به مردم ارائه می‌کند. این گزارش بعنوان سند رسمی منتشر می‌شود. مجلس منتخب مردم می‌تواند بعد از پایان دوره چهار ساله، مأموریت هیأت را تمدید کند.

۵. حکومت دوران انتقال

اصل سیم: رئیس حکومت دوران انتقال حاکمیت به مردم ایران با رأی اکثریت شورای ملی انتقال حاکمیت به مردم، تعیین می‌شود. او هیأت وزیران را از میان چهره‌های شاخص ملی انتخاب می‌کند. وزیران اعتبار نامه خود را از شورای انتقال حاکمیت به مردم ایران کسب می‌کنند. ریاست حکومت دوران انتقال در

غیاب رئیس این حکومت، با معاون اول وی است. مصوبات هیأت وزیران و معاون او بایستی به اطلاع و تصویب رئیس حکومت دوران انتقال برسد. آنها در مقابل رئیس حکومت پاسخگو هستند. شورای انتقال حاکمیت به مردم ایران حق استیضاح وزرای حکومت را دارد. ورقه استیضاح باید به امضای یک سوم اعضای شورای انتقال حاکمیت برسد.

اصل سی و یکم: به درخواست حکومت دوران انتقال، شورای ملی انتقال حاکمیت به مردم ایران و حکومت این دوران، برای تعامل و تسریع در تصمیم گیری، جلسات مشترک برگزار می‌کنند.

اصل سی و دوم: برگزاری انتخابات بر عهده وزارت کشور حکومت دوران انتقال است. نظارت بر هر نوع انتخابات و مراجعه به آرای عمومی، توسط نهاد مستقل انتخابات انجام می‌گیرد. اعضای این نهاد حداقل هفت تن خواهند بود که توسط شورای انتقال حاکمیت به مردم ایران انتخاب می‌شوند. این اعضا از میان کسانی انتخاب می‌شوند که در حکومت و شورای انتقال حاکمیت به مردم ایران عضویت نداشته باشند و حتی‌المقدور در نهادهایی عضویت داشته باشند که سابقه طولانی در دفاع از حقوق و مبارزه برای انتقال حاکمیت به مردم کشور را داشته باشند.

تبصره: سازمانهای بین‌المللی دفاع از حقوق انسان و حقوق شهروندی که بی‌طرف باشند، هرگاه تقاضا کنند، بعنوان ناظر پذیرفته می‌شوند.

اصل سی و سوم: حکومت دوران انتقال موظف است شرایط لازم برای بازگرداندن استعدادها به ناحق رانده شده از کشور و یا مهاجرت‌گزیده از ایران را به منظور مشارکت در استقرار و استمرار و پیشبرد دموکراسی و خدمت به وطن فراهم آورد.

اصل سی و چهارم: سیاست خارجی ایران در دوران گذار بر پایه استقلال و آزادی و حقوق پنج‌گانه و عدم مداخله در امور کشورهای دیگر و حسن

همجواری بنا می‌شود. رئیس حکومت دوران انتقال، به پیشنهاد وزیر امور خارجه و تصویب شورای انتقال حاکمیت به مردم ایران، سفیران ایران در کشورهای خارجی را در اولین فرصت تعیین می‌کند. این سفیران مبشر حق صلح و دیگر حقوقی می‌گردند که سزاست اصول قوانین اساسی بگردند. اینان بر وفق اصل چهارم، در عادی کردن روابط خارجی و استیفای حقوق ترضیع شده مردم ایران اقدام می‌کنند.

اصل سی و پنجم: حکومت دوران انتقال قراردادهای منعقد شده با دیگر کشورها و بحرانهای بزرگ از گذشته تا امروز، از جمله گروگانگیری در سفارت آمریکا، جنگ عراق با ایران، سیاست هسته‌ای و دخالت نظامی در کشورهای منطقه و ... را بررسی می‌کند و نتیجه را به شورای انتقال حاکمیت به مردم ایران و مردم ایران بطور شفاف گزارش می‌کند.

اصل سی و ششم: وظایف مهم حکومت دوران انتقال:

۱. ایجاد امکانات برای آنکه شهروندان از حقوق خود برخوردار شوند و تأمین امنیت ملی و دفاع از مرزها
۲. اداره کشور (مالی و سیاسی و...)
۳. اطلاع رسانی و شفاف سازی در باره وضعیت کشور
۴. برگزاری انتخابات شوراهای شهر و استان: در کمتر از چهار ماه بعد از استقرار حکومت دوران انتقال، انتخابات شوراهای شهر و روستا در سراسر ایران انجام می‌گیرد. شوراهای هر استان یک نماینده برای عضویت در شورای انتقال حاکمیت انتخاب می‌کنند. تا زمان تشکیل شوراها طبق قانون اساسی، این شوراها بکار خود ادامه می‌دهند.
۵. تشکیل بحث‌های آزاد میان حقوقدانان و صاحبان دیگر دانشها در باره قانونهای اساسی پیشنهادی، به ترتیبی که شهروندان از آنها آگاهی بایسته را بیابند و برگزاری انتخابات مجلس مؤسسان.
۷. انجام فرآیندوم برای تصویب قانون اساسی توسط مردم.

۸. برگزاری انتخابات طبق قانون اساسی جدید و تهیه مقدمات لازم برای استقرار دولت جدید

زبان و خط و پرچم و سرود

اصل سی و هفتم: زبان و خط رسمی کشور ایران فارسی است. اسناد و مکاتبات و متون اداری باید با این زبان و خط باشد. زبان فارسی بعنوان زبان مشترک در تمام مدارس ایران تدریس می‌شود. شهروندان ایرانی از این حق نیز برخوردارند که از زبان مادری خود، در آموزش و در مطبوعات کشور و نیز رسانه‌های گروهی استفاده کنند.

اصل سی و هشتم: تا زمانی که مردم مستقیم یا توسط نمایندگان خود ویژگی‌های پرچم ملی ایران را تعیین کنند، پرچم موقت ایران در دوران گذار، به سه رنگ افقی سبز و سفید و سرخ خواهد بود.

اصل سی و نهم: سرود ملی ایران باید بیانگر ارزش حیات و کرامت انسان و همه دیگر زینندگان و همبستگی ملی و صلح جهانی بر پایه نه مسلط نه زیر سلطه و حقوق پنج‌گانه، بنابراین، ترجمان فرهنگ استقلال و آزادی باشد. این سرود برانگیزنده نیروهای محرکه جامعه ملی به فعال شدن در رشد در استقلال و آزادی و بر میزان عدالت اجتماعی باید باشد. ساختن این سرود به استعداد های هنری پیشنهاد می‌شود. در دوران گذار، سرودهای ملی که ساخته و پیشنهاد می‌شوند، پخش می‌شوند تا شهروندان نظر دهند و بهنگام تصویب قانون اساسی، سرود ملی نیز به تصویب مردم ایران برسد. در دوران گذار، در اجتماع‌ها، پخش سرود «ای ایران» و دیگر سرودها مجاز است مگر سرودهای یادآور استبدادهای پیشین.

نیروهای انتظامی و امنیتی و نظامی

اصل چهارم: نیروهای نظامی و انتظامی، وفادار به حقوق و قوانین پذیرفته در این سند، تحت فرماندهی حکومت دوران انتقالی قرار می‌گیرند.

تبصره: برای آن که هیچگونه خطری کشور را تهدید نکند، سربازان از سربازخانه‌ها مرخص نمی‌شوند و افراد نیروهای مسلح در حال آماده‌باش می‌مانند.

اصل چهل و یکم: نیروهای انتظامی بر مبنای اصول بی‌طرفی و قانونمداری و احترام به حقوق انسان، مسئول حفاظت از امنیت شهروندان و امنیت داخلی کشور و نظم عمومی و اموال عمومی هستند.

اصل چهل و دوم: وظیفه حکومت و شورای انتقال حاکمیت به مردم ایران، مهیا کردن اسباب پدید آوردن ارتش ملی یگانه است. این ارتش از ادغام دو نیروی مسلح موجود پدید خواهد آمد.

اصل چهل و سوم: لازم است نیروهای مسلح نظامی و انتظامی و امنیتی در اختلافات سیاسی داخلی، کاملاً بی‌طرف بمانند. ورود ارتش به عرصه اقتصاد ممنوع است. اما حکومت می‌تواند از تجهیزات نظامی و افراد آن در کارهای عمرانی و رویارویی با سوانح طبیعی و رفع خسارتهای ناشی از آنها، استفاده کند.

اصل چهل و چهارم: از آنجا که اطمینان از زندگی صلح آمیز و برخورداری از امنیت، بنابراین، از تمامیت ارضی و انسجام ملی، ضرورت گذار از استبداد به مردمسالاری است، هر اقدام مسلحانه‌ای به قصد بازسازی استبداد و یا تجزیه کشور، ممنوع و پایان بخشیدن بدان برعهده دولت دوران گذار است.

اصل چهل و پنجم: فرماندهی کل قوا در دوران انتقال برعهده رئیس حکومت انتقالی است. او تلاش لازم برای سازماندهی نیروهای انتظامی و ارتش ملی ایران برابر اصل چهل و دوم را بعمل خواهد آورد. در این کار، از همکاری استعدادهای سالم و دانا به دانش و فنون نظامی برخوردار خواهد شد.

شورای رسانه‌های ملی دوران گذار

اصل چهل و ششم - رسانه‌های در اختیار رژیم ولایت فقیه با استفاده از بودجه دولتی، بیشتر صرف مغزشویی با سانسور حقایق تاریخی و قطع جریان اندیشه و اطلاعات، در چهار دهه گذشته در خدمت استمرار حیات رژیم بوده اند. اما هم این رسانه ها و هم استعداد های انسانی و متخصصین اصحاب رسانه ها و هم منابع مالی و تکنولوژیک آنها متعلق به مردم ایران می باشند و نباید حیف و میل شوند. بکارگیری حقوق مند این ثروت های ملی، در جهت برپایی و پویایی و پیشبرد مردم سالاری، نقشی حیاتی دارد. برای ساماندهی این امر شورای رسانه های ملی دوران گذار برای رسیدگی و اداره همه رسانه های مختلفی که با بودجه دولتی عمل می کنند تشکیل می شود.

اصل چهل و هفتم: برای توانا شدن رسانه ها به انجام این وظایف، شورای رسانه های ملی دوران گذار برای رسیدگی و اداره همه رسانه های مختلفی که با بودجه دولت اداره می شوند، تشکیل می شود.

اصل چهل و هشتم: هدفها و سیاستهای راهبردی که شورا تعقیب خواهد کرد، عبارتند از:

۱. فراهم آوردن امکانات لازم رسانه‌ای برای برقرار کردن جریان آزاد اندیشه‌ها و دانشها و هنرها و داده‌ها و اطلاعاتها و خبرها و نظرها،
۲. الغای سانسورها و آموزش کارکنان برای انتشار هر رویداد همان‌طور که روی داده است و پرهیز از جانبداری از کسی یا گروهی و یا اندیشه‌ای و یا هنری. پرهیز از انتشار خبرهای مجعول به قصد القای ترس‌ها در مردم. پرهیز از ایفای نقش قیم مردم در نوع اندیشیدن و عمل کردن. پرهیز از ایفای نقش مبلغ بسود این یا آن نامزد در انتخابات و یا بقصد اثر گذاردن بر نتیجه انتخابات. پرهیز از باز انتشار خبرهای جعلی رسانه‌های بیگانه برای سمت دادن به اندیشه و عمل مسئولان و مردم. پرهیز از شایعه پراکنی. پرهیز از ترور شخصیت بهر شکل از اشکال. پرهیز از درآوردن رسانه‌ها به خدمت «تغییر از بالا»، بنابراین القای

ناتوانی و ناامیدی و خود بی‌نقش‌انگاری در شهروندان. و پرهیز از تبلیغ به سود شرکت‌های فراملی که همواره آماده تحمیل اقتصاد مصرف محور به کشور و سلطه بر این اقتصادند.

۳. فراهم کردن امکانات لازم رسانه‌ای برای آموزش مداوم حقوق پنج‌گانه (حقوق ذاتی حیات انسان، حقوق شهروندی او، حقوق جامعه ملی، حقوق جامعه ملی به عنوان عضوی از جامعه جهانی و حقوق طبیعت).

۴. فراهم آوردن امکانات رسانه‌ای برای برگذارکردن مداوم بحث‌های آزاد حول حقوق و مسائل مهم تاریخی و ملی و روز داخلی و منطقه‌ای و جهانی.

۵. آشنا ساختن جامعه به قواعد انتخابات آزاد و عادلانه و آموزش فرهنگ استقلال و آزادی با هدف بالا بردن میزان خودانگیختگی در بکارانداختن استعداد خلاقه و دیگر استعدادهای شهروندان.

۶. رسانه‌های ملی نمی‌توانند در اختیار سیاست‌های گروه خاص از جمله خود شورای انتقال حاکمیت به مردم و یا حکومت انتقالی قرارگیرند. در عوض،

۷. رسانه‌های ملی جهت اطلاع رسانی به همه اقشار مردم بایستی امکانات اطلاع رسانی را در اختیار شورای انتقال حاکمیت به مردم ایران و حکومت انتقالی قرار دهند و نیز امکان نقد نظروعمل مقام‌های آنها را [از جمله از طریق برگزاری جلسات بحث آزاد] برای همگان فراهم آورند.

۸. مسئولان رسانه‌های ملی و نیز شورای قضائی آزادی حرفه‌ای خبرنگاران را تأمین و تضمین می‌کنند. به ویژه در زمینه دسترسی آزاد به تمام منابع اطلاع و حق تحقیق آزاد در باره امرهای واقع. جز در مواردی که در اصل شائزدهم، استثناء شده‌اند. خبرنگار و روزنامه‌نگار را نمی‌توان وادار به اظهار یا انکار رأی و نظری در زمینه فعالیت حرفه‌ایش کرد. در مورد شناسایی منبع خبرنگار، مدیر مسئول رسانه با مصونیت کامل قضائی، در صورت حکم قاضی، موظف است که منبع اطلاع و نظر خود را در اختیار قاضی برای انجام تحقیقات بگذارد و قاضی نبایستی نام منبع را علنی نماید و یا در اختیار شاکی قراردهد. در صورت بخطر افتادن جان منبع خیر، قوه قضائیه از طریق حکومت، موظف به حفاظت از جان وی می‌باشد.

اصل چهل و نهم: وظایف شورای رسانه‌های ملی دوران گذار عبارتند از:

۱. نظارت بر کار رسانه‌های ملی برای پیشبرد سیاستها و هدفهای اصل چهل و هفتم
۲. تعیین مسئولان رسانه‌های ملی دوران گذار. اگر عضوی از شورای رسانه‌های ملی دوران گذار، مسئولیت اداره یکی از رسانه‌های ملی یا خصوصی (به غیر از صفحه‌های شخصی در شبکه‌های اجتماعی) را برعهده گیرد، عضویت خود را در این شورا از دست می‌دهد.
۳. رسیدگی و منطبق نمودن حجم کارمندان و سازمان اداری و بودجه رسانه‌ها با وظایف آنها.
۴. این شورا در اولین جلسه با تعیین هیأت رئیسه خود به کار تدوین آیین نامه داخلی خود می‌پردازد.

اصل پنجاهم: اعضای شورای رسانه‌های ملی دوران گذار را شورای انتقال

حاکمیت به مردم برای انجام وظایف بر شمرده در دو اصل چهل هفتم و چهل هشتم تعیین می‌کند. تعداد اعضای این شورا بین نه تا پانزده نفر خواهند بود. اعضای برگزیده باید از صلاحیتهای لازم برای تصدی وظایف برخوردار باشند. از جمله صلاحیتهای اخلاقی و علمی و فنی و توانایی مدیریت و برنامه‌گذاریهای ضرور را باید داشته باشند. اگر برابری ممکن نباشد، دست کم یک سوم اعضای این شورا را زنان باید تشکیل بدهند.

هیچ‌یک از اعضای شورای انتقال حاکمیت به مردم و یا حکومت انتقالی نمی‌توانند عضو شورای رسانه‌های ملی دوران گذار باشند.

اصل پنجاه و یک: حکومت انتقالی وظیفه دارد بودجه این شورا را که به

تصویب شورای ملی انتقال حاکمیت به مردم می‌رسد، در اختیارش بگذارد.

بخش چهارم

ضمیمه‌های حقوق پنج‌گانه

ضمیمه اول در روشهای بهره‌کشی و دزدی و... که امرهای واقع جهان شمول هستند:

۱. اعمال نفوذ و موقعیت:
 - ۱/۱. قضاوت
 - ۱/۲. رشوه‌دادن و رشوه‌گرفتن
 - ۱/۳. رأی بنا حق و ...
۲. مشاغل مختلف را با استفاده از نفوذ و قدرت در دست گرفتن و از بین بردن یا محدود کردن امکانات کار برای دیگران.
 - ۲/۱. از بین بردن وسیله کار و یا تصرف آن و حاصل کار.
۳. اعمال قدرت سیاسی:

- ۳/۱. رشوه گرفتن از و دادن بمقامات اجرایی قدرت سیاسی.
- ۳/۲. غصب با استفاده از قدرت سیاسی
- ۳/۳. ایجاد مدار بسته: قدرتمدار - واسطه - رشوه دهنده به قدرتمدار که پول قدرتمدار را با بهره از واسطه قرض می‌کند و به قدرتمدار بعنوان رشوه می‌دهد؛
- ۳/۴. با استفاده از قدرت مذهبی مال مردم را خوردن
۴. مقام فروشی و لقب فروشی و عنوان و تشخیص فروشی
۵. بالا کشیدن وجوه بیت‌المال: از راه‌های بسیار مختلف: مخارج ساختمان را سه برابر گزارش کردن، خرج فلان عملیات قشونی را که هرگز به وقوع نپیوسته به حساب دولت گذاشتن، به کارمندانی حقوق دادن که وجود نداشته‌اند و ...
۶. خوردن ترکه با استفاده از قدرت، توسط بعضی از وراثت یا دولتیان
۷. خوردن مال یتیم
۸. شهادت دروغ دادن و حق را ناحق کردن و پرونده سازی که امروزه شغل سازمان‌های اطلاعات و امنیت است.
۹. دزد به خانه‌ها فرستادن که مرسوم قدرت بدستان است و انواع دیگر دزدی. دزدی از کار (که امروزه رایج است یعنی کم کار می‌کنند و زیاد بحساب می‌گذارند)
۱۰. مصادره
۱۱. پیش‌کشی و هدیه گرفتن و دادن
۱۲. ازدواج از راه اعمال زور به قصد انتقال ثروت
۱۳. جواز فروشی (اجازه معامله را دولت از عموم گرفته و بخود منتقل می‌کند و بعد جواز معامله را به اشخاص می‌فروشد).

۱۴. بیگاری و نیز برداشت بخشی از ارزش کار کارگر و
- ۱۴/۱. ایجاد بی‌کاری عمدی به هدف پایین نگاه‌داشتن دستمزدها که در نظام سرمایه‌داری کارفرمایان است و
- ۱۴/۲. ایجاد بازارهای مختلف کار بر اساس ملیت و قومیت و جنسیت و دین و نژاد و
- ۱۴/۳. کارگران را یکبار مصرف کردن. هم از راه روزمزد کردن و هم از راه واداشتن به کارهایی دارای خطر ایجاد نقص عضو و یا مرگ
۱۵. قرض گرفتن و پس ندادن به اتکای قدرتمندی
- ۱۵/۱. ایجاد «تله قرض» توسط صاحبان قدرت از راه گرفتار قرض مداوم کردن و این قرض را وسیله استثمار کردن. این امر واقع مستمر، شکل‌های مختلف به خود می‌گیرد یکی از آنها زندگی اکثریت بزرگ را قسطی کردن است.
- ۱۵/۲. وام دادن به شرائط سنگین و وثیقه گرفتن با هدف تملک وثیقه
۱۶. جنگ بخاطر غنیمت و خوردن غنائم (ایجاد رابطه سلطه‌گر - زیر سلطه)
۱۷. قمار (انواع): قمار سیاسی (که به قدرتمند محض جلب عنایت او می‌بازند)، قمار معمولی، بخت آزمایی و...
۱۸. تحمیل مخارج خود به مادون و اهل شهر یا ده یا کشور. شکل جدید آن پرداخت یارانه از حاصل کار کارگران و دهقانان و پیشه‌وران به صاحبان شرکتهای بزرگ است.
۱۹. انواع هزینه‌های قدرت (جشن‌ها، مهمانی‌ها، قشون و ...) اسراف و تبذیر.
۲۰. برداشت از مزد و حقوق کارگران و کارمندان زیردست و ندادن قسمتی از مزد (آنچه از آن به استثمار تعبیر می‌کنند). دانستنی است که سالهای اول بعد از

جنگ جهانی دوم، در غرب، سهم کار ۵۰ درصد بود و امروز - پایان سال ۱۳۹۶ - یک سوم هم کم تر است. در ایران، ۶ درصد است.

۲۱. فروش حیات اشخاص به رقیب (که در ایران رایج بود و هنوز در جهان رایج است: سازمان‌هایی وجود دارند که در ازاء گرفتن پول، مخالف سیاسی کس یا گروه سیاسی را می‌کشند و یا حتی در جنگ داخلی کشوری شرکت می‌کنند).

۲۲. باج و درصد گرفتن به اصطلاح امروزی « کمیسیون»: حرمت واسطه شدن.

۲۳. کاستن از ارزش پول (در گذشته از عیار آن می‌زدیدند و امروز با استفاده از قدرت سیاسی از قدرت خرید آن می‌کاهند).

۲۳/۱. استفاده پول قوی، از جمله با وسیله معاملات بین‌المللی کردن آن، برای صدور تورم به اقتصادهای دیگر و برداشت از آنها، امر واقع مستمر است: هم بخشی از جنگهای ایران و روم بر سر انحصار پول طلا به خود و محکوم کردن رقیب به قناعت به پول نقره و مسی بود. جنگهای صلیبی بخاطر آن بود که جریان طلا از افریقا به خاورمیانه قطع و جریان آن به اروپا منحصر گردد. از جنگ دوم جهانی بدین سو نیز، دلار پول مبادلات بازرگانی در سطح جهان و وسیله برداشت امریکا از اقتصادهای دیگر است.

۲۳/۲. تورم همواره وسیله انتقال درآمد از قشرهایی که جز نیروی کار خود ندارند به اقلیت صاحب امتیاز بوده‌است.

پول و تورم از عوامل مهم روزافزون شدن نابرابری در سطح هر کشور و در سطح جهان هستند.

۲۳/۳. نقش لاشخور که پول دادن هم برای استفاده از فرصت‌های ویژه‌خواری و هم برای ارزان خریدن دارایی‌های مردم نیازمند به پول است.

۲۴. ایجاد بلوا و دعوا و جنگ و استفاده از این فرصت برای دوشیدن طرفین دعوا و جنگ. و نیز

۲۴/۱. ایجاد بحران اقتصادی بقصد بردن سودهای بزرگ. و

۲۴/۲. تخریب طبیعت بقصد سودهای کلان حاصل کردن (آتش زدن جنگلها با هدف خانه‌سازی و یا کشت فرآورده‌های سودآور و...)

۲۵. فروش جرائم (یعنی در ازاء پول، جرم مجرم را به او بخشیدن). این کار در ایران رواج به تمام می‌داشته است و هنوز نیز در ایران و جهان امر واقعی مستمر است.

۲۶. باج گرفتن بابت حمایت از حق و کار و مال و ...

۲۷. وضع انواع مالیات‌ها و عوارض از تولد تا مرگ. و امروزه انواع مالیاتهای مستقیم و غیرمستقیم که برای بیشتر لخت کردن توده بکار می‌روند و ثروتمندان تا بتوانند تن به پرداخت مالیات نمی‌دهند:

۲۷/۱. نابرابری مالیاتی امر واقعی مستمر است. در حال حاضر، این نابرابری بسود سرمایه‌سالاری برقرار است.

۲۸. مالیات را چند بارگرفتن! سابق به زور دو تا سه بار همان مالیات را می‌گرفتند و امروزه فقط شکل آن عوض شده‌است.

۲۹. تیول گرفتن و انواع دیگر تصدی «قانونی» اموال عمومی توسط اشخاص که، امروز، شکل رایج آن «اعتبار» گرفتن با هدف بکاربردن آن در ویژه‌خواری است. بحران اقتصادی جهانی که سالهای اول دهه دوم قرن بیست و یکم میلادی، جهان را فراگرفت، حاصل اینگونه وام‌ستانی بود.

۳۰- کار با سرمایه عمومی یا سرمایه دیگری بدون رضایت او.

۳۱. احتکار.

۳۲. ربا

۳۳. پول بیت‌المال را با بهره‌های سنگین قرض دادن و ربای مضاعف ستاندن.

۳۴. فروش زن بعنوان «جنس» که در انواع مختلف از قدیم تا امروز مرسوم بوده و قدرتمندان با استفاده از تن زن و مرد مال اندوزی می‌کرده‌اند و می‌کنند. درآمد فیلمهای جنسی سینمایی ... برکشیدن خود در سلسله مراتب اجتماعی از طریق زن و...

۳۵. مفت و ارزان خریدن و گران فروختن با استفاده از قدرت تضییق. استفاده از جهل دیگری و مال وی را از چنگش درآوردن به انواع طرق.

۳۶. استفاده از عسرت و تنگدستی برای چپاول تنگدست.

۳۷. استفاده از قدرت سیاسی یا مالی و یا مذهبی برای ارزان خریدن و گران فروختن: مجبور کردن به خرید یا فروش (تجارت به غیر رضایت) و ...

۳۸. خرید و فروش انسان .

۳۹. معامله اشیاء ممنوعه در یک کشور و یا بسا در سطح جهان: انواع قاچاق، خرید و فروش مواد مخدر، مشروبات الکلی در کشورهایی که تولید و مصرف آنها ممنوع است و ...

۴۰. زیاد کردن وزن، وقت فروش، و کم کردن آن، وقت خرید.

۴۱. حساب سازی و بالا کشیدن مال برادر شریک. یا حقوق زیاد از استحقاق برای خود و دیگری نوشتن که امروز مرسوم است.

۴۲. سودابازی (به اصطلاح بورس بازی)، خواننده خود می‌تواند انواع «معاملات» که در واقع قمارند و در دنیای امروز مرسومند را فهرست کند. در اینجا چند مورد مهم را می‌آوریم:

- ۴۲/۱. انواع بورس بازی‌ها که چون کاری در آنها صورت نمی‌گیرد جملگی بکار بهره‌کشی می‌آیند.
- ۴۲/۲. بازیهای تجارتي: بالا بردن یک‌شبه قیمت کالاها ... بالا بردن قیمت ارز کشورها و... .
- ۴۲/۳. خرید و فروشهای صوري مکرر به قصد بالا بردن قیمت کالا، زمین، خانه، سهام
- ۴۲/۴. دلالي با نقش به حداکثر رساندن حجم معاملات و با هدف ایجاد اعتبار صوري و سوءاستفاده کردن از این اعتبار در خورد و برد داشته‌های دیگران
۴۳. انحصار: ایجاد انحصار، خرید یا فروش با استفاده از قدرت سياسي یا مالی
۴۴. انواع فریب دادن‌ها در معاملات، از جمله، پنهان کردن عیب.
۴۵. خوردن مال خدا (خوردن «وجوهات شرعيه» توسط مقامات مذهبی و غیر آن) و موقوفه‌ها
۴۶. خیانت در امانت: یعنی امانات مردم را بالا کشیدن و طرق دیگر خیانت در امانت و رهن گرفتن و خوردن مال و ...
۴۷. انواع کلاهبرداری‌ها: جعل سند، جعل پول، ورشکستگی به تقلب، ثبت اراضی بنام خود و ...
۴۸. تهدید به عقیده برای اخذ مال و پول (مانند متهم کردن به بهایی، وهابی، و یا توده‌ای و غیرهم)
۴۹. بنام خود ثبت دادن اراضی و منابع طبیعی که امروز بیشتر از هر زمان مرسوم گشته‌است. شکل جدید آن «ملی کردن اراضی و جنگلها» و توزیع آنها میان اعوان و انصار است

۵۰. از بین بردن تولید کشاورزی و یا صنعتی با هدف بی‌رقیب شدن و یا ورشکست کردن برای ارزان خریدن شرکت و ... ورشکسته

۵۱. تولید کالاها و خدمات ویران‌گر که نسبت آن به کل تولید مرتب در افزایش است. علت تولید آنها تحمیل مصرف انبوه با هدف خالی کردن هرچه بیشتر جیب مردم زحمت‌کش است. این نوع تولیدها هستند که بیشترین فرصت را برای ویژه‌خواری ایجاد می‌کنند:

۵۱/۱. از جمله خطرناک‌ترین‌ها که مخرب انسان و زمین و محیط زیست هستند، عبارتند از داروهای مهلک و مواد سمی (کودها و...) و مخدرها و فرآورده‌هایی که برای محیط زیست مرگبار هستند. در نتیجه،

۵۱/۲. اسراف در بهره‌برداری از منابع موجود در طبیعت، بخصوص اگر متعلق به کشورهای زیر سلطه باشد.

۵۲. ویژه‌خواری: ایجاد فرصت یا استفاده از فرصت برای به جیب زدن درآمدهای هنگفت که امروز بیشتر از هر زمان به رواج است:

۵۲/۱. اختصاص خدمت به منطقه یا مناطقی با هدف ایجاد فرصت ویژه‌خواری امر واقع مستمری است که امروز در شهرهای کشورهای مختلف جهان، رویه است.

۵۲/۲. انحصار اطلاعات و استفاده از آن در ایجاد فرصت ویژه‌خواری (اطلاع از تصمیم‌های اقتصادی دولت و یا شرکتهای بزرگ).

۵۳. «مالکیت معنوی» یعنی تحصیل امتیاز بهره‌برداری و یا انجام طرح ساختمانی و واگذاری آن با هدف تحصیل سود بی‌زحمت.

۵۴. سلب اختیار انسان‌ها در تشخیص نیازها و شیوه برآوردن آنها با از خود بیگانه کردن مدار باز مادی \leftrightarrow معنوی به مدار بسته مادی \square مادی، بنابراین، از خود بیگانه کردن نیازهای معنوی به نیازهای مادی و ناگزیر کردن انسان‌ها

به مصرف انبوه، بنابراین، پیش فروش کار خود به بهایی که سرمایه‌داری تعیین می‌کند. و

۵۵. محکوم کردن انسان‌ها به پیشخوری، بنابراین، زندگی قسطی که سبب استثمار مضاعف می‌شود.

ضمیمه دوم

در نابرابری‌ها میان مرد با زن که باید از میان برداشته شوند

۱. نابرابری در آفرینش، بنابراین، در طبیعت و سرشت.
۲. نابرابری در حقوق ذاتی حیات
۳. نابرابری دو همسر در حقوق که زوج بودن این دو را بمعنای مجموعه‌ای توانا به همکاری و رشد، ناممکن می‌کند.
۴. نابرابری در کارکرد مرد و زن
۵. نابرابری در اندیشه و سخن و کار نیک و باور
۶. بنابر نابرابری در خلقت و سرشت انگاری، محروم انگاشتن زن از کرامت.
۷. نابرابری در دوست داشتن: زن لایق دوست داشته شدن نیست و ولایت به زن نمی‌رسد.
۸. نابرابری در اغواگری و اغواپذیری: زن اغواگر انگاری از امور واقع مستمر است و جهان شمول است.

۹. نابرابری در منزلت میان زن و فرزند با شوهر .
۱۰. نابرابری در حق مشارکت در اداره جامعه خویش. بنابراین،
۱۱. نابرابری در تصدی مدیریت‌ها
۱۲. نابرابری در تولد و رجحان نوزاد پسر بر نوزاد دختر .
۱۳. نابرابری پدر با مادر از منظر فرزندان
۱۴. نابرابری در برخورداری از حق مالکیت شخصی و کار
۱۵. نابرابری در برخورداری از حاصل کار
۱۶. نابرابری در ارث و نابرابریهای مالی دیگر ناشی از وضعیت نابرابر زن و مرد
بلحاظ بارداری و پرورش فرزندان .
۱۷. نابرابری در ازدواج.
۱۸. نابرابری در طلاق («حق» مرد است!) و انواع طلاق‌های کاهنده منزلت و کرامت زن.
۱۹. نابرابری حاصل از ترک خانواده توسط مرد و محکوم به سه کار شدن زن:
سرپرست خانواده و کار برای تأمین معیشت خانواده و موقعیت مادون در روابط جنسی.
۲۰. نابرابری از این نظر که زن یک همسر اختیار می‌کند اما مرد می‌تواند چند همسر برگزیند. در جامعه‌های مسلمان. امر در جامعه‌های دیگر نیز یک امر واقع مستمر است.
۲۱. نابرابری که اجبار زن است، ولو به زور، به اطاعت از شوهر. این نابرابری، در همه جامعه‌ها طبیعی انگاشته می‌شود. زنان نیز مردانی را ترجیح می‌دهند که «جریزه مطیع کردن زن را داشته باشند». از این رو، این رابطه قوا است که باید با رابطه حق با حق جانشین شود. اگر نه، تا زمانی که بنا بر رابطه قوا باشد، نابرابری برجا می‌ماند.

۲۲. نابرابری از رهگذر سوء استفاده جنسی از زن و بهره‌کشی جنسی از او

۲۳. نابرابری در شهوت‌گرایی (زن شهوت مجسم است و شهوت او را به طرف مرد می‌کشاند). با وجود این، در آمیزش جنسی، زن محکوم به ایفای نقش فعل‌پذیر است.

۲۴. نابرابری از رهگذر ناگزیر کردن زن به تن دادن به سرنوشت مرد، در مرگ و بعد از آن.

۲۵. نابرابری در آموزش و پرورش

۲۶. نابرابری در برآوردن نیازهای اولیه، غذا و بهداشت و پوشاک و مسکن

۲۷. نابرابری از منظر قربانی آزارهای جنسی بودن زن

۲۸. نابرابری در پوشش بلحاظ مجبور بودن زن به حجاب در جامعه‌های مسلمان و پوششی که او را جاذبه جنسی می‌کند در جامعه‌های دیگر

۲۹. نابرابری از منظر رابطه قوای «جنسی» که جامعه‌ها را گرفتار «دیکتاتوری سکس» می‌کند

۳۰. از امرهای واقع مستمر، یکی پیش کش کردن همسر است به قدرتمداران. نوعی از آن که «مشروع» انگاشته می‌شد، زن را طلاق دادن و او را به بستر قدرتمداری فرستادن و سپس به عقد خود درآوردن است. نوعی دیگر پنهان کردن رابطه زناشویی است. نوع سومی مکرر کردن طلاق و رجوع است. و نوع چهارمی طلاق دادن با هدف ناگزیر کردن زن به تسلیم شدن به خواسته‌های شوهر و تن دادن به تحقیر است.

این نابرابریها که بسا تمامی نابرابریها نباشند که از رهگذر روابط قوا ایجاد شده و استمرار جسته‌اند و اندیشه‌های راهنما از خود بیگانه در بیان قدرت، آنها را توجیه می‌کنند. با این وجود، مهم‌ترین‌ها هستند. هرچند اجماع بر سر جانشین کردن آنها با برابری‌ها، بسیار مهم است، اما هرگاه انسان‌ها فرهنگ استقلال و آزادی نجویند و وجدان اخلاقی انسان‌ها پندارها و گفتارها و کردارها را با حقوق نسنجند، بنابراین،

رابطه‌های قوا با رابطه‌های حق با حق جانشین نشوند، اجماع بر سر برابری‌ها، به عمل در نخواهند آمد و رابطه‌های قوا همچنان اندیشه‌های راهنما را از خود بیگانه خواهند گرداند.

ضمیمه سوم

در ویژگی‌های فرهنگ استقلال و آزادی

۱. فرهنگ استقلال و آزادی ترجمان موازنه عدمی است همانطور که ضد فرهنگ قدرت بیانگر ثنویت است. به سخن دیگر، در فرهنگ استقلال و آزادی، عناصر واجد زور وجود ندارند. این ویژگی فرهنگ استقلال و آزادی با شاخصهای زیر قابل اندازه‌گیری است:

۱/۱. زندگی جامعه و بسا طول حیات آن؛

۱/۲. میزان بکار رفتن نیروهای محرکه در رشد و اندازه بکار رفتن آنها در ویرانگری. بنا بر این،

۱/۳. میزان رشد جامعه و اعضای آن و بسا شتاب آهنگ رشد آن و نیروهای محرکه که، در آینده‌های نزدیک و دور، بکار می‌افتند. در نتیجه،

۱/۳. میزان مشارکت جمهور مردم در مدیریت جامعه و وطن خویش و بسا میزان مشارکت آنها در مدیریت زندگی جامعه جهانی

این ویژگی ایجاب می‌کند ویژگی دیگری را که نو به نو شدن است:

۲. فرهنگ استقلال و آزادی فرهنگ زندگی در نو به نو شدن است. زیرا هر ابتکاری میل به کمال دارد و به ابتکار یا ابتکارهای جدید ره می‌برد. از این رو،

فرهنگ استقلال و آزادی مجموعه ابداعات و ابتکارها و خلقهای جدید است و در بر می‌گیرد حاصل نقد شده مجموعه ابداعات و ابتکارها و آفرینندگی‌های پیشین را. در جامعه بسته، فرهنگ استقلال و آزادی عقیم می‌گردد و ضد فرهنگ قدرت بارور می‌شود. بنابراین، فرهنگ استقلال و آزادی فرآورده نظام اجتماعی باز و عامل تحول‌پذیری اناست.

اما این دو ویژگی واقعیت پیدا نمی‌کنند مگر به تحقق ویژگی سوم:

۳. در فرهنگ استقلال و آزادی گذار از اختلاف به اشتراک است. در ضد فرهنگ قدرت، گذار از اشتراک به اختلاف است. گذار از اختلاف به اشتراک و توحید است چراکه به یمن جریان آزاد اندیشه‌ها و دانشها و هنرها و فن‌ها و بحث آزاد و استقلال و آزادی انسانها در نقد، رشد میسر می‌شود و در جریان رشد، اشتراکها بیشتر و اختلافها کمتر می‌گردند. همان‌سان که نابرابری در دانشمندی نیز به یمن برکشیدن کم‌دانشان، به برابری در دانش، می‌انجامد. بدیهی است در جریان رشد، اختلافهای جدید پدید می‌آیند که، به نوبه خود، به توحید می‌انجامد. نو به نوشدن فرهنگ و ارتقای سطح فرهنگ استقلال و آزادی این سان تحقق می‌یابد.

اما گذار از اختلاف به اشتراک و بالا رفتن سطح اشتراک وقتی معنی می‌دهد که هدف ارتقای کیفیت زندگی باشد. ارتقای کیفیت زندگی به کاستن از ویرانی و مرگ و افزودن بر زندگی بمعنای برخورداری از حقوق و، بدان، بر کرامت افزودن است. از این رو، این سه ویژگی ربط مستقیم پیدا می‌کنند با ویژگی‌های زیر:

۴. فرهنگ استقلال و آزادی، فرهنگی است که زندگی می‌بخشد و ضد فرهنگ قدرت، زندگی می‌ستاند. بدین قرار، فرهنگ استقلال و آزادی تنها حق زندگی را بجا آوردن نیست، زندگی بخشیدن نیز هست. زندگی بخشیدن در قلمروهای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و در رابطه انسان با طبیعت، انسان را به نقش و مسئولیتی بر می‌انگیزد که در جامعه‌ها از یادها رفته‌اند. حال آنکه بدون زندگی بخشیدن، زندگی ادامه‌دانی نیز نمی‌شود. به اهمیت این ویژگی فرهنگ استقلال و

آزادی، انسان امروز بسا باید بیشتر پی‌ببرد چراکه محیط زیست او در خطر جدی است و زمان به زمان، بر شمار جانداران و گیاهانی که در معرض نابودی قرار می‌گیرند، افزوده می‌شود و، با این همه نشانه، بشر گویی هنوز باور ندارد که محیط زیست به همان میزان که می‌میرد، می‌میراند.

پس در هر جامعه، میزان حیات محیط زیست گویای توان ادامه حیات آن جامعه در رشد، رشد در استقلال و آزادی است.

۵. آدمی از رهگذر ابتکار و ابداع و خلق، هویت می‌جوید، و فرهنگ استقلال و آزادی، چون زلال است، هویتی که به انسان می‌بخشد، تا بخواهی شفاف است. هویتی که این فرهنگ به انسان می‌بخشد، خالی از اغتشاش است و از رهگذر توان بر توان افزودن، غنا و شفافیت می‌جوید.

بدین‌قرار، به میزانی که هویت آدمی مبهم، تیره و گریزان از روشنایی است، او سازنده ضد فرهنگ قدرت و گرفتار اغتشاش فزاینده در هویت خویش است. در جهان امروز، که «بحران هویت» یک بحران جهانی است، شفاف کردن فعالیتها در تمامی ابعاد زندگی فردی و جمعی را به فردا نمی‌توان بازگذاشت.

هرکس و هر گروه به واسطه رابطه‌ای که با دیگری برقرار می‌کند، از دوستی تا رقابت و از رقابت تا تضاد، به خود هویت می‌بخشد. فرورفتن رابطه‌ها و زندگیها در تاریکی، ناشی از بیشتر شدن رابطه‌های قوا و کمتر شدن رابطه‌های حق با حق در زندگی است. این رابطه‌ها به عامل مهم اغتشاش هویت در جامعه‌های امروز تبدیل شده‌اند. چون رابطه‌های قوا در تغییر هستند، هویت‌های ناشی از آنها، ناگزیر، زمان به زمان، مبهم‌تر و مشوش‌تر می‌شوند.

بنوبه خود، هویت یابی از راه ابتکار و ابداع و کشف و خلق، از هویت جمعی، جدایی ناپذیر است. از این‌رو، باید یکدیگر را حقوق‌مند دانست و تعاون در تولید، بمعنای عام کلمه، را رویه کرد:

۶. هویت جستن از راه ابتکار و ابداع و خلق و این اصل که «من با حقوقمند و کرامتمندم چون همه انسانها حقوقمند و کرامتمند هستم و چون همه هستی‌مندان حقوقمند و کرامتمندند»، برخاسته از وجدان به استقلال و آزادی و دیگر حقوق خویش است. اما اینگونه هویت‌جویی‌ها که من آنم که غیر از دیگری‌ام، دشمن دیگری‌ام، مسلط بر دیگری‌ام، زیرسلطه دیگری‌ام و... برخاسته از ضدفرهنگ قدرتند. در جهان امروز، بیش از پیش، انسانها، گروههای اجتماعی و جامعه‌ها، به خود در رابطه با دیگری، گروه دیگری، جامعه دیگری، هویت می‌دهند. ناسیونالیسم سلطه‌گر، و همه آن بیانهای دینی‌ای که هویت‌جویی از رهگذر بیگانگی جستن با دیگری را توجیه و بسا واجب می‌کنند و آن دسته از سنتها و عرف و عاداتها که کارکردشان تولید حصارهای بلند بر گرداگرد هویت آدمی و زندانی شدن او در گذشته است کار را به جایی کشانده‌اند که، در جامعه‌ها، راههای دوستی و غنا جستن متقابل فرهنگها از یکدیگر یا بسته شده‌اند و یا تنگ و صعب‌العبور گشته‌اند.

بدین‌قرار، فرهنگ حاصل عمل و کنشگری و هویت نیز فرآورده عمل و کنشگری است و ضد فرهنگ حاصل قیاس است.

بدین‌قرار، هر زمان که انسان از قیاس‌گویای رابطه قوا باز ایستد، و دینمندی، باورمندی، حقوقمندی، استقلال و آزادی خویشتن را در ابتکار و ابداع و خلق خویش، تعریف کند، از ضد فرهنگ آزاد گشته و فرهنگ استقلال و آزادی، فرهنگ دوستی، را باز بسته است. اما فرهنگ این ویژگی را نمی‌یابد هرگاه فرآورده‌های فرهنگی، حقاها، بنا بر این، همه مکانی و همه زمانی نباشند:

۷. فرهنگ استقلال و آزادی همه مکانی و همه زمانی است و سانسورها نباید مانع از آن شوند که جهان را فراگیرد. این فرهنگ همه مکانی و همه زمانی است چراکه در تولید عناصر این فرهنگ، زور نقش ندارد. چنانکه دانشی که آدمی بدان دست می‌یابد، خود خویشتن را بر جهانیان می‌نمایاند. بیان استقلال و آزادی نیز جهان را فرا می‌گیرد اگر حصارهای سانسور نباشند. از این‌رو است که بدترین نوع سانسور، از خود بیگانه کردن بیان استقلال و آزادی در بیان قدرت است. و کارسازترین

روش، باز جستن بیان استقلال و آزادی و جستجو برای یافتن کارآمدترین شیوه‌ها برای شکستن دیوارهای سانسور است.

ضد فرهنگ قدرت، چون حاصل ابتکار و ابداع و خلق نیست، جز از راه روابط قوا و زور از یک جامعه به جامعه دیگر انتقال نمی‌یابد. نتیجه این‌که نسبت فرهنگ به ضد فرهنگ را نسبت قابل انتشارها بدون نیاز به زور و انتشاردانی‌ها به زور، به دست می‌دهد.

اما جهان شمول بودن فرهنگ استقلال و آزادی و قابل انتشار بودنش در گرو این ویژگی است که دلیل درستی هر عنصر فرهنگی در خود آن باشد:

۸. عناصر ضد فرهنگ قدرت، دلیل‌هاشان در خودشان نیست. در بیرون آن و توجه‌هایی هستند که عقلهای قدرتمدار می‌سازند. یک دلیل آن این است که عقل قدرتمدار خویشتن را از خلق ناتوان و به توجه‌گری معتاد می‌کند. کارش را در بکاربردن دست آوردهای عقلهای مستقل و آزاد در ساختن این و آن ابزار که در ویرانگری بکار می‌روند، ناچیز می‌کند. از این‌رو، دلیل نه در ساخته که نزد سازنده این ابزار است.

بدین‌قرار، در جامعه‌ای که اندیشه‌های راهنمای مردمانش تنها بکار توجه می‌آیند، و به وسیله آنها، انواع مصرفها، ولو ویرانگرترین آنها، توجه پیدا می‌کنند، قدرت در اشکال گوناگونش فرمانروایی می‌جوید. در چنین جوامعی توجه‌گری بر ابتکار و ابداع و آفرینندگی غلبه می‌جوید. از این‌جا، بنا بر قاعده، نسبت توجه به ابتکار و ابداع و خلق، نسبت ضد فرهنگ قدرت به فرهنگ استقلال و آزادی را معلوم می‌کند. بیشتر از این، هر یک از دو حالت بر خود افزودن و یا از خود کاستن، در جامعه، حکایت از واقعیتی می‌کنند: اولی حاکی از پیشی گرفتن ابتکار و ابداع و خلق نزد آدمیان و دومی از سبقت گرفتن توجه‌گری حکایت می‌کنند.

اما برای این‌که فرآورده‌های فرهنگ ویژگی‌های برشمرده را داشته باشند، باید میان حقوق و واقعیتها رابطه مستقیم، یعنی بدون پا در میانی قدرت، برقرار شود:

۹. فرهنگ استقلال و آزادی، فرهنگ بینش و دانش و هنر و فن، بنا بر این، فرآورده رابطه‌های مستقیم میان انسانها با واقعیتها و رابطه‌های حق با حق میان انسانها با یکدیگر و میان اینان با پدیده‌های هستی است. از این رو، از عناصر غیر عقلانی تهی است. بدین قرار، وجود انواع مجازها، خرافه‌ها، فکرهای جمعی جبار، دروغها که در این زمان «ضد اطلاعات» و «دروغ راست نما» و «راست مجازی» و «میان راست و دروغ تفاوتی نیست» خوانده می‌شوند، بیانهای قدرت که بخش بزرگی از آنها را مجازها تشکیل می‌دهند، نظریه‌های «علمی» که علم‌الیقین انگاشته می‌شوند و جبار عقول انسانها می‌شوند و بالاخره همه جبرهایی که انسان را از استقلال و آزادی و حقوق خویش غافل می‌کنند، همه و همه، نشانه قوت گرفتن ضد فرهنگ هستند.

بر این اساس می‌توان نتیجه گرفت که نسبت فرهنگ استقلال و آزادی به ضد فرهنگ قدرت را نسبت واقعیت‌گرایی به مجازگرایی در هر جامعه بدست می‌دهد. در این باره باز گفتنی است که؛

۹/۱. فرهنگ استقلال و آزادی فرآورده رابطه مستقیم انسان با واقعیت است. انسان فرهیخته کسی است که با خودشناسی آغاز می‌کند و با ایجاد رابطه مستقیم با واقعیتها استعدادهای خویش را بکار می‌اندازد و بر ابتکار و ابداع و خلق توانا می‌شود. هرکس تجربه کند، به تجربه در می‌یابد که بدون رابطه مستقیم با واقعیتها، ابتکار و ابداع و خلق ناممکن است.

۹/۲. ضد فرهنگ قدرت حاصل رابطه بواسطه قدرت با واقعیتها و بخش عمده آن مجاز است. برای مثال، انسانی که، در خود، همچون یک اسطوره، یا یک شخصیت اسطوره شده، یا این و آن نماد قدرت می‌نگرد و در واقعیتها از دید قدرت و قدرتمداری می‌نگرد، عقل خود را به دستگاه مجاز ساز بدل می‌کند. چنانکه عقل آن انسان نگون‌بختی که از دید ولایت مطلقه بر جان و مال و ناموس مردم، در خود و مردم می‌نگرد، در بست بنده زور گشته و از ابتکار و ابداع و خلق ناتوان می‌شود.

۹/۳. دنیای مجاز سازی، در این عصر، دو شکل جدید جسته است:

• واقعیت را همان سان که هست باید پذیرفت. برای مثال می‌گویند: سلاحها و دیگر فرآورده‌های ویرانگر واقعیتها هستند و می‌باید آنها را همان سان که هستند، پذیرفت. موضوع، پذیرفتن و یا نپذیرفتن اینگونه واقعیتها نیستند، موضوع پذیرفتن یا نپذیرفتن اندیشه‌های راهنمایی هستند که در ساختن این واقعیتها، راهنما هستند.

• لقاء کردن به انسانهای عضو یک جامعه که بهترین زندگی‌ها را دارند و زندگی آنها از زندگی همه انسانها در جامعه‌های دیگر بهتر است که تبلیغ رایج در جامعه‌های مسلط است. در عوض، در جامعه‌های زیرسلطه تبلیغ می‌شود که «در مقایسه با کشورهای هم سطح خود، ما از همه بهتر زندگی می‌کنیم». بدیهی است بدون از ارزش انداختن «بنی آدم اعضای یک پیکرند» و بی قدر کردن ارزشهای دیگر، به خصوص بدون قطع رابطه مستقیم انسان با واقعیت و بدون ناچیز کردن زندگی در مصرف، ممکن نیست برای انسان‌ها از این گونه دنیا‌های مجازی ساخت و، در آن، زندانشان کرد.

اما برای این که استعداد خلق که فرهنگ فرآورده کار او است، بتواند خلق کند، نیازمند همکاری استعدادهای دیگر است و نیز فرهنگ مجموعه‌ای است که اندازه جامعیت آن گویای فعال شدن همه استعدادهای و فضلای انسانها در نو به نو کردن فرهنگ است:

۱۰. استعداد ابداع و ابتکار و خلق، تنها استعداد انسان نیست، بلکه این استعداد همراه با استعدادهای دیگر فعال می‌شود. این استعدادهای با فضلای همزاد و همکارند و فعال شدن هم‌آهنگشان در گرو عمل کردن به حقوق ذاتی است. در جامعه باز برخوردار از دموکراسی شورایی، فرهنگ جامعیت خود را بدست می‌آورد. زیرا فرآورده فعالیت انسانها، بمثابة مجموعه‌های در رشد است. از این رو، فرهنگ استقلال و آزادی، در بردارنده بیان استقلال و آزادی راهنمای سیاست و اقتصاد در خدمت انسان مستقل و آزاد، و در بر گیرنده دانشها و فنون و هنرها - به معنای

بیرون رفتن از دایره ممکن و گشودن افق‌های جدید به روی انسان- است. این فرهنگ شامل انس اجتماعی است به این معنا که همه فرآورده‌های آن در ایجاد رابطه دوستی بکار می‌روند؛ شامل آموزش و پرورش و امکانات اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و فرهنگی رشد است؛ در بردارنده تمام کارکردهای حقوق معنوی و حقوق مادی انسان و حقوق جمعی انسانها و حقوق طبیعت و حقوق موضعه‌ای است که خود آنها نیز بیانگر حقوق ذاتی‌اند و شامل زنده کردن طبیعت و جانداران و انسانها از راه ابداع و ابتکار و آفرینش‌های نو به نو شونده است. این فرهنگ، با در برگرفتن وجدانهای تاریخی (گذشته مشترک) و کنونی (حال مشترک) و در برداشتن بیان استقلال و آزادی و دانش و فن - که وجدان علمی جمعی را پدید می‌آورد -، زمان را بستری می‌گرداند که گذشته در حال و حال در آینده مشترک جریان می‌یابد و بر رشد بر میزان عدالت اجتماعی شهادت می‌دهد. این فرهنگ، در همان حال، که فرآورده انسانهای عضو جامعه‌ها است، به تک تک انسانها کمک می‌کند هویت‌های فردی و جمعی خویش را به دست خود بسازند. و این فرهنگ در بر می‌گیرد اندیشه‌های راهنما را و این اندیشه‌ها هستند که جهت و هدف فعالیتها را تعیین می‌کنند.

سیر تحول جامعه چه وقتی خالق فرهنگ استقلال و آزادی است و خواه وقتی که زندانی ضد فرهنگ قدرت می‌شود، در تحول اندیشه راهنما، قابل مشاهده است. بدین قرار، حیاتمندی فرهنگ که در گرو رشد و نو به نو شدن است، به میزان تولید نیروهای محرکه و بکار افتادنشان در جامعه و نیز، به نسبت تولید به مصرف، بمعنای عام کلمه، بستگی پیدا می‌کند:

۱۱. فرهنگ استقلال و آزادی در همان حال که بطور مداوم بر جامعیت خویش می‌افزاید، بکار انسانها در تحقق بخشیدن، به خویش بمثابه انسان جامع، می‌آید. از این رو، دو فرآیند، شاخص فرهنگ از ضد فرهنگ هستند: فرآیند جامعیت جستن انسان و فرآیند شیئی شدن او. بدین قرار، جامعه‌ای که زندگی نمی‌کند، جامعه‌ای است که، میزان زاد و ولد را از میزان مرگ و میر کمتر می‌کند، به جای عمران طبیعت،

به تخریب طبیعت می‌پردازد، نیروهای محرکه را ویران می‌کند تا در نظام اجتماعی بسته بماند. اینک نوبت آنست که امر مهمی تشریح شود: جامعه‌ای که بیشتر از تولید مصرف می‌کند، گرفتار یک چند از جبرهای زیر می‌شود:

۱۱/۱. جبر پیشخور کردن. بنا بر داده‌های اقتصادی، در جامعه‌های «پیشرفته» نیز، میزان مصرف از میزان تولید، زمان به زمان، بیشتر می‌شود. بنابراین، نسبت مصرف به تولید حکایت‌گر شدت حاکمیت جبر پیشخور کردن در هر جامعه است.

۱۱/۲. جبر تخریب محیط زیست که هرگاه با همین آهنگ ادامه پیدا کند، تعادل محیط زیست به طور درمان‌ناپذیری برهم می‌خورد.

۱۱/۳. جبر از پیش متعین کردن آینده. چراکه بر اثر از بین بردن منابع و آلودن محیط زیست و ایجاد ساختهای اجتماعی- اقتصادی سازگار با این جبرها، نسل آینده تحت جبری چشم به جهان خواهد گشود که هیچ‌نه معلوم که بتواند از بند آن رهایی جوید.

۱۱/۴. جبر پیش‌فروش کردن خود به مثابه نیروی کار که بهترین ترجمان نقش عمده را یافتن در ایجاد ضد فرهنگ قدرت است. بحران اقتصادی کنونی، از جمله، هم حاصل زندگی قسطی و هم گویای شدت از خود بیگانگی انسانی است که بیش از پیش از استقلال و آزادی خود غافل است.

۱۱/۵. جبر اطاعت از اوامر و نواهی بنیادهای اجتماعی قدرتمدار.

۱۱/۶. جبر خشونت‌های برهم‌افزا که در جهان امروز، جو حیات اجتماعی را به طور روزافزونی سنگین می‌سازد.

۱۱/۷. جبر نابرابریها که همچنان شتاب و شدت می‌گیرند.

۱۱/۸. جبر خشونت‌ی که در سطح جامعه‌ها و در سطح روابط میان جامعه‌ها فراگیر می‌شود.

این جبرها که یک رشته جبرهای دیگر را بیار می‌آورند، استقلال و آزادی و حقوق ذاتی و نیز استعدادها و فضلها را از یاد انسان‌ها می‌برند و آنها را به فراگرد شتاب‌گیر شیی گشتن می‌سپارند. ایرانیان، در باستان، می‌دانسته‌اند که ادامه حیات ملی بدون فرهنگی ملی - جهانی میسر نیست. در حقیقت، فرهنگ استقلال و آزادی ملی - جهانی است و راست بخواهی، هویت هر انسان، مجموعه‌ای است از هویتی که او خود می‌سازد و هویت فرهنگ خویش و هویتی که از فرهنگ جهانی، بمتابه فرهنگی که فرهنگها در آن اشتراک دارند، می‌یابد:

۱۲. فرهنگ استقلال و آزادی، هم ملی است و هم جهانی و هر جامعه و بسا هر عضو جامعه، در فرهنگ جهانی، سهم و حق پیدا می‌کند. بنا بر این، فرهنگ جهانی نیز می‌باید زمان به زمان غنی‌تر، و عامل برخورداری انسانها از حق صلح و دوستی با یکدیگر باشد. جبرهای حاکم بر زندگانی فردی و جمعی، اضطراب و ترس و ناامیدی القاء می‌کنند. چنان که «تمدن دینی» توجیه‌گر «برخورد تمدنها» می‌شود و در درون جامعه‌هایی که زمانی فرهنگ خویش را جهانشمول می‌خواندند و استعمارگری را با درآوردن جهانیان به «فرهنگ مدرن غرب»، توجیه و مشروع می‌کردند، امروزه گروه‌های نژادی و قومی و دینی و محلی، در حصار این و آن هویت، پناه می‌جویند و به اصطلاح جامعه‌شناسان به ساختن «جوامع موازی» مشغولند. در این فرایند، دیوارها که میان گروه‌بندی‌های اجتماعی در شهرها، بالا می‌روند، گسستن رشته‌های همبستگی و تبدیل جامعه به گروه‌بندی‌های بریده از یکدیگر را گزارش می‌کنند.

اما باز باید هشدار داد که این ضدفرهنگهای قدرتند که توجیه‌کننده حصارها و دیوارکشی‌ها هستند. این ضدفرهنگها نه تنها از بهم پیوستن فرهنگهای استقلال و آزادی و پدید آوردن فرهنگ جهانی استقلال و آزادی ممانعت می‌کنند و از هرگونه زمینه‌سازی برای مدیریت شورایی جامعه جهانی جلوگیری می‌کنند، بلکه در درون هر جامعه، فرهنگ همگانی را به پاره فرهنگهایی تجزیه می‌کنند که، در آنها، غلبه با ضد فرهنگ قدرت می‌شود. از این‌رو است که جهان در قهر و فقر فزاینده فرو

می‌رود و ترس از فاجعه‌های بزرگ که زندگی بر روی زمین را به داس اجل بسپرد، همگان را در خود فرو می‌برد.

در عوض، این فرهنگ استقلال و آزادی است که چون حاصل همکاری انسان و طبیعت است، انسان‌ها را در دامن طبیعت و پندار می‌کند. هویتها را، هرچند گوناگون ولی، به یمن بعد جهانشمول هر فرهنگ، همگون می‌کند. وطنداری نه دست آویز تعریف شدن در تضاد با وطنداران دیگر، که گشاینده عقل آزاد به روی هستی می‌شود.

این ویژگی خود ربط مستقیم پیدا می‌کند با ویژگی جامعیت بمعنای دمسازی با دموکراسی شورایی:

۱۳. دموکراسی شورایی سیاسی است بدین خاطر که ولایت با جمهور مردم است. در همان حال اجتماعی است بدین خاطر که سلسله مراتب اجتماعی و تبعیضهای مستقر، بر مدار قدرت، را الغاء و بی محل می‌کند. در همان حال اقتصادی است هم بدین خاطر که انسان را از بندگی بنیاد اقتصادی رها می‌کند و هم بدین سبب که بر وفق عدالت اجتماعی، امکانها در اختیار همگان قرار می‌گیرند. هم فرهنگی است بدین لحاظ که جمهور انسانها، برخوردار از حقوق ذاتی انسان و حقوق شهروندی، برخوردار از حق ولایت بر میزان دوستی و دیگر حقوق ذاتی و حقوق جامعه هستند و در رشد هم‌آهنگ یکدیگر شرکت می‌کنند.

این دموکراسی ایجاب می‌کند که فرهنگ استقلال و آزادی در برگیرد هر چهار بعد را چنانکه در هیچ‌یک از ابعاد روابط قوا و جبرهایی که پدید می‌آورند، صورت دموکراسی را پوشش دیکتاتوری نگردانند و فرآورده‌های فرهنگی که همه خالی از زور هستند، دموکراسی شورایی را قوام و دوام بخشند. بدیهی است که بعد رابطه با جامعه‌های دیگر نیز وجود دارد. پس فرهنگ استقلال و آزادی که عناصر آن همواره ترجمان موازنه عدمی هستند، تنظیم‌کننده رابطه‌های هر جامعه با جامعه‌های دیگر و نیز اعضای هر جامعه با یکدیگر، بر اصل موازنه عدمی، می‌گردد. هرگاه رابطه

انسان با محیط زیست و جانداران را نیز بعد ششم بشماریم، تنظیم رابطه با این محیط بر وفق حقوق ذاتی، نیازمند فرآورده‌هایی است که مرگ آوری و ویرانگری را بی‌محل بگردانند. بدین‌قرار، فرهنگ استقلال و آزادی مجموعه‌های فاقد عناصر مرگ و ویرانی آور و واجد عناصر رشد در استقلال و آزادی، بر میزان عدل می‌گردد. این فرهنگ، جاذبه و دافعه دارد:

۱۴ - فرهنگ استقلال و آزادی به یمن جامعیت نسبی خویش، جاذب عناصر فرهنگ و دافع عناصر ضد فرهنگ است.

در مثال ایران، دولت همواره استبدادی بوده و گروه بندی‌های حاکم و جامعه ایرانی پیوسته در دوگانگی زیسته‌اند. جنبش‌های ایرانی که رشته بهم پیوسته‌ای گشته‌اند، یک هدف را تعقیب کرده‌اند و آن، حل تضاد جامعه تولیدکننده با گروه بندی‌های اسلحه بدست، بوده‌است. باوجود این، فرهنگ جامعه از ضد فرهنگ قدرت نفوذ پذیرفته است. اعتیاد به اطاعت از اوامر و نواهی قدرت و کاربرد زور در زندگی روزمره و ... و از خود بیگانه شدن دین‌ها در بیان‌های قدرت، میوه تلخ نفوذ پذیرفتن از ضد فرهنگ قدرت است. در مثال دموکراسی‌های کنونی، غلبه ضد فرهنگ قدرت بر فرهنگ بمعنای فرآورده ابتکار و ابداع و آفرینندگی، جامعه‌شناسان و فیلسوفان و حقوقدانان را نگران محدود شدن روزافزون استقلال و آزادی شهروندان کرده‌است.

این واقعیت که دافعه ضد فرهنگ قدرت نسبت به فرهنگ‌های استقلال و آزادی بیشتر و جاذبه آن نسبت به ضد فرهنگ‌های قدرت بیشتر می‌شود را زیادت مصرف بر تولید در همان‌حال که اکثریت بزرگ انسانها در فقر سیاه زندگی می‌کنند، گزارش می‌کند. افزایش ورود صدارزشها و عناصر «فرهنگی» که بن‌مایه آنها زور است، گویایی می‌کند از فقر فرهنگ استقلال و آزادی، از کاهش خودانگیختگی انسانهای عضو یک جامعه، بنا بر این از کاهش باروری فرهنگی.

بدین‌سان، نوع جاذبه و دافعه هر فرهنگ گویای نوع آن فرهنگ است. فرهنگ‌هایی که بیشتر فرهنگ استقلال و آزادی و کمتر ضد فرهنگ قدرت هستند، بر روی فرهنگ‌های استقلال و آزادی دیگر باز تر و بر روی ضد فرهنگ‌ها بسته‌تر هستند و بر عکس. اما وقتی فرهنگ ره‌آورد ابتکار و ابداع و کشف و خلق عقلمای مستقل و آزاد است، فقدان ویژگی‌های فرهنگ استقلال و آزاد و غیر حساس شدن وجدان همگانی و وجدان اخلاقی، سبب می‌شوند فرآورده‌های ابتکار و ابداع و کشف و خلق، در ساختن عناصر ضد فرهنگ قدرت بکار روند و فرهنگ‌ها بتدریج زندان انسان در مدارهای بسته بگردد. از این‌رو، این ویژگی و دیگر ویژگی‌های فرهنگ استقلال و آزادی ربط مستقیم دارند با مدار باز مادی [↔] معنوی:

۱۵ - ویژگی که فقدان فرهنگ استقلال و آزادی را آسیب پذیر می‌کند، اساس نگشتن رابطه مادی [↔] معنوی است. قطع رابطه مادی با معنوی، رابطه را رابطه مادی [↔] مادی می‌کند. در این رابطه، استقلال و آزادی، بی‌وجود و، بنابراین، بی‌نقش می‌شوند. آلن تورن، جامعه‌شناس فرانسوی، خاطرنشان می‌کند که «بیرون‌بودگی انسان در رابطه بانظم» نبود دموکراسی است. بدین لحاظ، در دموکراسی، دین کارایی دارد. نظر او را که نقد کنیم و از نقص بپردازیم، این می‌شود: بدون رابطه مادی [↔] معنوی، جبر می‌شود و بود جبر، نبود فرهنگ است. چراکه فرهنگ خلق است و مجبور خلاق، بنابراین فرهنگ ساز نمی‌شود. اما فرهنگ هست پس جبر نیست. فرهنگ هست زیرا مدار انسان فرهنگ ساز مدار باز مادی [↔] معنوی است. هرگاه مدار باز مادی [↔] معنوی نبود، انسان فرهنگ ساز نمی‌شد. این مدار، مدار باز انسان [↔] خدا است. هرگاه این مدار باز نبود، اندیشه‌های راهنما از دینی و غیر دینی، پدید نمی‌آمدند و کاربرد پیدا نمی‌کردند.

بدین‌قرار، به همان اندازه که اندیشه راهنما اهمیت دارد، مراقبت از بیگانه نشدنش در بیان قدرت، اهمیت دارد. اما مراقبت از بیگانه نشدن اندیشه راهنما در بیان قدرت، بنابراین، باروری فرهنگی انسان، فرهنگ را نیازمند ویژگی دیگری می‌کند:

۱۶. فرهنگ استقلال و آزادی وقتی جامعیت کامل می‌جوید، سامانه‌ای می‌گردد که به روی فرهنگها باز و به روی ضد فرهنگها بسته است. در این فرهنگ، عدالت، بمثابه میزان، کاربردی مداوم دارد چراکه سنجیدن پندار و گفتار و کردار به محک حق، به سخن دیگر، تمیز پندار و گفتار و کردار زوربنیاد از اندیشه و گفتار و کردار ترجمان حق، نه کاری است غفلت پذیر. از این رو است که از خود بیگانه کردن فرهنگ با تغییر تعریف عدالت و تغییر محل عمل آن انجام می‌گیرد:

۱۶/۱. در جامعه‌ها، نابرابری‌ها در علم و فن و هنر پدید می‌آیند. نایکسانی‌های استعدادها نیز وجود دارند. هرگاه نابرابری و نایکسانی‌ها را توجیه‌گر رابطه قدرت میان نابرابرها و نایکسانها بگردانیم، عدالت همان تعریفی را می‌جوید که این و آن فلسفه و بیان قدرت کرده‌اند: برابری برابرها و نابرابری نابرابرها (ارسطو). یا قرارگرفتن هر چیز و هر کس در جای خود (افلاطون). این تعریف، تعریف عدالت به نابرابری است و بکار توجیه سلطه مسلطها بر سلطه پذیرها می‌آید. بناگزی، فرهنگ مجموعه‌ای از فرهنگ استقلال و آزادی و ضد فرهنگ قدرت می‌شود. تاریخ، بنابر گزارش امرهای واقع مستمر، می‌گوید: بنابر قاعده، قدرت تمایل به فراگیری دارد از این رو، ضد فرهنگ قدرت بر فرهنگ استقلال و آزادی مسلط و فرهنگ و جامعه را گرفتار انحطاط می‌گرداند.

اما، هرگاه عدالت را میزانی تعریف کنیم که حق (هستی دار) را از ناحق (هستی ندار و یا حقی که قدرت آن را می‌پوشاند) تمیز می‌دهد، بیشی یافتگان در علم و فن و هنر نیروی محرکه رشد و برابر گردانی می‌شوند. استعدادها فراخنای بی‌کرانی را می‌جویند برای بارورشدن و غنی بخشیدن به فرهنگ استقلال و آزادی. مشارکت همگان در رشد، هدف مشخص پیدا می‌کند که جامعیت انسان و فرهنگ او است.

۱۶/۲. بیان‌های قدرت به مسلطها امکان می‌دهند که جای عمل عدالت را تغییر دهند. یعنی میزانی که عدل است را هدف بگردانند. باز بنا بر تاریخ، به روایت امرهای مستمر، همه روز و در همه جا، تنگدستی امروز برای گشاده دستی فردا و در فقر زیستن امروز برای در ثروت زیستن فردا، توجیه می‌شود. بی‌عدالتی امروز،

به ضرورت بکاربردن زور برای برداشتن مانع‌ها و رسیدن به جامعه همه عدل فردا، توجیه می‌شود. اما چرا انسانها، برغم تجربه مداوم و نسل بعد از نسل، همچنان، فریب می‌خورند؟ زیرا در ضد فرهنگ قدرت می‌زیند و این و آن بیان قدرت را در سردارند و نمی‌توانند ببینند که از فقر به غنی و از بدبختی به نیک بختی و از بی‌داد به داد راهی وجود ندارد.

۱۶/۳. توحید همگان در حق ممکن و اشتراک همگان در قدرت ناممکن است. به این دلیل ساده که قدرت فرآورده روابط قوا است. هرگاه رابطه میان نابرابرها باشد، گوییم مسلط با قدرت و زیرسلطه بی‌قدرت است. و هرگاه میان برابرها باشد، دو طرف محکوم به بی‌حرکتی می‌شوند. بدین‌قرار، هرگاه عدالت را به نابرابری تعریف کنیم و یا محل عمل آن را تغییر دهیم، رابطه مسلط - زیرسلطه را یا طبیعی می‌انگاریم و تسلیم تقدیر قدرت می‌شویم و یا قانون طبیعت را مبارزه برای بقا از راه زورآزمایی می‌انگاریم و برآن می‌شویم موقعیت زیردستی خویش را به موقعیت زبردستی بدل گردانیم.

اما هرگاه عدالت را میزان تمیز حق از ناحق بدانیم، اختلاف در علم و فن و هنر و دادگری و دوستداری و... از رهگذر برابری جستن، به توحید در علم و... می‌انجامد. فرهنگ استقلال و آزادی، بر میزان عدلت، ابزار گذار از اختلاف به اشتراک را در اختیار انسانها قرار می‌دهد. در جامعه دارای نظام اجتماعی باز و تحول‌پذیر، قدرت نقش نمی‌یابد و انسانها از روابط قوا آزادند. تا رسیدن به نظام باز و تحول‌پذیر، به یمن میزان عدل، فرآورده‌های فرهنگی روزافزون می‌شوند و روابط قوا امکان تحول به روابط خالی از زور را می‌یابند. بدین‌قرار، عدل تنها در بیان استقلال و آزادی است که جای خود را بمثابه میزان، می‌یابد. در هیچ بیان قدرتی، عدل میزان نشده‌است. زیرا در بیان قدرت، عدالت نمی‌تواند بعنوان میزان کاربرد پیدا کند.

و میزان عدل را وجدان اخلاقی بکار می‌برد. در حقیقت، فرهنگ استقلال و آزادی از اخلاق استقلال و آزادی جدایی ناپذیر است. چراکه این اخلاق بخشی از آن فرهنگ است و نقش دیده بانی را برعهده دارد.

۱۷. هرگاه زور در کار نیاید، هویت انسان، هویتی است که او از فرهنگ استقلال و آزادی بدست می‌آورد. پس هر زمان جامعه‌ای بر آن شود که کار برد زور را کاهش دهد، مرزهایی را از میان بر می‌دارد که زور ایجاد می‌کند و به خود و اعضای خود هویت پایداری را می‌بخشد. به ترتیبی که سه هویت هر عضو جامعه، اولی هویت خود ساخته او و دومی، هویت حاصل از ابتکار و ابداع و خلق در جامعه‌ای با فرهنگ استقلال و آزادی و سومی، هویتی که به عنوان عضو جامعه جهانی کسب می‌کند، این همانی می‌یابند.

۱۸. اینهمانی هویت‌های سه‌گانه انسان آزاد حاصل فعالیت‌های استعداد‌های اوست زمانی که زندگی را عمل به حقوق و دفاع از حقوق می‌کند. از این روست که او به بیان استقلال و آزادی، به مثابه اندیشه راهنما نیاز دارد. بیانی که شامل حقوق و اصول راهنما و روشها و معرف الگوها و هدف سازگار با استقلال و آزادی انسان حقوقمند باشد. به ترتیبی که با سرمشق قراردادن آن؛

۱۸/۱. رابطه انسان با فرهنگ به مثابه قالب، به رابطه انسان با فرهنگ ب‌مثابه گشاینده افق رشد، به یمن ابتکارها و ابداعها و خلقها، همه ترجمان استقلال و آزادی و حقوقمندی انسان و همه زیندگان، بدل می‌شود. در حقیقت، وقتی فرهنگ قالب نیست، هویت آن نمی‌شود که قدرت ساخته است بلکه آن می‌شود که رشد پدید می‌آورد و افق عقل را باز می‌کند بر روی هستی هوشمند و در صیوررت به سوی او.

۱۸/۲. در بخشهای وسیعی از جهان، از آنجا که دانشها و فنها در سطح جامعه‌ها منتشر نمی‌شوند و انسانها، از رهگذر فرآورده‌ها و خدماتها، از رشد علمی و فنی آگاه می‌شوند و، در همان حال، دانشها و فنها را بغرنج‌تر و خود را از آن بی‌اطلاع‌تر می‌یابند، فضایی بزرگ و خالی پدید می‌آید که آن را غیر عقلانیها، بیشتر خرافه‌ها

و فکرهاى جمعى جبار و ضد اطلاعاتها و بخت و اقبال‌گرایی و بسا پوچ تصور کردنِ زندگی و بیشتر از همه، خشونت، پر می‌کنند. از این رو، ضرورتین کارها، مدار را باز کردن، آن‌را مدار مادى \square معنوی گرداندن و آزاد کردن جریان دانشها و فنها و شرکت انسانها در بکارگیری دانشها و فنها و مشارکت در اداره امور سیاسى و اجتماعى و اقتصادى و فرهنگى خویش است: مدیریت شورایی جامعه‌ها و جامعه جهانی.

۱۹. گستره خرافه‌ها، کمبودها، فقرها، خشونتها، مخدرها، آلودگی محیط زیست، نابسامانیا و آسیبهای اجتماعى و کیش قدرت‌پرستى که دین جهانیان می‌شود، اعلانهای خطر هستند به انسانها که دارند از موجودهای فرهنگ‌ساز به موجودهای ضد فرهنگ ساز بدل می‌شوند. زمان به زمان، اختیار خویش را بیشتر از دست می‌دهند و کمتر دلیل فرآورده‌ها را در خود فرآورده‌ها می‌یابند. به سخن روشن‌تر، رابطه نیاز طبیعى با فرآورده یا خدمتى که مصرف می‌شود، کمتر می‌گردد. بسا سهم فرآورده‌ها و خدماتهای ویرانگری که انسانها مصرف می‌کنند، بیشتر نیز می‌شود. دلیل تولید و مصرف فرآورده‌ها و خدماتهای ویرانگر چیست؟ در خود فرآورده‌ها و خدماتها دلیل آن را نمی‌توان یافت. دلیل در بیرون آنها است. دلیل ضد فرهنگ قدرت است که از انعقاد نطفه تا مرگ، قالب انسانها شده است.

هر ساخته‌ای که دلیل را در بیرون آن باید جست، ساخته قدرت است و تولید و مصرف آن مرگ‌آور است و به ضد فرهنگ قدرت تعلق دارد.

بدین سان، از ضروری‌ترین آموزش‌ها به دانش آموز و دانشجو و، به بزرگسالان نیز، این است:

۱۹/۱. آن ساخته‌ای درخور صفت فرهنگ استقلال و آزادی است که دلیل ساخته شدنش در خود آن باشد. چنانکه دلیل هر دست آورد علمى در خود علم است. و

۱۹/۲. بکار بردن هر ساخته‌ای از این نوع، وقتی آزادانه است که انسان مستقل و آزاد را در ابتکار و ابداع و خلق، بکار آید. می‌توان تصور کرد بزرگی انقلاب

فرهنگی را وقتی انسانها مستقل و آزاد استعدادهای خود را در تولید و مصرف فرآورده‌ها و خدمتهایی بکار اندازند که دلیل هریک در خود آن باشد. هرگاه در هر چهار بعد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی واقعیت اجتماعی، برای آن برنامه‌گذاری شود که دلیل فرآورده‌ها و خدماتها در خود آنها باشد، جهان وارد عصر استقلال و آزادی می‌شود و رشد انسان جانشین رشد قدرت می‌گردد.

۲۰. هرگاه هر انسان، در پایان روز کار آن روز خود را موضوع پرسش کند و از خود بپرسد: چند درصد از کارهایم خودانگیخته و چند درصد از آنها، دستوری، تقلیدی و بنابر عرف و عادت و قرارگرفتن در این و آن رابطه قوا بوده‌است، او اندازه‌های فرهنگ و ضد فرهنگ و نسبت آمیخته شدنشان را با یکدیگر، دست کم در مورد خود، بدست می‌آورد. در جامعه‌های دارای موقعیت مسلط و یا زیر سلطه، بخش اعظم کارهای روزانه انسانها، دستوری و تقلیدی و بخاطر قرارگرفتن در روابط قوا است. به همان نسبت که مصرف‌محور می‌شود، خودانگیختگی کمتر و فرمانبری بیشتر می‌شود. از این رو، در چنین فضایی حتی استعدادهای خود، مانع رشد فرهنگی و عامل بزرگ شدن ضد فرهنگ قدرت می‌شوند. پس ضرورتاً کارها اینست که بنیادهای جامعه، بر اصل موازنه عدمی، تغییر سازمان یابند و از راه هرچه گسترده‌تر کردن فضای ابتکار و ابداع و خلق، در خدمت انسان فرهنگ‌ساز قرار گیرند. آن اندیشه راهنمایی بیان استقلال و آزادی است که چون هر انسانی بدان عمل کند، بی‌درنگ خودانگیختگی‌اش رو به افزایش گذارد.

ضمیمه چهارم

در اصول راهنمای اخلاق استقلال و آزادی

۱. اصل اول، موازنه عدمی را راهنمای عقل کردن این همانی جستن با هستی در مقام اندیشیدن و غافل نشدن از این رابطه در گفتار و کردار و پرهیز از برقرار کردن رابطه قوا باد دیگری و اصول و فروع دین و یا هر اندیشه راهنمایی را به این اصل سنجیدن، به ترتیبی که انسان هیچگاه از استقلال و آزادی و از دیگر حقوق و نیز استعدادها و فضلهای ذاتی خود غفلت نکند. اندیشه راهنمایی را بجوید که ترجمان موازنه عدمی باشد و گفتار و کرداری را بیابد که ترجمان آن اصل و این اندیشه راهنما باشد. در قلمرو اخلاق، موازنه عدمی در اصول زیر از سوی انسان و جامعه‌ها و جامعه جهانی بکاربردنی می‌شود:

۲. اصل دوم، اندیشه راهنما را راه و روش محبت شناختن و توحید با دیگری را ارزش دانستن است. توحید به مثابه ارزش اخلاقی اول، هنگامی تحقق پیدا می‌کند که امید و شادی را ذاتی حیات بدانیم و استعداد انس و عشق ورزی را در دوستی بکار بریم و از این امر اساسی غفلت نکنیم که عشق به حق و میزان کردن حق در دوستی، توحید است. رابطه‌ها، بدون رعایت این میزان، دوستی نیستند، بلکه رابطه‌هایی هستند که قدرت ایجاد و قطع می‌کند. بنا بر توحید، در آغاز، بر میزان حق، دوست و همکار باید شد و همواره به حق باید عمل کرد و دیگر هرگز، در قطع کردن تقدم نجست. حتی مشاهده بیرون رفتن از حق و به بندگی قدرت درآمدن دوست، نه تنها نباید سبب قطع رابطه شود، بلکه می‌باید انسان حقمندار را بر ایستادگی بر حق و دعوت به حق استوارتر کند. به ترتیبی که حق‌گریز خود در

گسستن پیوند دوستی پیشقدم شود. وقتی او چنین کرد، حق مدار همچنان می‌باید عمل به حق را رویه کند و هیچگاه از بازگشت حق‌گریز به حق، مأیوس نشود.

این اصل اخلاقی به انسان می‌آموزد که رابطه حق ذاتی خود او با حق ذاتی دیگری، رابطه دو حق است که یکدیگر را ایجاب می‌کنند. بدین‌قرار، دو تنی که رابطه‌شان با یکدیگر، رابطه حقوقشان با یکدیگر باشد، از رابطه قوا با یکدیگر رها هستند. این اصل به هر دو می‌آموزد که گذشتن از حق خود به خاطر دیگری، دروغ است. من از حق خود گذشتم و شما هم از حق خود بگذرید و من اول از حق خود گذشتم و بعد از حق کس و کار و دوست، خود و کس و کار و دوست و دیگری را محکوم حکم زورکردن است. زیرا کسی که به حقوق ذاتی خود عمل نمی‌کند، تابع زور است و چشم پوشیدن از حق، تسلیم زور شدن است. اگر این زور از ناحیه دوست باشد، چشم پوشیدن از حق، دفاع نکردن از حق دوست نیز هست: عمل به حق خود و دفاع از حق دیگری، دو روش از روشهای پیروزی بر زورمداری هستند.

توحید اندیشه راهنما و عمل، اخلاق، همین است. بسیارتر از بسیار کسانی هستند که، در نظر، پیشرو هستند و در کردار واپسگرا، در نظر، جانبدار ارزشهای والا هستند، در عمل بنده قدرت. توحید بمثابة یک اصل اخلاقی تحقق پیدا می‌کند وقتی عمل ترجمان اندیشه راهنما می‌شود.

وفای به عهد، عمل به توحید به مثابه ارزش اخلاقی اول است. اهمیت وفای به عهد بدان حد است که دین را عهدشناسی خوانده‌اند. حقوق معنوی و ارزشهایی چون خدمتگزاری، فداکاری و دفاع از حقوق دیگری و... همه ترجمان توحید به مثابه ارزش اخلاقی اول هستند.

بکاربردن ارزش توحید، در سازماندهی سیاسی بر اصول استقلال و آزادی و نیز در روابط اجتماعی و اقتصادی و فرهنگ را فرهنگ استقلال و آزادی کردن، سبب می‌شود که در جامعه، **توحید اجتماعی اصل و تضاد منافع فرع بگردند و بمانند.** به ترتیبی که همواره، اختلاف منافع بر وفق اصل توحید اجتماعی حل و

فصل گردد و اعضای جامعه با یکدیگر و جامعه در روابط خود با جامعه‌های دیگر، همواره از حق صلح برخوردار باشند.

اما این اصل اخلاقی را انسان است که به عمل در می‌آورد. پس اصل اخلاقی دوم بر عهده گرفتن مسئولیت رهبری از سوی هر انسان و شرکتش در اداره جمهوری شهروندان است:

۳. استعداد رهبری را، بر میزان عدل، فعال کردن، اصل سوم است. در جهان امروز که بنگریم می‌بینیم که در هیچ کجا، انسانها خویشان را دارای استعداد رهبری و حق مشارکت در ولایت جمهور مردم نمی‌دانند و، در برابر، آنها که خویشان را «نخبه» می‌انگارند، این استعداد را خاص خود می‌شمارند و اطاعت از خود را بر همگان واجب می‌کنند. خود را صاحب استعداد رهبری دانستن و بکاربردن این استعداد در اداره زندگی خویش، زندگی صلح آمیز و توأم با رشد در جامعه را حق خود دانستن و این استعداد و حق را از آن هر انسان و هر موجود زنده شمردن، هم حاکی از شعور بر استعدادهای خدادادی در نزد تک تک انسانهاست، هم حق بوده و از این رو اصل و ارزش اخلاقی در خور مردمسالاری شورایی است. مسئولیت اخلاقی انسانی که بر این استعداد و حق شعور دارد، ایجاب می‌کند که هم خود الگو بگردد و هم کسانی که از استعداد و حق خویش غافل هستند را به استعداد و حق خویش بخواند. اسطوره سازی و اسطوره پرستی، به خصوص شخصیت پرستی، ناقض همگانی بودن استعداد و حق رهبری است. بنابراین ارزش، همگان پاسدار حقوق و کرامت یکدیگر و همگان مسئول همت گماردن به امور همگانی هستند. هرگاه جمهور مردم بدین مسئولیت عمل کنند، رهبری همگانی جامعه، تبلور اخلاق درخور زندگی شورایی و استقلال و آزادی و حقوق انسان و حقوق جمعی انسانها و حقوق طبیعت و جانداران می‌شود.

و، بدون رشد را ارزش شناختن و آگاهی از این قاعده «آن کس که رشد نمی‌کند ویران می‌شود و ویران می‌کند» و عمل به این قاعده، چنین رهبری تحقق نیافتنی است:

۴. رشد، اصل راهنما و ارزش چهارم اخلاق در خور مردمسالاری شورایی است: هر گاه از رشد، رشد انسان مقصود باشد، تنها وقتی هر انسانی از استقلال و آزادی و حقوق خویش برخوردار است، رشد پذیر می‌شود. از این رو، نقد اندیشه‌های راهنما به ترتیبی که همواره بیان استقلال و آزادی بمانند، حق و وظیفه هر انسان و هر جمع انسانی است. بدین سان، ابلاغ و هشدار و بشارت و انذار، آن حق و ارزش اخلاقی است که اندازه بکار رفتنش، اندازه رشد انسانها در استقلال و آزادی و رشد هر جامعه را به دست می‌دهد. در جامعه‌هایی که قدرت ارزش اول گشته‌است و همگان در پی به دست آوردن این و آن نماد قدرت هستند، رشد انسان با رشد قدرت جانشین می‌شود و پیامبری به مثابه ابلاغ و هشدار و بشارت و انذار، به تدریج، از میان بر می‌خیزد. نمونه بارز آن، بحرانهای سخت اقتصادی و مالی هستند که، زمان به زمان، جهان را فرا می‌گیرند. هر بار، اهل دانش خبر وقوع بحران را می‌دهند، اما، متصدیان امر و جمهور مردم روی زمین از آن غافل می‌مانند. تنها دولتمردان نیستند که تقصیر دارند، جامعه‌ها نیز تقصیر دارند. از ارزش خود برانگیزی غافل ماندن و شرکت نکردن در نقد و ابلاغ حق و هشدار و انذار نسبت به ناحق و، به لاقیدی، نکوشیدن در بازگرداندن ناحق به حق و سپاسگزاری نکردن از قیام کنندگان به حق و بجا آوردندگان وظیفه پیامبری، گرفتار آمدن به فاجعه‌های بزرگ را ناگزیر می‌کند.

از این رو، بی‌تفاوتی و لاقیدی و فعل پذیری ضد ارزش بوده، و فعال و خلاق بودن و در خود برانگیختن بر یکدیگر پیشی گرفتن، ارزش اخلاقی و مسئولیتی از مسئولیتهای بزرگ انسان یا انسانهایی است که در خور این عنوان هستند. چراکه فعل‌پذیری و بی‌تفاوتی، سرنوشت خویش را به قدرتمداران ستمگستر و توجیه‌گران قدرت سپردن است.

اما رشد روش و سمت یابی و هدف می‌خواهد. پس این اصل اخلاق نیازمند دو اصل دیگر، یکی میزان عدل و دیگری هدف داری است:

۵. میزان عدل، به مثابه اصل و ارزش اخلاقی در خور رابطه حق با حق و جمهوری شهروندان شرکت کننده در اداره جامعه خویش، بیش از همه، به کار سنجش پندار

و گفتار و کردار آدمیان می‌آید: پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک. حق راست گفتن و حق راست شنیدن، از حقوق انسان هستند و مانع می‌شوند قدرت که مجبور کننده انسانها به دروغ است بر رابطه‌ها حاکم شود. بدین قرار، عدل به مثابه ارزش اخلاقی، انسانها را از این قاعده بس مهم آگاه می‌کند: اندازه رواج دروغ و فریب و فریفتاری و نیرنگ و ریا و وسوسه و حسد و نفاق و بهتان و سخن چینی و عیب جویی و بدگویی و ... و رذائل دیگر، گزارشگر شدت و وسعت زورگویی در یک جامعه است. بنا بر قاعده «چنان که هستید بر شما حکومت می‌کنند»، شیوع دروغ در هر جامعه، اصالت و خدایی جستن قدرت در آن جامعه و سنگین شدن میزان زور در رابطه‌ها را گزارش می‌کند. بدین خاطر، حق راست گفتن و راست شنیدن در شمار مهمترین حقوق و والاترین ارزشهای اخلاقی است.

جستجوی میزان عدل و کاربردهای مختلف آن در صحنه زندگی شرط بقای مردمسالاری شورائی است. میزان عدل، به خصوص، به کار تمیز پندارها و گفتارها و کردارهای بیانگر موازنه عدمی از غیر آن می‌آید. مهمترین کاربردهای میزان عدل در قلمرو اخلاق، عبارتند از:

۵/۱. میزان عدل به آدمیان می‌آموزد که انسان عادل و جامعه عادل و جامعه جهانی عادل وقتی تحقق پیدا می‌کند که عمل آدمی بیانگر اصل و اندیشه راهنمای او باشد و این اندیشه بیان استقلال و آزادی باشد. چه سود از موازنه عدمی سخن گفتن و بر اصل ثنویت تک‌محوری عمل کردن؟ چه سود به داشتن مرامی تظاهر کردن و عملی ناقص آن داشتن؟ میزان عدل انسانها را از این قاعده بس ارجمند و کارآ آگاه می‌کند: جامعه رشید و در رشد، جامعه‌ای است که، در آن، عمل فردی و عمل جمعی با اندیشه راهنمای فرد و جمع سازگار باشد. اندازه ناسازگاری عمل با باور، گویای میزان ضعف وجدان اخلاقی و نشانگر میزان حاکمیت زور بر پندار و گفتار و کردار انسانها و بیانگر اندازه تخریب نیروهای محرکه و واپس رفتن جامعه، و نیز، گویای تصدی امور جامعه از سوی زورمدارهای بی‌کفایت و فساد ویرانی‌گستر است.

۵/۲. میزان عدل به آدمیان می‌آموزد که تنها قدرت (= زور) انسان را از حقوق خود غافل می‌کند. در جامعه‌هایی که بیشتر و بسا عموم مردم معتاد به اطاعت از قدرتند، عادت منت‌گزاردن بر یکدیگر که «به خاطر شما از حق خود گذشتم»، یا «به خاطر دیگری از حق خود گذشتم»، به رواج است. میزان عدل، ما را از این قاعده مهم آگاه می‌کند: در هر جامعه، به همان میزان که انسانها در رابطه‌ها با یکدیگر، از حقوق خود چشم می‌پوشند، نظام اجتماعی ظالمانه و ضد رشد و ویرانگر نیروهای محرکه است. در چنین جامعه‌ای، بنیادها قدرتمدار هستند. از جمله، دولت نه ترجمان ولایت جمهور مردم که تجسم روابط قوا در درون جامعه و میان جامعه با جامعه‌های دیگر است.

۵/۳. حق راست گفتن و راست شنیدن، بدون شفاف شدن پندارها و گفتارها و کردارها تحقق پیدا نمی‌کند. از آنجا که پندار و گفتار و کردار قدرتمداران مبهم است و ابهام است که دستیار اول آنهاست، شفاف کردن پندارها و گفتارها و کردارها مسئولیتی همگانی می‌شود. میزان عدل این مسئولیت‌شناسی را اندازه می‌گیرد. افزون بر این، این قاعده را هم به دست می‌دهد: میزان ابهام در پندارها و گفتارها و کردارها، شاخصی برای اندازه‌گیری حاکمیت استبداد بر جامعه و میزان زوری است که رابطه‌ها در بردارند. جنگها و بحرانها و ویرانگریهای اقتصادی و جز اینها، از جمله، فرآورده ابهام در پندارها و گفتارها و کردارها هستند. در جامعه، به میزانی که قدرت اصالت می‌جوید و انسان را به بردگی در می‌آورد، اخلاق و رویه درخور خود را تحمیل می‌کند تا جایی که وجود ابهام در پندار و گفتار و کردار ناگزیر و بسا ارزش می‌شود. در جامعه ایرانی، اعتیاد به اطاعت از قدرت، دو زبان پدید آورده‌است: زبان مبهم برای گفت و شنود با نامحرم و زبان شفاف برای گفتگو با محرم. زبان نخستین، زبان رایج در جامعه‌ای شده‌است که راست گفتن و راست شنیدن مجازات سنگین دارد. از این‌روست که ابهام زدایی استبداد زدایی است.

۵/۴. واکنش زورگو نگشتن و در همان حال، همه راههای نفوذ را بر او بستن، چنان که با زورگویی جز تخریب زورگو حاصل نشود، عدل است. بکاربردن

روشهای خشونت‌زدایی برای رها شدن زورگو از بیماری زورگویی، کاربرد موازنه عدمی در اخلاق است. در اینجا عدل میزانی می‌شود که اندازه واکنش نشدن و عارف بودن برحق ابتکار عمل و بکار بردن آن را، بدست می‌دهد.

۵/۵. انسان موجودی به طور واقعی تواناست و ناتوانی عارض او می‌شود. این عارضه را هم انسان خود برای خویش پدید می‌آورد. در حقیقت، آن را با ایجاد روابط قدرت و حاکم کردن قدرت بر خود می‌سازد. از این‌رو، پندار و کرداری که توانایی انسان را از یاد او ببرد و او را گرفتار باور دروغ به ناتوانی خود کند، ستم و رفتاری ضد اخلاق آزادگان است. میزان عدل به کار سنجش اندازه برخورداری انسان از توانایی خود می‌آید. این میزان ما را از قاعده مهم دیگری آگاه می‌کند: در هر جامعه‌ای که میزان برخورداری اعضای آن از توانایی خویش بالاست، آن جامعه مستقل‌تر، و انسانهای عضو آن از استقلال و آزادی خود بیشتر برخوردارند و بار زور در رابطه‌ها کمتر است. در جامعه استبدادزده، احساس ناتوانی، یک احساس همگانی و یأس ترجمان آنست.

۵/۶. اعتماد به نفس، و در عمل به حق به انتظار دیگری ننشستن، و نفس خویش را مکلف دانستن رفتار اخلاقی بر اصل موازنه عدمی است. میزان عدل به انسان و جامعه می‌گوید چسان و چه اندازه نفس خویش را مکلف بشمارد و اعتماد به نفس داشته باشد و این ارزش اخلاقی عالی چه اندازه در آموزش و پرورش کاربرد دارد.

۵/۷. امروز بیشتر از زمانهای گذشته، فکرهای جمعی جبار، انسانها را از استقلال و آزادی خویش محروم ساخته‌اند. می‌گویند در جامعه‌های غرب، فرد اصالت جسته است. اما فرد نه تنها در برابر قدرت و بنیادهای قدرتمدار تنها گشته، بلکه بیش از پیش، استقلال و آزادی خود را از دست داده‌است و می‌دهد. میان تولید و مصرف فکرهای جمعی جبار و احساس ناتوانی، رابطه‌ای مستقیم وجود دارد. در حقیقت، حیات هر جامعه‌ای بستگی مستقیم به احساس توانایی اعضای آن جامعه دارد. مبارزه با احساس ناتوانی و کوشش برای درمان این عارضه از جمله در گرو آزاد کردن جامعه از فکرهای جمعی جبار است. میزان عدل، اندازه تولید و مصرف

فکرهای جمعی جبار، بنا براین، اندازه رهایی جامعه را از این فکرها، به دست می‌دهد.

۵/۸. جامعه رشد یاب جامعه‌ای است که، در آن، «شخص را به حق می‌سنجند». سنجیدن حق به شخص، روش زورپرستان است. با وجود این، در جامعه، به میزانی که قدرت پرستیده می‌شود، سنجیدن حق به شخص، نه تنها ضد اخلاق بشمار نمی‌رود، بلکه جبری اخلاقی انگاشته می‌شود. میزان عدل، ما را از این قاعده بس مهم آگاه می‌کند: در جامعه‌هایی که حق به شخص سنجیده می‌شود، میزان زور در رابطه‌ها بالا و انسان بنده قدرت و تحت انواع استبدادها است. اندازه سنجیده شدن شخص به حق، اندازه استقلال و آزادی و شرکت انسانها در اداره امور جامعه خویش را بدست می‌دهد.

در جامعه‌هایی که حق به شخص سنجیده می‌شود، تقدم و حاکمیت مصلحت بیرون از حق بر حق، نه تنها پذیرفته است، بلکه دستوری اخلاقی شمرده می‌شود. علت نشستن این ضد اخلاق بجای اخلاق آنست که حق با قدرت نمی‌سازد و مصلحت را قدرت می‌سازد. جانبداری از حق، ایستادگی در برابر قدرت می‌شود. کسی که خود را توانا به این ایستادگی نمی‌بینند، مصلحت‌گرایی شیوه می‌کند و به تدریج چنان به بندگی قدرت در می‌آید که ناگزیر می‌شود ضد اخلاق را جایگزین اخلاق کند. به این معنا که عمل به مصلحت را اخلاقی و عمل به حق ناسازگار با خواست قدرت را غیر اخلاقی تلقی کند.

۵/۹. در جامعه‌هایی که دین در مرام استبداد از خود بیگانه می‌شود و یا بیان قدرتی اندیشه راهنمای آن می‌گردد، اعضای آن، قاضی یکدیگر می‌گردند و برای همدیگر، غیابی، حکمهای محکومیت صادر می‌کنند. بنا بر قاعده، میزان اعتیاد اعضای یک جامعه به حاکم کردن خود و محکوم کردن دیگری و بیگانه را عامل کم و کسری‌های خود شمردن، اندازه کاربرد زور در آن جامعه و اندازه نزدیکی اندیشه راهنما به بیان قدرت فراگیر را به دست می‌دهد. از این رو، میزان عدل هم بکار آن می‌آید که اندازه اعتیاد و نوع اندیشه راهنمای استبدادزده را معین کند و هم ترازویی

است که، بدان، انسانها از شدت اعتیاد و نوع اندیشه راهنمایان آگاه می‌شوند. زیرا اصل تغییر کن تا تغییر یابی و الگوی تغییر بگردی، بدون بکاربردن میزان عدل بمثابه ارزش اخلاقی، به عمل درآوردنی، نمی‌گردد.

۵/۱۰. قیام به حق به میزان عدل نیاز دارد. چراکه حق هستی دارد و ناحق فرآورده زور و پوششی از دروغ بر حق است. عدالت تمیز هستی دار از هستی ندار است. برای مثال، نیرو وجود دارد و به کار زندگی در رشد می‌آید. اما زور جهت ویرانگری بخشیدن به نیرو است و خود به خود وجود ندارد. رابطه‌ای میان دو انسان و یا میان انسان و جاننداری دیگر و یا میان انسان و طبیعت برقرار می‌شود، اگر رابطه تضاد باشد سبب از خود بیگانه کردن نیرو در زور و بکاررفتنش در تخریب دو طرف رابطه می‌شود. اما به محض این‌که چنین رابطه‌ای قطع شود، نیرو طبیعت خود را باز می‌یابد. بدین قرار، عدل به مثابه یک میزان اخلاقی، ما را از انواع از خود بیگانگیها و شدت آنها در جامعه‌ها آگاه می‌کند و این قاعده را می‌آموزد که: **اندازه از خود بیگانه شدن حق در ناحق، در یک جامعه، اندازه غفلت انسان از استقلال و آزادی خویش، در آن جامعه، و نیز اندازه نا برخورداری انسان از حقوق خویش را نشان می‌دهد.** اخلاق استقلال و آزادی چون وجدان اخلاقی جامعه گشت، انسانها را به قیام به حق بر می‌انگیزد و آنها را بر آن می‌دارد که از راه بازیافتن استقلال و آزادی و حقوق خویش و عمل به آنها، آن آسیب اجتماعی بسیار سخت را درمان کنند که فراوانی از خود بیگانه شدن حق در ناحق است.

۵/۱۱. تبعیضهایی که به دلیل سنن اخلاق‌نما ولی در واقع ضد اخلاق رواج یافته‌اند، در جامعه‌ها، بسیارند. چنانکه هنوز تبعیض میان دختر و پسر، یک امر طبیعی و اخلاقی به شمار رفته و برابری قائل شدن میان این دو، کاری زشت گمان می‌رود. غافل از این‌که تبعیض را قدرت ایجاد می‌کند و هر تبعیضی، زشت کاری است. میزان عدل، ایجاد و بکار رفتن تبعیضها را در جامعه، اندازه می‌گیرد. از آنجا که تبعیضها احکام قدرت فرموده هستند، اندازه به کار رفتنشان اندازه بندگی از قدرت را به دست می‌دهد. و شمار تبعیضها و اندازه بکار رفتن آنها، گزارشگر انحطاط

اخلاقی هر جامعه است. جامعه دارای نظام مردمسالاری شورایی، جامعه‌ایست که در آن تمامی تبعیضها ملغی هستند. در آن جامعه، اخلاقی رعایت می‌شود که مسابقه در دانش پژوهی و دادگری و برکرامت افزودن، به یمن تقوا، میان انسانهای مستقل و آزاد و حقوقمند را ارزش می‌شناسد و جریان رشد را جریان گذار دائمی از نابرابری در دانش به برابری در دانش می‌گرداند.

۵/۱۲. قالب انگاری نظر و از قالب درآوردن انسانها و تحمیل نظر بر واقعیت‌های طبیعی، ستم و به لحاظ اخلاق آزادگی، در شمار زشت‌ترین کارها است. چراکه ویرانی بر ویرانی و مرگ بر مرگ می‌افزاید و سرانجام نیز از واقعیتی که انسان است و واقعیتی که طبیعت است حکم «باطل شد» را می‌گیرد. برای مثال، وجود استعداد رهبری در هر موجود زنده‌ای، یک واقعیت است. زیرا اگر این استعداد نبود، موجود زنده نیز نبود. اما نظری که برای یک شخص و یا یک گروه ولایت مطلقه بر همه زیندگان قائل می‌شود، نظری ناسازگار با این واقعیت است. تحمیل این نظر به زور نزدیک به مطلق نیاز دارد و می‌دانیم چنین زوری ویرانی و مرگ همگانی را بیار می‌آورد. از این رو، ناشدنی است. و به میزانی که اعضای جامعه استعداد رهبری خود را در رشد خویش بکار می‌برند، نظری اعتبار می‌شود و استبداد مستند بدان، محکوم به زوال می‌گردد. میزان عدل، اندازه خوانائی نظر با واقعیت موضوع شناسائی را به دست می‌دهد. و نیز این میزان ما را از این قاعده آگاه می‌کند: **هر اندازه باور، مرام و اندیشه راهنما با واقعیت‌های برحق سازگارتر، انسانهای عضو جامعه از استقلال و آزادی و رشد برخوردارتر.** بحرانها، برای مثال، بحران اقتصادی، از جمله، حاصل ناسازگاری نظرهای رایج با واقعیت‌های برحق و به کاربردن زور برای واقعی و حقیقی جلوه دادن بن‌مایه‌های نظرهایی است که مجازی‌اند. هرگاه جامعه‌ها اخلاق آزادگی بجویند و بپذیرند که نظر نظر است و چه بسا با واقعیت آن‌سان که هست فاصله بسیار داشته باشد و در هر حال قالب نیست، قدرتمداری توجیه ناپذیر می‌شود و از میان بر می‌خیزد.

۵/۱۳. از این جا، ابتکار و ابداع و خلقِ خودانگیخته، ارزش و نقش مرده در دست مرده شوی را بازی کردن، ضد ارزش و ضد اخلاق آزادی می‌شوند. میزان عدل ما را از اندازه ابتکارها و ابداعها و خلقهای خودانگیخته آگاه می‌کند. می‌توان تصور کرد جامعه‌ها چگونه جامعه‌هایی خواهند شد هرگاه، انسانها به جای آنکه از یکدیگر بخورند، از عمل خویش خوردند. در آن جامعه‌ها، انواع استثمارها ضداخلاقی بشمار می‌روند و اعمال قدرت فرموده زشت بشمار می‌آیند و اطاعت از امر و نهی زورمدار، ستم به خود و دیگری دانسته می‌شود.

۵/۱۴. خوب آن فعلی است که سازگار با سامانه ارزشهای اخلاقی راهنما، یعنی حق، باشد. این خوب برای همه، در همه جا و همه وقت خوب است. می‌دانیم که سلطه‌گر، نخست زیرسلطه را از شمار انسانها بیرون می‌برد و آنگاه «خوب» را از آن خود و بد را از آن «دون انسانها» می‌انگارد و برای این رفتار تبعیض‌آمیز خود توجیه دینی و یا فلسفی نیز می‌تراشد. اما کسی نپرسیده است که آیا ممکن است خوبی که حق است را بتوان برای کسی روا دید و از کس دیگری دریغ داشت؟ به سخن دیگر، چگونه ممکن است مستکبران بتوانند خود از حق برخوردار باشند و به حق عمل کنند اما مستضعفان نه این حق را داشته باشند و نه بتوانند بدان عمل کنند؟ سلطه‌گرهای نگون بخت نمی‌دانند تا خود را از حقوق خویش محروم نکنند، نمی‌توانند سلطه‌پذیران را از آنها محروم گمان برند. رابطه میان زورگو و زورپذیر، هر دو را، از استقلال و آزادی، محروم می‌کند. هردو برده قدرتی می‌شوند که از رابطه سلطه‌گر - زیرسلطه پدید می‌آید. علم به رابطه حقوقمنداها با یکدیگر و عمل به آن، سبب می‌شود که اگر هم سلطه‌گر و زورگویی پیدا شود، سخت کم شمار باشد و نتواند بساط سلطه‌گری و زورگویی را بگستراند. و نیز اگر زیرسلطه درمی‌یافت که حقوق ذاتی وجود و حیات اویند و خود باید به آنها عمل کند، تن به سلطه سلطه‌گر نمی‌داد. میزان عدل به کار انسان می‌آید برای این که هرگاه بخواهد زورگوید، به یادش آورد که برای زورگویی نخست خود را می‌باید ویران کند و هر زمان خواست زور بشنود، خاطر نشانش کند که حق خویشتن و عمل کردن بدان را از یاد

برده‌است. این میزان به یاد همگان می‌آورد که ممکن نیست کسی آن خوبی را که حق است برای خود بخواهد و از دیگری دریغ کند.

۵/۱۵. کاربرد میزان عدل در اخلاق، راهنمای پندار و گفتار و کردار کردن جاذبه و دافعه خودجوش حق است. توضیح این‌که عمل (اندیشیدن و یا گفتن سخنی و یا کردن کاری) هرگاه حق باشد، نسبت به هر عملی که حق باشد، جاذبه و نسبت به هر عملی که حق نباشد، دافعه دارد. در عوض، عملی که حق نباشد نسبت به عمل دیگری که حق نباشد، بطور خود جوش جاذبه ندارد. بلکه دو مرتکب ناحق، نخست، می‌باید سود و زیان، همدستی و یا رقابت و یا دشمنی و یا دوری از یکدیگر را بسنجند و مصلحت حاصل این سنجش می‌شود.

بدین‌قرار، میزان عدل نخست می‌باید به کار اندازه‌گیری رعایت شدن اصول راهنمای اخلاق استقلال و آزادی بیاید. از این‌رو، بدون هدفداری، میزان عدل بی‌محل می‌شود. یکی به این‌خاطر که هرگاه هدف صیر به حق باشد، راه خط مستقیم می‌گردد. به سخن دیگر، میزان عدل، تمام دقت خویش را بدست می‌آورد و انحراف از حق را در جا نشان می‌دهد:

۶. ششمین اصل و ارزش اخلاق آزادگی که در خور مردمسالاری شورایی است، هدفداری است. این اصل به ما می‌آموزد که میان هدف با زمان، رابطه مستقیم است. وقتی انسان از استقلال و آزادی خود برخوردار و عامل به حقوق خویش است. هرگاه او قدرتمدار باشد، اولاً رابطه هدف با زمان غیرمستقیم می‌شود و ثانیاً، متناسب با اندازه محرومیت انسان از استقلال و آزادی خویش و غفلتش از حقوق خود، زمان کوتاه می‌شود. توضیح این‌که:

۶/۱. در استبداد فراگیر، رابطه هدف با زمان از راه این استبداد برقرار می‌شود. هر اندازه شدت استبداد بیشتر، ناگزیری انسان به‌گزینش هدفی که در کوتاه‌ترین زمان تحقق پذیر باشد، زیادتر می‌شود. بحرانهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و آلودگی محیط زیست حاکی از آنند که اقتصاددانها از این قاعده بی‌اطلاع

بوده‌اند. راست بخواهی، از آنجا که این اقتصاددانان، سرمایه‌داری لیبرال را استبداد فراگیر نمی‌شناخته‌اند، نمی‌توانسته‌اند ببینند که سرمایه‌ها از فعالیت‌های تولیدی منصرف و به انواع بورس بازیها جذب می‌شوند. نمی‌توانسته‌اند ببینند اقتصادهای تولیدمحور به اقتصادهای مصرف‌محور تبدیل می‌شوند. میزان تولیدهای ویرانگر و میزان تخریب نیروهای محرکه ما را از این واقعیت آگاه می‌کنند که استبداد سرمایه نه تنها بر سرتاسر جهان حاکم گشته‌است، بلکه در کار استوار کردن حاکمیت خود بر فضا و زمان، تا آینده‌های دور است.

بدین‌قرار، به نسبتی که رابطه هدف با زمان، مستقیم و استقلال و آزادی انسان در گزینش هدف بیشتر می‌شود جامعه آزادتر و حضور قدرت در رابطه‌ها کمتر می‌شود. در درازترین زمان، یعنی وقتی زمان بی‌نهایت می‌شود، هدف وصول به خدا می‌شود که به همین دلیل استقلال و آزادی انسان در آن نیز به کمال خویش می‌رسد. بنابراین قاعده، ارزش اخلاقی اول می‌باید ایجاد رابطه مستقیم میان هدف با زمان به یمن غافل نشدن از استقلال و آزادی خویش و گزینش هدف سازگار با استقلال و آزادی و حقوق انسان باشد.

۶/۲. ازلی و ابدی و تغییر ناپذیر یکی و آن نیز حق است. جز این، سنتها و عرفها و عادت‌هایی که حق نیستند، بقا ندارند و جریان رشد جریان آزاد شدن از آنها است. از بد اقبالی، در جامعه‌ها، بنا بر «جبر اخلاقی»، رعایت سنتها و عرفها و عادت‌های قدرت فرموده، اجباری نیز هستند. چه بسیار زندگی‌ها که تباه می‌شوند و جامعه‌ها که واپس می‌مانند و بسا از میان می‌روند، بخاطر نشستن ضد اخلاق به جای اخلاق.

۶/۳. خرافه‌ها که ساخته‌های قدرت هستند، زود به زود شکل عوض می‌کنند. اما اگر استبداد دینی و استبداد سیاسی و استبداد اقتصادی و استبداد آموزشی و تربیتی و استبداد «فرهنگی» شدت و تداوم داشته باشند، عمر خرافه‌ها دراز و بسا تغییر شکل نیز نمی‌دهند. فقدان جریانهای آزاد اندیشه‌ها و دانشها و هنرها و اطلاعاتها و داده‌ها، زمان و مکان را در اختیار خرافه‌سازها می‌نهد. این عامل همراه است با چرکین شدن وجدان اخلاقی جامعه. وجدان اخلاقی چرکین دیگر نمی‌تواند قطع

رابطه با زمان و مکان واقعی را تشخیص و به انسان هشدار دهد. بریدن از واقعیت، زمان و مکان پندار و گفتار و کردار را مجازی می‌کند. چراکه هدف در زمان و مکان مجازی گزیده می‌شود و رابطه هدف با زمان و مکان واقعی قطع می‌گردد. برای مثال، «جنگ پیشگیرانه» آنهم برای استقرار مردمسالاری در «خاورمیانه بزرگ» و یا «النصر بالرعب» هدف‌گزینی‌های بریده از زمان و مکان واقعی هستند. چه بسیار جامعه‌ها و اعضای آنها که قربانی هدف و روشهایی می‌شوند که در زمان و مکان مجازی سنجیده و مجوز بکار بردن زور می‌شوند. این نوع هدف و روش‌گزینیها که ترجمان ثنویت تک محوری هستند، خرافه‌اند چراکه اولی (=جنگ پیشگیرانه) می‌خواهد سلطه بر جهان را دائمی بگرداند و دومی (=النصر بالرعب) می‌خواهد جامعه را تحت ولایت مطلق زور نگاه دارد. این تصور که می‌توان یک رابطه و یک وضعیت را دائمی کرد، خرافه است چراکه قدرت از ویرانسازی پدید می‌آید و به ویرانسازی تمرکز می‌جوید و با ادامه دادن به ویرانسازی، منحل می‌شود. از این‌رو، هر اندازه ویرانگری بزرگتر، عمر قدرت کوتاه‌تر. هر اندازه قدرت متمرکزتر، عمرش کوتاه‌تر و عمر هدفی که می‌گزیند نیز کوتاه‌تر. سلطه جویی و ایجاد رعب با اعمال خشونت، عمر قدرت را کوتاه می‌کند. هرگاه بنا بر واقعیت‌گرایی و دراز کردن زمان زندگی باشد، این قدرت است که می‌باید منحل گردد.

بدین‌قرار، هرگاه وجدان اخلاقی چرکین باشد و اعضای جامعه را از رابطه مستقیم هدف با زمان و رابطه طول زمان با هدف آگاه نکند و نسبت به پی‌آمدهای رابطه هدف با زمان از راه قدرت هشدار ندهد، چرک‌زدایی از این وجدان و غنی کردن آن، مسئولیتی همگانی می‌گردد.

۶/۴. زمان فرآورده عمل است و نه به عکس. از این‌رو، صاحب اختیار زمان گشتن و از راه رشد، زمان خویش را ساختن، ارزش اخلاقی برین و کاری در خور انسان مستقل و آزاد و خلاق است. چنین انسانی پیشاروی خود را باز می‌کند و، از راه تولید، زمان حیات خویش را دراز و درازتر می‌گرداند.

بدین‌قرار، ماندن در گذشته و غفلت از این واقعیت است که، بدون تصور هدف، بنابراین، آینده، عمل وجود ندارد. این غفلت از استقلال و آزادی خویش نیز هست. «دم را غنیمت شمردن» یا مطلق کردن حال، اخلاق شایسته مردمسالاری نیست زیرا رابطه برقرار کردن با زمان و مکان از راه ویران شدن و ویران کردن - که در اصطلاح اقتصادی مصرف خوانده می‌شود - است. بنا بر قاعده، مصرف‌گرایی، فعل پذیری است و فعل پذیری، فعال‌میشاء شناختن اسطوره قدرت و در اعتیاد اطاعت از قدرت، ماندن و ویران شدن و ویران کردن است.

۶/۵. در مردمسالاری شورایی، کاستن از امکانه‌های آیندگان، ضد ارزش و خلاف اخلاق و افزودن بر امکانه‌ها و داشته‌های آیندگان ارزش و عملی اخلاقی است. در جامعه‌های تولید محور، از دیر باز، «دیگران کاشتند و ما خوردیم ما می‌کاریم و دیگران خواهند خورد» ارزش اخلاقی بوده‌است. بنا بر این اصل اخلاقی، هرکس می‌باید همه روز از خود بپرسد او به خود و به جامعه و وطن خود چه خدمتی را می‌کند و کدام خدمت را می‌تواند بکند؟

جامعه‌ایرانی، دارای پر شمار پند نامه‌ها است که، در آنها، پیشخور کردن منابع، ضد ارزش و افزودن بر امکانه‌های آیندگان، ارزش است. در اخلاق راهنمای اهل فتوت و عیاران و عارفان، پندار و گفتار و کردار نیک از آن‌رو ستوده‌اند که بیابان زندگی را بهشت زندگی می‌گردانند، هم برای معاصران و هم برای آیندگان. این اخلاق به انسان‌روش دائمی کردن حیات را می‌آموزد: هرگاه تمامی آرزوهای کسی برآورده شود و او هر چه خواهد کند، حداکثر زمان در اختیار او، یک عمر صد ساله است. با مرگ او، داشته‌هایش را خواهند برد و خواهند خورد. اما هرگاه پندار و گفتار و کردار نیک را رویه کند، یعنی حقوق خویش را بشناسد و به این حقوق عمل و با همگان رابطه حق با حق برقرار کند، عمر جاوید می‌جوید. بدین‌قرار، از دیر باز، ربط مستقیم میان عمل و زمان و رابطه‌های مستقیم و غیر مستقیم میان هدف و زمان، بر اهل خرد آشکار بوده‌اند.

در زمان ما، پیشخور کردن و مصرف انبوه ارزش شده‌است. غافل از این‌که مصرف انبوه تنها با اصالت مطلق بخشیدن به قدرت میسر است. حاصل آن، نه تنها کوتاه شدن عمر منابع موجود در طبیعت بلکه کوتاه شدن عمر طبیعت و ناسازگار شدن محیط زیست با زندگی است.

۶/۶. در رابطه با زمان، چندین ضد ارزش وجود دارند که قدرت‌گرایان برپندار و گفتار و کردار انسانها حاکم کرده‌اند. برای مثال، «نفی گذشته، ساختن حال و آینده است»، و یا، «برای دست یافتن به آینده‌ای بهتر، می‌باید حال خود را قربانی کرد» و یا، «فقر و رنج در این جهان، ضامن رفتن به بهشت در آن جهان است» و یا «چون آینده نامعلوم است، دم را غنیمت شمار» و یا ... تصوره‌های نادرست و ارزش سوز هستند. چراکه پیش از تعیین هدف و تشخیص روش، آینده‌ای وجود ندارد تا به خاطر آن، زمان حال خود را دوران رنج و مشقت یا خوشی و «دم‌غنیمت دان» گردانیم. حق این است که هرکس آینده‌های نزدیک و دور خویش را می‌سازد. و، بدون آینده، عمل و، بنا بر این، «حالی» وجود ندارد تا بتوان آن را غنیمت شمرد. و حق این است که نفی گذشته نیز ناشدنی است. این تصور دروغ در جامعه‌های گوناگون تجربه شده‌است و ناممکن بودنش مسلم گشته‌است. حاصل تجربه‌های رژیمهای حاکم بر ایران و ترکیه و روسیه و چین و ... معلوم است. اما پیش از این تجربه‌ها نیز ناممکن بودن نفی گذشته مسلم بود. چراکه رشد به نقد گذشته و سرمایه کردن آن میسر می‌شود. وگرنه، کدام انسان است که بتواند بخش بزرگی از خود را نفی کند؟ در جامعه‌های زیرسلطه، خالی شدن از فرهنگ خود و پرشدن از فرهنگ جامعه مسلط، ارزش گشت غافل از این‌که بر فرض که بتوان این محال را ممکن کرد، فرهنگ جامعه مسلط نیز گذشته را در بر می‌گیرد.

اما وقتی انسان از استقلال و آزادی خویش برخوردار و در راست‌راه رشد است، اخلاق رشد به او می‌آموزد که گذشته را نقد و سرمایه کند. این انسان نه در گذشته می‌ماند و نه به وعده آینده‌ای آرمانی، می‌گذارد درد و رنج و گرسنگی و نگون‌روزی‌های دیگر را به او تحمیل کنند.

۶/۷. از آنجا که حقوق انسان ذاتی حیات او هستند، وجدان اخلاقی جهان‌شمول است. در همه جا و همه وقت، وجدان اخلاقی هر انسانی و هر جامعه انسانی به او و آنها می‌گوید: انس و دوستی و عشق، خوب، و کینه و نفرت و دشمنی بد هستند؛ نان خوردن از عمل خویش خوب و بار خود را بر دوش دیگری گذاشتن بد، زور گفتن و زور پذیرفتن بد و زور نگفتن و زورگو را از زورگویی بازداشتن خوب هستند، داد خوب است و ستم بد است، وسط‌بازی و منافق‌گری بد است، چراکه حق و ناحق در عرض یکدیگر نیستند که آدمی یکی را انتخاب کند. هرگاه او حق را انتخاب کند، ناحق را نگزیده است و به عکس. پس کسی که میان حق و ناحق، وسط را می‌گیرد، در حقیقت، قدرت (= زور) را انتخاب کرده‌است. **بنابر قاعده، وجدان اخلاقی یک جامعه و نیز جامعه جهانی ضعیف و چرکین است وقتی وسط‌بازی و نفاق‌پیشگی به رواج است.**

یکی از دلایل جهان‌شمولی وجدان اخلاقی یا آنچه پاره‌ای اندیشمندان از آن به «اخلاق عام جهانی» تعبیر می‌کنند، این است که حتی نظریه‌سازان قدرت نیز از وجدان اخلاقی جهان‌شمول، برای توجیه ساخته‌های خود و نیز چرکین کردن این وجدان، استفاده می‌کنند. توضیح این‌که آنها کلمه‌ها را نگاه می‌دارند و معانی را تغییر می‌دهند. چون افلاطون و ارسطو که عدالت را ارزش شمردند اما تعریف آن را تغییر دادند و یا چون بیگانه‌کنندگان بیان دین در بیان قدرت که توحید و دیگر اصول راهنمای اسلام را اصول دین می‌شناسند ولی تعریفهای آنها را تغییر می‌دهند. این کردارها خود برهان هستند بر وجود وجدان اخلاقی، هم نزد نظریه‌سازان قدرت و بکار برندگان این نظریه‌ها و هم نزد جمهور انسانها.

بدین‌قرار، وجدان اخلاقی جهانی وجود دارد. جز این‌که اعتیاد به اطاعت از قدرت، وجدان اخلاقی یک شخص، یک جامعه و جامعه جهانی را مخدوش می‌کند. کوشش برای چرک‌زدایی و افزودن بر مشترکات وجدان اخلاقی جهان، مسئولیتی همگانی است. چنانکه به میزانی که در کشورهای مختلف، برای برخورداری انسانها از حقوق خویش، کوشش می‌شود، وجدان بر این حقوق

همگانی‌تر و تجاوز به این حقوق، وجدان اخلاقی جهانی را متأثرتر می‌کند. این وجدان وقتی چرک‌زدایی می‌شود و شفافیت و بیداری و هشیاری کامل خویش را به دست می‌آورد که انسان و همه آفریده‌ها از کرامت و حقوق خویش برخوردار و این وجدان راهبر جهانیان در راست راه رشد در استقلال و آزادی بگردد.

ضمیمه پنجم

در ویژگی‌های زبان آزادی

بیان‌های قدرت در زبان قدرت اظهار می‌شوند. کلمه‌ها معانی که در آغاز داشته اند را، در طول زمان، بنابر تغییرها در روابط قوا، در بیانهای قدرت، معانی جسته‌اند که قدرت به آنها بخشیده‌است. هر بار که بیان استقلال و آزادی به انسانها پیشنهاد شده‌است، به کلمه‌ها معانی داده‌است که بن‌مایه آنها، استقلال و آزادی و دیگر حقوق، بوده‌اند. باوجود این، محور رابطه‌ها گشتن قدرت، این بن‌مایه را با بن‌مایه قدرت جانشین کرده‌است. در حال حاضر، در جامعه‌ها، کلمه‌هایی چون حق و استقلال و آزادی و عدالت و امنیت و مصلحت و عشق و دوستی و پدری و مادری و برادری و خواهری و توحید و تضاد و ولایت و همکاری و... و فراوان کلمه‌های دیگری که در تنظیم رابطه‌ها بکار می‌روند، بن‌مایه‌ای جسته‌اند که قدرت است. از این‌رو، چون تعریفی از استقلال با معنی که کلمه در بیان استقلال و آزادی دارد، پیشنهاد شود، خوانندگان و یا شنوندگان آن، زبان را قابل درک نمی‌یابند. آنها هم که در خدمت قدرت هستند، با استفاده از منطق صوری، کلمه را از تعریف جدا می‌کنند و در بیان قدرت، تعریفی را که می‌خواهند به آن می‌دهند و آن را موضوع رد یا قبول می‌کنند.

از این‌رو، برای این‌که جامعه مدنی بطور مداوم، خود بدیل خویش بگردد و همواره از دموکراسی شورایی برخوردار باشد، در شمار مهمترین کارها، تغییر بن‌مایه کلمه‌ها به ترتیبی است که هر شهروند همواره بیان استقلال و آزادی را راهنمای اندیشه و عمل خویش کند.

اما تفاوت‌های دو زبان، یکی زبان استقلال و آزادی و دیگری زبان قدرت عبارتند از:

۱. منطقی که در زبان قدرت کاربرد دارد، منطقی صوری است. رواج این منطقی در سطح جامعه‌ها و نسلها که از پی یکدیگر می‌آیند، بخاطر آن است که اندیشه‌های راهنما بیان‌های قدرت هستند و زبانها نیز زبانهای قدرتمند. این منطقی کاربرد دارد زیرا معنایی که هر کلمه، در بیان قدرت، دارد، تنها صورت را می‌نمایاند. برای مثال، وقتی تعریف آزادی این است: «آزادی هرکس تا جایی است که آزادی دیگری از آنجا شروع می‌شود»، آزادی تعریف نشده، بلکه تعریف شده فرض شده است. در این تعریف، تنها حد وجود دارد. بدیهی است تعریف این واقعیت که حدگذاری جز قدرت وجود ندارد را از چشم عقل پنهان می‌کند. در واقع، آنچه تعریف شده، این است: «قدرت هر کس تا جایی است که قدرت دیگری از آنجا شروع می‌شود». اما مردمی که این تعریف را می‌پذیرند، آیا آزادی را قدرتی می‌دانند که یک فرد دارد؟ بسا یکسره غافل هستند که معنایی از آزادی که در سر دارند، همان معنایی است که قدرت دارد. از بسیار واقعیت‌های دیگر نیز غافل می‌شوند که مهمترینشان این است که قدرت زاده نابرابری و زاینده نابرابری است. بنابراین، حدی که قدرت میان افراد ایجاد می‌کند، گویای نابرابری آنها در روابط قوا و افزایش مداوم این نابرابری است. بدین قرار، مردمی که جمهور شهروندان باشند، آن آزادی را می‌پذیرند که صورتی بیش نیست. محتوایی دارد که ضد این صورت است و اگر کلمه این محتوی را نیز به ذهن او نیاورد، از خود بیگانگی او کامل است.

در برابر، در زبان استقلال و آزادی، آن روش کاربرد دارد که، در تعریف، نمی‌تواند به صورت بسنده کند زیرا کاربرد ندارد. از این رو، هر تعریف صورت و تمام محتوی را کامل و شفاف، در بر می‌گیرد. از آنجا که ویژگی‌های حق و ویژگی‌های بیان استقلال و آزادی، از پیش، تشخیص و در اختیار همگان نهاده شده‌اند، هرکس می‌تواند هر تعریف را به محک ویژگی‌ها نقد کند. در حقیقت، معنی کلمه آزادی، در زبان آزادی، هم با همه ویژگی‌های حق و هم با ویژگی‌های

بیان استقلال و آزادی باید خوانایی داشته و ترجمان موازنه عدمی باشد. برای مثال، هرگاه، استقلال را این‌همانی با هستی هوشمند در توانایی گرفتن تصمیم و آزادی را نامحدود گشتن توانایی‌گزیدن نوع تصمیم تعریف کنیم، در این تعریف، از قدرت، ذره‌ای نیست و از توانایی‌ها تا بی‌نهایت هست. بدین‌قرار، این تعریف از استقلال و آزادی، محتوایی جز خود ندارد و بدون محتوی، بکاربردنی نیست. بکاربرنده که اندیشه راهنمایش بیان استقلال و آزادی است، با برزبان آوردن کلمه آزادی، در جا، استقلال را به ذهن می‌آورد.

۲. بدین‌قرار، کلمه‌ها وقتی بن‌مایه معانی‌شان قدرت است، ترجمان ثنویت می‌شوند. چنانکه تعریف آزادی در بیان قدرتی که لیبرالیسم است، بیانگر دو محور، خود و دیگری، است که قدرت میانشان حد ایجاد می‌کند. در برابر، کلمه آزادی وقتی بن‌مایه قدرت را ندارد، ترجمان موازنه عدمی است: این‌همانی با هستی، استقلال و آزادی را بی‌کران می‌کند. این ویژگی را ویژگیهای دیگر، مشخص‌تر و ملموس‌تر می‌کنند:

۳. هرگاه در مثال آزادی در دو بیان، یکی بیان قدرت و دیگری بیان آزادی تأمل کنیم، تفاوت سوم و بسیار مهمی را در می‌یابیم: در بیان قدرت، کلمه آزادی تعریف نمی‌شود. تعریف بر معنایی که وجودی داشته باشد، نیز، دلالت نمی‌کند. هرگاه فرض کنیم تعریف اختیار معنی می‌دهد و جمله می‌گوید اختیار هرکس تاجایی است که اختیار دیگری از آنجا شروع می‌شود، اختیاری که به حدی محدود شود، فرآورده یک رابطه، رابطه قوا است. اما، هر رابطه‌ای رابطه قوا نیست و اختیار آدمی را محدود نمی‌کند. رابطه حق با حق اختیار آدمی را گسترش نیز می‌دهد. این‌که، در تعریف آزادی، رابطه حق با حق را نادیده می‌گیرند، یک امر است و محدوده‌ای را قلمرو اختیار گرداندن که رابطه قوا ایجاد می‌کند، امری دیگر است. منطق صوری بسیارتر از بسیار انسانها را از این دو امر غافل نگاه می‌دارد. باوجود این، محدوده حاصل از روابط قوا، قلمرو اختیار نیست، فضایی است که، در آن، آدمی اختیار دارد. بدین‌سان، آزادی در معنای اختیار - که ما به آن می‌دهیم - باز تعریف نمی‌شود.

حال آن‌که در بیان استقلال و آزادی، آزادی هم با استقلال همراه است و هم بر وجود ذی وجودی دلالت می‌کند: استقلال و آزادی انسان است که با هستی که استقلال و آزادی مطلق است این‌همانی می‌جوید و این انسان است که در مقام خلق، با هستی هوشمند این‌همانی می‌جوید و در مقام انتخاب، بی‌شمارگزینه پیدا می‌کند. هریک از اینها ذی وجود هستند.

۴. به ترتیبی که مشاهده کردیم، بنابر تعریف اول از آزادی، رابطه انسان با آزادی، رابطه با محدوده‌ای است که از رهگذر رابطه قوا با دیگری پدید می‌آید. غافل از این‌که اگر دیگری، خود انسان باشد، آن حدی که محدوده آزادی را معین می‌کند، حدی است که قدرت با خود انسان برقرار می‌کند. روشن بخواهیم، محدوده با صفر مساوی می‌شود. از این رو، وقتی آدمی خود را به قدرت می‌سپارد، دیگر محدوده‌ای که، در آن، بتواند این یا آن کند، را نیز ندارد. حال این‌که، بنابر تعریف دوم، آزادی بی‌کران است. بدین‌قرار، هر تعریف از آزادی که عقل را محدود کند، بن‌مایه‌ای از قدرت دارد و هر تعریفی که عقل را توانا به خلق به یمن این‌همانی با هستی کند، یا همان تعریف است که آزادی دارد و یا نزدیک به آن است. و آزادی از استقلال جدایی‌ناپذیر است. بنابراین، دو تعریف از استقلال و آزادی تعریف‌های این دو حق باید باشند که، عمل به آنها، عقل را از استقلال و آزادی برخوردار می‌کند. و هنوز، مدار قدرت بسته است. اما مدار استقلال و آزادی باز است. پس معنی‌ها که به کلمه‌ها داده می‌شوند، بهمان نسبت که فضای عقل را می‌بندند، بن‌مایه قدرت بیشتری دارند. برای مثال، هرگاه ولایت را بسط ی‌د یک تن بر همگان معنی کنیم، مدار اندیشه و عمل آن یک تن و همگان، مدار بسته‌ای است که، در آن، همگان از یک تن اطاعت می‌کنند. فضای عقل پایبند به این معنی، یکسره بسته است. زیرا بر عقل، دستوری حاکم است که از موضع قدرتمداری صادر می‌شود.

و نیز، اگر، عدالت را «قرارگرفتن هرچیز در جای خود تعریف کنیم»، از آنجا که جای هر چیز را چیز دیگر، در سلسله مراتب، تعیین می‌کند، با عمل به این تعریف، از محدود کردن فضا، به بستن کامل مدار عقل می‌رسیم. روشن است که

ناظمی که هرچیز را در جای خود نگاه می‌دارد، قدرت است. بدین‌سان، در این تعریف، عدالت تنظیم رابطه با قدرت در سلسله مراتبی می‌شود که قدرت ایجاد می‌کند. بدین تعریف، کلمه عدالت، قدرتی را به ذهن می‌آورد که هر چیز را در جای خود قرار می‌دهد.

حال این‌که هرگاه ولایت را شرکت در رهبری بر وفق موازنه عدمی و حقوقی چون حق دوستی و بر میزان عدالت یا رابطه حق با حق تعریف کنیم، مدار اندیشه و عمل باز می‌شود. چراکه هر کس، با برخورداری از استقلال و آزادی خویش، بر گستره استقلال و آزادی دیگری می‌افزاید: عدالت حق را به ذهن می‌آورد. و نیز،

۵. در زبان قدرت، کلمه‌ها در جمله‌ها چنان بکار می‌روند که فضای درون هر شهروند را تابع مدار بسته بیرون کند. در زبان آزادی، کلمه‌ها و جمله‌ها که از آنها ساخته می‌شوند، فضای درونی توسط فضای بیرونی محدود نمی‌شود. برای مثال، در تعریف اول، آزادی در بیرون انسان، مدار بسته‌ای را بوجود می‌آورد که فضای درون انسان تابع آن می‌شود. چراکه این یا آن کنم در درون، تابع رابطه قوایی است که در بیرون برقرار می‌شود. اما در تعریف دوم، به یمن اتصال با هستی، بیرون تابع درون می‌شود. به سخن دیگر، رابطه‌ها رابطه‌های حق با حق می‌گردند. حتی وقتی دیگری زور در کار می‌آورد، رابطه حق با قدرت، بی‌کران استقلال و آزادی در درون را محدود نمی‌کند و این استقلال و آزادی، روش بازگرداندن رابطه حق با قدرت به حق با حق را در اختیار انسان می‌نهد. چراکه انسان فراوان انتخاب پیش رو دارد برای بازگرداندن آن رابطه به این رابطه.

۶. اما مدار بسته‌ای که مدار رابطه قوا است، محدوده تناقض‌ها و تضادها است. در این مدار بسته، تضاد با یکدیگر، ترجمان تناقض و بسا تناقض‌های هریک از شرکت کنندگان در رابطه قوا است. چراکه بدون وجود تناقض در درون، تضاد در بیرون، پدید آوردنی نیست. معانی کلمه‌ها وقتی بن‌مایه آنها قدرت است، این تناقض و تضاد را بازگو می‌کنند:

به تعریف از آزادی، در بیان قدرت، بازگردیم، آزادی به قدرت تعریف شده بود اما قدرت ناقص آزادی است. در همان حال، «تعریف» آزادی گزارشگر تضاد (رابطه قوا با یکدیگر) است. و باز، ولایت بسط ید یکی بر جان و مال و ناموس دیگران است، کلمه را قدرت مطلق معنی کردن می‌شود. این معنی در تناقض مطلق است با معنی اصلی کلمه و گزارش می‌کند رابطه قدرت مطلق یکی بر همگان (= تضاد) را. و این تضاد، آشکار می‌کند دروغ محض بودن معنی را که برای کلمه جعل شده است.

بدین قرار، تناقض و تضاد به ما می‌گویند معنی داده شده به کلمه، بن‌مایه‌ای از قدرت دارد. شدت و ضعف تناقض و تضاد، زیاد و کم این بن‌مایه را نیز بر ما معلوم می‌کنند. در برابر، وقتی معنی کلمه تناقض در بر ندارد و جمله‌ای که از کلمه‌ها ساخته می‌شود تضاد نیز پدید نمی‌آورند، زبان بکار رفته، آزادی است.

۷. ویژگی‌های بالا، یک به یک، با این ویژگی همراه هستند که ابهام است. توضیح این‌که وقتی بیان قدرت زبان را در زبان قدرت از خود بیگانه می‌کند، معانی که کلمه‌ها پیدا می‌کنند، شفاف نیستند، مبهم هستند. چنانکه «آزادی هرکس تا جایی است که آزادی دیگری از آنجا آغاز می‌گیرد»، پاسخ پرسش آزادی چیست نیست. پاسخ پرسش حد قدرت فرد کجاست، است. ابهام کامل است زیرا قدرت به آزادی تعریف شده است. این تعریف به انسان القاء می‌کند دروغی را که بنابر آن، آزادی میان دو کس حد ایجاد می‌کند. تازه انسانی که فریب این تعریف را می‌خورد، نمی‌داند آزادی چیست و چرا آزادی یکی آزادی دیگری را محدود می‌کند. بدین قرار، وجود چند ابهام، بدین کار می‌آید که کلمه آزادی پوشش بگردد و این پوشش قدرت را نیک ببوشاند تا که انسانها، بی‌آنکه بدانند، آن تعریف از آزادی را بپذیرند و بکار برند که بیان قدرت به آنها القاء می‌کند.

بدین قرار، معنی هرکلمه، در فرآیند از خود بیگانه شدن، شفافیت خود را از دست می‌دهد و مبهم می‌شود. جمله وقتی ترجمان بیان استقلال و آزادی می‌شود، هرکلمه یک معنی دارد که خود را عریان نشان می‌دهد. اما جمله وقتی در بیان

قدرت بکار می‌رود، مبهم می‌شود و کلمه‌ها می‌توانند معانی گوناگون پیدا کنند. چنانکه در قانون اساسی رژیم ولایت مطلقه فقیه، جمله‌ها معانی شفاف ندارند. از این رو، تفسیر پذیر هستند و تفسیر بر عهده «شورای نگهبان» است. برای مثال، کلمه‌های کلیدی چون استقلال و آزادی و عدالت و حق و ولایت و حاکمیت، تعریف نمی‌شوند. قیدها و شرطها فراوانی معانی را گزارش می‌کنند که، بنا بر روابط قوا میان حاکمان و مردم تحت حاکمیت، می‌توانند پیدا کنند. برای مثال، دو اصل ۵۶ و ۵۷ این قانون مقرر می‌کنند:

اصل ۵۶: حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او، انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته‌است. هیچ کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد و ملت این حق خداداد را از طریقی که در اصول بعد می‌آید اعمال می‌کند.

اصل ۵۷: قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از: قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضاییه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می‌گردند. این قوا مستقل از یکدیگرند.

در اصل ۵۶، حاکمیت انسان بر سرنوشت جامعه خویش از حاکمیت مطلق خداوند نشأت می‌گیرد و در اصل ۵۷، توسط «ولایت مطلقه امر و امامت امت»، نقض می‌شود. هر دو اصل مبهم هستند. حاکمیت مطلق خداوند بر جهان، هیچ‌نه معلوم چگونه حاکمیتی است و خداوند چگونه انسان را بر سرنوشت خویش حاکم کرده‌است. اگر حاکمیت بر سرنوشت خود، حق خدادادی است و قابل سلب نیست، پس یک حق ذاتی است و چون حق ذاتی است، قابل انتقال نیز نیست. اگر قابل انتقال نیست، ولایت مطلقه فقیه باطل است. این اصل، در پیش نویس قانون اساسی، شفاف‌تر بود، چون خواسته‌اند آن را در بیان قدرتی که ولایت مطلقه فقیه است، باز نویسند، چنین مبهم گشته‌است.

منافع فرد و گروه خاص، بازهم مبهم‌تر است. هم به این لحاظ که در این اصل، رابطه حق حاکمیت با حقوق انسان و حقوق شهروندی و حقوق ملی ناگفته می‌ماند و هم به این خاطر که به «منافع» هر معنایی را می‌شود داد. و مقایسه اصل ۵۶ قانون اساسی با اصل ۱۵ پیش‌نویس قانون اساسی، تفاوت این دو را از لحاظ زبان قدرت، آشکار می‌کند:

اصل ۱۵ - حق حاکمیت ملی از آن همه مردم است و باید به نفع عموم به کار رود و هیچ فرد یا گروهی نمی‌تواند این حق الهی همگانی را به خود اختصاص دهد یا در جهت منافع اختصاصی خود یا گروه معینی بکاربرد.

ایراد وارد به این اصل این است که گرچه کاربرد حق حاکمیت را معین و مقرر می‌کند که تنها «به نفع عموم» بکار رود، اما حاکمیت از قدرت مایه دارد و گویای تنظیم قوایی است که ملت تصدی می‌کند. حال آنکه کلمه ولایت گویای رهبری بر میزان رابطه حق با حق است. «منافع عموم» نیز مبهم است. هرگاه اصل مقرر می‌کرد ولایت جمهور مردم باید در تحقق حقوق ملی و حقوق انسان و حقوق شهروندی و حقوق طبیعت و حقوق ایران بمثابة عضو جامعه جهانی او بکار رود که در اصول آینده این قانون، تبیین خواهند شد، زبان قانون به زبان آزادی نزدیک‌تر می‌گشت.

۸. وقتی معنای کلمه‌ای بن‌مایه‌ای از زور دارد، بکاربردن زور را ناگزیر می‌کند: اگر ولایت بسط ید یک تن بر یک جمع معنی می‌شود، جز برای مشروعیت بخشیدن به بکاربردن زور در تمامی قلمروها نمی‌تواند باشد و نیست. همین‌طور وقتی آزادی هرکس تا جایی است که آزادی دیگری از آنجا آغاز می‌گیرد، این قدرت (= زور) است که بکار می‌رود تا حد میان هر عضو جامعه را با اعضای دیگر، معین کند. در برابر، معنی کلمه ولایت در زبان آزادی، نه بن‌مایه‌ای از قدرت دارد و نه جواز بکاربردن زور است. کلمه بکار می‌رود برای این‌که قدرت (= زور) پدید نیاید و بکار نرود.

بدین قرار، در زبان قدرت، کلمه‌ها و جمله‌ها که از آنها ساخته می‌شوند، بن‌مایه‌ای از زور می‌یابند و در زبان آزادی، از این بن‌مایه منزّه هستند.

۹ - امر بسیار مهم این‌که زبان قدرت منطق صوری بکار می‌برد برای این‌که

۹/۱. واقعیت و حقیقتها را از چشم عقل بپوشاند. و

۹/۲. آمریت را از آن قدرت کند. و

۹/۳. قدرتمدار را بستاید و بسا از او اسطوره بسازد. و

۹/۴. تحسین قدرتمدار را با تخریب حقمدار همراه کند. همواره به یاد داشته باشیم که عقل قدرتمدار نمی‌تواند با تخریب شروع نکند. و

۹/۵. بنابراین، معانی کلمه‌ها را تغییر دهد تا بن‌مایه‌ای از زور پیدا کنند. و

۹/۶. صورت را ناقض واقعیت و حقیقتی کند که می‌پوشاند.

چنان‌که بکار رفتن ولایت در معنای بسط ید مطلق کسی بر زندگی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی دیگران، هر شش ویژگی بالا را در بردارد:

الف. واقعیت را که جامعه و اعضای آن هستند و حق و توانایی آنها را در اداره امور خویش و استعداد رهبری یکایک اعضای جامعه و وجدان جمعی و رهبری جمعی و حقوق ذاتی هر انسان و چهار دسته حقوق دیگر را در پرده غفلت می‌پوشاند.

ب. آمریت را داشتن و بکاربردن قدرت معنی می‌کند و ذاتی قدرت می‌باوراند. و

ج. قدرتمداری را که ولایت مطلقه می‌جوید، تحسین می‌کند. زیرا می‌باید ولایت مطلقه او و بکاربردن زور از سوی او را موجه و مشروع کند. برای این‌که تردیدی در مشروعیت باقی نماند، از قدرتمدار اسطوره می‌سازد. خداوند را بمثابه توانایی محض تخریب می‌کند و ضد خدا را بمنزله قدرت مطلق جانشین او می‌کند و می

ستاید. وقتی بیان قدرت، دین نیست و مرامی است که بیان قدرت است، همین کار را با منشاء مشروعیت می‌کند.

د. توجیه ولایت مطلقه نیازمند تخریب جمهور مردم در دانایی و توانایی و حقوق و کرامتمندی است: مردم نادانند و توانایی اداره خویشتن را آن‌سان که دین و یا مرام می‌خواهد ندارند چه رسد به توانایی تغییر خود از راه رشد.

ه. کلمه ولایت به قدرت مطلقه بر جان و مال و ناموس مردم تغییر معنی می‌دهد.

و. صورت که جمله «خداوند ولایت مطلقه فقیه بر امت اسلامی را مقرر فرموده اند» است، محتوی را که خداوند و دین در بردارنده حقوق انسان و انسان و حقوق ذاتی حیات او و چهار دسته حقوق دیگر را نقض می‌کند. استعدادها و فضلهای انسان‌ها و حق و مسئولیت رهبری خویشتن در تغییرکردن از راه رشد را نیز نقض می‌کند. خداوند را نقض می‌کند زیرا قدرت مطلق را جانشین توانایی مطلق (=خداوند) می‌کند. در حقیقت، ناموجود و ناممکن را جانشین واجب الوجود می‌کند. چراکه قدرت مطلق از ویرانی مطلق پدید می‌آید. پس هستی باید باشد و قدرت از ویرانی مطلق آن پدیدآید. این ناممکن که امکانش برابر است با نابودی مطلق هستی، کجا می‌تواند خدا باشد؟

بدین قرار، وقتی اندیشه راهنما بیان استقلال و آزادی و زبان، زبان آزادی است، چنین جمله‌ای را عقل مستقل و آزاد نمی‌سازد. بنابر این بیان، اصل بر این است که کسی نسبت به دیگری، مالک به چیزی نباشد. نزدیک‌تر به این اصل، «ولایت جمهور مردم»، بمعنای برابری در حق شرکت در اداره جامعه بر میزان برابری و بی‌نیاز از بکاربردن قدرت (= زور) است. بدین قرار، «جمله ولایت با جمهور مردم است»، نه تنها هیچ واقعیت و حقی را نمی‌پوشاند، بلکه دلالت می‌کند به اصل «کسی بر دیگری مالک به چیزی نیست». آمریت را از آن حق می‌کند. گویای تحسین و تخریبی نیست، تنها حقی را تصدیق می‌کند. ولایت بن‌مایه‌ای از قدرت ندارد و چون صورتی که حقی را بپوشاند نیست، ناقض حقی نیز نیست.

۱۰. ویژگی‌های بالا عقل مستقل و آزاد را از این ویژگی نیز آگاه می‌کند که معنی کلمه وقتی بن‌مایه‌ای از قدرت پیدا می‌کند، درجا، به قدرت است که اصالت می‌دهد. و بسود قدرت است که تبعیض برقرار می‌کند. چنان‌که دیدیم در تعریف آزادی، قدرت بود که تعریف می‌شد و قدرت بود که کاربرد پیدا می‌کرد و تنظیم رابطه‌ها و تعیین حدود نیز با قدرت بود. فراوان کلمه‌ها در زبان بکار می‌روند که در زبان قدرت، بن‌مایه‌ای از قدرت یافته‌اند و در مقام ستایش قدرت بکار می‌روند. از آن جمله‌اند مردانگی و جوان‌مردی و مردمردانه که ارزش والایی گمان می‌روند اما گویای قدرت مرد هستند. کلمه مرد نیز بن‌مایه‌ای از قدرت یافته است و گویای تبعیض بسود قدرت و تبعیض بسود مرد به خاطر «قدرتمندی» است که گویا طبیعت مرد را از طبیعت زن ممتاز می‌کند. چنانکه در مقام ستایش زن می‌گویند: «یک پا مرد است»!

بدین‌قرار، الغای تبعیض‌ها، بدون رها کردن معانی کلمه‌ها از بن‌مایه قدرت و باز یافتن زبان آزادی ره بجایی نمی‌برد. زیرا تبعیض بسود قدرتی که، آگاه و ناخود آگاه، روزمره، بر زبانها جاری می‌شود، این تبعیض‌ها را بازسازی و معمول می‌کند. در زبان آزادی، کلمه مرد گویای طبیعت مرد، از جمله، توانایی‌های طبیعی او و کلمه زن گویای طبیعت زن، از جمله، توانایی‌های طبیعی او می‌شوند. مردانگی و جوان‌مردی گویای بکاربردن نه قدرت که توانایی‌های خویش در مقام دفاع از حق معنی می‌دهند و زنانه و زنانگی و زن‌خصلت و فراوان کلمه‌های دیگر که گویای کاستی زن از مرد در قدرتمندی هستند، گویای توانایی‌های زن می‌شوند و یا جای به کلمه‌هایی می‌دهند که گویای این توانایی‌ها هستند. به خاطر می‌آورد که در زبان قدرت، جوان زن و جوان‌زنی گویای قدرت «سکس» هستند.

در زبان آزادی، نیاز به کلمه‌هایی است که تبعیض بسود مرد، در واقع، بسود قدرت، معنی ندهند و ترجمان ارزشهایی باشند که حقوق هستند. می‌توانیم در نظر مجسم کنیم توان رشد زبان را وقتی از بند قدرت رها می‌شود و زبان آزادی می‌گردد.

۱۱. معانی کلمه‌ها وقتی بن‌مایه‌ای از قدرت پیدا می‌کنند، گویای رابطه قوا میان انسان با بیرون از خود (با انسانها و جانداران دیگر و طبیعت) می‌شوند. بسا، شمار بزرگی از انسانها، در این تنظیم رابطه، موقعیت مادون را پیدا می‌کنند. برای مثال، کلمه حق، وقتی در «تنظیم روابط قوا» معنایی گویای موقعیت در این روابط، پیدا می‌کند و دولت متصدی تنظیم روابط می‌شود، حقوق انسان نخست حقوق موضوعه و نه حقوق ذاتی حیات، می‌شوند و سپس، به قول هگل، انسانهای معینی (اروپاییان)، بنابر این‌که قدرتمند هستند، می‌توانند از آن برخوردار شوند.

اما در زبان آزادی، حق به ویژگی‌ها که دارد تعریف می‌شود. ذاتی حیات هر موجود زنده می‌گردد و تنظیم‌کننده اندیشه و سخن و کردار هر انسان و تنظیم‌کننده رابطه‌های او با دیگران می‌شود بی‌آنکه قدرت (= زور) از رهگذر روابط قوا پدیدآید و کاربرد پیدا کند.

به یمن این ویژگی‌ها، آدمی هر معنی که به کلمه داده شود که بن‌مایه آن قدرت باشد را، درجا، تشخیص می‌دهد و مانع از آن می‌شود که زبان آزادی، در زبان قدرت، از خود بیگانه شود. **در حال حاضر، در جامعه‌ها، حق اجازه اعمال قدرت (= زور) معنی می‌دهد و همین قلب معنی، دلیلی مهم از دلایل گسترش خشونت در جهان است.** اما از کجا بدانیم که کلمه حق قلب معنی جسته و اینک قدرت معنی می‌دهد؟ از این جا که هر جمله‌ای در زبان قدرت ساخته می‌شود و، در آن، کلمه حق بکار می‌رود، زور کاربرد پیدا می‌کند. چراکه، در چنین جمله‌ای، حق قدرت و بکاربردن آن را توجیه می‌کند. چنانکه در جمله «حکم از آن خدا است و تو، علی، چون حکمیت را پذیرفته‌ای، باید استغفار کنی»، حق (حکم از آن خدا است) در توجیه زور گفتن به علی بکار رفته است.

۱۲. در زبان قدرت، کلمه‌ها وقتی بن‌مایه‌ای از قدرت پیدا می‌کنند، گویای زمان و مکانی می‌شوند که قدرت دارد و یا تحمیل می‌کند. برای مثال، کلمه حق، وقتی به قدرت تعریف می‌شود، دیگر در همه جا، یک معنی و همان معنی را ندارد. چراکه

«تنظیم روابط قوا»، در همه جا یکسان انجام نمی‌گیرد و زمان به زمان نیز تغییر می‌کند.

باز، بعنوان مثال، مدرنیته وقتی تجدد، بمعنای رها شدن از گذشته (= سنت‌ها و رسوم و عاداتها و باورها) و بسا حال (= قبول تغییرهای قدرت فرموده برای نو شدن در آینده)، معنی می‌دهد، قدرتی را بکاربردنی می‌کند که مأموریت دارد «ولو به زور، جامعه را به دروازه‌های تمدن بزرگ»، برساند. بدین سان بود که قرن بیستم، قرن بکاربردن زور، بنام ترقی گشت. در بخشی از جهان، این زور صفت چپ و در بخش دیگری از جهان، صفت راست، یافت. در همه جا، ستیز با گذشته و تحمیل محرومیت، در زمان حال، شرط رسیدن به «دروازه تمدن» در آینده شد.

اما چون مدرنیته را بازیافت خودانگیختگی (= استقلال و آزادی) و زندگی از راه عمل به حقوق ذاتی، بنابراین، رشد بر میزان عدالت اجتماعی، تعریف کنیم، قدرت ویرانگر از میان بر می‌خیزد. زمان و مکان از صفت استمرار، برخوردار می‌شوند. چنانکه نقد گذشته سرمایه‌ای بزرگ در اختیار انسانهای خودانگیخته قرار می‌دهد. این سرمایه در زمان حال، همراه با نیروهای محرکه دیگر، در رشد انسان و، در همان حال، باز و تحول‌پذیرتر کردن نظام اجتماعی آنها، بکار می‌افتند. گفتن ندارد که زمان قدرت، هم اکنون و مکان آن، همین جا است. چراکه قدرت از رابطه قوا، در زمان و مکان معین پدید می‌آید حال آنکه زمان استقلال و آزادی از ازل تا ابد و مکان آن، هستی بی‌کران است.

۱۳. قدرت وجود ندارد و از رهگذر روابط قوا، وجودی پیدا می‌کند که بخش بزرگ آن معجاز است. حال وقتی زبان، در زبان قدرت، از خودبیگانه می‌شود، بن‌مایه معانی کلمه‌ها قدرت می‌گردد و از ویژگی‌ها که پیدا می‌کنند، یکی این است که رابطه با واقعیت را، رابطه از راه قدرت، بنابراین، غیر مستقیم می‌کند. چراکه هر رابطه را، در رابطه قوا، از خود بیگانه می‌کند. برای مثال، وقتی می‌گوییم «آزادی هرکس تا جایی است که آزادی دیگری از آنجا شروع می‌شود»، برای هرکس، دیگری قدرتی است که حد آزادی او را تعیین می‌کند. پس هم با دیگری که انسان است و هم باخود

که باز انسان است، از دید قدرت می‌نگرد. بنا بر قاعده، بمیزانی که رابطه‌های مستقیم کم شمارتر و رابطه از راه قدرت پر شمارتر می‌شوند، جامعه گرفتار انحطاط می‌گردد. در ایران معاصر، چون این قاعده را بکار بریم، از اندازه تخریب نیروهای محرکه و نیز از میزان سوختن فرصت‌های رشد، بنابراین، از میزان انحطاط جامعه، آن‌سان که باید آگاه می‌شویم.

بدین‌قرار، نقش زبان آزادی، در ادامه حیات یک جامعه در رشد، تعیین کننده‌است. چنانکه وقتی آزادی به قدرت تعریف نمی‌شود، با استقلال هم ذات و همراه می‌گردد و رابطه با واقعیت را رابطه مستقیم می‌کند و به انسان امکان می‌دهد واقعیت را همان که هست ببیند. بدین‌قرار، رشد علمی و فنی از رابطه مستقیم با واقعیت‌ها و مشاهده آنها همان‌سان که هستند، آغاز می‌گیرد. در حقیقت،

۱۴. وقتی علم با مشاهده مستقیم واقعیت آغاز و با شناسایی آن، چنان‌که هست، ادامه می‌یابد، غیر عقلانی‌ها (خرافه‌ها و «دانسته‌های» غیر علمی از ظن و گمان و...)، تولید نمی‌شوند. باوجود این، قدرت را بن‌مایه معنی کلمه علم کردن، غیر عقلانی را بزرگ و علم را کوچک می‌کند. زندگی انسانها در جهان امروز، جز این را می‌گوید؟:

۱۴/۱. هر تعریف از علم که موضوع و یا روش آن را محدود کند، قدرت را بن‌مایه معنی کلمه کردن است. چنانکه امروز، یک روش را قانون تبیین جهان انگاشتن، از علم، در ضدیت با سود جستن از هر طرزفکر و نیز هر روش علمی دیگر و سانسور هر دست آورد علمی است که با «علمی که مرام شده‌است»، ناسازگار باشد. چنان‌که محدودکردن موضوع علم به ماده و ماده را هرآنچه قابل مشاهده و لمس است، تعریف کردن، علم را دست‌نشانده ماتریالیسم کردن و آن را حربه ستیز با خدا باوری و دین کردن، سبب شد که رشد علمی دست‌کم سه قرن به تأخیر افتد و، امروز، بی‌اساس بودنش به کرسی قبول نشیند: علم در کارها کردن خویش از محدودکننده‌ها و گذار از «شیی» به لاشیی و یا از هستی متعین به هستی نامتعین است.

۱۴/۲. هدف را از پیش معین کردن و علم را به خدمت آن درآوردن، بن‌مایه معنی کلمه را قدرت کردن است. خواه این هدف بنام دین معین شود و خواه بنام ایدئولوژی. هدف در روش بیان می‌شود. می‌گویند علم هدف ندارد و ابزار است و باز می‌گویند هدف علم یافتن قوانین بنیادی است. راستی این است که علم هدف دارد و آن شناختن واقعیت و حقیقت است آن‌سان که هستند. هدف علم شناختن واقعیت و حقیقت است و روش علم نیز علم است. هر هدف دیگری جز این، علم را از پیش زندانی بیرون از علمی می‌کند که حقیقت و یا واقعیت انگاشته می‌شود. نشانه آن نیز این است که شبه علم جانشین علم می‌شود و روش نیز خود علم نیست:

۱۴/۳. پوزیتیویستها مدعی شدند و بسا هستند که علم به ویژگی «ابطال‌پذیری»، از غیر علم شناخته می‌شود. این ادعا را در مقام ضدیت با دین و هر ایدئولوژی، غیر از مرام خود، کردند و می‌کنند. منطق صوری چشم عقل آنها را از دیدن این حقیقت بازداشت: این نه علم که نا علم است که ابطال‌پذیر است. بدین خاطر که هر «نظر علمی» علم‌الیقین نیست، پس در آن، ظن و گمان نیز وجود دارد، نقد سبب شناسایی ناعلم و ابطال آن و نزدیک شدن علم نسبی به علم قطعی می‌گردد. افزون بر این، «اصل» ابطال‌پذیری، خود یک اصل عام است و اگر مشمول ابطال‌ناپذیر بگردد، برجا نمی‌ماند.

۱۴/۴. بدین‌قرار، آن‌روش روش علمی است که، در آن، از قدرت هیچ نباشد و مشاهده تمامی واقعیت و حقیقت را ممکن کند. از این‌رو، «فرضیه علمی» راهنمای مشاهده‌گر، هرگاه بی‌رابطه با موضوع علم باشد و یا مشاهده را محدود کند و یا پیشاپیش، به علم در روابط قوا نقش بدهد، علم را برده قدرت می‌کند.

۱۴/۵. بنابر این که قدرت آدمی را از خودانگیختگی خویش (= استقلال و آزادی) غافل می‌کند، وجود بن‌مایه قدرت در معنی کلمه‌ها و جمله‌های بیانگر نظر علمی، آن‌را وسیله غافل کردن عقل آدمی از خودانگیختگی خویش، می‌کند. از این‌رو، میزان مجاز در نظر که فرآورده بن‌مایه نظر شدن زور است را اندازه بی‌محل کردن خودانگیختگی انسان و جمع انسان‌ها، معلوم کند. بدین‌قرار، روشهای

«علمی» (نظیر منطق صوری و سیر جدالی)، وقتی قانون لایتغیر هستی گمان می‌روند و جبر را القاء می‌کنند، غیر علمی هستند. علمی که جبر پرستی را می‌باوراند، لاعلم است. گذار از جبر به لاجبر، در همان حال که نظر علمی را از قدرت (= زور) خالی می‌کند، اندازه تأخیر در رشد علمی را نیز گزارش می‌کند.

۱۴/۶. فارق علم از لاعلم این است که در علم، دلیل در «یافته علمی» است. حال آنکه در لاعلم، دلیل در بیرون آن قرار می‌گیرد. وقتی تعریف علم بن‌مایه‌ای از قدرت می‌یابد، دو امر واقع می‌شود: الف. دلیل در بیرون «علم» قرار می‌گیرد و ب. رهبری از انسان ستانده و به جبر قدرت داده می‌شود. فرق نمی‌کند که این علم به خود دین نام دهد و یا «نظریه علمی» و یا حتی علم قطعی. چنان‌که دلیل صحت ولایت فقیه در خود آن نیست، بنابر ادعا، این دلیل، قول شارع است. و باز، دلیل صحت دیالکتیک تضاد، در خود آن نیست، بلکه در وسیله «طبقه کارگر در مبارزه طبقاتی» بودن آن است.

بدین قرار، هرگاه پاسخ به پرسش «علم چیست؟» پاسخی باشد که علم را از نا علم رها می‌کند، در کلمه، بن‌مایه قدرت وجود ندارد و علم در رشد انسان کاربرد پیدا می‌کند.

۱۵. معانی کلمه‌ها از آن‌رو بن‌مایه قدرت پیدا می‌کنند که در بیان قدرت بکار روند و این بیان راهنمای زندگی انسانها، در عمل به اوامر و نواهی قدرت بگردد. از این‌رو، زبان در غافل ماندن و یا نماندن انسان از خودانگیختگی خویش، نقش تعیین کننده دارد. با آنکه امروز، مدرنیته را بازیافتن روزافزون خودانگیختگی می‌دانند، مرام قدرت که، با تولد هر انسان، با آموختن زبان قدرت، به او تلقین می‌شود، او را از خودانگیختگی غافل می‌کند. این غفلت است که سبب می‌شود، در زندگی انسانها غیر عقلانی که قدرت است، زمان به زمان، نقش بیشتری پیدا کند. چنانکه در «بحبوحه تمدن» انسانها، بطور روزافزون، به جبر قدرت معتاد می‌شوند و دانش و فن ابعاد تخریب نیروهای محرکه و محیط زیست را بدان اندازه بزرگ کرده‌اند و می‌کنند که مرگ طبیعت سخن روز شده است.

بدین قرار، محک خودانگیختگی بکار تعیین اثر معانی کلمه‌ها می‌آید که بن‌مایه آنها قدرت گشته‌است. نقد زبان و یافتن و بکاربردن زبان آزادی، به ترتیبی که از آغاز زندگی، انسان خودانگیختگی را تمرین کند، انقلاب بمعنای دقیق کلمه است. برای مثال، سلام در زندگی دستوری، تنظیم‌کننده رابطه قدرت میان مادون با موفق است. بن‌مایه معنای آن، لاجرم قدرت است زیرا گویای مادونی سلام دهنده و مافوقی پاسخ دهنده است. حال اگر سلام، بیانگر بازشدن به روی دیگری و گویای رابطه دو خود اینگخته بایکدیگر باشد، رابطه قدرت با رابطه حق با حق (برخورداری از حق دوستی و صلح و گسترده کردن فراخنای خودانگیختگی)، جانشین می‌شود.

۱۶. زبان قدرت بکار آن می‌رود که دلیل از «حکم» بیرون و به نزد صادرکننده حکم برود و رهبری از انسانهایی که می‌باید «حکم» را اجرا کنند، خارج و از آن صادرکننده حکم، در واقع، قدرت بگردد. بدین خاطر است که معنی کلمه از خود بیگانه می‌شود. چنانکه در زبان قدرت، کلمه حکم تکلیفی معنی می‌دهد که برای تکلیف‌مندان تعیین می‌شود و یا حاکمیتی معنی می‌شود که خداوند (در دین بمثابه بیان قدرت) به هرکس خواست می‌دهد. در سازمانهایی که نقش خداوند به سازمان و یا رهبری سازمان داده می‌شود، نیز، حکم همین معنی را می‌دهد. بدین قرار، هم کلمه تکلیف برای فرودستان و حاکمیت برای فرادستان معنی می‌دهد و هم قوه رهبری فرودستان انکار می‌شود و آنها محکوم به اطاعت از قوه رهبری فرادستان می‌گردند.

حال آن‌که خداوند حق مطلق است و از حق جز حق صادر نمی‌شود. پس حکم حقی از حقوق می‌شود و تکلیف عمل به حق می‌گردد و نه اطاعت از قدرتمدار. پس اگر مراد رهبری بر حق باشد، خواست خداوند این می‌شود که

الف. حاکمیت از آن زورمداران نیست. بنابراین، حکم حاکمیت بمعنای سلطه کسی و یا گروهی بر جمهور مردم معنی نمی‌دهد و

ب. راه‌حل جویی بر وفق حق وقتی راه‌حل نیز ترجمان حق است، معنی کلمه می‌گردد. مسئولیت این کار با همه صاحبان حقوق است.

۱۷. بدین‌قرار، در زبان و بیان قدرت، تکلیف در بیرون از حق قرار می‌گیرد. همان‌طور که مصلحت نیز در بیرون از حق قرار می‌گیرد. تکلیف عمل به حق نمی‌شود و مصلحت بیرون از حق و جانشین حق می‌گردد. تکلیف را صاحب قدرت تعیین می‌کند و مصلحت را نیز هم او می‌سنجد و جانشین حق می‌کند. با وجود این، می‌باید به کلمه‌ها معانی داده شوند تا تکلیفی که عمل به حکم زوری است و مصلحتی که باز حکم قدرت است، جانشین حق شوند و صاحبان حق، برغم محروم شدن از حق خود، با رغبت، به تکلیف و مصلحت عمل کنند.

در حقیقت، کلمه تکلیف، اجبار به انجام کاری معنی می‌شود که از مکلف خواسته می‌شود و مصلحت بیرون از حق، بنا براین، حکم قدرت (= زور) است، اما چاره جز انجام آن نیست. بدین‌سان، بن‌مایه معنی هر دو کلمه، قدرت جبار است و صاحبان حقوق، به جبر جبار، می‌باید به چنین تکلیف و مصلحتی عمل کنند.

در زبان آزادی، تکلیف عمل به حق می‌شود و در حد توانایی مقرر می‌گردد. وسع هرکس را مجموع استعدادها و فضلها و حقوق ذاتی او معین می‌کنند. تکلیف وقتی بکاربردن وسع می‌شود، در همان‌حال، عمل به حقوق و بکاربردن استعدادها و فضلها در رشد کردن، است. صلح وقتی برخوردار از استقلال و آزادی و دیگر حقوق خویش معنی می‌دهد، از راه بازگرداندن رابطه قوا به رابطه حق با حق، برقرار می‌شود. بدین‌سان، اصلاح عمل به تدبیری معنی می‌دهد که میان دو طرف، از راه دادن حق به حق دار، صلح بمعنای رابطه حق با حق، را برقرار می‌کند.

۱۸. کلمه‌ها که در جمله‌ها بکار می‌روند، ولو در زبان آزادی بکار رفته باشند و بنا بر بیان استقلال و آزادی، معانی خالی از بن‌مایه قدرت جسته باشند، هرگاه به زبان قدرت خو کرده باشیم و اندیشه راهنمایی در سر داشته باشیم که بیان قدرت است، به جای معانی که کلمه‌ها در زبان آزادی دارند، معانی به آنها می‌دهیم که بن‌مایه آنها

قدرت است. افزون بر این، در زبان قدرت، کلمه‌ها در جمله‌ها چنان بکار نمی‌روند که یک و همان معنی را داشته باشند. بلکه چنان بکار می‌روند که معانی متعدد داشته باشند. البته بن‌مایه معانی چند گانه همواره قدرت است. برای مثال، اصل بیستم «قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران» مقرر می‌کند:

اصل ۲۰: همه افراد ملت اعم از زن و مرد یکسان در حمایت قانون قرار دارند و از همه حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، با رعایت موازین اسلام، برخوردارند.

در این متن، همه افراد ملت، از حمایت قانون برخوردار و از حقوق انسانی و سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی، با رعایت موازین اسلام، برخوردار می‌شوند. جمله چون در زبان قدرت و با، بیان قدرت در سر، ساخته شده‌است، تناقض‌ها در بردارد که سازندگان ندیده‌اند: در این اصل، «موازین اسلام» غیر از حقوق انسان و حاکم بر این حقوق هستند. زیرا اگر همین حقوق بودند، نیازی به این شرط نبود. حال آنکه بنا بر نص قرآن، بیرون از حق، حکم زور است و باطل. حق می‌آید و باطل می‌رود. و باز، هرگاه قانون ترجمان حق باشد، با «موازین اسلام» تناقض پیدا می‌کند. و اگر قانون بیانگر حق نباشد، با حقوق انسانی و سیاسی و... تناقض پیدا می‌کند. هر یک از قانون و «موازین اسلام»، معانی گوناگون می‌توانند پیدا کنند. چنانکه «موازین اسلام»، از حداقل تعارض با حقوق پنج‌گانه تا انکار کامل آنها، می‌تواند معنی پیدا کند. چنانکه هستند زورباورانی که می‌گویند انسان مکلف خلق شده‌است حقوقمند خلق نشده‌است.

هرگاه قرار بود جمله در زبان استقلال و آزادی نوشته شود و ترجمان بیان استقلال و آزادی باشد، چنین می‌شد:

اصل بیستم: تمامی شهروندان، بدون تبعیض و تمایز، از حقوق ذاتی حیات و حقوق شهروندی و حقوق ملی و حقوق بمثابة عضو جامعه جهانی برخوردارند. طبیعت نیز از حقوق خود- که در این قانون، یک به یک تعریف خواهند شد- برخوردار

است. قوانین ترجمان این حقوق هستند و اجرای آنها، برخورداری شهروندان را از حقوق خویش تضمین و رابطه‌های آنها را با یکدیگر، رابطه‌های حقوقمند با حقوقمند می‌گردانند.

در این متن، ابهام وجود ندارد. تناقض نیز وجود ندارد. هرکلمه یک و همان معنی را دارد. در حقیقت، کلمه‌ای که بتوان، بنا بر موقع، به آن، این یا آن معنی را داد، وجود ندارد. هیچ‌گاه نیاز به تفسیر نیز پیدا نمی‌کند. اجرای آن مانع از بازسازی استبداد می‌شود و هیچ زورمداری نمی‌تواند آن را دست‌آویز کند.

۱۹. زبان قدرت فرآورده روابط قوا است و در این رابطه بکار می‌رود. بنابراین، با معانی که به کلمه‌ها می‌دهد، انتقال‌ناپذیر را انتقال‌پذیر می‌کند. چنانکه استقلال و آزادی هر انسان، قابل انتقال به دیگری نیست. استعداد رهبری هر انسان نیز قابل انتقال به غیر او نیست. با این حال، انسان قابل خرید و فروش می‌شود و اعضای یک جامعه حق حاکمیت خود را به یک تن و یا منتخبان خود منتقل می‌کنند. اما برای این‌که چنین انتقالی ممکن شود، حق و استقلال و آزادی و حاکمیت می‌باید معنایی را پیدا کنند که انتقال را میسر و قابل قبول بیاورانند. در حقیقت، در زبان قدرت، حق «قدرت بر» معنی می‌دهد. لذا، استقلال و آزادی و حاکمیت نیز «قدرت بر» معنی پیدا می‌کنند. و این قدرت، قابل انتقال است. بنابراین، هر کسی «می‌تواند» استقلال و آزادی خود را بفروشد و برده دیگری بگردد و یا اعضای یک جامعه «می‌توانند» حق حاکمیت خود را به منتخبان خویش انتقال دهند.

در زبان آزادی، برابر بیان استقلال و آزادی، حقوق هستی‌مند و حقوق ذاتی زندگی هر زندگی‌مند هستند. وجدان بر حقوق هست و شفاف است وقتی قدرت نیست. وجدان بر حقوق نیست و تاریک است وقتی قدرت حضور دارد. حق، بدین خاطر که ذاتی حیات است، قابل انتقال نیست. هرگاه قرار بر بکاربردن این زبان بگردد، دیگر استقلال و آزادی و استعداد رهبری انسان نیست که در تابعیت از روابط قوا، معانی پیدا می‌کنند که بن‌مایه آنها قدرت است و این حقوق را انتقال‌پذیر می‌کند. بلکه این رابطه‌ها هستند که رابطه‌های این حقوق بایکدیگر می‌شوند.

آن انقلاب که به هر انسان امکان می‌دهد استقلال و آزادی و دیگر حقوق خویش را بازیابد و زندگی را عمل به این حقوق کند، این انقلاب است.

۲۰. معانی که زبان قدرت به کلمه‌ها می‌دهد، از جمله، بخاطر آن است که الف . حق‌ها مجموعه‌ای را تشکیل ندهند و ب . هر حقی از حقوق انسان، قابل تجزیه بگردد. برای مثال، وقتی حق «قدرت بر» معنی می‌دهد، به امنیتی نیازمند می‌شود که تنظیم رابطه قوا معنی می‌جوید. بنابراین، آدمی آسان می‌پذیرد که حق او تابع وجود امنیت است. از این رو است که بنام امنیت، آزادی قابل سلب می‌شود. باز چون، حق «قدرت بر» معنی شود، استقلال قابل معاوضه می‌شود با شرکت در «بازار جهانی» و پیوستن به جریان «جهانی‌شدن»! به باور انسانها، دیگر حقوق نیز یکدیگر را ایجاب نمی‌کنند و مجموعه‌ای را نمی‌سازند و ممانعت از عمل به حقی، ممانعت از عمل به مجموع حقوق نمی‌گردد. حقوق سلسله مراتب پیدا می‌کنند و برای برخورداری از این و آن حق، بسا واجب می‌شود از حقوق دیگر چشم پوشید. چون، در زبان قدرت، آزادی «قدرت برکردن و یا نکردن کاری» معنی می‌جوید، می‌توان در ازای امنیت، از بخشی از آن چشم پوشید. بدیهی است که زبان قدرت و بیان قدرت بمتابه اندیشه راهنما صاحبان حق را یکسره از این واقعیت غافل می‌کند که آن امنیت سالب تمام و یا جزیی از آزادی، ناامنی است. حقوق یکدیگر را ایجاب می‌کنند و غفلت از حقی، غفلت از حقوق دیگر نیز هست. چنان‌که غفلت از استقلال، غفلت از آزادی است و غفلت از این دو، غفلت از دیگر حقوق است. اما انسانها، نسل بعد از نسل، این غفلت‌ها را می‌کنند و بسا به غفلت خود پی نیز نمی‌برند.

بدین‌قرار، در زبان آزادی، بدین‌خاطر که کلمه‌ها بن‌مایه قدرت را ندارند، به یمن این زبان و به یمن اندیشه راهنمایی که بیان استقلال و آزادی است، انسانها بر حقوق خویش عارف و به این حقوق عامل می‌شوند.

۲۱. وقتی معانی کلمه‌ها بن‌مایه‌ای از قدرت پیدا می‌کنند، جورشان با زبان قدرت جور می‌شود. حق که قدرت را دفع می‌کند، چون خود «قدرت بر» معنی می‌یابد، نه

تنها دافع قدرت نمی‌شود، بلکه تحت‌الحمايه آن نیز می‌گردد. میزان برابرنشینی و همنشینی حق و استقلال و آزادی و عدالت و دوستی و... با قدرت، ما را از اندازه از خود بیگانه شدن معانی کلمه‌ها آگاه می‌کند.

در برابر، وقتی این کلمه‌ها در زبان آزادی بکار می‌روند، خواننده‌ها و شنونده‌هایی که به زبان قدرت اعتیاد پیدا کرده‌اند، یا نوشته و گفته را در نمی‌یابند و یا، در زبان قدرت، به آن، معنی می‌دهند. اغلب مجبور می‌شوند، با کاست و افزود، به نوشته یا گفته، به آن، معنایی را بدهند که می‌خواهند.

با وجود این، عقل مستقل و آزاد چون بر اصل موازنه عدمی و بر وفق بیان استقلال و آزادی می‌اندیشد، می‌داند حق جاذب حق و دافع قدرت است. پس، برای این‌که معانی کلمه‌ها جاذب قدرت و دافع حق بگردند، می‌باید آنها را تغییر داد. اما تغییر معانی کلمه‌ها، در جا، جمله‌ها را متناقض می‌کند. برای مثال، «ولایت با جمهور مردم است»، بنابر این‌که در زبان استقلال و آزادی، ولایت «اعمال قدرت بر دیگری» معنی نمی‌دهد، شرکت جمهور مردم در رهبری وقتی رابطه‌ها رابطه‌های حق با حق هستند، معنی می‌دهد، آنها که، در سر، بیان قدرت از نوع ضد دینی دارند و زبان‌شان زبان قدرت است، به کلمه ولایت، صفت مذهبی می‌دهند تا به گمان خود آن را از ارزش بیاندازند. به آن، معنی «قدرت مطلق بر» نیز می‌دهند. در این کار با مشکل روبرو نیستند. زیرا ولایت در بیان قدرتی که «اسلام ولایت مطلقه فقیه» است، «قدرت مطلق بر» معنی می‌دهد. اما غافل هستند که تنها وقتی ولایت حق شرکت در رهبری بدون آنکه پای قدرت بمیان آید، معنی دهد، می‌توان گفت «ولایت با جمهور مردم است». و اگر «قدرت بر» معنی دهد، چه رسد به «قدرت مطلق بر»، دیگر ممکن نیست از آن جمهور مردم بگردد و بتوان جمله ولایت با جمهور مردم است را ساخت و بر زبان آورد. زیرا جمله متناقض و ناممکن می‌شود: تناقض «قدرت بر» با قرارگرفتن آن در دست جمهور مردم که ناممکن نیز هست. اعمال قدرت همه بر همه نیز ناممکن است. چراکه، قدرت قابل تقسیم نیست. و هرگاه ولایت «قدرت بر» معنی شود، یکایک مردم در

برابر یکدیگر قرار می‌گیرند و «قدرت بر» ناقض حقوق پنج‌گانه هر شهروند می‌شود. جامعه‌ی صحنه‌ی جنگ همه با همه می‌گردد. هرگاه از آغاز بنابر «قدرت بر» بود، جامعه‌ای پدید نمی‌آمد تا نظر هابس کاربرد پیدا کند. اما قدرت مطلق را، بنابر گمان، تنها یک تن می‌تواند داشته باشد. از این‌رو است که در استبدادهای فراگیر، «رهبر»، به خود قدرت، مطلق می‌دهد.

۲۲. در جمله‌هایی از نوع «حق‌گرفتنی است» و «حق‌دادنی است» و «حق‌دادنی نیست» و «آزادی‌گرفتنی است» و «آزادی‌دادنی است» («آزادی را دادیم لایقش نبودید») و «استقلال‌گرفتنی است» و... تأمل کنیم: این جمله‌ها در زبان قدرت ساخته و اظهار می‌شوند. وجود و تفوق قدرت در آنها ملحوظ است. زیرا قدرت است که می‌دهد و از قدرت است که با بکاربردن قدرت باید گرفت. حق و آزادی و استقلال نیز در بیرون انسان قرار می‌گیرند. پنداری از مالی سخن بمیان است که باید پس گرفت. دقت را که بیشتر کنیم، در می‌یابیم که حق و آزادی و استقلال را نیز قدرت معنی کرده‌ایم. چرا که تنها قدرت است که، رابطه با آن، رابطه با بیرون از خویش است.

و چون بگوییم حق‌داشتنی و بکاربردنی است و آزادی‌داشتنی و بکاربردنی است و استقلال‌داشتنی و بکاربردنی است، قدرت دیگر وجود ندارد و ملحوظ نیست و کلمه‌های حق و استقلال و آزادی، به قدرت تعریف نمی‌شوند. و هرگاه رابطه‌ها رابطه‌های حق با حق، یعنی استقلال و آزادی با استقلال و آزادی باشند، قدرت وجود و محل عمل پیدا نمی‌کند و زبان آزادی در زبان قدرت از خود بیگانه نمی‌شود.

بدین‌قرار، جمله‌هایی که می‌سازیم برای برقرار کردن رابطه قدرت، تنها با بکاربردن زبان قدرت، ساختنی می‌شوند: ناسزاها و بهتان‌ها و چاپلوسی‌ها و تمامی دروغها، در برقرار کردن رابطه قوا، ساختنی و بکاربردنی هستند. تا کلمه‌ها بن‌مایه‌ای از قدرت نداشته باشند، جمله‌هایی که از آنها می‌سازیم، در تنظیم رابطه با قدرت، کاربرد نمی‌یابند. زیرا با کلمه‌هایی که بن‌مایه‌ای از زور ندارند، جمله‌ها که قدرت و کاربرد آن را برسانند،

ساختنی و اظهار شدنی نمی‌شوند. جمله‌هایی که ستایش و ستیز را گزارش می‌کنند، به ضرورت، دروغ هستند. چنانکه «هرچه داریم از اسلام داریم» و «هرچه بدبختی داریم از اسلام داریم» و «برای اسلام هستی خود را می‌دهیم» و فراوان جمله‌ها که بقصد تصدیق و تکذیب می‌سازیم و بکار می‌بریم، وقتی تصدیق و تکذیب‌ها تنظیم رابطه با قدرتند، دروغ هستند. این‌گونه جمله‌ها تنها وقتی ساختنی هستند که معانی کلمه‌ها را تغییر دهیم و بن‌مایه‌های آنها را قدرت بگردانیم:

هرچه داریم از اسلام داریم، ستایش از اسلام است در رابطه با آنچه داریم. اما اسلام اندیشه راهنما است. این ما هستیم که آن را بمثابة بیان استقلال و آزادی بکار می‌بریم و رشد می‌کنیم و یا قدرت آن‌را از خود بیگانه می‌کند و باورمندان بدان را گرفتار خود و یکدیگر تخریبی می‌کند. اندیشه راهنما نقش بی‌بدیلی در زندگی هر انسان دارد اما این انسانها هستند که آن را بکار می‌برند. استعدادها و فضلها و حقوق را انسانها دارند. نیروی محرکه انسانها هستند. نیروهای محرکه ساز نیز انسانها هستند. اندیشه راهنما وقتی بیان استقلال و آزادی است، انسانها به حقوق خویش عمل و رابطه‌ها را رابطه‌های حق با حق می‌کنند. استعدادها و فضلها را بکار می‌اندازند و نیروهای محرکه را در رشد بکار می‌برند، «هرچه داریم» حاصل این همه است. وقتی جمله‌ای انسانها را از خود و داشته‌های خویش غافل می‌کند، آن جمله در زیان قدرت ساخته شده است و مراد از «آنچه داریم» قدرتی که گمان می‌بریم داریم می‌گردد. ترکیب جمله‌ها را ناگزیر می‌کند ترجمان رابطه با قدرت باشند. چنین است وقتی می‌گوییم «هر بدبختی داریم از اسلام است». بنابر این جمله، موقعیت ما، موقعیت بدبخت است. بدبختی از ویرانگری و ویرانگری از قدرت است. اما قدرت رابطه قوا و وسیله آن ترکیبی از زور (در اشکالی که به خود می‌گیرد) و علم و فن و... است. بنابراین، جمله «عامل بدبختی اسلام» است، بیانگر رابطه با قدرت ویرانگری است که اسلام انگاشته شده است. اما اسلام وقتی هم در بیان قدرت از خود بیگانه شده باشد، بیان است. این قدرت ویرانگر است که دین و هر مرامی را که در توجیه خود بکار می‌برد، از خود بیگانه می‌کند. زیرا تا

از خود بیگانه نکند، نمی تواند در توجیه خود بکارش برد. این ما هستیم که باید دیگر رابطه قوا برقرار می کنیم و دین یا مرام را وسیله توجیه آن می کنیم و بدین کار، آن را از خود بیگانه می کنیم. و باز، «برای اسلام هستی خود را می دهیم» دروغ و تنظیم رابطه با قدرت است: دشمنی اسلام را تهدید می کند و ما در مقام دفاع از آن، هستی خود را می دهیم. ترکیب جمله گویای تنظیم رابطه ما با دشمن است. تأمل که کنیم می بینیم، ترکیب جمله ما را از نقشی آگاه می کند که ما به اسلام می دهیم: توجیه گر دشمنی که جز با حذف یکی از دو طرف، از میان نمی رود! جمله با تناقض هایی که در بردارد، دروغ بودن ادعا را نیز گزارش می کند: دین برای انسان است و انسان برای دین نیست. دین برای زیستن در حقوقمندی است. برای دشمنی کردن و دادن و ستاندن جان نیست. از جمله استعداد های ذاتی انسان، استعداد جستن و بکار بردن اندیشه راهنما است و از جمله حقوق ذاتی انسان، نیز، حق داشتن اندیشه راهنما است. هرگاه قرار بر عمل به اندیشه راهنما باشد، آدمی که به اندیشه راهنمای خود عمل می کند، وقتی مورد تجاوز قرار می گیرد، از حقوق و از زندگی خویش است که دفاع می کند. بدین قرار، هرگاه جمله در زبان آزادی ساخته می شد، این ساخت را پیدا می کرد: اسلام برای زیستن در حقوقمندی و کرامتمندی است. هرگاه زورمداران این زندگی را تهدید کنند، از آن و اندیشه راهنمایش دفاع خواهم کرد. جمله ها کوتاه تر، باز در بیان آزادی، می توانند این جمله ها باشند: « از حق داشتن دین اسلام دفاع می کنم» و یا «بخاطر اسلام، خشونت زدایی می کنم». هرگاه دو جمله را به محک قرآن بسنجیم، اولی قرآن را نقض می کند و دومی بیان قرآن است.

۲۳. ویژگی بارز زبان قدرت، دشمن ساز و خشونت بار و غمبار و یأس بار و ترس بار بودن زبان است. هم در جمله ها که ساخته می شوند و هم در کلمه ها که در جمله ها بکار می روند. در برابر، ویژگی زبان آزادی، خالی بودن جمله ها و کلمه ها که در آنها بکار می روند، از دشمنی و خشونت و غم و ناامیدی و ترس و پر بودنشان از دوستی و صفا و شادی و امید و شجاعت،

از جمله، شجاعت ورود در ابتلی، است. برای مثال، جمله «ولایت مطلقه با فقیه است»، یعنی رابطه او با جمهور مردم، رابطه مطاع و مطیع است. این رابطه را قدرت مطلق اولی بر دومی تنظیم می‌کند. پس محلی برای دوستی نیست (قدرت تنها است و نمی‌تواند دوست داشته باشد و با کسی عقد اخوت ببندد). دومی باید از اولی بترسد تا ولایت مطلقه اولی بر دومی معنی بدهد. دومی حقوقمند بشمار نیست، امیدی نیز نباید داشته باشد که حقوقمند بشمار آید (بسط ید اولی بر جان و ناموس و مال او). و چون زندگی او در کف قدرت تقدیر ساز اولی است، او یأس از حقوقمندی خود را با غم ناشی از ترس و یأس، همراه می‌یابد. از این رو، جامعه‌های تحت استبداد، بخصوص وقتی فراگیر است، شهروندان غمگین و مأیوس و ترسان از یکدیگر، حتی از نزدیکان می‌شوند و یکدیگر را دشمن می‌بینند در عوض، جمله «ولایت با جمهور مردم است» چون، در آن، ولایت نمی‌تواند «قدرت بر» معنی دهد و به ضرورت شرکت در رهبری، بر میزان حقوقمندی و دوستی و برابری، معنی می‌دهد، جمله دشمنی و ترس و یأس و غم را به ذهن متبادر نمی‌کند. ذهن را از حقوقمندی و دوستی و شجاعت و امید و شادی سرشار می‌کند. در خور توجه این که در هر دو جمله، کلمه ولایت بکار رفته است جز این که در اولی، «قدرت بر» معنی می‌دهد و در دومی «شرکت در».

۲۴. در زبان قدرت، جمله براصل ثنویت ساخته می‌شود. زیرا رابطه میان دو محور است که برقرار می‌کند. حتی وقتی گوینده می‌خواهد عشق و دوستی خود را اظهار کند، نمی‌تواند جمله‌ای بسازد که گویای وجود دو محور و دوگانگی او و محبوبش نباشد. جمله «تو مال منی» و نیز جمله «من مال توام» از این نوع هستند. رابطه میان گوینده و مخاطب او، رابطه تعلق داشتن یکی به دیگری است. مالکیت گویای رابطه سلطه یکی بر دیگری است. در برابر، من تو هستم و تو من هستی، ترجمان موازنه عدمی است. گویای توحید دو در یک است.

این پرسش محل دارد: آیا کسی که قصد سلطه بردیگری و بنابر فریب او را دارد، نمی‌تواند جمله‌ای بسازد که توحید معنی دهد؟ پاسخ این است: نمی‌تواند زیرا عقل قدرتمدار با تخریب آغاز می‌کند. او نمی‌تواند جمله‌ای ترجمان توحید انشاء کند. حتی اگر جمله را حفظ کند، بهنگام گفتن، آن را با تخریب همراه می‌کند.

بدین سان، وقتی با فرض وجود قدرت، جمله می‌سازیم، ترکیبی به جمله می‌دهیم که، در آن، کلمه‌ها، در رابطه با یکدیگر، موقعیت سازنده جمله را در رابطه با قدرت، بیان کند. از این رو، اگر سازنده جمله در موقعیت مسلط باشد، جمله همان ترکیب را پیدا نمی‌کند که وقتی سازنده آن در موقعیت زیرسلطه است. با وجود این، هر دو ترکیب گویای موقعیت دو سازنده جمله در رابطه با قدرت هستند. بدین قرار، وقتی در موقعیت مسلط و یا زیرسلطه هستیم، زبان قدرت بکار می‌بریم و به کلمه‌ها معانی می‌دهیم که بن‌مایه آنها قدرت است. جمله‌ها ترکیبی می‌جویند گویای چگونگی تنظیم رابطه با قدرت. حتی وقتی حق را گرفتاری می‌دانیم، از حقوقی که داریم غافل می‌مانیم و بگمان «گرفتن حق»، رابطه‌ای را برقرار می‌کنیم که رابطه قوا است. زبانی که بکار می‌بریم، یا بیانگر جای ما در این رابطه است و یا ترجمان موقعیتی است که در روابط قوا می‌خواهیم پیدا کنیم و یا گویای هر دو موقعیت است. این زبان، در همه حال، گزارشگر غفلت ما از حقوق ذاتی و غافل نگاهداشتن یکدیگر از این حقوق است. زبان ما زبانی دیگر است وقتی از استقلال و آزادی خود غافل نیستیم و زبان را برای برقرار کردن رابطه حق با حق بکار می‌بریم.

جامعه مدنی وقتی زبان خویش را زبان استقلال و آزادی - زبانی با ویژه‌گی‌ها که شرح شدند - و اندیشه راهنمای خود را بیان استقلال و آزادی می‌کند، جامعه‌ای با نظام باز و تحول‌پذیر و برخوردار از دموکراسی شورایی می‌گردد. اما، در جامعه‌های کنونی، اندیشه‌های راهنما انواع بیانهای قدرت و زبانها، زبانهای قدرت هستند. جامعه‌های مدنی جمله فعل‌پذیر هستند.

ضمیمه ششم

در اخلاق روزنامه نگاری:

روزنامه‌نگاران، به ویژه روزنامه‌نگارانی که در قوه چهارم کار می‌کنند، ملزم به رعایت اصول اخلاقی زیر هستند که کامل می‌کنند اصول قانون اساسی در باره قوه چهارم را:

۱. تصدی فعالیت‌های موضوع اصل ۳۹۲، ایجاب می‌کند کسانی که قوه چهارم یعنی اداره وسائل ارتباط جمعی همگانی را تصدی می‌کنند بطور خاص و روزنامه‌نگاران بطور عام شرائط زیر را داشته باشند:

۱/۱. نشانندن نقد بر جای مدح و قدح. و

۱/۲. بی‌طرفی در مقام انتشار داده‌ها و اطلاع‌ها و پیشنهادها و نظرها و اندیشه‌ها و دانش‌ها و تصدی بحث‌های آزاد. روزنامه‌نگار حق ندارد به عذر «برداشت من از این اندیشه، از این نظر، از این پیشنهاد این است»، آن را مقلوب و تخطئه کند. و

۱/۳. روزنامه‌نگار این حرفه را نباید خدمت به قدرتمداران بشمارد و حقوقی که شهروندان دارند را فدای مصلحت آنها کند. بنابراین، شغل روزنامه‌نگار یافتن واقعیت و حقیقت و انتشار این دو است. و

۱/۴. روزنامه‌نگار در مقام تصدی بحث آزاد و یا تعریف و تبیین یک نظر یا پیشنهاد و یا اندیشه، نباید فرصت را از آن خود کند و دلخواه خود را تبلیغ کند. زمانی که او حق دارد از آن استفاده کند را پیشرفت نقد و نقد متقابل معین می‌کند. و

۱/۵. روزنامه‌نگار حق ندارد مباحثه را به فرصت تخریب فکر پرسش شونده و به کرسی نشانندن فکر خود بدل کند.

۱/۶. روزنامه‌نگار حق ندارد فکر و یا افکار ناقص فکر خود را گرفتار «سانسور سکوت» گرداند و یا دیگر روشهای سانسور را بکار برد. و

۱/۷. روزنامه‌نگار بیش از شهروندان باید به استقلال و آزادی خویش بها دهد. بموجب این قانون، استقلال و آزادی مصون از تعرض است. بنابراین، او حق و وظیفه دارد منبع و یا منابع اطلاع خویش را محفوظ بدارد.

در موارد ارتکاب خیانت به کشور و یا تضییع حقوق شهروندان و یا ارتکاب فساد و یا جنایت، هرگاه قاضی مرتکب و یا مرتکبان را شناسایی کرد، و او یا آنها منبع و یا منابع اطلاع دهنده بوده باشند، دادگاه حق دارد معرفی منبع یا منابع را از روزنامه‌نگار بخواهد.

(در این مورد باید بسیار وسواس به خرج داد. زیرا ترس از اظهار حقیقت در ایران اعتیادی دیرپا است بنابراین تا ممکن است باید اطلاع از منبع را مشکل کرد. به قانون‌های کشورهای دیگر هم رجوع باید کرد)

۱/۸. روزنامه‌نگار باید بداند که عقل قدرتمدار کار خود را با تخریب شروع می‌کند. پس نباید روشی تخریبی را در پیش بگیرد. بدین توضیح که، به دستور، خبر و گزارش تهیه نکند و بداند برداشت او از حقیقت نسبی است، پس آنچه را آماده انتشار می‌کند و انتشار می‌دهد باید قابل نقد و تصحیح بداند.

۱/۹. روزنامه‌نگار باید از رقابت ناسالم با همکاران خود اجتناب کند.

۱/۱۰. روزنامه‌نگار حق ندارد برای کسب اطلاع روشهای خلاف قانون و ناقض حقوق بکاربرد.

۱/۱۱. روزنامه‌نگار از موضوع کار خویش باید ابهام‌زدایی کند و از انتشار گزارش مبهم پرهیز کند.

۱/۱۲. علاوه بر پرهیز از سانسورها، بخصوص سانسور صاحب‌اندیشه و سانسور اندیشه و نیز داده‌ها و اطلاع‌ها، روزنامه‌نگار از زشتکارهای زیر نیز باید اجتناب کند:

– انتشار غیر از تبلیغ است. بر روزنامه‌نگار است که هر نظر و اطلاعی را انتشار دهد و ممیز آنها نگردد، اما بر او است که از تبلیغ قول زور و انتشار اطلاع دروغ اجتناب کند.

- قدرت بمثابه رابطه مسلط-زیر سلطه، ستم‌گر و ویرانگر است. از به خدمت قدرت درآمدن و تبلیغ آن، می باید اجتناب کند.
- روزنامه نگار باید از ضد اطلاع و پسا حقیقت بمعنای اشاعه دروغ و راست جلوه دادن دروغ و نیز از جوسازی و تحریک احساسات عمومی و تشدید تعصبا و شرکت در تولید «فکر جمعی جبار» به قصد برانگیختن مردم بکاری و یا منصرف کردنشان از کاری و یا، موافق کردن آنها با کاری، اجتناب کند.
- از ایجاد حساسیت نسبت به اندیشه و صاحب اندیشه، چه رسد به تخریب این دو، اجتناب کند.
- همواره حق صاحب اندیشه و هرکس دیگر و هر اندیشه را در دادن پاسخ، رعایت کند و هر زمان امکان پاسخگویی وجود ندارد، از تبلیغ یک جانبه نقد خودداری کند.
- از تجاوز به حقوق و کرامت هر انسان و نیز حقوق دیگر، اجتناب کند.
- از ترور شخصیت که سخن ویرانگر است اجتناب کند.
- به این عذر که اطلاع و یا نظری را که گزارش می‌کند باید در خور فهم و یا پسند مردم باشد، پس درآمیختن راست با دروغ و علم با ظن و گمان، روا است را، جرم شناسد و به جد از آن اجتناب کند.
- روش‌های عامه‌پسند را بکار نبرد و هر زمان اهل سیاست این روشها را بکار بردند، نقد آنها را حق و وظیفه خویش و آگاهی مردم از حقیقت را، حق مردم بشناسد.
- یک وسیله ارتباط جمعی می‌تواند ارگان یک سازمان و یک مرام بگردد. با وجود این، روزنامه‌نگار درخور این عنوان کسی است که در مرام خود غلو نکند و حقیقت را ولو در باره سازمان و مرام خویش بگوید. **روزنامه نگارانی که در قوه چهارم مشغول بکار می‌شوند، خود حق تبلیغ هیچ مرامی را ندارند. وظیفه آنها تبلیغ قانون اساسی و اداره بحث‌های آزاد است.**
- در تمامی مواردی که داوری حق جمهور شهروندان است، خود را جانشین شهروندان در داوری نکنند و برآن نشود که داوری دلخواه قدرتمدارها را به جامعه القاء کند.

- زبان استقلال و آزادی را با زبان قدرت جانشین نکند، بخصوص از این روش که نگاه داشتن کلمه‌ها و تغییر معنی‌ها، به قصد از خود بیگانه کردن یک اندیشه و یک اطلاع و یا یک امر واقع را جز آن که هست کردن است، اجتناب کند.

- در همان حال که داوری را حق مردم می‌شناسد و به عرض مردم رساندن اندیشه و اطلاع را، همان که هست، حق و وظیفه خود می‌داند، اظهار حقیقت را ولو اکثریت و بسا جمهور مردم را خوش نیاید، حق خود بداند و به این دلیل که مردم را خوش نمی‌آید، از سانسور نظری و یا اطلاعی خودداری کند. خوش نیامدن مردم را مجوز خودداری از اظهار حقیقت نکردن، در شمار مهمترین مسئولیتهای روزنامه‌نگار در خور این عنوان است.

- بر او است که بداند حق، از اظهار زیان نمی‌بیند. در برابر، ناحق، به اظهار، در معرض از میان برخاستن قرار می‌گیرد. هر دانشی از اظهار دانشی که جسته می‌شود، سود می‌جوید و ره به کمال می‌برد. افزون بر این، اظهار دانش، نادانی را از میان برمی‌دارد. پس حق و دانش را راهنمای خود کردن، اجتناب از تبلیغ ناحق و جهل را ضرور می‌کند.

- تک صدایی را بر نتابد و خود وسیله قطع جریانهای آزاد اندیشه‌ها و اطلاع‌ها و دانش‌ها و هنرها و فن‌ها نگردد. بفرض که بر جامعه، استبدادیان حاکم باشند و تک صدایی را مقرر کرده باشند، بر او نیست که دستیار آنها در این تک صدایی بگردد و بر او است که بداند، حتی در استبداد فراگیر نیز، روش و بسا روشها برای اظهار حقیقت و برقرار کردن جریانهای آزاد اندیشه‌ها و اطلاع‌ها وجود دارند.

- از تبلیغ دوگانگی‌هایی که جامعه را گیج می‌کنند و در گیجی نگاه می‌دارند و دروغ نیز هستند، اجتناب کند. همچون دوگانگی و یا تقدم و تاخر استقلال و آزادی و یا استقلال و عدالت و یا آزادی و عدالت و...

- دلیل نظر برحق و اطلاع راست درخود نظر و اطلاع است. پس بر روزنامه‌نگار درخور این عنوان است که از تبلیغ نظر و اطلاعی که دلیل در خود آنها نیست، بنابراین، دروغ هستند، اجتناب کند.

- روزنامه‌نگار باید از تبلیغ نظری که قول زور است و یا اطلاعی که دروغ است، بدون همراه کردنش با نقد، اجتناب کند. بهوش باشد که انتشار نظر و اطلاع

برای بی‌تفاوت و فعل پذیر کردن مردم و تسهیل سلطه زورمداران بر آنها، نباید باشد

- همان اندازه که تبلیغ قانون‌مداری وقتی قانون ترجمان حقوقی است که اصول این قانون را تشکیل می‌دهند، مهم است، اجتناب از تبلیغ قانونی که محتوایش جز قدرت نیست و بکاربردنش سبب سلطه اقلیت صاحب امتیاز بر اکثریت صاحب حقوق و محروم از حقوق می‌شود، مهم و برای بقای جامعه حیاتی است.

- بر روزنامه‌نگار و حتی بر اهل سیاست و دیانت نیست که برای شهروندان تکلیف معین کنند. اگر این دو، حق پیشنهاد کردن را دارند، روزنامه‌نگاران بدین‌خاطر که مسئولیت انتشار واقعیت و حقیقت، همان‌سان که هستند، را دارند، بجا است، در مقام روزنامه‌نگاری، از این کار نیز تا ممکن است اجتناب کنند.

- افشای ترسهای مجازی و نیز ترسهای واقعی که قدرتمدارها ایجاد می‌کنند، کار روزنامه‌نگار است، اما ایجاد ترس و ناامیدی و القای ناتوانی، کار او نیست و می‌باید از آن اجتناب کند.

- روزنامه‌نگار نباید خود را در حد مأمور تبلیغ کیش شخصیت بی‌مقدار کند.

- از رشوه‌ستانی و دیگر فسادهای مالی و غیر آن اجتناب کند.

برنامه عمل

منشور اقتصاد تولید محور

در ایام نوروز سال ۱۳۹۱، این پرسش با من در میان گذاشته می‌شد: اقتصاد تولید محور چگونه اقتصادی است؟ پرسش‌کنندگان می‌خواستند بیشتر به اقتصاد ایران بپردازم و به این پرسش و پرسشهای دیگر در باره اقتصاد کشور پاسخ گویم. از این رو، در سال جدید، نخستین پاسخ را پاسخ به این پرسش می‌کنم و منشور اقتصاد تولید محور را پیشنهاد می‌نمایم و خاطر نشان می‌کنم که هر برنامه عملی، هرگاه برنامه رشد انسان و آبادانی طبیعت باشد، با شناسایی و عمل به حقوق پنج‌گانه، حقوق انسان، حقوق شهروندی، حقوق ملی، حقوق طبیعت و حقوق هر جامعه بعنوان عضو جامعه جهانی، آغاز می‌گیرد. مداومت در عمل به این حقوق تضمین‌کننده اجرای صحیح برنامه است:

*** «تولید ملی» و نیروهای محرکه که در آن می‌باید نقش بجویند:**

تولید ملی و رشد آن هرگاه بخواهد محور سیاست‌گذاری اقتصادی بگردد، نیازمند تغییرهای ساختاری بدان قصد است که نظام اجتماعی - اقتصادی باز بگردد. چنان که بتواند تمامی نیروهای محرکه را، در خود، فعال کند. توضیح این‌که:

۱. کارگر، یک نیروی محرکه در شمار نیروهای محرکه دیگر نیست. زیرا کارگر، انسان است و انسان تولید کننده نیروهای محرکه دیگر نیز هست. پس هرگاه قرار بر حمایت از کار باشد، این انسان است که در نظام اجتماعی - اقتصادی باز، می باید بتواند تمامی استعدادهای خویش را بکار اندازد و نیروهای محرکه دیگر را نیز ایجاد کند. از این رو، نیاز است به

۱/۱. برخورداری هر انسان از حقوق ذاتی خود و انطباق حقوق موضوعه (قانون کار و قوانین و مقررات حاکم بر آموزش و پرورش و نیز قوانین حاکم بر عرصه های سیاست و روابط اجتماعی و فرهنگی) با حقوق ذاتی انسان و حقوق ملی یا حقوقی که تمامی شهروندان، بدون تبعیض باید از آن برخوردار باشند و نیز حقوق شهروندی و حقوق بعنوان عضو جامعه جهانی و حقوق طبیعت. بنابراین، اقتصاد تولید محور، با جانشین شدن ولایت جمهور مردم (= شرکت یکایک شهروندان در اداره جامعه بر پایه دوستی و برابری در برخورداری از حقوق پنج گانه) ایجاد کردنی می شود.

۱/۲. رفع تبعیض ها از هر نوع و بیشترین سرمایه گذاری در آموزش و پرورش و بازکردن بازهم بیشتر فضا در هر چهار بعد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی تا که جوانان از استقلال و آزادی خویش برخوردار و کار درخور استعداد و دانش و مهارت خویش را بیابند. یک قلم، سالانه ۱۵۰ هزار درس خوانده، ایران را ترک نگویند. در نتیجه،

۱/۳. توزیع امکانات به ترتیبی که تمامی شهروندان موقعیت برابر در برخورداری از حقوق خویش پیدا کنند. و

۱/۴. همراه شدن حقوقمندی با امنیت ها (سیاسی و قضایی و اقتصادی و اجتماعی و نیز عقیدتی)، به ترتیبی که هر انسان منزلت پیدا کند. هر فعالیت اقتصادی منزلت پیدا کند. یعنی صاحب حق از حمایت ها و تضمین های قانونی و واقعی برخوردار شود تا که حمایت از کار و سرمایه، واقعیت پیدا کند. به سخن روشن، دولت ولایت مطلقه فقیه و هر دولت جبار دیگری می باید جای خود را به دولت حقوقمدار و مبعوث مردم و خدمتگزار مردم بسپارد.

۲. سرمایه، نیروی محرکه دومی است که خود فرآورده کار انسان و طبیعت است. اما بهترین حمایت از کار و سرمایه، به حداکثر رساندن باروری و بازده کار و سرمایه است. برای این که کار و سرمایه بیشترین باروری و بازده را پیدا کنند، می‌باید:

۲/۱. دانش و فن در سازماندهی نهادهای جامعه، بیشترین نقش را پیدا کنند. بدین ترتیب که نخست دولت می‌باید تجدید سازمان یابد. تا که از دو ترکیب، یکی ترکیب علم و فن و پول با زور که در روابط قدرت دولت با مردم بکار می‌رود و عامل تخریب نیروهای محرکه و اقتصاد تولید محور و وسیله ایجاد اقتصاد مصرف محور است و دیگری ترکیب علم و فن و سرمایه و حق است که در رابطه حق با حق کاربرد دارد و رابطه دولت با مردم را بر وفق حقوق تنظیم می‌کند، دومی را بکار برد. تا که، از جمله، هزینه‌های قدرتمداری حذف شوند. دستگاه اداری برای ایفای نقش راهبردی خویش در رشد اقتصادی، تجدید سازمان گردد و سازماندهی مردم سالار بیابد. تا هم هزینه‌های اداری دولت کاهش و سرمایه آزاد شود و هم بخش بزرگ کارکنان که کار مفیدی انجام نمی‌دهند و دولت استبدادی، در مقام خنثی کردن نیروی محرکه، آنها را به استخدام خود در آورده‌است، بانک استعدادهای را بوجود بیاورند. یعنی دانش و فن آنها بطور مستمر، به روزگردند و در سازمانهای تولیدی جدید، کار بیابند.

نهادهای اقتصادی نیز نیازمند تجدید سازمان هستند، هم بخاطر افزایش توانایی آنها در بکارگرفتن بهینه سرمایه و ترکیب آن با دیگر عوامل تولید و حقوق و هم برای یافتن توانایی به روزکردن دانش و فنی که در تولید بکار می‌برد و هم بخاطر مشارکت کارکنان در مدیریت آن.

تجدید نهادهای سیاسی بسا مهمتر است. چراکه می‌باید روابط شخصی قدرت، بمتابه عامل بازدارنده رشد اقتصادی، جای خود را به رابطه کار با کار بر میزان حقوق بسپارد. به سخن دیگر، تار عنکبوت‌های روابط شخصی قدرت از میان برخیزند و فعالیتهای سیاسی سازگار با استقلال و آزادی جامعه و اعضای آن، بایکدیگر، رابطه بجویند. لذا،

۲/۲. فرصتهای رانت خواری می‌باید از میان بروند. با تغییر ساختهای نهادهای و بازکردن نظام اجتماعی یعنی تنظیم رابطه‌ها توسط حقوق، امکان رانت خواری سخت کاهش می‌یابد. با این وجود، این تغییر محور اقتصاد از مصرف به تولید است که این فرصتها را باید یکسره از میان ببرد. به ترتیب زیر:

• بودجه دولت می‌باید حاصل برداشت از تولید داخلی باشد. بنا بر این: الف. تولید نفت و گاز می‌باید از نیاز اقتصاد ملی به سرمایه و ماده اولیه و کارمیه تبعیت کند. و

ب. درآمد حاصل از آن مقدار نفت و گاز که صادر می‌شوند، می‌باید به حساب سرمایه سپرده شوند و در سرمایه گذاری در تولید بکار گرفته شوند.

• اقتصاد تولید محور، اقتصادی است که، در آن، بودجه و سیاست مالی و نیز سیاست اعتباری و اعتبارات بانکی و ساخت صادرات و واردات را، نیاز تولید ملی در جریان رشد معین کند. بدین سان، تولید محور کردن اقتصاد نیازمند چنین تغییر بنیادی است. و

• میزان پول در جریان را هم تولید معین می‌کند. به ترتیبی که قدرت خریدی که پول ایجاد می‌کند، قابل جذب توسط تولید داخلی باشد. ثبات ارزش پول، برای آنکه منبع درآمدی جز تولید یا خدمت نماند، ضرور است. بنا بر این، هم بودجه نباید جز برداشت از تولید ملی باشد و هم نباید کسر داشته باشد یعنی دولت حق نداشته باشد خودکامه، پول ایجاد و به اقتصاد ملی تحمیل کند.

همین چند تدبیر، دگرذیسی دولت را از دولت استبدادی متکی به اقتصاد مصرف محور به دولت حقوقمند متکی به اقتصاد تولید محور ببار می‌آورند. با وجود این، دگرذیسی کامل نیازمند تغییر رابطه دولت با ملت است: دولت می‌باید تابع ملت بگردد.

۲/۳. اما تولید ملی و رشد آن نیازمند بازار است و این بازار را نیز تولید ملی، در جریان رشد خود، توسعه می‌دهد. بنا بر این، علاوه بر این که درآمد را تولید می‌باید ایجاد کند، عدالت اجتماعی بمثابه میزان، ضرور است برای این که درآمدها تا ممکن است، برابر توزیع شوند به ترتیبی که هم

شهروندان امکان برابر پیداکنند و هم بازار داخلی، بمنزله محل جذب شدن تولید داخلی، بزرگ شود.

هر اقتصاد ملی، نیازمند بازارهای خارجی نیز هست. اما رابطه با بازارهای خارجی را نیز می‌باید تولید ملی تنظیم کند. به ترتیبی که مبادله‌ها، در آنچه به نیروهای محرکه مربوط می‌شوند، به ترتیبی انجام بگیرند که تولید ملی تمامی نیروهای محرکه مورد نیاز را در اختیار بگیرد.

هرگاه میزان عدالت درکار آید و رابطه با بازار داخلی و بازارهای خارجی را تولید ملی تنظیم کند، تولید داخلی، به یمن به حد مطلوب رساندن مرغوبیت و به حداکثر رساندن باروری و بازده، خود به حمایت از خویش توانا می‌شود. تنها دولت می‌باید مانع از آن شود که اقتصاد دیگری، روشهایی را که اقتصادهای مسلط بکار می‌برند، بر ضد اقتصاد ملی، بکار نبرد. برای بی‌اثر کردن اینگونه روشها، علاوه بر تنظیم سیاست بازرگانی داخلی و خارجی، برای حمایت از اقتصاد ملی، تدبیر اساسی زیر نیز ضرور است:

۲/۴. افزون بر بازاری که در آن، تولیدکنندگان با مصرف‌کنندگان روبرو می‌شوند، بخش‌های اقتصادی و هریک از بخشهای اقتصاد در درون خود، باید بایکدیگر، داد و ستد کنند. این داد و ستدها هستند که اقتصادی ملی را به یک مجموعه زنده و رشد یاب، بدل می‌کنند. چنانکه نفت و گاز به مثابه ماده اولیه، بی‌شمار مشتقات پیدا می‌کنند که هریک در صنعتی بکار می‌افتند. این صنعتها مجموعه‌ای را بوجود می‌آورند. این مجموعه، بنوبه خود، با مجموعه‌های دیگر، بخشهای صنعتی و کشاورزی و خدمات، داد و ستد می‌کند. بدین ترتیب، ضایعات تولید، به صفر میل می‌کنند. به سخن دیگر، هم از مواد اولیه (نیروی محرکه‌ای دیگر) و هم از سرمایه و هم از کار و هم دانش و فن و هم از مدیریت و هم از دیگر نیروهای محرکه، هیچ تلف نمی‌گردد.

با این همه، با شتابی که رشد دانش و فن پیدا کرده است، حمایت از تولید ملی نیاز دارد به موفقیت در مسابقه در دانش و فن:

۳. دانش و فن نیروی محرکه سومی است که نقش اول را در افزایش باروری و بازده کار و سرمایه دارند. اما رساندن خود به سطح دانش و فن اقتصادهای مسلط و یافتن توانایی شرکت در مسابقه، نیازمند اتخاذ و اجرای تدابیر زیر است:

۳/۱. هرگاه بنا بر این نباشد که، در تولید، رساندن سود به حداکثر عامل مسلط در سرمایه‌گذاریها و نیز در شغل یابی، بنا بر این، در گزینش رشته تحصیل، باشد، هرگاه دستگاه آموزش و پرورش کارش تربیت «نیروی انسانی» برای دیوان سالاری و کارفرمایی‌هایی نباشد که بر محور قدرت سیاسی و اقتصادی شکل و محتوی جسته‌اند، به سخن دیگر، هرگاه مقصود از تولید، نخست تولید انسان خلاق باشد و سپس تولید فرآورده‌ها و خدمات برای برآوردن نیازهای اساسی انسان در جریان رشد، این استعدادها، از جمله استعداد خلاقه انسان هستند که جهت یاب آموزش و پرورش می‌گردند. چون در این تولید، دانش و فن بکار می‌آید و نه گواهی‌نامه پایان تحصیل، استعدادهای انسانها و عمل کرد نیروهای محرکه، جهت یابهای گزینش‌های علمی و فنی می‌گردند. به ترتیبی که هر تولید، دانش و فن مورد نیاز خود را می‌یابد.

۳/۲. دانش و فن نباید شهروندان را از کار بی‌کار کنند و وسیله بهره‌کشی فرساینده از زمین و منابع آن بگردند، بلکه باید دستیار انسان و وسیله رساندن کارآیی و بهره‌وری انسان به حد مطلوب بگردند.

۳/۳ - بدین‌سان آموزش و پرورش می‌باید رابطه با قدرت را به هر شکل درآید، قطع کند و با استقلال و آزادی و حقوقمندی انسان و نیز آبادانی محیط زیست رابطه برقرار کند. یعنی، سلامت تن و استقلال و آزادی عقل انسان، بیشترین بودجه را می‌باید به خود اختصاص دهند. به سخن دیگر، آموزش و پرورش و بهداشت و بهداری در خدمت سلامت تن و عقل و نیز عمران و آبادی طبیعت و سلامت محیط زیست می‌باید بودجه درخور را به خود اختصاص دهند. و

۴. استقلال و آزادی عقل اعضای جامعه، نیازمند نیروی محرکه دیگری است که بدون آن، انسان نه نیروی محرکه کارآمدی می‌شود و نه می‌تواند در حد مطلوب نیروهای محرکه را پدید آورد. این نیروی محرکه، اندیشه راهنما است. هرگاه

اندیشه راهنما بیان قدرت باشد، به میزانی که به قدرت (= زور) نقش می‌دهد، ضد رشد و تولید می‌شود. اقتصادهای مصرف محور و اقتصادهایی که در آنها، تولید و مصرف فرآورده‌ها و خدمات ویرانگر افزایش می‌یابند، خاص جامعه‌هایی هستند که در آنها، اندیشه‌های راهنما بیان‌های قدرت هستند. مدارهای اندیشه و عمل انسانها مدارهای بسته قدرتمداری هستند. مشاهده تحول اندیشه‌های راهنما در ترکیه و در کشورهای آسیای دور و چین و در روسیه و کشورهای اروپای شرقی، توضیح می‌دهند چرایی تولید محور شدن اقتصادها و رشد این اقتصادها را. و نیز توضیح می‌دهند چرایی قدرت محور شدن این اقتصادها را. از هم اکنون می‌تواند گفت: سرنوشت اقتصادهای سرمایه‌سالار در انتظار آنها است.

در ایران، ولایت مطلقه فقیه، گرچه فرآورده فلسفه یونانی و سخت قدرت محور است، اما هرگاه در جامعه، طرزفکرهای دینی و غیر آن، قدرت محور نبودند، نه چنین ولایت مطلقه‌ای پدید می‌آمد و نه جامعه‌ای به فروش ثروت ملی و به یارانه گرفتن، معتاد می‌شد. نه اقتصاد مصرف محور پیدا می‌کرد و نه، زمان به زمان، نیروهای محرکه از ایران بیرون می‌رفتند و ایرانیان و محیط زیست آنها و منابع ثروت طبیعی‌شان، فقیر تر می‌شدند.

بدین‌قرار، تولید محور کردن اقتصاد ایران بیش از پیش، نیازمند اندیشه راهنمایی است که به انسان ایرانی امکان دهد خویشتن را بمثابة مجموعه‌ای از استعدادها، بنابراین، خلاق باز یابد. اندیشه راهنمایی بایسته‌است که استقلال و آزادی و خودانگیختگی را به عقل‌های ایرانیان بازگرداند. به سخن بهتر، آنها را از استقلال و آزادی و خودانگیختگی که دارند، آگاه کند و آگاه نگاه دارد. این امکان را به آنها بدهد که نظام اجتماعی - اقتصادی خویش را باز و تحول پذیر کنند. تا که

۴/۱. به یمن بیان استقلال و آزادی، دولت نقشهای خود را در مهار جامعه و تنگ گرداندن فضای اندیشه و عمل اعضای جامعه، از دست بدهد. تا هم سرمایه‌های عظیمی رها شوند که می‌توانند در تولید بکار افتند و هم فضای اندیشه و عمل اعضای جامعه باز شود و هم جو خشونت در جامعه سبک بگردد.

و

۴/۲. بیان‌های قدرت، بدین‌خاطر که بنا را بر روابط قوا و تضادها در جامعه می‌گذارند، خشونت گسترند. اقتصاد تولید محور در خدمت انسان، نیازمند بیان استقلال و آزادی است تا که جامعه را از قواعد خشونت‌زدایی آگاه کند و به دولت امکان بدهد، بر میزان عدالت اجتماعی، اشتراکات و توحید اجتماعی را بسط دهد. با این وجود، بسط توحید اجتماعی بیشتر در قلمرو صلاحیت جامعه مدنی قرار می‌گیرد. در حقیقت، مبنی قراردادن توحید در فعالیت‌های اقتصادی و غیر آنها، نیازمند آن تعریف از عدالت اجتماعی است که الف. توزیع برابر امکانات را برای اعضای جامعه فراهم آورد. این امر، نیازمند آنست که رانت خواری و دیگری انواع دزدی‌های اقتصادی (در ضمیمه قانون اساسی پیشنهادی، ۵۵ نوع آنها فهرست شده‌اند) از میان برداشته شوند.

ب. توزیع برابر درآمدها را در جامعه، میسر گرداند. و

ج. رابطه حق با حق را جانشین رابطه قدرت (= زور) با قدرت (= زور) میان فرد با فرد و گروه با گروه کند. بنا بر این،

د. کاربرد زور را به صفر میل دهد. یعنی در همه رابطه‌ها، موازنه عدمی را اصل راهنما کند به ترتیبی که حقوق تنظیم‌کننده رابطه‌ها بگردند.

ه. در رابطه جامعه با جامعه‌های دیگر، موازنه عدمی را اصل راهنما کند. بنا بر این،

و. اخلاق استقلال و آزادی و حقمنداری را در سطح جامعه بسط دهد و یک وجدان اخلاقی توانا به آگاه نگاه داشتن شهروندان از توانایی‌ها، بنابر این از استقلال و آزادی و حقوق ذاتی خویش، پدید آورد. و

ز. مسابقه در دانش و دادگری و تقوا را همگانی بگرداند. چنانکه هر انسانی فضای باز مادی $\boxed{\leftrightarrow}$ معنوی بجوید.

ح. فرهنگ استقلال و آزادی را رشد دهد و جامعه را از بند خرافه‌ها و دیگر فرآورده‌های قدرت‌مداری (ضد فرهنگ زور) بازرهد. این فرهنگ هم فرآورده مشارکت همگان در اداره جامعه می‌شود و هم این مشارکت را بسط می‌دهد.

ط. رابطه انسان به نهادهای جامعه را به ترتیبی تغییر دهد که انسان محل کنونی خود را که آلت و وسیله این نهادها است، ترک کند و راهبر نهاد بگردد و نهاد وسیله شود و هدف را نیز او معین کند. برای مثال، در هر کارفرمایی، رهبری

کننده و تعیین کننده هدف، کارکنان و وسیله، کارفرمایی بگردد. در نتیجه این همه، تخریب نیروهای محرکه به صفر میل کند. و

ی. مشخصه اقتصاد تولید محور در خدمت انسان، یکی اینست که تولید بر مصرف مازاد پیدا کند و پیشخور کردن از میان برخیزد. پیشخور کردن ویژه‌گی اقتصادهای کنونی، بنا گرفته بر مصرف انبوه است. و اغلب فرآورده‌ها و خدمات ویرانگر هستند که بطور انبوه مصرف می‌شوند. این پیشخور کردن طبیعت را بی‌چیز و محیط زیست را آلوده و نسلهای آینده را فقیر می‌گرداند. حال آنکه اقتصاد تولید محور می‌باید بر امکانات و توانایی‌های نسلهای آینده بیفزاید.

اما پیشخور کردن با از پیش متعین کردن آینده همراه است. نتیجه اینست که نسل فردا کمتر از نسل امروز از استقلال و آزادی برخوردار و بیشتر گرفتار جبرها می‌گردد.

نظام اجتماعی، به یمن تغییرهای بالا، باز و تحول پذیر بگردد. درحقیقت، هر نظام اجتماعی را که بخواهیم باز و تحول پذیر کنیم، می‌باید از نقش قدرت در تنظیم رابطه‌ها بکاهیم و بر نقش حقوق در تنظیم رابطه‌ها بیفزاییم. هرگاه بر میزان عدالت، تدابیر بالا را بکار بریم، نظام اجتماعی کاملاً باز و تحول پذیر را بدست آورده‌ایم. باوجود این، برای آنکه اعضای یک جامعه بتوانند تدابیر بالا را بکاربرند و دوباره به اعتیاد به اطاعت از اوامر و نواهی قدرت (= رابطه‌ها رابطه‌های قوا نشوند و ترکیبی از زور و پول و علم و فن و دیگر نیروهای محرکه این رابطه‌ها را تنظیم نکنند) بازنگردند و بیان استقلال و آزادی را در بیان قدرت از خود بیگانه نسازند و در توجیه رابطه قوا که مسلط و زیر سلطه ساز است، بکار نبرند، ضرور است که:

۴/۳. درک‌های نسبی از حق، بیان‌های استقلال و آزادی متعدد پدید می‌آورند. این بیانها با یکدیگر اشتراک دارند. و از آنجا که اندیشه راهنمایی که بیان استقلال و آزادی باشد، نیازمند جریان آزاد اندیشه‌ها است، آزادی جریان اندیشه‌ها، هم سبب خلاق‌تر شدن انسانها و غنی‌تر گشتن فرهنگ استقلال و آزادی و هم عامل بیشتر شدن اشتراکها می‌شود و توحید را راهبر فعالیت‌های تولیدی می‌گرداند. از این رو، تولید محور شدن اقتصاد و رشد تولید ملی رابطه مستقیم پیدا می‌کند با آزادی جریان اندیشه‌ها و

۴/۴. بیشتر از همه، تولید محور شدن یک اقتصاد، نیازمند آزادی جریان اطلاعات است. در اقتصادهای سرمایه‌داری نیز، بنا بر نظریه راهنما (لیبرالیسم) و، بنابر قانون، جریان آزاد اطلاعات می‌باید برقرار باشد. در عمل، به میزانی که جریان اطلاعات آزاد است، اقتصاد تولید محور و در رشد است. بحران اقتصادی که غرب را فراگرفت، اقتصادهای بحران زده و مصون از بحران را، از جمله، بلحاظ آزادی جریان اطلاعات، از یکدیگر بازشناساند. برای مثال، اقتصاد یونان از جریان آزاد اطلاعات محروم بود. دولت حتی به اتحادیه اروپا، اطلاعات و آمار نادرست می‌داد و حاصل آن، اقتصاد ورشکسته یونان است که گرفتار قرضه‌ای بسیار سنگین و قیمومت اروپا و صندوق بین‌المللی پول گشته است. قشرهای زحمتکش نه از چند و چون فعالیت کارفرمایی‌هایی اطلاع داشته‌اند که در آنها کار می‌کنند و نه از قرضه ستانی‌های دولت و مؤسسات پولی و مالی و صنعتی آگاهی می‌یافته‌اند. اما بهای سنگین ریاضت اقتصادی را آنان می‌پردازند.

در جامعه‌ای چون جامعه ایران، هرگاه بنابراین شود که اقتصاد به خدمت انسان درآمد و تولید محور بگردد و رابطه‌های اقتصادی از راه شرکت در تولید برقرار شوند، نیاز به بیشترین آزادی جریان اطلاعات است. به ترتیبی که همه مردم از فعالیتهای مالی دولت و نیز مؤسسات مالی و پولی و بازرگانی داخلی و خارجی و نیز میزان شدن عدالت (تدابیر بالا) و البته اطلاعات سیاسی و علمی و فنی و اطلاعات پیرامون نیروهای محرکه و سمت یابی فعالیتهای آنها، روزمره، آگاهی پیدا کنند.

۴/۵. بیان استقلال و آزادی چون اندیشه راهنمای انسانها می‌گردد، از جمله، رابطه کار با تولید را نیز طبیعی می‌گرداند. در حال حاضر، رابطه کار با تولید، طبیعی نیست. زیر مالک کار و تولید، هر دو، سرمایه بمتابۀ قدرت است. مالکیت نیروهای محرکه در سطح جهان نیز به این قدرت تعلق دارد. حفظ نظامهای اجتماعی بر محور قدرت و نیز حفظ نظام جهانی باز بر محور قدرت، ایجاب می‌کند که بخش بزرگی از نیروهای محرکه ویران گردند. پس، برای این که نیروهای محرکه ویران نگردند و در آن تولید و رشد اقتصادی بکار افتند که انسانها از هر فرآورده و

خدمتی، به اندازه، در دسترس خود بیابند، می باید که مالکیت تولید از قدرت سلب شود و به کار و سعی انسان و جامعه و طبیعت که در تولید شرکت می کنند، تعلق گیرد.

۴/۶. مجموعه استعدادهای انسان، از قوه به فعل در نمی آیند هرگاه کار هر انسان، مجموعه ای از کارهایی نگردد که ترجمان مجموعه استعدادهای او باشند: در حال حاضر، بی کار و با کار داریم و با کار کسی است که در تولید کالا و یا خدمت شرکت می کند. حال آنکه یک اقتصاد وقتی تولید محور می شود و همگان با کار می شوند که هر انسان به تعداد استعدادهای، کار انجام دهد: کار رهبری (شرکت در مدیریت جامعه بمثابه شهروند و در نهادهای جامعه) و کار در سطح اندیشه راهنما (شرکت در جریان آزاد اندیشه ها) و کار آموزش دائمی و کار ابتکار و ابداع و خلق و کار تولید فرآورده یا خدمت و کار هنری (گشودن افق های جدید بر روی اندیشه و عمل) و کار فرهنگی (غنا بخشیدن به فرهنگ استقلال و آزادی) و کار...

بدین سان، چون بیان استقلال و آزادی اندیشه راهنما می شود و جامعه باز و تحول پذیر می گردد، انسان جامع نیز واقعیت پیدا می کند. پس، این جامعه است که می تواند از بند کمبود و ندرت برهد و برای هر نیاز انسانی، فرآورده و خدمت رافع نیاز را در اختیار بنهد.

بدیهی است که چون بیان استقلال و آزادی راهبر انسان در اندیشه و عمل می گردد، زمان و مکان نیز، بمثابه نیروی محرکه، در اقتصاد تولید محور، نقش خویش را باز می یابند:

۵. آنها که با اقتصاد سروکار دارند، با قطبهای رشد و محلیابی فعالیت های اقتصادی، روزمره، سر و کار دارند و می دانند که ماوراء ملی ها شبکه ای زمینی - فضایی و نیز در مقیاس زمان (برنامه گذاری کوتاه و میان و دراز مدت و تعیین تکلیف نیروهای محرکه حتی در آینده های هرچه دورتر) بوجود آورده اند. جهانی شدن واقعی جز این شبکه نیست. اما آنچه بیرون این شبکه قرار می گیرد، بیابان «اجتماعی» و طبیعی می گردد. همین بیابان اجتماعی است که در غرب نیز، گروه بندی مسلط را از بقیه جامعه جدا کرده و قشرهای

میانی را که عامل ثبات در جامعه‌های غرب بودند، به انبوه بی‌چیزان می‌افزاید. و همین بیابان شدن طبیعت است که هم از زمین‌های کشت‌پذیر می‌کاهد و هم با افزودن مداوم بر آلودگی محیط زیست، زیندگان بر روی کره زمین را بکام مرگ می‌برد.

در ایران که اقتصاد مصرف محور است، شبکه بخش بزرگی از طبیعت ایران را بیابان گردانده‌است (پیشرفت بیابان از راه فرو بلعیدن زمین‌های بارور). محل‌های سکنی را نیز، از راه توزیع سخت نابرابر قدرت خرید و نیز شبکه راه‌ها، به مناطق برخوردار از توان مصرف و مناطق محروم از توان مصرف، بدل کرده‌است. حتی در مناطق دارای توان مصرف نیز، بیابانهای اجتماعی (بخشهای محل سکناي محرومان) بزرگ گشته‌اند. بلحاظ، مصرف محور بودن اقتصاد و نبود امنیت و منزلت و فقدان میزان عدالت اجتماعی، زمان هر فعالیت اقتصادی، «هم اکنون» و محرک آن، سود حداکثر و خالی از خطر گشته‌است. بدین‌قرار، هرگاه بنا بر اقتصاد تولید محور باشد، زمان و مکان فعل پذیر را با زمان و مکان فعال، به ترتیب زیر، می‌باید جانشین کرد:

۵/۱. شناسایی استعدادهای طبیعی و انسانی هر محل و توزیع فعالیتهای اقتصادی به ترتیبی که تمامی استعدادهای انسانی و طبیعی و منابع موجود در سراسر ایران، فعال شوند. یعنی

الف. رهاکردن گزاره قدرت فرموده‌ای که اینست: ایران قابلیت رشد کشاورزی را ندارد. جانشین کردن آن با گزاره‌ای که ترجمان استقلال و آزادی است: ایران در فرآورده‌های کشاورزی که اهمیت «راه بردی» دارند، می‌باید استقلال بجوید. بنا براین، بخشی از سرمایه‌ها که حاصل حذف هزینه‌های قدرتمداری هستند، به بیابان زدایی و گسترش زمینهای قابل کشت و مراتع و جنگلها اختصاص داده می‌شوند.

ب. برخوردار کردن مناطق کشور از دو خدمت (آموزش و پرورش و بهداشت و بهداری) و نیز ایجاد مجموعه‌های صنعتی - کشاورزی - خدمات، در تمامی مناطق کشور، توزیع بهینه جمعیت را در سطح کشور، میسر می‌کنند.

ج. جلوگیری از پایین رفتن سطح آبها و در معرض شوری و فرسایش قرارگرفتن زمین‌های قابل کشت.

د. در بسیاری از مناطق کشور، آب وجود دارد، اما این آب را می‌باید از دو جبر رها کرد: جبر قدرت (آب از انحصار صاحبان قدرت باید بدر آید و جریان آن نباید به فرمان قدرت باشد) و جبر طبیعی (شوری یکی از این جبرها است اما شبکه بندی جریان آب به ترتیبی که زمین‌ها سیراب شوند، جبر دیگری است. وجود بیش از اندازه‌اش در فصلی و نبودش در فصل دیگر، جبر سوم است). برای مثال، در مورد خوزستان، پیش از حمله عراق به ایران، نقشه قدیمی‌ترین شبکه آبیاری را که آب را به سراسر خوزستان (که از سر سبزی و باروری منطقه سواد خوانده می‌شد)، می‌رساند، به دست آمد. مقدمات بازسازی این شبکه و نیز نمک‌زدایی از آبها و شیوه درخور محیط زیست برخورداری خوزستان در چهار فصل از آب، در حال تدارک بود که قشون صدام به ایران تجاوز کرد. آگاهی از آن شبکه و مقدماتی که تدارک می‌شدند، به ما امکان دادند از آب، چون سلاح برضد قوای متجاوز سود جویم.

ه. امروز که دانسته‌اند «رشد پایدار» در گرو تغییر تلقی از زمان فعالیت اقتصادی است، معرفت بر این امر که در فعالیت کشاورزی، کوتاه مدت تلقی کردن زمان این فعالیت و غافل شدن از این واقعیت که کوتاه و میان مدت و دراز مدت، در بستر زمان بسیار دراز، برابر عمر نسلها، قابل تصور و اندازی گیری است، ضرور است که ایرانیان زمان بخش کشاورزی را دائمی بشمارند. به سخن دیگر، محاسبه سود و زیان سرمایه‌گذاری در این بخش را نمی‌توان بر پایه بازده یک ساله (کوتاه مدت) و سه ساله (میان مدت) و پنج و حتی ده ساله (دراز مدت) بعمل آورد. در بستر زمان دائمی است که می‌باید زمان‌های سه‌گانه، کوتاه و میان و درازمدت را تعیین کرد.

اما چون حداکثر سود در کوتاه مدت محرک سرمایه‌گذاری در این بخش شده‌است، در بخشهایی از کشور، زمین‌ها گرفتار شوری یا فرسایش گشته و رها شده‌اند. روستاهای بسیاری رها شده‌اند زیرا در کوتاه مدت، درآمد لازم را عاید روستاییان نمی‌کرده‌اند. از این رو،

و با توجه به این امر که رشد پایدار ایجاب می‌کند که در همه بخشهای اقتصاد تولید محور، زمان دائمی فرض شود و در بستر زمان دائمی، زمان‌های سه‌گانه سیاست‌گذاری‌ها تعیین گردند و نیز، باتوجه

به این امر که در رشد پایدار، هر مکانی باید دارای قابلیت رشد و نیروی محرکه به حساب آید، نیاز به آنست که رابطه انسان با اقتصاد دگرگون گردد؛ انسان رهبری کننده و نهاد اقتصادی وسیله و هدف فعالیت اقتصادی نه رساندن سود به حداکثر که برآوردن نیازهای انسان در جریان رشد، رشد بر میزان عدالت اجتماعی و آبادانی طبیعت بگردد.

۶. **کارمایه یا نیرو** نیز در شمار نیروهای محرکه است. هم اکنون در بسیاری از نقاط جهان، آب نیز نیروی محرکه تعیین کننده‌ای گشته‌است. اما در آنچه به کارمایه مربوط می‌شود:

۶/۱. کارمایه‌ای که تولید و بکار گرفته می‌شود، نمی‌باید برای محیط زیست زیانمند باشد. بستر زمان در سرمایه‌گذاری در نیرو نیز، باید زمان دائمی باشد و زمانهای سه گانه در بستر این زمان اندازه‌گیری شوند. و

۶/۲. باید بنابراین گذاشته شود که در هر مکانی، نیرو برای تولید شدن وجود دارد. برای مثال، ایران ما، پرآفتاب است. افزون بر وجود کویر، در دیگر نقاط کشور نیز می‌توان از آفتاب نیرو گرفت. از بادها می‌توان نیرو گرفت. از آب می‌توان نیرو گرفت و از دمای زمین می‌توان نیرو گرفت. پس می‌باید نیاز کشور به نیرو را در جریان رشد پایدار که رشد انسان و آبادانی طبیعتش می‌خوانیم، برآورد کرد و میزان نیروی سالمی را که می‌توان تولید کرد، اندازه گرفت و سرمایه لازم را برای تولید آن تدارک کرد.

درخور یادآوری است که کشورهای عضو اتحادیه اروپا پذیرفته‌اند که سهم نیروی قابل تجدید را تا ۲۰ درصد کل نیرویی که مصرف می‌شود، افزایش دهند. آلمان بنابر بر برچیدن نیروگاه‌های اتمی دارد و صحبت از استفاده از صحرای افریقا برای تولید نیرو برای آلمان و کشورهای دیگر است.

۷. **مواد اولیه** نیز در شمار نیروهای محرکه هستند. در اقتصادها، زمینه‌های کار که این مواد ایجاد می‌کنند، به زیان کشورهای فروشنده این مواد، در محاسبه ارزش آنها، منظور نمی‌شوند. حال آنکه،

۷/۱. کشورهایی که ماده اولیه را صادر می‌کنند، با صدور آن، زمینه کار را از بین می‌برند و بی‌کاری بوجود می‌آورند. در عوض، در کشورهای وارد کننده زمینه کار و کار ایجاد می‌کنند. بسته به مشتقات هر ماده و شمار فعالیتهای اقتصادی که ایجاد می‌کند، زمینه‌های کار پدید می‌آیند. پس در ارزش‌گذاری هر ماده، می‌باید زمینه یا زمینه‌های کاری که ایجاد می‌کند، لحاظ شود. هرگاه ما ایرانیان، مواد اولیه‌ای را که صادر می‌کنیم، بدین‌سان ارزش‌گذاری کنیم، به اهمیت یک اقتصاد تولید محور آن‌سان که باید پی می‌بریم: یک اقتصاد تولید محور وقتی یک مجموعه زنده و رشد یاب است که بتواند مواد اولیه را با دیگر نیروهای محرکه، تألیف کند و در تولید بکار برد و زمان به زمان، بر مشتقات و کاربردهای آن بیفزاید. و

۷/۲. توان بازیافت ماده اولیه را پس از مصرف، ایجاد کند. هرگاه بتواند مدار تولید ← مصرف ← تولید را ایجاد کند، به مواد اولیه قابل بازیافت، صفت دائمی را بخشیده است.

۷/۲. مبادله مواد اولیه با کشورهای دیگر نیز می‌باید بر اساس محاسبه زمینه‌های کاری که با صدور یک ماده از دست می‌روند و زمینه‌های کار که با ورود یک ماده اولیه دیگر بدست می‌آیند، به عمل آید. اگر در ازای صدور ماده اولیه، درآمد حاصل می‌شود، میزان آن می‌باید با احتساب زمینه کاری تعیین شود که از دست می‌رود و زمینه کاری که با بکار انداختن در آمد، می‌توان ایجاد کرد. برای مثال، ایران نفت و گاز صادر می‌کند، زمینه‌های کار بسیاری را از دست می‌دهد. اگر با درآمد آن، از سویی پول ایجاد کند و از سوی دیگر، کالا وارد کند، نه تنها زمینه کاری پدید نمی‌آورد، بلکه با پولی که ایجاد می‌کند، تورم پدید می‌آورد و تورم ضامن واردات و افزایش آن می‌شود و واردات جانشین تولید داخلی می‌گردد و زمینه‌های کار موجود را نیز از میان می‌برد و ملتی بی‌کار و یارانه خوار ببار می‌آورد.

نیروهای محرکه منحصر به این هفت نیروی محرکه نیستند. هرگاه این نیروهای محرکه، بر وفق تدبیرهای پیشنهادی، بکارافتند، نیروهای محرکه دیگر نیز با آنها تألیف و در اقتصاد تولید محور فعال می‌شوند. انقلاب یکی از آن نیروهای محرکه است:

* انقلاب، نیروی محرکه رشد:

انقلاب نیز در شمار نیروهای محرکه و مهمترین آنها است: انقلاب علمی و فنی و انقلاب صنعتی و انقلاب کارمایه‌ای (انرژی‌تیک) و... تنها انقلاب‌هایی نیستند که، در اقتصاد، بمثابة نیروی محرکه از آنها، سخن بمیان است. انقلاب فکری ناشی از تغییر بنیادی اندیشه راهنما و انقلاب که تغییر نظامی اجتماعی در بعدهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی را بیار می‌آورند، بلحاظ آنکه انسانهای شرکت‌کننده در خود را تغییر می‌دهند و این انسانها توانایی تغییر دادن را می‌یابند، مهمترین نیروی محرکه بشمارند. در حقیقت، انقلاب به معنای درست کلمه، «تغییر از پایین» است: شهروندان خود را هب تغییر دادن خویش و تغییر دادن نظام اجتماعی می‌شوند تا که رابطه‌های رابطه‌های حق با حق بگردند و نیروهای محرکه در حد مطلوب تولید و در رشد انسان و آبادانی طبیعت و بازهم بازتر کردن نظام اجتماعی بکار افتند.

برای درک اهمیت انقلاب بمثابة نیروی محرکه، جامعه‌ای با نظام بسته را تصور کنیم که بسته است بدین خاطر که رابطه‌ها را قدرت تنظیم می‌کند و در آن، نیروهای محرکه ناچیزی بیش تولید نمی‌شوند. و این نیروها را به ترتیبی مصرف و خنثی می‌شوند که نظام تغییر نکند. اینک در این نظام اجتماعی بسته، اندیشه راهنمای جدیدی، بمثابة نیروی محرکه، وارد و، بدان، در اعضای جامعه، انقلابی پدید می‌آید که سبب می‌شود از فعل‌پذیر به فعال تغییر کنند. اینان دست به انقلاب می‌زنند تا نظام اجتماعی را باز کنند. بدین دو انقلاب، انسان، نیروی محرکه نیروی محرکه ساز، نیروهای محرکه را پدید می‌آورد و در تولید بکار می‌برد. از این رهگذر، نظام اجتماعی را باز و بازتر می‌کند. به میزانی که حقوق تنظیم‌کننده رابطه‌ها می‌شوند، نظام اجتماعی بازتر و توانایی آن در خود فعال کردن نیروهای محرکه بیشتر می‌شود.

انقلاب ایران، انقلابی از این نوع بود و هست. شگفتا! پاره‌ای از آنها که در آن شرکت کرده‌اند، با مشاهده ولایت مطلقه فقیه و ویرانگریهایش، اظهار پشیمانی می‌کنند. و هستند کسانی که می‌گویند در آن شرکت نداشته‌اند! اما اگر آنها زحمت مطالعه جامعه‌های دیگر را به خود بدهند که، در آنها، انقلاب روی داده است، مشاهده خواهند کرد که انقلاب، به ضرورت، با خشونت همراه نیست و در کشورهایی هم که خشونت فراگیر بدان تحمیل شده‌است، انسان کارپذیر به انسان فعال بدل و وارد تاریخ شده است.

۸. منشور اقتصاد تولید محور، پیش از انقلاب ایران، تدوین شده بود (بیانیه حکومت ملی). در بهار انقلاب، به اجرای آن نیز آغاز کردیم. اما آن اقتصاد با جمهوری شهروندان سازگار بود و با بازسازی استبداد، خوانایی نداشت. از این رو، از هدفهای اول کودتا، یکی بازسازی اقتصاد مصرف محور شد. تجربه بهار انقلاب این درس را می‌آموزد که انقلاب تجربه‌ای است که اگر در نیمه رها نکنیم، نیروی محرکه‌ای را پدید آورده‌ایم که به نیروهای محرکه دیگر، در رشد انسان و رشد اقتصاد تولید محور در خدمت انسان، نقش می‌دهد:

۸/۱. بیان قدرت که اسم اسلام بر خود نهاده است، در ایران پیش از انقلاب نیز وجود داشت. به یمن انقلاب، این بیان به محک تجربه آزموده شد. دو رفتار با این بیان می‌توان کرد:

• یا ضدیت با آن و طرد آن. آنها که اندیشه‌های راهنماییشان بیانهای قدرت رقیب هستند و یا فکر می‌کنند ضدیت با اسلام، قدرت را از آن آنها می‌کند و یا در خدمت قدرتهای سلطه‌گر هستند، این روش را در پیش گرفته‌اند. این ضدیت را بخاطر ضدیت با انقلاب ایران نیز می‌کنند. **اینان چون قدرت را هدف و روش کرده‌اند و چون نمی‌دانند کار اندیشه راهنما توجیه است و اگر توجیه‌گر قدرت شد توسط قدرت از خود بیگانه می‌شود، بنده قدرت می‌مانند و دیگران را نیز به بندگی قدرت می‌خوانند.** حال اگر جمهور مردم با اینان در ضدیت همراه شوند، ضد انقلاب خویش شده و آن را بی‌اثر کرده و به دوران کارپذیری و واپس رفتن، به اعتیاد به اطاعت از اوامر و نواهی قدرت، بازگشته‌اند. چرا که تغییر کردن نیاز به هدف گرداندن استقلال و آزادی و رشد

در استقلال و آزادی، بر میزان عدالت اجتماعی دارد. اندیشه‌راهنمای درخور آن، بیان استقلال و آزادی است. پس، نیاز به جانشین کردن بیان قدرت با بیان استقلال و آزادی است و نه تسلیم ضد انقلاب گشتن.

• و یا تناقض‌زدایی از این بیان قدرت و بازیافت آن بمثابه بیان استقلال و آزادی است. این کار که انقلاب در اسلام بمثابه بیان قدرت است، افزون بر این که به روحانیان فرصت می‌دهد از جبر فلسفه قدرت و منطق صوری برهند و تغییر کنند و تغییر دهند، به آنها که اندیشه و عملشان در بند این و آن بیان قدرت است، نیز، فرصت می‌دهد با نقد اندیشه راهنمای خود، بیان استقلال و آزادی پدید آورند و جمهور ایرانیان تغییر کنند و تغییر دهند. هم در ایران و هم در جهان. ۸/۲. بدون کمترین تردید، انقلاب ایران با نظریه استبداد فراگیری که ولایت مطلقه فقیه است، روی نداد. نسلی که در انقلاب شرکت کرد و دیگر نیروهای محرکه نمی‌توانستند با بیان ولایت مطلقه فقیه برضد ولایت مطلقه شاه، انقلاب کنند. نیاز به اسلام بمثابه بیان استقلال و آزادی و رشد بر میزان عدالت اجتماعی داشت. اما آیا بازسازی استبداد و بکارگرفتن بیان قدرتی که ولایت مطلقه فقیه است، انقلاب و اثر آن را می‌شوید و می‌برد؟ نه. بنابر تجربه انقلابها، انقلاب و اندیشه راهنمای آن، ضد فرهنگ قدرت و بیانهای قدرت ناسازگار با رشد جامعه و بکارگرفتن نیروهای محرکه در این رشد هستند که به تدریج شسته می‌شوند. اغلب، بعد از پیروزی، آنها که برآن می‌شوند استبداد را باز سازی کنند، اسم اندیشه راهنما را نگاه می‌دارند و بیان قدرتی را جانشین محتوای آن می‌کنند. این جانشینی دوام نمی‌آورد و سرانجام توسط بیان استقلال و آزادی که راهنمای انقلاب بوده است، شسته می‌شود. از این رو است که رژیم ولایت فقیه از آن بدیل وحشت دارد که بیان استقلال و آزادی، اندیشه راهنمای او است.

امر مهم دیگری که اطلاع از آن به نسل امروز امکان می‌دهد جنبش همگانی را روش کند، اینست که اندیشه راهنمای انقلاب یک هشدار دائمی است به نسل انقلاب و نسل بعد از انقلاب که ترجمان تألیف موفق نیروهای محرکه، آن بیانی است که راهنمای انقلاب بوده است. بیان دیگری نمی‌تواند جانشین آن شود. زیرا هر بیان سازگار با نظام اجتماعی

باز و استقلال و آزادی و حقوق‌مندی انسان، مشابه بیانی است که هم گویای مناسب‌ترین ترکیب نیروهای محرکه بوده است و هم این ترکیب را موفق ساخته است. بدین‌قرار، کار بایسته نقد مداوم بیان‌های قدرت برای بازیافتن بیان‌های استقلال و آزادی و نیز بیان استقلال و آزادی بقصد به روز کردن کارآیی آنست.

۸/۳. گذار از «هویت» جویی از راه ضدیت با این و آن مرام به نقد مرام خود و بسط مشترکات اندیشه‌های راهنما، به اقتصاد تولید محور امکان رشد شتاب‌گیر را می‌دهد. چرا که تضادهای اجتماعی را از میان بر می‌دارد که عامل تخریب بخش بزرگی از نیروهای محرکه هستند و توحید اجتماعی را عامل شرکت همگان در ایجاد اقتصاد تولید محور رشد‌پذیر می‌کند. چنانکه در بهار انقلاب، آمادگی نسل شرکت‌کننده در انقلاب، برای همیاری در بنای اقتصاد تولید محور کامل بود. مانع‌ها گرایشهای سیاسی بودند که از ضدیت با یکدیگر هویت اخذ می‌کردند و بازوان نسل جوانی را در زور ورزی بکار می‌گرفتند که از رهگذر انقلاب، وارد صحنه شده بود. این مانع، مانع‌های خارجی (گروگانگیری و جنگ و سازشهای پنهانی و...) را ببار آورد.

بدین‌قرار، انقلاب که از راه جنبش همگانی به انجام رسید با تضادهای خصومت‌آمیز بعد از انقلاب، ناسازگار و بلکه در تضاد بود و هست. ادامه دادن به انقلاب، گذار از دشمنی به دوستی، این بار، از راه اشتراک در استقلال و آزادی و رشد بر میزان عدالت اجتماعی و خشونت‌زدایی است. به دوستی و خشونت‌زدایی است که انقلاب نیروی محرکه تغییر انسان و انسان تغییر دهنده نظام اجتماعی خویش و ساختن خویش بمتابه انسان برخوردار از حقوق و عامل به حقوق، الگو رشد بر میزان عدالت اجتماعی برای جهانیان می‌شود و به صفت الگو، نیروی محرکه تغییر در جهان می‌گردد.

پرسشهای زیر درباره اقتصاد و نتایج اجرای منشور اقتصاد تولید محور هستند. منشور و این پاسخها یک برنامه جامع را پدید می‌آورند برای تغییرهای

بنیادی در هر چهار بعد واقعیت اجتماعی که بعدهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی هستند. بدیهی است جامعه محیط زیست نیز دارد. بر پایه عمل به حقوق پنج‌گانه، اجرای این برنامه، جامعه از نظام اجتماعی باز که در آن، حقوق تنظیم‌کننده رابطه‌ها است و شهروندان همواره به خود بمثابة حقوقند و برخوردار از مجموعه‌ای از استعدادها و جدان دارند. از دید من، این برنامه در هر جامعه‌ای بکار بردنی است و جامعه جهانی گرفتار خشونت ویرانگر به بکاربردن آن نیاز دارد:

جهان به کجا می‌رود؟

آقای ابوالحسن بنی صدر

با تقدیم عرض سلام و با سپاس از زحمات بیکران و خستگی ناپذیر جنابعالی برای گذار از استبداد حاکم به دموکراسی در ایران. در شرایط آشفته اقتصادی دنیا که حتماً از شرایط آشفته سیاسی دنیا چون تنش‌های قومیتی و تجزیه طلبانه جهانی، هرج و مرج و رشد روز افزون گروه‌های تروریستی در خاورمیانه، رشد احزاب افراطی راست در اروپا و ضعف آمریکا و اروپا در حفظ ثبات حتی در اروپا و.... جدا نمی‌باشد علاقه داشتم دیدگاه حضرت عالی را از این شرایط بدانم.

هم اکنون سیستم اقتصادی نئولیبرال بازار آزاد بعد از سال ۲۰۰۸ با بحران شدیدی دست به گریبان است و شاخصه این شرایط چنین می‌باشد: ثروتمندتر شدن ثروتمندان بطوریکه از سال ۲۰۰۸ سود شرکت‌ها و کمپانی‌های بزرگ مالی جهانی کم سابقه بوده است و کمتر زمانی این همه سود شامل حال سرمایه بزرگ مالی و صاحبان صنایع و بانک‌ها شده است. فقط در سال گذشته در بریتانیا ثروت شرکت‌های بزرگ مالی ۱۵ درصد افزایش یافته است در صورتیکه از سال ۲۰۰۸ در اکثر جهان دستمزدها کاهش یافته، قدرت خرید مردم پایین آمده است و به تبع آن توده مردم فقیرتر شده‌اند و ریاضت اقتصادی

به آنان تحمیل گشته است، افزایش بی رویه تولید و نابودی محیط زیست، ناهمگونی بین تولید و احتیاجات مردم، گسترش تضاد فزاینده بین اکثریت مردم (۹۹ درصدی ها) و صاحبان سرمایه (یک درصدی ها)، تنزل رو به نابودی عدالت و رفاه اجتماعی و توزیع ناعادلانه ثروت، بیکاری روزافزون، تورم، کاهش ارزش پول در کشورهای پیرامونی مثل یونان، ناموزونی و نامتعادل بودن وضعیت اقتصادی کشورهای اروپایی، ورشکستگی اقتصادی کشورهای مثل اسپانیا، پرتغال، یونان، ایرلند، کسری بودجه شدید در کشورهای مثل آمریکا و فرانسه و انباشت بی رویه سرمایه اینها همه و همه نشان از وضعیت بد مردم و نشان از در بن بست قرار گرفتن سیستم اقتصاد بازار آزاد نئولیبرالی دارد. در زمانیکه بسیاری از نخبگان غرب مثل "دیوید هاروی"، "امانوئل والرشتاین"، "پیکتی" و اقتصاددان لیبرالی چون "ها چون چانگ" نتایج رقت بار بازار آزاد را به زیر سؤال برده اند و عملکرد سرمایه مالی را به نقد می کشند برای مطلع شدن از دیدگاه شما راجع به اوضاع آشفته اقتصاد جهانی و آگاه شدن به بدیلی که شما به آن می اندیشید چند سؤال مطرح می کنم.

۱. بحران اقتصادی کنونی و وضعیت اقتصادی غرب و ورشکستگی کشورهای مثل یونان را چگونه تفسیر می کنید؟

۲. آیا عمل ریاضت اقتصادی شرایط معیشتی مردم را بهبود می بخشد یا شرایط سرمایه داری مالی را؟

۳. کمک مالی به بانک ها که خود آفریدگار این بحران می باشند راه به جایی می برد؟

۴. سرمایه مالی در اقتصاد لیبرال عمدتاً در تولید بکار می رفت در صورتیکه در اقتصاد نئولیبرال در سوداگری بر روی زمین و مستغلات و رانت زمین و بساز

بفروش بکار گرفته میشود، آینده این نوع سرمایه گذاری را چگونه می بینید؟

۵. اگر معتقد به بن بست سیستم اقتصادی بازار آزاد می باشید بدین معناست که

این شرایط پایان سرمایه داری نئولیبرال است؟

۶. در ادامه با سؤال قبل آینده اقتصاد جهانی را چگونه می بینید و آیا این شرایط اصلاح پذیر است؟

۷. نظر شما راجع به گذار از اقتصاد نئولیبرال چیست و این گذار چگونه شکل می‌گیرد؟

۸. شما اقتصاد تولید محور را شرط لازم توسعه اقتصادی و توزیع عادلانه ثروت می‌دانید نتایج عملی و سیاسی که این تز بخود می‌گیرد چگونه است؟

۹. نوع اقتصادی که باید در جمهور شهروندان ایران (ایران دمکراتیک) بکار گرفته شود چیست؟

۱۰. در شرایط آشفته سیستم اقتصادی نئولیبرالی موجود شما به چه بدیلی می‌اندیشید؟

با احترام فراوان و تشکر از پاسخ های شما: فرید راستگو

چهار بعد واقعیت:

بحرانی که جامعه جهانی بدان گرفتار است، همان طور که آقای راستگو دانسته و در مقدمه خود آورده‌است، یک بحران اقتصادی تنها نیست و نمی‌تواند هم باشد. چرا که بعد اقتصادی یکی از ابعاد واقعیت است. اگر این بعد وضعیت را با داده‌های اقتصادی تشریح می‌کند، داده‌های سیاسی و داده‌های اجتماعی و داده‌های فرهنگی، همان واقعیت را تشریح می‌کنند و این چهار بعد از یکدیگر جدایی ناپذیرند. محیط زیست که انسانها و زیندگان دیگر در آن می‌زیند، با داده‌های خود، هم حال و روزی را که پیدا کرده‌است و هم همان واقعیت که زندگی انسانها و دیگر زیندگان است را تشریح می‌کند.

بدین قرار، بحران هم سیاسی و هم اقتصادی و هم اجتماعی و هم فرهنگی و هم محیط زیستی است. پس راه حل می‌باید جامع باشد یعنی شامل تدابیری باشد که هر چهار بعد و محیط زیست را در بر بگیرد. آیا در باره چنین راه‌حلی اندیشیده و آن را یافته و پیشنهاد کرده‌اند؟ بدون تردید بسیاری اندیشیده‌اند و می‌اندیشند. در ۱۹۸۷، در پاریس، سمیناری تشکیل یافت که من نیز در آن شرکت داشتم. ترجمه‌های سه راه حل از راه‌حلها که جامع تر بودند، در کتاب سیر اندیشه سیاسی در سه قاره آمده‌اند. یکی از این سه نظر، از من است. دو راه حل

از سه راه حل، «سیاست جهانی» توانا به مهار ماوراء ملی‌ها را پیشنهاد می‌کنند. خاطر نشان می‌کنم که در ایام انقلاب و در بهار انقلاب و پس از آن، سیاست جهانی بمعنای مدیریتی مردم‌سالار که اداره نیروهای محرکه را، بر میزان عدل، در سطح جهان، تصدی کند و این نیروها را در رشد هماهنگ جامعه‌ها و عمران طبیعت بکار اندازد، پیشنهاد کرده‌ام.

در آن سمینار، سه راه حل تجربه شده در طول قرن بیستم نقد شده‌اند و راه‌حلهای پیشنهادی حاصل آن نقد هستند. هرگاه پرسش‌کننده گرامی و دیگر فارسی‌زبانان بخواهند پاسخ به پرسشهای آقای راستگو را بخوانند، می‌توانند به آن کتاب، مراجعه کنند. با وجود این، به یکایک پرسشها نیز پاسخ می‌نویسم و یادآور می‌شوم که کتاب «سرمایه در قرن بیست و یکم» نوشته توماس پیکتی Thomas Piketty از تازه‌ترین کارها در شناسایی مشکل و پیشنهاد راه‌حل در غرب است. اما ادگار مورن، فیلسوف و جامعه‌شناس طراز اول غرب بر این نظر است که حل بحران نیازمند اندیشه راهنمای درخور است و غرب از خلق این اندیشه ناتوان است. ادگار مورن تنها نیست. صاحب نظران دیگری نیز به این نتیجه رسیده‌اند که غرب گرفتار بن‌بست اندیشه راهنما است. شماری از آنها بر این نظر شده‌اند که اندیشه راهنمای درخور، در یکی از کشورهایی همچون ایران و یا مصر و یا هند و یا چین، خلق خواهد شد. اینان شرایطی را می‌شمارند که ایران بیشتر از کشورهای دیگر واجد آنها است.

*** پرسش اول:** بحران اقتصادی کنونی و وضعیت اقتصادی غرب و ورشکستگی کشورهای مثل یونان را چگونه تفسیر می‌کنید؟

• **پاسخ پرسش اول:** بحران اقتصادی همگانی غرب نخست زیادت مصرف بر تولید است. مشکل اقتصاد «تولید و مصرف انبوه» این است که هرگاه مصرف بر تولید پیشی نگیرد، بحران‌ها پدید می‌آیند. بحران بیکاری یکی از این بحرانها است. اما زیادت مصرف بر تولید، بحران آلودگی محیط زیست و بحران کمبود مواد اولیه و کمبود آب و ... را پدید می‌آورد. در کشورهایی که فاصله مصرف از تولید بیشتر است و فقیرتر نیز می‌شوند، بحرانی را پدید می‌آورد

که کشورهایی چون یونان بدان گرفتارند. یونان تا توانسته قرض و خرج کرده است. اکنون نه تنها نمی‌تواند قرضه‌های خود را پس دهد، بلکه نیازمند قرضه‌های جدید است. قرض دهندگان او را ناگزیر کرده‌اند سیاست ریاضت اقتصادی را درپیش بگیرد. یونان نیز چنین می‌کند. اما پولهایی که قرضه سنگین یونان شده‌اند دود نشده‌اند. به جیب صاحب امتیازان رفته‌اند. این است که ریاضت اقتصادی، بحران سیاسی و اجتماعی و نیز فرهنگی در یونان را پدید آورده است.

و گفته می‌شود در یونان منابع نفت پیدا شده‌اند. این که نفتخواران چشم طمع به این منابع دوخته باشند، یک امر است و این که یونان، کسری را با درآمد نفت بپردازد، امر دیگری است. برفرض که این منابع وجود داشته باشند و یونان بتواند کسری را با درآمد نفت بپردازد، ریشه بحران که کسر تولید است، برجا است و تا زمانی که سامانه اقتصاد همین است، برجا می‌ماند. کشوری چون ایران نیز، کسر تولید را با نفت و فقر و قهر می‌پردازد.

باوجود این، کسر تولید یک پدیده جهانی است. اقتصاد امریکا و اقتصاد اروپا نیز دارای همین کسر است. قرضه‌های دولتها و نهادهای جامعه‌ها و افراد گویای کسر تولید نسبت به مصرف است. این پدیده نیم قرن پیش نیز قابل مشاهده بود. آن زمان، وقتی دو پدیده، یکی پیشخور کردن و دیگری از پیش متعین کردن آینده اقتصادها را مطرح کردم. در فرانسه، اقتصاددانان حاضر به پذیرفتش نبودند. زیرا دو اقتصاد در رقابت، یکی اقتصاد سرمایه داری خصوصی و دیگری اقتصاد «سوسیالیستی» (در واقع سرمایه‌داری دولتی) در رقابت بودند و مدعی می‌شدند که راه آنها به اقتصاد وفور می‌انجامد. و امروز، هردو پدیده، بمثابه دو امر واقع دیرپا پذیرفته شده‌اند. و

۱/۱. پویایی نابرابری که در شمار پویایی‌های رابطه مسلط - زیر سلطه است، ما را آگاه می‌کند که نابرابری مصرف و تولید، ترجمان یک رشته نابرابریها است:

- نابرابری میان منابع موجود در طبیعت و نیاز فزاینده به این مواد؛
- نابرابری میان نیاز به محیط زیست سالم و محیط زیست آلوده؛

- نابرابری میان نیاز انسان به غذا و آب و نیاز طبیعت به آب و غذا برای تجدید توان که سه مسئله کمبود آب و گرسنگی زمین و انسان و پیشرفت بیابان را پدید آورده است. ایران بخصوص با این مسئله و خطر روبرو است؛
- نابرابری میان نیاز سرمایه به سود و نیازهای واقعی انسان. یعنی نیازهایی که تن آدمی دارد و نیازهایی که در جریان رشد او پدید می‌آیند؛
- نابرابری میان درآمد سرمایه و درآمد انسانی که آن را تولید می‌کند؛
- نابرابری علمی و فنی میان جامعه‌ها و در هر جامعه میان اقلیت دارای علم و فن و اکثریت بزرگ و میان گروه تولید کننده علم و فن و اقلیت برخوردار از علم و فن که راه‌حل عاجل می‌طلبد.
- نابرابری میان مسئله‌ها که فراوان تولید و برهم انباشته می‌شوند و مسئله‌هایی که «راه‌حل» می‌جویند؛
- نابرابری روز افزون میان سرمایه‌ای که در تولید بکار می‌افتد و سرمایه‌ای که در معاملات «فرآورده‌های مشتق» بکار می‌افتد؛
- نابرابری میان سرمایه‌یی که در تولید فرآورده‌های ویرانگر (اسلحه و مواد مخدر و مشروبات الکلی و فراوان فرآورده‌ها و «خدمات» ویرانگر دیگر) بکار می‌افتد و سرمایه‌یی که در تولید فرآورده‌های سالم بکار می‌افتد؛
- نابرابری روزافزون میان عرضه کار و تقاضای کار. این نابرابری در کشورهای زیر سلطه بیشتر است زیرا در این کشورها، همراه با صدور نفت و گاز و دیگر مواد موجود در طبیعت و نیز صدور استعدادها، زمینه‌های کار نیز به اقتصاد مسلطه صادر می‌شوند؛
- نابرابری میان نقاط مختلف جهان و مناطق هر کشور بلحاظ «رشد» و درآمد و مصرف (نیمی از مصرف ایران را تهران می‌کند و لندن صاحب ۴۰ درصد اقتصاد انگلستان است و ثروت جهان در غرب برهم انباشته می‌شود و در همان حال بیشترین تخریب را به بقیت جهان تحمل می‌کنند)؛
- نابرابری میان کشورها بلحاظ توزیع نیروهای محرکه که با سلطه ماوراء‌الملیها بر اقتصاد جهان همراه است. دولتها در برابر این ماوراء‌الملی‌ها ناتوان گشته‌اند و این ماوراء‌الملی‌ها به سلطه بر اقتصاد جهان قانع نیستند. فضا و آینده را نیز دارند از

آن خود می‌کنند و با پیش خرید کردنها، نظام مزدوری را دارند در جهان مستقر می‌کنند و نظام برده‌داری جدید را در سطح جهان برقرار می‌کنند؛

• نابرابری میان زمانی که صرف فعالیت‌های ویرانگر می‌شود با زمانی که صرف فعالیت‌های سازنده می‌گردد که مرتب بیشتر می‌شود؛

• نابرابری میان جامعه‌ها و نابرابری در هر جامعه که در سطح جهان ۹۹ درصدی‌ها و یک درصدی‌ها را بوجود آورده‌است. و

• نابرابری میان برخورداری انسان از حقوق ذاتی خویش و نقش قدرت (= زور) در تنظیم رابطه‌ها: پویایی قهر که با پویایی فقر همزاد و همراه است.

• این ۱۶ نابرابری که با نابرابری میان مصرف و تولید، ۱۷ نابرابری می‌شوند، بسا فهرست کاملی از نابرابریها نباشند. اهل اطلاع می‌توانند آن را کامل کنند. اما خود می‌گویند راه‌حل کدام است. خوانندگان اهل حوصله می‌توانند به کتاب عدالت اجتماعی که کتاب چهارم از کتابها پیرامون مردم سالاری است، مراجعه کنند و ببینند نظرهای مختلف درباره این نابرابریها چه می‌گویند و چه راه‌حلهایی را پیشنهاد می‌کنند.

۱۲. با آنکه هدف پرورش این‌است که پاسخ شناسایی یک وضعیت باشد، فرصت را برای پیشنهاد راه‌حل مغتنم می‌شمارم. در پاسخ به پرسشهای دیگر، راه‌حل را پی می‌گیرم:

این نابرابریها زاده رابطه‌ای هستند که در عین حال سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و رابطه با طبیعت است. این رابطه، رابطه مسلط - زیر سلطه است. به سخن دیگر، رابطه انسان با قدرت است. در چنین رابطه‌ای، مدار بسته سرمایه (بمثابه قدرت) با نیروهای محرکه، از جمله انسان (بمثابه نیروی محرکه تولید کننده نیروهای محرکه) تنها یک هدف و آن به حداکثر رساندن سود را ندارد، حفظ رابطه مسلط - زیر سلطه و تکاثر و تمرکز و انباشت سرمایه را نیز دارد. اما این رابطه تغذیه می‌کند از مصرف (= تخریب)، به سخن دیگر، از نابرابریها، از جمله نابرابری تولید با مصرف، که دایم در افزایش هستند. بدلیل افزایش

مداوم نابرابریها است که صاحب کتاب سرمایه در قرن بیست و یکم هشدار می‌دهد: این وضعیت قابل ادامه نیست .

بنابراین، رابطه باید تغییر کند: از تنظیم رابطه انسان با قدرت به تنظیم رابطه انسان با حقوق ذاتی خود و حقوق طبیعت و حقوق جمعی هر جامعه. و چنین تغییری نیاز دارد به تغییر اندیشه راهنما از بیان قدرت به بیان استقلال و آزادی. با این تغییر، تضاد که فرآورده رابطه‌های قوا و اساس فعالیت‌های اقتصادی در سامانه سرمایه‌داری است، جای خود را به توحید اجتماعی بمثابه اساس و عرصه فعالیت‌های اقتصادی می‌سپارد. تدابیر اقتصادی برای متحقق کردن این تحول بنیادی هم در اقتصاد توحیدی و هم در عدالت اجتماعی ارائه شده‌اند .

اما تغییر پایه از تضاد به توحید اجتماعی نیازمند یک رشته تغییرهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی است. این تغییرها را انسانها هستند که می‌توانند ایجاد کنند. برای آن‌که انسانها به چنین کاری توانا شوند، نیاز به تغییر طرز فکر آنها است. زیرا تا وقتی این یا آن بیان قدرت اندیشه راهنمای آنها است، انسانها جز به تخریب توانا نمی‌شوند. برای این‌که پرسش‌کننده گرامی و خوانندگان دریابند چرا انسانها با داشتن این و آن بیان قدرت در سر، جز به تخریب توانا نمی‌شوند، یک‌چند از امور واقع زیر چشم را خاطر نشان می‌کنم:

• بخش بزرگ رشد علمی و فنی در جهان امروز، آن‌هم با شتابی که مدام بر آن افزوده می‌شود، جز بکار افزایش مصرف بر تولید، بنابراین، افزایش میزان تخریب نیامده‌است؛

• از آنجا که بطور روزافزون، قدرت تنظیم‌کننده رابطه‌ها می‌شود و همگان در کار «تحصیل قدرت» هستند و توجیه این قدرت‌جویی بر عهده اندیشه راهنما است، اندیشه‌های راهنما که انسانها در سر دارند، مرتب از خود بیگانه می‌شوند و در همه جامعه‌ها، توجیه‌گر افزایش مداوم میزان خشونت می‌شوند. طرفه این‌که طرفداران هریک از این بیانهای قدرت خود را برحق می‌انگارند و شگفت‌آورتر این‌که گمان می‌برند حقانیت خشونت کور را تجویز می‌کند. ای کاش می‌دانستند که حق یعنی نبود زور و خشونت. و ای کاش می‌دانستند که بیان‌های قدرت یک

محتوی با صورتهای گوناگون هستند. در عراق که سنی و شیعه به جان هم افتاده‌اند و در سوریه و لیبی و حتی در اسرائیل و فلسطین، محتوای بیانه‌های قدرت یکی است و اختلافها، اختلافها در صورت هستند و این همه مرگ و ویرانی، بخاطر اصالت بخشیدن به قدرت و در پی سراب قدرت، فکراهنما را توجیه‌گر ویران شدن و ویران کردن گرداندن و غفلت از محتوای یگانه بیانه‌های قدرت و دلخوش کردن به این و آن رنگ صورت است. قربانیان این صورت‌پرستی‌ها انسان و نیروهای محرکه و طبیعت هستند.

• برابر محاسبه‌ای که چهل سال پیش، در غرب انجام گرفته بود، میزان فرآورده‌ها و خدمات ویرانگر دوسوم کل تولید بود. در این چهار دهه، این نسبت بسود فرآورده‌ها و خدمات ویرانگر تغییر کرده‌است. در این سال‌ها، چون نیاز است به بزرگ گرداندن میزان رشد اقتصادی، بهای مواد مخدر و درآمد روسبی‌گری را نیز در محاسبه تولید ملی وارد کرده‌اند. بهای مواد مخدری که در تولید ناخالص داخلی فرانسه وارد شده‌است، ۱۰ درصد این تولید است!

• و بالاخره، عقل قدرتمدار اندیشیدن و تصمیم گرفتن و سخن گفتن و خیال بافتن را با تخریب شروع می‌کند. جز این نیز نمی‌تواند بکند. پس بجا است، هرکس یک طرازنامه از کار عقل خود ترتیب بدهد. این طرازنامه به او امکان می‌دهد نقش قدرت را در تنظیم فعالیتها و رابطه‌هایش شناسایی کند و نوع بیان قدرتی را بشناسد که در سر دارد. و نیز می‌تواند اندازه از خود بیگانه کردن بیان قدرتی را اندازه بگیرد که اندیشه راهنمای خویش کرده‌است. در نتیجه، در یابد که تخریب بیشتر و ساختن کمتر یعنی این که بیان قدرت در سر، در جریان از خود بیگانه شدن، به بیان قدرت توتالیترا، نزدیک‌تر است. و این طرازنامه به او امکان می‌دهد تفاضل ویرانیها که ببار آورده‌است را بر ساخته‌های خویش، اندازه بگیرد. هرگاه چنین کند، در می‌یابد که مهمترین نابرابری، نابرابری زمان و کارمایه‌ای است که صرف تخریب می‌شوند با زمان و کارمایه‌ای که صرف ساختن می‌شوند: وقت و کارمایه‌ای که روزانه تلف

می‌شوند. راه‌حل، به صفر متمایل کردن ویرانگری است و این مهم کجا شدنی است وقتی انسانها بجای حقوق، قدرت را تنظیم کننده فعالیتها و رابطه‌های خود می‌کنند و این و آن بیان قدرت را در سر دارند و مرتب آنها را نیز از خود بیگانه می‌کنند: تغییر تنظیم کننده فعالیتها و رابطه‌ها از قدرت به حقوق، بنابراین، تغییر اندیشه راهنما از بیان قدرت به بیان استقلال و آزادی، کار اول و راهبر آدمیان در رشد است.

*** وقتی ۱۰ برابر تولید ناخالص جهان، معامله مجازی انجام می‌گیرد!**

از پرسشهای دهگانه آقای فرید، پرسش اول را پاسخ داده‌ام. اینک به سه پرسش دیگر پاسخ می‌دهم:

۲. آیا عمل ریاضت اقتصادی شرایط معیشتی مردم را بهبود می‌بخشد یا شرایط سرمایه داری مالی را؟

۳. کمک مالی به بانک‌ها که خود آفریدگار این بحران می‌باشند راه به جایی می‌برد؟

۴. سرمایه مالی در اقتصاد لیبرال عمده‌تاً در تولید بکار می‌رفت در صورتیکه در اقتصاد نئولیبرال در سوداگری بر روی زمین و مستغلات و رانت زمین و بساز بفروش بکارگرفته میشود، آینده این نوع سرمایه‌گذاری را چگونه می‌بینید؟

*** پاسخ پرسش دوم و دوم:** در پاسخ به پرسش اول، نابرابریها را شناسایی کردیم. از جمله دانستیم که از نیمه قرن بیستم بدین سو، در ارزش تولید، مرتب از سهم کار کاسته و به سهم سرمایه افزوده شده‌است. هم اکنون، در اقتصادهای غرب، هزینه‌های مواد اولیه و انرژی و خدمات به کنار، سهمی که سرمایه می‌برد حدود ۷۰ و سهمی که کار می‌برد، حدود ۳۰ درصد ارزش تولید است. در سرمایه‌داریهای غرب، برای جبران بخشی از خورد و برد سرمایه سالاران، دولت و نهادهای همگانی، وام می‌گیرند و صرف خدمات می‌کنند. کسر بودجه‌ها هم ناشی از نپرداختن مالیات (در فرانسه تقلبهای مالیاتی را ۲۰ درصد بودجه

ارزیابی می‌کنند) و هم ناشی از هزینه‌های سنگینی است که دولت برعهده می‌گیرد. این وامها که از اندازه بگذرد و دولت و نهادها نتوانند حتی قسطها را پردازند، بحران پدید می‌آید. بحران که پدید آمد، ریاضت اقتصادی ضرور می‌شود. ریاضت هم یعنی کاستن بودجه دولت در آنچه که به هزینه‌های خدمات مربوط می‌شود و کاستن از بیمه‌ها و یارانه. و نیز فروختن کارفرماییهایی که در مالکیت دولت هستند به بخش خصوصی. بدین‌قرار، دو نوع برنامه ریاضت اقتصادی می‌توان تهیه کرد. در غرب، برنامه‌ای تهیه و اجرا می‌شود که قشرهای زحمتکش بهای سنگین آن را می‌پردازند:

• راه‌کار ریاضت اقتصادی در غرب:

الف. بنابر جبر ریاضت اقتصادی، از سهم قشرهای زحمتکش از ارزش تولید می‌کاهند و همین کاستن را با خدماتی که افراد این قشرها دریافت می‌کنند، جبران نمی‌کنند.

ب. وامهای بسیار سنگین دود نشده و به هوا نرفته‌اند، وجود دارند. الا این‌که جهانی شدن «صاحبان» پولها را قدرتمند و دولتها را ناتوان کرده‌است. دولتها حتی نمی‌توانند با یکدیگر توافق کنند و بر سرمایه عظیمی که در «بازار فرآورده‌های مشتق»، فعال هستند، اندک مالیاتی وضع کنند و با آن، دست کم از بار وامهای دولتها بکاهند. هرگاه دولتی بخواهد به تنهایی این کار را بکند، سرمایه از آن کشور به کشور دیگری می‌رود. به یاد بیاورید که وقتی آقای هولاند نامزد ریاست جمهوری بود و گفت از درآمدهای بزرگ تا ۷۵ درصد مالیات خواهد گرفت، آقای کامرون، نخست وزیر انگلستان خطاب به سرمایه داران فرانسوی گفت: انگلستان مقدم شما را گرامی می‌دارد!

ج. طرفه این‌که از سرمایه سالاران نمی‌پرسند چرا کم و کسر پیدا کرده‌اید؟ در شدت بحران، به بانکها و واحدهای صنعتی بزرگ وامهای کلان دادند و آنها حتی حاضر نشدند نظارت دولت بر کار خود را بپذیرند و دست کم، به خود، «پاداش»‌های کذایی را ندهند. بدین‌خاطر است که می‌گویند و به حق که بحران، ثروتمندان را ثروتمندتر و فقیران را فقیرتر کرده‌است.

د. سرمایه‌های عظیم به بازار فرآورده‌های مشتق می‌روند. و از جمله ایرادهای بزرگ که به معامله‌ها در این بازار می‌گیرند، گریز از مالیات است. سرمایه‌ها که به این بازار می‌روند، هم از مالیات می‌گریزند و هم سودهای بزرگ می‌برند. نتیجه بزرگ شدن میزان کسر بودجه است. حاصل کسر بودجه افزودن بر مالیاتهای قابل وصول از قشرهای زحمتکش جامعه است. از این رو پیشنهاد می‌شود این بازار نظم و نظام بپذیرد و معامله‌ها در این بازار نیز مشمول مالیات شوند.

ه. فعال بودن سرمایه‌ها در بازار فرآورده‌های مشتق بسا مهمترین عامل بحران است. هم بخاطر کمی سرمایه قابل عرضه در قلمرو تولید و هم بخاطر بالا نگاه داشتن بهای فرآورده‌ها، بخصوص بهای مواد اولیه که سود آن البته به جیب سرمایه داران می‌ریزد. اقتصاددانان غرب مرتب این دو نقش «بازار فرآورده‌های مشتق» را در ایجاد بحران خاطر نشان می‌کنند. پیشنهاد مهار این بازار و وضع مالیات را نیز می‌دهند اما تا بحال دولتها نظر آنان را به عمل درنیاورده‌اند. دانستی است که قیمتها را این بازار تعیین می‌کند. هستند اقتصاددانانی که نقش این بازار را در تعیین قیمتها مفید می‌دانند. و همچنان سرمایه‌های عظیم برای سود بیشتر به این بازار می‌روند. در این بازار، قیمتها چنان تعیین می‌شوند که سود مطلوب را عاید کنند. بدین خاطر است که وارن بوفه Warren Buffett میلیاردی و سرمایه‌گذار امریکایی **این سرمایه‌ها را «اسلحه مالی تخریب عظیم و همه جانبه» می‌خواند.**

و. از هم اکنون اقتصاددانان ناوابسته به نظام، هشدار می‌دهند که بحران بس وحشتناک‌تری در راه است. یکچند از رؤسای دولتها از «اخلاق‌مند» کردن سرمایه‌داری سخن می‌گویند. و صاحب کتاب «سرمایه در قرن بیست و یکم» هشدار می‌دهد که این نظام نمی‌تواند دیرپاید و در میان ویرانه‌هایی که ایجاد می‌کند، به سخن دیگر، چون سرمایه‌داری مسئله می‌سازد و مسئله‌ها را بر هم می‌افزاید، کار دولتها این شده است که آن را از گردنه‌هایی عبور دهند که سرمایه‌داری خود ایجاد می‌کند. هزینه سنگین را مردم زحمتکش می‌پردازند زیرا قانع شده‌اند که هرگاه هزینه را نپردازند، دستگاه تولیدی می‌خواهد و آنان بی‌کار و بی‌خان و... می‌شوند.

بجاست توضیح بدهم چرا سرمایه‌داری مسئله ساز است و نمی‌تواند مسئله حل کند؟ مسئله ساز است زیرا برای این‌که بتواند ادامه حیات بدهد، همواره مصرف باید بر تولید فزونی داشته باشد. اما، در اقتصاد، مصرف تخریب است. پس وقتی حیات نظامی قائم بر فزونی تخریب بر ساختن شد، مسئله (فزونی مصرف بر تولید) را می‌سازد و آن‌را هرگز نمی‌تواند حل کند. زیرا حل آن مساوی است با مرگ سرمایه‌داری. اما مسئله‌ای که می‌سازد، در همان حال که مرتب بزرگ می‌شود، مسئله‌های دیگر را نیز پدید می‌آورد: تخریب محیط زیست، استقرار رابطه اقلیت مسلط با اکثریت زیر سلطه و نابرابریها در سطح هر کشور و در سطح جهان و پویایی‌های نابرابری و فقر و قهر و دیگر دینامیکهای بیانگر رابطه مسلط - زیر سلطه .

• راه‌کاری که می‌توان پیشنهاد کرد:

- الف. می‌توان بر سهم کار از ارزش تولید افزود و از سهم سرمایه کاست. در حقیقت، سرمایه جز به استهلاک و نوشدن حق ندارد. و
- ب. می‌توان اقتصادها را تولید محور گرداند و از سهم فرآورده‌های ویرانگر کاست .
- ج. زمانی نسبت سرمایه‌هایی که در «بازار فرآورده‌های مشتق» فعال بودند، ۷ برابر سرمایه‌هایی بودند که در تولید بکار می‌افتند. بایک توافق بین‌المللی، می‌توان این «بازار» را محدود و بر معاملاتی که در آن انجام می‌گیرند، مالیات وضع کرد. و بخصوص منابع بانکها را از انحصار آنها خارج کرد. مهم‌تر، می‌توان سرمایه‌ها را به تولید بازگرداند.
- د. یکی از منابع درآمد صاحبان سرمایه نرخ بهره وامهای دولتی است. می‌توان از این نرخ بهره کاست. هم از بهره وامهای دولتی و هم از بهره اعتباراتی که در اختیار سرمایه‌گذاران گذاشته می‌شود.
- ه. می‌توان دولتها را ناگزیر کرد همچون سوئد، نه کسر که مازاد بودجه داشته باشند.

و. می‌توان ساخت کار را تغییر داد به ترتیبی که کارگران وقت کافی برای به روز کردن دانش و فن خود را داشته باشند. تأسیسات آموزشی لازم را نیز می‌توان ایجاد کرد.

ز. می‌توان قواعد خشونت‌زدایی را در سطح جامعه و سطح جهان بکار برد و به یمن خشونت‌زدایی، از بار بودجه بمقدار بسیار کاست.

ح. می‌توان، بر میزان عدالت اجتماعی، آن سیاست توزیع درآمدها را درپیش گرفت که توزیع برابرتر درآمدها را ممکن سازد و با توزیع امکانات در سطح کشور، یک عامل مهم بی‌کاری و فقر را زدود. آن عامل، بیرون افتادن مناطقی از کشور از شبکه تولید و خدمات در نظام سرمایه‌داری است. بنابر این،

ط. سرمایه‌گذاری در انرژی سالم و عمران طبیعت و سالم کردن محیط زیست می‌تواند بسیار کار ایجاد کند. در فرانسه، تنها عمران جنگلها می‌تواند یک میلیون کار ایجاد کند.

ی. می‌توان ساخت بودجه و ساخت اعتبارات بانکی و ساخت واردات و صادرات را تغییر داد.

این تدابیر را هم در نظامهای کنونی اقتصادی - اجتماعی می‌توان بکار برد. هرگاه جامعه‌ها بر این واقعیت وجدان پیدا کنند که نظام اقتصادی کنونی ویران می‌کند و در ویرانه‌ای می‌میرد که ایجاد می‌کند و با تغییر نظام اجتماعی - اقتصادی موافقت کنند، راه کار دیگر، ساختاری می‌شود.

* پاسخ به پرسش سوم :

در پاسخ به پرسشهای دوم و سوم توضیح دادم که زمانی میزان سرمایه‌ای که در «بازار فرآورده‌های مشتق» فعال بود، ۷ برابر سرمایه‌ای بود که در تولید بکار می‌افتاد. تازه دوسوم از تولید و خدمات نیز ویرانگرند. نخست بپرسیم چرا چنین سرمایه عظیمی از چرخه تولید خارج می‌شود و در قمارخانه بزرگی بکار می‌افتد که دائم بزرگتر می‌شود؟:

الف. بازار فرآورده‌های مشتق (فرآورده می‌تواند یک سهم و یک ورقه بهادار باشد و یا یک پول باشد و یا یک ماده اولیه و یا حتی یک نرخ و یا شاخص

باشد)، بازاری است که، در آن، احتمال صعود و یا سقوط قیمت در آینده، موضوع معامله است. در اصل، فرآورده که در آینده تحویل داده می‌شود، به قیمتی معامله می‌شد که نقد پرداخت می‌گشت و یا در آینده پرداخت می‌شد. خریدار از بیم بالا رفتن قیمت، جنس را از فروشنده می‌خرد به قیمت مورد توافق اما آن را در آینده تحویل می‌گرفت. در غرب، کشاورزان برای حفظ خود از خطرهای مالی این بازار را پدید آوردند، برای مثال، برای در امان ماندن از تب قیمتها و یا سقوط قیمتهای فرآورده‌های کشاورزی. اما از سال ۱۹۸۰ بدین سو، سرمایه‌سالاران این بازار را از آن خود کردند. در این بازار، کالا و یا ورقه بهادار بسا هیچ‌گاه رد و بدل نمی‌شود. دست آویز است. ارزش معامله‌ها در این بازار، را بانک تنظیمات بین‌المللی و بزرگ شدن آن را این‌سان گزارش می‌کند:

• در فاصله ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۹ معاملات در این بازار ۷ برابر شده و به ۶۰۰۰۰۰ هزار میلیارد دلار رسیده است. بحران اقتصادی سبب کاهش معاملات در این بازار شد. با وجود این، در سال ۲۰۱۳ به همان سطح بازگشت که در سال ۲۰۰۸ داشت: در سال ۲۰۱۳، ارزش پولی ثبت شده این معامله‌ها به ۶۹۳۰۰۰ هزار میلیارد دلار رسیده‌است که ۱۰ برابر تولید ناخالص کل جهان در این سال است (لوموند ۱۷ دسامبر ۲۰۱۳). ۱۵ سال پیش از آن، یعنی در ۱۹۹۸، این معامله‌ها ۳ برابر تولید ناخالص کل جهان بودند. لوموند نوشته‌است: با وجود بحران و بزرگی خطر، بانکها تغییری در روش کار خود نداده‌اند.

• بنا بر همان بانک، از ۵۳۰۰ میلیارد دلار که روزانه، فقط در بازار مبادلات انجام می‌گیرد، تنها ۷ تا ۸ درصد معامله‌هایی هستند که بخاطر پیشگیری از خطرها از سوی کسانی انجام می‌گیرند که هدف غیر پولی و مالی دارند. این معامله‌ها بسیار پرخطر هستند زیرا در پرده ابهام، میان مؤسسه‌ها، بدون رعایت مقررات تضمین‌کننده امنیت، انجام می‌گیرند. برای مثال، شرکت بیمه امریکایی AIG که حمایت مالی دولت امریکا از ورشکستگی نجاتش داد، ۱۶۰۰ میلیارد دلار (credit default swap) اعتبار تضمین‌کننده از جانب فروشنده به خریدار) در اختیار داشت. و چون کسی نمی‌دانست خریداران و فروشندگان کیانند، سبب بروز وحشت در نظام پولی/ مالی شد. در پایان سال ۲۰۱۳، یعنی ۶ ماه پیش، به روایت لوموند، بانکهای اروپایی که از این‌گونه اوراق در اختیار

داشته‌اند، به ترتیب عبارت بوده‌اند: دوچ بانک ۵۵۶۰۰ میلیارد یورو و بانک ب.ان.پ (که بتازگی امریکا ۹ میلیارد دلار جریمه‌اش کرده است) و پاری‌با ۴۸۳۰۰ میلیارد یورو و بانک انگلیسی بارکلی Barclays ۴۷۹۰۰ میلیارد یورو و سوسیته ژنرال ۱۹۲۰۰ میلیارد دلار و کردی اگریکل ۱۶۸۰۰ میلیارد یورو...

و معامله‌هایی که کردی سوئیس انجام داده ۸۶ برابر تولید ناخالص ملی سوئیس است! و معامله‌های ب.ان.پ ۲۴ برابر تولید ناخالص فرانسه است. و...

ب. وقتی رقم معامله‌ها در بازار فرآورده‌های مشتق ۱۰ برابر تولید ناخالص کل دنیا است، پس این «فرآورده‌ها» دستمایه‌ای بیش در دست مؤسسات مالی و پولی نیستند. و بکار آن می‌آیند که معامله‌های غیر شفاف و رها از هرگونه مهار و مالیات انجام بگیرند. هنوز علت پیدایش و بزرگ شدن این بازار دیگر است: سرمایه یکی از مهمترین نیروهای محرکه است. هرگاه این نیرو در تولید بکار افتد و تولید نیازهای واقعی انسان را برآورد، زیادت مصرف بر تولید از میان بر می‌خیزد. نیروهای محرکه دیگر نیز به جای تخریب شدن در تولید بکار می‌افتند. اما بکار افتادن نیروهای محرکه در یک نظام اجتماعی - اقتصادی آن نظام را ناگزیر باز و تحول پذیر می‌کند. باز و تحول پذیر شدن نظام اجتماعی - اقتصادی به سرمایه سالاری پایان می‌دهد. بنابراین، حفظ نظام ایجاب می‌کند که آن بخش از نیروهای محرکه که بکار افتادنشان سبب تغییر نظام اجتماعی - اقتصادی می‌شود، خنثی گردند. پس بخش بسیار بزرگی از سرمایه می‌باید از چرخه تولید خارج شود. از این‌رو، خارج می‌شود و وارد بازار فرآورده‌های مشتق می‌گردد. اقتصاددانان غرب نمی‌خواهند به نیروهای محرکه و تخریب آنها در مقیاس جهان بپردازند. زیرا اغلب در خدمت سرمایه سالاری و سلطه ماوراء‌الملی‌ها بر اقتصاد جهان هستند.

راه‌کار بایسته اینست که هر کشور در سطح خود و جامعه جهانی در سطح جهان از خارج شدن نیروهای محرکه از چرخه تولید و تخریب آن جلوگیری کنند. از این‌رو، استقلال و آزادی، بنابراین، بیان استقلال و

آزادی ضرورت به تمام دارد. بخصوص جامعه‌های زیر سلطه، در درجه اول، کشورهای نفت خیز و صادرکننده استعدادها یا «ماده خاکستری»، هرچه دیرتر دولت حقوقمدار و مجری سیاست اقتصاد تولید محور، در استقلال و آزادی، را بیابند، زیانشان بابت تخریب نیروهای محرکه عظیم‌تر است و بسا غیر قابل جبران نیز بگردد.

• راه کارها که در غرب پیشنهاد شده‌اند:

۱. کمیسیون اروپایی و بانک مرکزی اروپا (بانک مرکزی فرانسه، شماره ۱۴ مجله *la stabilité financière* مورخ ژوئیه ۲۰۱۰) براین نظر است که وجود بازار فرآورده‌های مشتق، همه زیان آور نیست. سودها نیز عاید می‌کند. بشرط اینکه تن به مهار و مقررات بدهد. سودها عبارتند از:
 ۱. در گذشته، خریدار و فروشنده بر سر قیمتی در آینده توافق می‌کردند و معامله انجام را می‌دادند. پس اگر این نوع معامله واقعی باشد و پول و کالا رد و بدل بشوند، برای حفظ فعالیتهای تولیدی از خطر مفید است.
 ۲. تأسیسات مالی و پولی که اینگونه معامله‌ها را تصدی می‌کنند، پولها را به خود جذب می‌کنند و
 ۳. عامل جریان پول در اقتصاد می‌شوند به ترتیبی که تولید کننده گرفتار کمبود پول وقتی بدان نیاز دارد، نمی‌شود. و
 ۴. بازار فرآورده‌های مشتق در تنظیم و تعدیل قیمتها کارآیی دارد زیرا با علامتهایی که قیمتهای این بازار می‌دهند قیمتهای روز را تنظیم و تعدیل می‌کنند.

الا این‌که مؤسسات مالی و پولی، در پرده ابهام و خارج از هرگونه مهار، سرمایه‌ها را از چرخه اقتصاد خارج و وارد چرخه معامله‌هایی کرده‌اند که قمار بر سر ارزیابی خطر است. برای این‌که بازار فرآورده‌های مشتق اسلحه تخریب عظیم و همه جانبه نشود، پیشنهاد می‌شود که:

۱. در حال حاضر این بازار برای نظام اقتصادی خطرناک است. پس کار اول باید مهار آن به ترتیبی باشد که دیگر خطرناک نباشد. برای این که خطرناک نباشد، باید بازار شفاف باشد

۲. فرآوندهای مشتق می‌توانند موضوع بیشمار معامله‌ها شوند و بحران بسازند. نمونه: بحران مسکن در امریکا که آغازگر بحران اقتصادی جهانی شد.

برای جلوگیری از این معامله‌های خطر ساز، الف. باید فرآورده و بها و گیرنده و دهنده مشخص باشند و ب. اعتبارها به کسانی داده شوند که از توانایی آنها به پرداخت اقساط وام اطمینان حاصل باشد و ج. مالیات معامله پرداخت شود.

۳. وقتی حجم معامله‌ها چنان بزرگ هستند، اشتباه در ارزیابی خطر می‌تواند فاجعه ببار آورد. چنانکه در امریکا و انگلستان و ایرلند و پرتقال و اسپانیا و یونان و... فاجعه ببار آورد. این فاجعه سیاست ریاضت اقتصادی را به این کشورها تحمیل کرده‌است. وجود ابهام و وارد کردن یک فرآورده در معامله بر سر فرآورده دیگر و دست به دست شدن‌ها و بزرگی رقم معامله‌ها، ارزیابی خطرها را بس بغرنج و غیر کارآمد کرده‌اند.

۴. بازار فرآورده‌های مشتق به فعالیت واحدهای تولیدی زیان می‌رساند وقتی سبب می‌شوند سودآوری آن واحد اهمیت خود را از دست بدهد بدین خاطر که صاحبان سهام، با دستمایه کردن سهام در بازار فرآورده‌های مشتق، سودهای بسیار می‌برند. سرمایه در این بازار، بی‌آنکه با خطرهایی روبرو شود که کارفرمایی با آنها روبرو است، سودآور است و مالیات نیز نمی‌پردازد.

برای رفع این خطرها، کنفرانس سران ۲۰ کشور از صندوق بین‌المللی پول و نیز بانک تنظیمات بین‌المللی خواسته‌است تدابیری را پیشنهاد کنند. و آنها ضوابطی را تشخیص داده‌اند: ۱. حجم معامله و ۲. قابلیت جانشینی (مؤسسه دیگر بتواند جانشین مؤسسه‌ای بشود که معامله را انجام می‌دهد اگر نخواست) و اندازه ارتباط‌های فی‌مابین اجزای نظام. و برآن افزوده‌اند، قابلیت انعطاف و ... را. راه‌کار را نیز برقرار کردن نظارت بر همه دست اندرکاران معامله بر سر فرآورده‌های مشتق، با بکاربردن ضوابط با هدف تأمین امنیت و قرار و قاعده‌مند کردن اینگونه معامله‌ها دانسته‌اند. برای آن که نظارت بتواند انجام بگیرد و کارساز باشد،

- الف. ناظران می‌باید بر داده‌ها و اطلاعات دسترسی داشته باشند .
- ب. در صورت زیاده روی در رعایت نکردن مقررات، زیاده روی کنندگان باید قابل مجازات باشند و مهار کنندگان باید بتوانند مجازات‌ها را اعمال کنند.
- ج. باید بازار فرآورده‌ها مشتق از امنیت برخوردار بگردد .
- د. میان ارگان مهار کننده و دیگر مؤسسات ترتیب همکاری داده شود.

• راه‌کار بایسته، فعال کردن سرمایه و دیگر نیروهای محرکه در اقتصاد تولید محور است:

با وجود این، تا این تاریخ، هنوز نه تدابیر تعیین و نه ارگان مهار کننده پدید آمده و نه تدابیر تعیین نیز نشده اجرا شده‌اند. خطرها و تدابیر در محدوده نظام سرمایه‌داری سنجیده شده‌اند، یعنی به مسئله نیروهای محرکه و مهار آنها از سوی ماوراء‌ملی‌ها و میزان تخریب آنها پرداخته نشده‌است. هرگاه به این مهم پرداخته می‌شد، راه حل همان می‌گشت که در بالا پیشنهاد شد. از راه تناقض‌زدایی چهار فایده بازار فرآورده‌های مشتق نیز می‌توان به راه حل درخور رسید:

۱. بانک مرکزی فرانسه بر این است که بازار فرآورده‌های مشتق سودمند است زیرا در گذشته فعالیت‌های تولیدی را از خطر حفظ می‌کرده‌است. معنی این استدلال این است که در گذشته، معامله با سر رسیدی در آینده، سرمایه را که در تولید بکار می‌افتاد، از خطر حفظ می‌کرد. پس اینگونه معامله‌ها در خدمت سرمایه بکار افتاده در تولید بوده‌اند. اما اینک نقشی ضد آن را یافته‌اند: سرمایه را از فعالیت‌های تولیدی خارج می‌کنند. پس راه حل ایجاد فضا و شرائط مناسب برای ماندن سرمایه در اقتصاد است. همراه سرمایه، نیروهای محرکه دیگر نیز باید بتوانند در اقتصاد تولید محور فعال بگردند. به سخن دیگر، سرمایه نیرو است و نیرو بیکار نمی‌ماند. اگر در تولید بکار نیفتد در فعالیت‌های تخریبی (بازار فرآورده‌های مشتق) فعال می‌شود. پس تدابیری که سرمایه را به اقتصاد بازنگردانند، برفرض اتخاذ شدن، کار ساز نمی‌شوند: سرمایه و دیگر نیروهای محرکه باید در اقتصاد تولید محور بتوانند بکار بیفتند و این بکار افتادن نیاز به

باز و تحول پذیرکردن نظام اجتماعی - اقتصادی دارد تا که، در آن، انسان بیشترین خودانگیزگی را بازیابد.

۳۹۲. زمانی که معامله‌ها با سر رسیدی در آینده تابع فعالیت سرمایه در تولید بودند، نظام بانکی، از جمله، از رهگذر این معامله‌ها، نیاز واحدهای تولیدی را به نقدینه رفع می‌کرد. اما اینک نظام بانکی کاری ضد کار آن زمان را می‌کند: چندین برابر تولید ناخالص ملی کشور، معامله انجام می‌دهد که در فعل و انفعالات در حسابهای بانکی خلاصه می‌شوند. نه تنها سرمایه را جذب بازار فرآورده‌های مشتق می‌کند، بلکه معاملات این بازار را «اسلحه ویرانگری عظیم و همه‌جانبه» می‌گرداند. برای این‌که نظام مالی/پولی فعالیت پیشین را پیدا کنند، باید این نظام محل عمل خویش را در مدار تولید \square درآمد \square اعتبار \square تولید، باز یابد. باز ممنوع کردن فعالیت‌های خارج از این مدار کارساز نیست و باید سرمایه در تولید امکان فعالیت بجوید. سرمایه این امکان را وقتی بدست می‌آورد که نیروهای محرکه دیگر نیز در اقتصاد محل عمل بیابند. به سخن دیگر، نظام اجتماعی - اقتصادی باز و تحول پذیر شود. و همچنان نیاز به بیان استقلال و آزادی بمثابه اندیشه راهنما است تا انسانها بتوانند خویششان را از روابط قوا برهند و در جامعه باز و تحول‌پذیر، حقوقمند بزنند.

۴. آن زمان که این بازار به تنظیم و تعدیل قیمت‌ها کمک می‌رساند، تابع بازار عرضه و تقاضای فرآورده‌ها و خدمات بوده‌است. بهمین جهت، نام بازار فرآورده‌های مشتق (بازار اول تابع و بازار دوم مشتق از بازار اول) را جسته‌است. در حال حاضر، ضد آن نقش را دارد. چرا که هرگاه بنایش بر سوداگری بقصد افزودن پی‌درپی به قیمت نباشد، بازار می‌خواهد. برای مثال، خانه سازی در امریکا و اعتبار مسکن دادن به افراد، فروختن‌های اوراق بهادار، براین پایه انجام گرفتند که قیمت‌های خانه‌ها مرتب بالا می‌روند و خریداران سود می‌برند و وام‌های خود را به بانکها می‌پردازند. کار وارونه شد و بحران بزرگ نخست اقتصاد امریکا و سپس بقیه اقتصادها را فراگرفت. باز اگر بخواهیم فعالیت بازار فرآورده‌های مشتق را به حال سابق برگردانیم، هم نیاز به نظارت و مهار بازار

عرضه و تقاضای کالاها و خدمات است و هم نیاز به نگاه داشتن قیمت در حد هزینه تولید است. اما این دو کار به دستور و امر و وضع مقررات تنها جامه عمل نمی‌پوشند. نیاز به بکار افتادن سرمایه و دیگر نیروهای محرکه در تولید، تولید فرآورده‌ها و خدماتی دارد که نیازهای واقعی انسانها را بر می‌آورند. یکبار دیگر نیاز به باز و تحول پذیر کردن نظام اجتماعی - اقتصادی است تا که نیروهای محرکه بتوانند در تولید بکار افتند. یکبار دیگر نیاز به بیان استقلال و آزادی بمثابه اندیشه راهنما است.

* «الگوی بازار» ؟

از پرسشهای آقای فرید، به چهار پرسش پاسخ داده‌ام و اینک به سه پرسش دیگر او پاسخ می‌دهم:

۵. اگر معتقد به بن بست سیستم اقتصادی بازار آزاد می‌باشید بدین معناست که این شرایط پایان سرمایه‌داری نئولیبرال است؟

۶. در ادامه با سؤال قبل آینده اقتصاد جهانی را چگونه می‌بینید و آیا این شرایط اصلاح پذیر است؟

۷. نظر شما راجع به گذار از اقتصاد نئولیبرال چیست و این گذار چگونه شکل می‌گیرد؟

* پرسش پنجم:

اگر معتقد به بن بست سیستم اقتصادی بازار آزاد می‌باشید بدین معناست که این شرایط پایان سرمایه‌داری نئولیبرال است؟

• پاسخ به پرسش پنجم:

نخست ببینیم «اقتصاد بازار آزاد» صفت آزاد را دارد یا نه؟ این ایام، فوکو فیلسوف فرانسوی، فیلسوف روز شده‌است. بیشتر از همه جا در امریکا. نظر او

در باره نئولیبرالیسم و بازار، این است (درسهای فوکو، فیلسوف فرانسوی در کلژدوفرانس در ۱۹۷۹):

«بطور رسمی، نئولیبرالیسم مدعی است که افراد را «آزاد می‌کند» و به آنها امکان می‌دهد به دلخواه خود عمل کنند. در واقع، به افراد شیوه زندگی را تحمیل می‌کند که بطور کامل تابع منفعت و محاسبه اقتصادی است. بازار یک سازوکار طبیعی نیست، یک دستگاه، یک «نظم»، یک «فن حکومت کردن»، همانند زندان و یا بیمارستان امراض روانی است. نئولیبرالیسم کارگاهی است که «Homo economicus را می‌سازد همان‌طور که در مانگانه دیوانه را می‌سازد».

در حقیقت، بنابر تعریفش در اقتصاد، بازار محل تقابل قوا میان عرضه‌کننده و تقاضاکننده است. اقتصاد لیبرال که اینک صفت «کلاسیک» بسته است، ۵ شرط قائل شده است برای آن که این بازار صفت «آزاد» پیدا کند. این ۵ شرط و یا ویژگی بازار رقابت ناب و کامل عبارتند از:

۱. فراوانی عرضه‌کنندگان و تقاضاکنندگان. به ترتیبی که هیچ عرضه و یا تقاضاکننده‌ای توان آن‌را نداشته باشد که، با رفتار خود، بر قیمت اثر بگذارد؛
۲. فرآورده‌ها و خدماتها که عرضه می‌شوند، همگون باشند؛
۳. ورود به بازار و خروج از آن، برای همگان آزاد باشد؛
۴. جریان عوامل تولید آزاد باشد. یعنی سرمایه و کار و مواد اولیه و... بطور کامل متحرک باشند. به سخن دیگر، بتوانند از صنعتی به صنعت دیگر و از جایی به جای دیگر انتقال بجویند؛
۵. شفافیت بازار کامل باشد. یعنی جریان آزاد اطلاعات برقرار باشد و اطلاعات در باره عوامل تولید و هزینه تولید و... در دسترس همگان باشند و بسا همگان از آنها مطلع باشند.

چنین بازاری واقعیت پیدا نمی‌کند. الگویی است برای سنجیدن وضعیت بازارها. اما آیا این الگو بکار ایجاد «بازار آزاد» و حفظ آن می‌آید؟ پاسخ طرفدارانش این بود که به این کار می‌آید. در دوران معاصر، تاجریسم و ریگانیسم دو تجربه از اجرای یک نظر شدند که مدعی بود اگر بازار را به حال خود بگذاریم و دولت در کار آن دخالت نکند، خود خویشتن را تصحیح و به بازار

رقابت ناب و کامل نزدیک می‌کند. چنان نشد و بحران اقتصادی بس ویرانگری را هم بیار آورد. اینک بکوشیم از راه تناقض زدایی «بازار آزاد» را نقد کنیم:

الف. رقابت کامل یعنی روابط قوای همه فروشندگان با یکدیگر و همه خریداران با یکدیگر و، باز، رقابت یکایک فروشندگان با یکایک خریداران. بنابراین، در این باز، نه آزایی که قدرت حضور دارد. تناقض نهادی نظر همین است: در میان رویارویی همه باهمه، قیمتها را تعادل قوا معین می‌کند. هرگاه منتهجه تعادل قوا صفر باشد، یعنی زور همه مساوی باشد، انجام داد و ستد ناممکن می‌شود. نظرمندانی این تناقض را مشاهده کرده و این نظر را پیشنهاد کرده‌اند: در بازار، داد و ستد بر مبنای فایده‌گایی کالا برای خریدار و قیمت برای فروشنده انجام می‌گیرد. و اگر قوا نابرابر باشند، داد و ستد انجام می‌گیرد اما بازار دیگر بازار رقابت ناب و کامل نیست.

حال اگر بخواهیم تناقض را حل کنیم، باید بازار رقابت ناب و کامل را با «بازار آزاد از روابط قوا» یا «بازار آزاد از رقابت» جانشین کنیم. چنین بازاری با ویژگیهایش می‌تواند الگو برای ایجاد بازار در خور اقتصاد تولید محور بر میزان عدالت اجتماعی بگردد.

ب. «بازار رقابت ناب و کامل» الگویی است که وجود نیافته‌است و وجود ذهنی بیش نجسته‌است. این الگو بکار ایجاد و نگاهداری «بازار آزاد» نمی‌آید. الگو باید تجربه شده و تجربه کردنی باشد. برفرض که وجود ذهنی الگو کافی باشد و بتوان در ایجاد و نگاهداری بازار بکار برش برد، بکاربرنده کیست؟ ایجاد کننده بازار کیست؟ اگر گفته شود بازار خود وجود دارد و خود خویشتن را نقد و با الگو همسان می‌کند، غلط گفته به گوینده خاطر نشان می‌شود: در هیچ کشور و هیچ زمانی بازاری این‌کار را نکرده‌است زیرا نمی‌تواند بکند. در حقیقت، سازوکار روابط قوا بازار را محل برقرار شدن رابطه میان مسلط‌ها با زیر سلطه‌ها می‌کند. لذا، بازارها بروفق قوانین تکاثر و تمرکز قدرت عمل می‌کنند و همواره خود را با این قوانین سازگار می‌کنند. آن الگویی که بازارها خود را با آن همسان می‌کنند، این الگو است.

منطق صوری این واقعیت را از یاد آدمی می برد که بنا بر ویژگیهای بازار رقابت کامل، بازار محل حضور آدمها است. این آدمها هستند که بایکدیگر رقابت می کنند. پس هرگاه قرار بر همسان کردن بازار با الگو باشد، آدمها می باید این کار را تصدی کنند. صاحب نظرانی به این تناقض توجه کرده و با دخالت دولت در سازمان و سامان بخشیدن به بازار، بر وفق الگو، موافقت کرده اند.

بدین قرار، دو تناقض، یکی الگوی واقعی که بازار خود را با آن همسان می کند (رابطه مسلط - زیر سلطه و قوانینی که قدرت از پیدایش تا مرگ از آنها پیروی می کند) و دیگری سامان و سازمان دهنده بازار برای این که با الگو همسان شود، دو راه حل می طلبند:

- میزان عدالت اجتماعی می باید ناظم بازار باشد. در کتاب عدالت اجتماعی این میزان تعریف و کاربردهای آن را بدست داده ام. و
- بازار نمی تواند صفت خودانگیخته (= مستقل و آزاد) بیابد بدین خاطر که محل رقابت است. پس خود خویشتن را با الگوی دلخواه آدمها سازگار نمی کند. اما می توان بدان، بر وفق خودانگیختگی انسان، سازمان و سامان بخشید.

ج . شفافیت با رقابت سازگاری ندارد. ابهام با رقابت سازگاری دارد. در بازارهای موجود نیز، هر داد و ستدی در ابهام انجام می گیرد. خریدار از درون فروشنده و اندازه نیازش به فروش و قیمت تمام شده کالا آگاه نیست. فروشنده نیز از درون خریدار و میزان نیاز و علاقه اش به خرید کالا آگاه نیست. هرگاه بخواهیم این تناقض را حل کنیم، باز، این بازار رقابت است که می باید با «بازار آزاد از رقابت» جانشین کنیم. «بازار آزاد از رقابت» است که می تواند از شفافیت برخوردار گردد.

تا این جا، «بازار آزاد از رقابت، این ویژگیها را پیدا کرد:

۱. بی محل شدن رقابت. دانستی است که این بازار، در تاریخ بشری تجربه شده است: در منطقه سمنان ایران، «بازار صلواتی» وجود داشته است؛
۲. میزان عدالت اجتماعی بمثابة ناظم بازار که به بازار بروفق خودانگیختگی یا استقلال و آزادی شهروندان سازمان می بخشد و مرتب به سامان می آورد؛
۳. شفافیت بمثابة جریان آزاد اندیشه ها و اطلاعاتها و دانشها و فن ها؛

۵. جریان آزاد عوامل تولید در معنایی که صاحب نظریه بدان داده‌است، با رقابت در تناقض است. زیرا گذار آزاد سرمایه و کار از صنعتی به صنعت دیگر، وقتی ممکن است که این دو نیروی محرکه فراوان باشند و همه کارفرمایان به آنها دسترسی داشته باشند. طرفه این‌که اگرهم فراوان باشند، بازار رقابت مانع از جریان آزادشان می‌شود. زیرا در روابط قوا، قوی‌تر قوه جذب بیشتر دارد. حل تناقض به این است که انسان، نیروی محرکه‌ای که سازنده نیروهای محرکه است، بنابراین که «هرکس صاحب کار خویش است»، نیروهای محرکه دیگر را در اختیار داشته باشد. به سخن روشن، نظام اجتماعی باید باز باشد تا نیروهای محرکه را بتواند در خود فعال کند و این نیروها در اختیار همه شهروندان باشند. این ویژگی که ویژگی چهارم می‌شود، تحقق پیدا نمی‌کند هرگاه اقتصاد برابر ویژگیهای اقتصاد تولید محور سازمان و سامان نجوید.

ه. هرگاه بازار محل رقابت آنهم ناب و کامل باشد، فرآورده‌ها و خدمتهایی که به بازار عرضه می‌شوند، نمی‌توانند همگون باشند. غیر از این‌که تولید کنندگان و مصرف کنندگان همگون نیستند، هرگاه منظور نظریه ساز این باشد که کالاها و خدمات باید همگون باشند تا نتوان بر آنها قیمتهای ناهمگون گذاشت و خریدار را فریب داد، همگونی کامل نیاز به نبود رقابت میان تولید کنندگان و، نیز، نیاز به نبود رقابت میان مصرف کنندگان و این دو نیاز به واقعی و یکسان بودن نیازها دارند. این یکسان‌سازیها نیاز به توتالیتریزم کامل دارد. درحقیقت، نظریه بر اصل ثنویت تک محوری (= بازار فعال مایشاء) ساخته شده‌است که اصل راهنما در توتالیتریزم است (= ولایت مطلقه بمعنای قدرت مطلق بر).

هرگاه بخواهیم تناقض را رفع کنیم، حل تناقض این می‌شود:

• کالاها و خدمات به اندازه باید تولید شوند و در بازار عرضه شوند: جانشین کردن اصل زیادت مصرف بر تولید. که خاصه اقتصاد سرمایه‌داری است و پاسخ به پرسش اول، نابرابریهایی را معلوم کرد که زیادت مصرف بر تولید پدید

می‌آورند - با برابری تولید با مصرف که ویژگی پنجم «بازار آزاد از رقابت» می‌شود. این برابری، ویژگی‌های زیر را نیز باید پیدا کند:

- چون بنابر میزان عدالت اجتماعی، خودانگیختگی انسان معیار می‌شود، نیازهای انسان را عمل به حقوق ذاتی حیات او تعیین می‌کند و نه قدرت و رقابت بر سر قدرت، پس راهنمای تولید کالاها و خدمات نیازهای انسان حقوقمند و عمل‌کننده به حقوق در جریان رشد تعیین می‌کنند. و این ویژگی ششم «بازار آزاد از رقابت می‌شود».
- از آن‌جا که کالاها و خدماتها را نیازهای انسان در جریان رشد تعیین می‌کنند، تنوع کالاها و خدماتها، خود، تولید به اندازه از هر کالا و خدمتی را میسر می‌کند. بدین‌قرار، فراوانی کالاها و خدماتها بمعنای به اندازه بودنشان، ویژگی هفتم «بازار آزاد از رقابت» می‌گردد.

و. فرض صاحب نظر سازنده الگو بازار رقابت ناب و کامل این بوده‌است که فراوانی عرضه‌کنندگان و تقاضاکنندگان مانع از پیدایش انحصارهای فروش و انحصارهای خرید می‌شود. اما چگونه ممکن است هم‌بنابرا بر رقابت گذاشت و هم عرضه‌کنندگان و تقاضاکنندگان را فراوان کرد؟ اگرهم فرض کنیم همه انسانها، هم‌زمان، تولیدکننده و مصرف‌کننده می‌شوند، چنین فرضی نیازمند نبود رقابت و مدیریت دستگاه تولید کالا و خدمت به ترتیبی است که همه انسانها بتوانند از آنها در تولید کالا و یا خدمت استفاده کنند و خود آنها مصرف‌کننده تولید خویش باشند. اما چنین مدیریتی ناقض اصل پایه لیبرالیسم یعنی مالکیت خصوصی دستگاه تولید و نیز رقابت است.

حل تناقض به این‌است که، بنا بر اصل «هرکس مالک کار خویش است»، اقتصاد سازمان بجوید. از جمله، مالکیت تصمیم درباره نیروهای محرکه و نیز عرضه و تقاضا در ید تولیدکنندگان باشد و فراوانی عرضه و تقاضا را نمایندگان تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان مدیریت کنند. نزدیک به این راه‌کار، در دوران مرجع انقلاب ایران، به اجرا گذاشته شد. بدین‌خاطر بود که از عوامل کودتای خرداد ۶۰، صاحبان انحصار عرضه و تقاضا بودند. این ویژگی هشتم «بازار آزاد از رقابت» می‌شود.

ز. آزادی ورود و خروج به بازار رقابت ناب، با رقابت تناقض دارد و با انسان نیز در تناقض است. با انسان در تناقض است زیرا بازار رقابت ناب و کامل جایی می‌شود که انسانهای همگون بعنوان عرضه و تقاضا کنندگان کالاها می‌شوند و از آن خارج می‌شوند. این انسان‌ها همان « Homo economicus » می‌شوند که فوکو می‌گوید نئولیبرالیسم کارگاهی است که انسان را بدان تبدیل می‌کند. افزون بر این، چنین ورود و خروجی نیازمند بی‌نهایت شدن شمار وارد و خارج شوندگان و نیز کالاها و خدمات‌ها است. به سخن دیگر، در همان حال که جامعه، جامعه آدمکها می‌شود، رقابت نیز بی‌محل می‌شود.

حل این دو تناقض به این است که

- بازار، «بازار آزاد از رقابت» بگردد و این بازار ویژگیهای برشمرده را داشته باشد و
 - انگیزه ورود به این بازار و خروج از آن، نه سود که برآوردن نیاز، همان نیاز انسان حقوقمند در جریان رشد، باشد. بنابراین،
 - ورود به این بازار و خروج از آن، از هرگونه اکراه خالی باشد.
- و این سه ویژگی نهم «بازار آزاد از رقابت» می‌شوند.

اما بازارها، بازارهای رقابت ناب و کامل نیستند. راست بخواهی، در سطح جهان، محل رویارویی قدرت بس بزرگ (ماوراء ملی‌ها) و متمرکز با افراد بی‌قدرتی هستند که وسیله اولی‌ها استثمار می‌شوند. چنین اقتصادی از قوانین ایجاد و انحلال قدرت پیروی می‌کند و محکوم به انحلال است. زیرا، نابرابریها که در پاسخ به پرسش اول شناسایی شدند، ادامه حیات این قدرت را غیر ممکن می‌کنند. راست بخواهی، پویایی‌های رابطه مسلط - زیر سلطه (از جمله نگاه کنید به کتاب توتالیتریسم نوشته ابوالحسن بنی‌صدر) یا به پویایی انقلاب می‌انجامد و یا به پویایی مرگ. اولی پیروزی انسان حقوقمند و خودانگیخته و ادامه حیات است و دومی مرگ طبیعت، محیط زیست زیندگان بر روی زمین و انسان است. آنها که فرصت مراجعه به کتاب و مطالعه پویایی‌ها (دینامیکها) را ندارند، می‌توانند خود پویایی نابرابریها را، باتوجه به خاصیت برخودافزایی،

محاسبه کنند و ببینند هرگاه همچنان بر آنها افزوده شود، از منابع موجود در طبیعت و از محیط زیست چه می ماند. آیا اقلیت «یگ درصدی» در ثروت بی حساب و اکثریت «نود و نه درصد» در فقر بی حساب می توانند در محیط زیست مرده زندگی کنند یا خیر؟

برپرسش کننده و خوانندگان گرامی است که منشور اقتصاد تولید محور را بخوانند. زیرا این الگو بعمل درآوردنی می شود وقتی تدابیر در چهار بعد واقعیت اجتماعی، یعنی بعد سیاسی و بعد اقتصادی و بعد اجتماعی و بعد فرهنگی اتخاذ و اجرا شوند. چنانکه ولایت مطلقه سرمایه بر فعالیت اقتصادی از میان برخیزد و جای انسان و اقتصاد تغییر یابد: انسان در خدمت اقتصاد تحت ولایت مطلقه سرمایه سالاری جای به اقتصاد در خدمت انسان حقوقمند و رشدیاب و آبادانی طبیعت بدهد.

* پرسشهای ۶ و ۷ :

۶. در ادامه با سؤال قبل آینده اقتصاد جهانی را چگونه می بینید و آیا این شرایط اصلاح پذیر است؟
۷. نظر شما راجع به گذار از اقتصاد نئولیبرال چیست و این گذار چگونه شکل می گیرد؟

• پاسخها به پرسشهای ششم و هفتم:

به پرسشهای ششم و هفتم، در پاسخ به پرسش پنجم، پاسخ داده شد. الا این که «آیا این شرائط اصلاح پذیر است؟»، به سخن دقیق تر، آیا اقتصاد سرمایه داری قابل اصلاح است، پاسخ می طلبد و پاسخ آن این است: وقتی محور هر نظامی (یا سامانه) قدرت است، اصلاح ناسازگار با این محور ناشدنی است. هرگاه پرسش کننده و خوانندگان به تدابیری مراجعه کند که، برای پایان بخشیدن به بحران اقتصادی، اتخاذ و اجرا شدند، خواهند دید که بدون استثناء، تدابیر با استوارتر گشتن محوری که سرمایه سالاری است، سازگار بوده اند. جزاین نیز ممکن نبود مگر به تغییر نظام. اما تغییر نظام را می توان با شناسایی تناقضهای موجود در آن

و حل تناقضها به انجام رساند. نخست محور نظام اقتصادی، یعنی قدرت است که نظام را می‌باید از شر وجودش آسود تا تناقضها قابل حل شوند.

در باره گذار از اقتصاد نئولیبرال به اقتصادی در خدمت انسان و آبادانی طبیعت، نیز، یادآور می‌شوم که در نقد «بازار آزاد» دیدیم که چون می‌توان رقابت را با «آزادی از رقابت» جانشین کرد و به یمن تناقض زدایی، می‌توانیم الگوی بازار بدون تناقض و درخور اقتصادی در خدمت انسان را بسازیم. حال اگر، در جامعه، گروه‌بندیهای اجتماعی دارای منافع متضاد را با شهروندان برخوردار از حقوق که بر کار و عوامل کار، حق برابر دارند، جانشین کنیم، توحید را جانشین تضاد کرده و سیاست‌های اقتصادی و غیر آن را قابل شناسایی و تجربه کردن گردانده‌ایم. آنها که خواهان تفصیل هستند می‌توانند به منشور اقتصاد تولید محور و کتاب اقتصاد توحیدی و نیز کتاب ارکان دموکراسی مراجعه کنند. با این حال، در پاسخ به پرسش هشتم و نهم و دهم، به تغییر نظام اقتصادی و چگونگی آن باز می‌گردم.

* پنجاه تغییر که پنجاه تدبیر هستند:

از پرسشهای آقای فرید سه پرسش باقی هستند که این بار به آنها پاسخ می‌دهم. این پاسخها با اندیشه‌های راهنمای سازگار با دموکراسی می‌خوانند و می‌توانند همگرایی همه گرایشهایی را میسر کنند که می‌خواهند ایرانیان از حقوق شهروندی برخوردار شوند و جمهوری مشارکت آنها در اداره امور خویش معنی دهد. امیدوارم به ایرانیان کمک می‌کند چشم‌انداز تغییر را روشن ببینند:

۸. شما اقتصاد تولید محور را شرط لازم توسعه اقتصادی و توزیع عادلانه ثروت می‌دانید نتایج عملی و سیاسی که این تر بخود می‌گیرد چگونه است؟
۹. نوع اقتصادی که باید در جمهوری شهروندان ایران (ایران دموکراتیک) بکار گرفته شود چیست؟

۱۰. در شرایط آشفته سیستم اقتصادی نئولیبرالی موجود شما به چه بدیلی می‌اندیشید؟

• پرسش اول در باب نتایج عملی اقتصاد تولید محور در چهار بعد واقعیت اجتماعی و پاسخ آن:

بدین‌خاطر که سه پرسش باهم ربط دارند و در حقیقت، یک پرسش را تشکیل می‌دهند، به هر سه پرسش، یک‌جا پاسخ می‌دهم:

نوع اقتصادی که بکار جمهوری شهروندان می‌آید را هم در اقتصاد توحیدی و هم در منشور اقتصاد تولید محور تشریح کرده‌ام. بدیل اقتصاد نئولیبرال نیز این اقتصاد است. یادآور می‌شوم که این اقتصاد هم بکار ایران می‌آید و هم بکار اقتصادهای مسلط برای رها شدن از قید و بند سلطه‌گری و نیز سالاریها که سرمایه‌سالاری یکی از آنها است. آن را در غرب نیز مطرح کرده‌ام. برای مطالعه منشور اقتصاد تولید محور، خوانندگان می‌توانند به کتاب ارکان دموکراسی و یا نشریه انقلاب اسلامی شماره ۷۹۹ مراجعه کنند.

اما در باره نتایج اجرا شدن منشور اقتصاد تولید محور خاطر نشان می‌کنم که: ۱. هر نظریه اقتصادی ترجمان اندیشه راهنمایی است و، بگانه اجرا، هر چهار بعد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی واقعیتی که جامعه است را تغییر می‌دهد. از این‌رو، هر رژیمی نمی‌تواند هر نظریه اقتصادی را به اجرا بگذارد. چون نمی‌تواند حاصل اجرای نظریه را تحمل کند. بدین‌قرار،

۲. منشور اقتصاد تولید محور پیشنهادی را رژیم ولایت مطلقه فقیه نمی‌تواند اجرا کند. توجه مردم کشور به این منشور سبب ابلاغ «اقتصاد مقاومتی» شده‌است. و در توضیح آن گفته‌اند این همان اقتصاد تولید محور است. غافل از این که هرگردویی گرد است اما هر گردی گردو نمی‌شود.

رژیم ولایت مطلقه فقیه نمی‌تواند منشور اقتصاد تولید محور را اجرا کند. زیرا دولتی استبدادی از این نوع که تک پایه نیز هست، با اقتصاد مصرف محور نه از نوع مسلط (اقتصاد انگلستان در دوران تاجر)، بلکه از نوع زیر سلطه جوراست. این دولت به این کار توانا نمی‌شود. اقتصاد مصرف محور این ملت

است که وابسته با دولت می‌کند و این دولت است که وابسته با درآمد نفت و واردات می‌کند و این ستون فقرات رژیم است که از رانتهای بی حساب و کتاب برخوردار می‌کند و این مافیها است که بر جامعه مسلط می‌گرداند. پس،

۳. هرگاه منشور اقتصاد تولید محور به اجرا در آید، در چهار بعد واقعیت اجتماعی این تغییرها را بیار می‌آورد:

* تغییرهایی که در بعد اقتصادی ایجاد می‌کند:

۳/۱. رابطه دولت با جامعه ملی را تغییر می‌دهد: جامعه وابسته به دولت جای خود را به دولت وابسته به جامعه می‌دهد. توضیح این‌که در حال حاضر، اقتصاد کشور وابسته به بودجه دولت و بودجه دولت وابسته به اقتصاد مسلطی است که از ایران نفت و گاز و مواد خام و فرآورده‌های نفتی می‌خرد و به ایران کالاها و خدمات می‌فروشد. کارمردم ایران مصرف کردن است و در این مصرف کردن، نابرابری اندازه نمی‌شناسد. تازه‌ترین «اطلاعی» که حکومت انتشار داده‌است، می‌گوید، از زمانی که قانون یارانه‌ها اجرا شده‌است بدین سو، درآمد سرانه مردم کشور ۲۵ درصد کاهش یافته‌است.

و پرسش‌کننده گرامی و بسیاری از هموطنان عزیز می‌دانند که تغییر رابطه به ترتیبی که بودجه دولت برداشتی از تولید ملی بگردد، دولت را وابسته به ملت و استقرار دموکراسی را قطعی می‌گرداند. به دنبال این تغییر بزرگ، تغییرهای زیرا ناگزیر می‌شوند:

۳/۲. تغییر ترکیب بودجه دولت. این همان کاری است که در بهار انقلاب به انجام رسید. با این کار، هم از حجم بودجه کاسته می‌شود و هم ترکیب آن، تغییر می‌کند: سهمی از بودجه که به سرمایه‌گذاری اختصاص می‌یابد، افزایش می‌یابد.

۳/۳. تغییر ترکیب اعتبارات بانکی بسود اعتبارات قابل تبدیل به سرمایه. در دوران مرجع انقلاب که نظام بانکی تجدید سازمان شد، این تغییر بعمل آمد:

حذف بهره از وامها برای سرمایه‌گذاری در تولید و حفظ بهره وقتی وامها بازرگانی هستند و بکار مصرف می‌آیند، همراه با قطع رابطه نظام بانکی با «بازار غیر رسمی پول». این تدبیر امکان آنرا فراهم می‌کرد که مدار زیر بوجود آید:

سرمایه \leftrightarrow تولید \leftrightarrow درآمد \leftrightarrow نظام بانکی \leftrightarrow سرمایه.

درحال حاضر، آن مدار جانشین شده‌است با این مدار:

درآمد نفت \leftrightarrow درآمد \leftrightarrow مصرف \leftrightarrow صدور نفت و سرمایه حاصل از فروش کالاها و خدمات وارداتی.

۳/۴. تغییر ترکیب واردات بسود واردات سرمایه‌ای. و تابع شدن صادرات و واردات با رشد اقتصاد تولید محوری که توانا به فعال کردن نیروهای محرکه در خویش است.

۳/۵. هم‌آهنگ شدن رشد اقتصادی در سراسر کشور از راه توزیع سرمایه و امکانها و نیز توزیع برابر درآمدها. یادآور می‌شود که در دوران مرجع انقلاب ایران، در شهرها و روستاها، سطح درآمد خانوارها از سطح هزینه آنها بالاتر شد. هرگاه فرصت برای ایجاد قطب‌های رشد در مناطق مختلف کشور مغتنم شمرده می‌شد، نه تنها ایران رشدی شتاب‌گیر می‌کرد، بسا الگوی رشد برای جهان می‌گشت که، در آن، بخاطر شکستن اسطوره رشد از نوع رشدی که جامعه‌های تحت نظام سرمایه‌داری کرده‌است، الگویی وجود ندارد. و

۳/۶. هرگاه اقتصاد تولید محور خود تابع محوری نگردد که سرمایه و به حداکثر رسیدن سود آن است و تولید و خدمات تابع نیازهای انسان حقوق‌مند در جریان رشد و آبادانی طبیعت بگردند، بخاطر میل کردن فرآورده‌ها و خدمات ویرانگر به صفر، استعدادها و سرمایه‌های بسیار بیشتری آزاد می‌شوند که می‌توانند، همراه با دیگر نیروهای محرکه بکار افتند و آهنگ رشد اقتصادی را پرشتاب کنند. در نتیجه،

۳/۷. چون زمینه‌های کار بخاطر عدم صدور نفت و گاز و دیگر مواد خام و نیمه ساخته از بین نمی‌روند، با بکار افتادن نیروهای محرکه، امکان کار بازهم بیشتری برای نیروی جوان کشور پدید می‌آید.

۳/۸. بیابان گشتن ایران پی‌آمد مصرف محور شدن اقتصاد کشور است، از مهم‌ترین نتایج اقتصاد تولید محور کاستن از آلودگی محیط زیست و سبز کردن ایران، وطن بس عزیز ما است.

۳/۹. کاهش مصرف منابع موجود در طبیعت، بخصوص نفت و گاز و بهره‌برداری علمی از این منابع به قصد ممکن کردن بهره‌برداری از تمامی آنها دست‌آورد بس مهم اجرای این منشور است.

۳/۱۰. شفاف کردن تمامی فعالیتهای اقتصادی از تولید و توزیع درآمد و مصرف و رابطه اقتصاد با اقتصادهای دیگر و در درجه اول، بودجه و اعتبارات بانکی و قیمت‌های فرآورده‌ها و خدماتی که به کشور وارد می‌شوند و یا در کشور تولید می‌گردند. بنابر این،

۳/۱۱. تشکیل «بازار آزاد از رقابت» به ترتیبی که در پاسخ به پرسشهای پیشین تشریح شد.

۳/۱۲. میل کردن رانت‌خواری و آسیبها و نابسامانی‌های اقتصادی به صفر. یادآور می‌شود که بنابر برآوردها، رانتها، دست‌کم ۴۰ درصد تولید ناخالص ملی هستند و قاچاق را خود می‌گویند سالانه ۲۰ میلیارد دلار است و میزان تلف شدن بنزین بخاطر فرسودگی تأسیسات ۳۰ درصد است و کارخانه‌ها با ۴۰ درصد ظرفیت کار می‌کنند و سالانه ۱۵۰ هزار استعداد کشور را ترک می‌کنند که صندوق بین‌المللی پول آن را برابر صدور ۵۰ میلیارد دلار می‌داند. و رانت‌خوارها سرمایه‌ها را از کشور خارج می‌کنند. و حاصل این‌همه:

۳/۱۳. در حال حاضر، بخاطر زیادت مصرف بر تولید و ساختار سرمایه‌سالار اقتصادها، نابرابریها که در پاسخ به پرسش اول، بر مردم، برهم افزوده می‌شوند. به هم‌طراز شدن تولید با مصرف بر میزان عدالت اجتماعی و رها کردن اقتصاد از استبداد فراگیری که سرمایه‌داری است، نابرابریها را می‌توان به برابریها برگرداند. و

۳/۱۴. پیشخور کردن و از پیش متعین کردن آینده دو ویژه‌گی اقتصادهای کنونی هستند. با اجرای منشور اقتصاد تولید محور، اقتصاد از این دو ویژه‌گی رها می‌شود: هر نسلی مازاد در اختیار نسلی بعدی می‌گذارد و امکانها برای برخورداری از استقلال و آزادی او را بیشتر می‌کند.

* تغییرهایی که در بعد سیاسی ببار می‌آورد:

۳/۱۵. تغییر اول و اساسی همان تابع ملت شدن دولت است: انحلال ولایت مطلقه فقیه و استقرار ولایت جمهور مردم و شهروند برخوردار از حقوق حقوق پنج‌گانه شدن ایرانیان است. بدین‌قرار، «باور» به اصلاح پذیر بودن «نظام ولایت مطلقه فقیه» فرآورده ساده‌اندیشی است.

۳/۱۶. چون دولت جای خود را به دولت حقوقمند و تحت فرمان جامعه مدنی بمثابه جمهور مردم می‌سپارد، از مشکلی که دولت تک پایه بدان گرفتار است و ناگزیرش می‌کند وابسته به اقتصاد مسلط و قدرتهای بیگانه باشد، با یافتن تکیه‌گاه داخلی که جمهور مردم هستند، رها می‌شود. یادآور می‌شوم که دولت‌های تک پایه آنها هستند که، در درون، دو پایه از سه پایه را، از رهگذر تغییر نظام اجتماعی از دست داده‌اند: چنانکه رژیم شاه هم پایه بزرگ مالکی را ویران کرد و هم پایه بازار+ روحانیت را از دست داد. تک پایه شد. از راه وابستگی اقتصادی - سیاسی - ایدئولوژیک - اجتماعی (قشر حاکم از جامعه ملی جدا و با قشر حاکم در جامعه‌های دارای اقتصاد مسلط، این‌همانی می‌جست و

می‌جوید)، خود را تثبیت می‌کرد. انقلاب، از جمله، فرآورده برهم خوردن تعادل رژیم از سویی با جامعه ملی و از سوی دیگر با قدرت مسلط انیرانی بود. رژیمهای تک پایه دیگر (روسیه و اروپای شرقی و کشورهای عرب و امریکای لاتین) نیز به همین ترتیب از پا درآمدند. دموکراسی‌های غرب نیز بدین خاطر که قشرهای مسلط پیوندهای خود را با قشرهای میانه - بی‌چیز می‌شوند - و بی‌چیز می‌برند، بی‌ثبات می‌شوند.

۳/۱۷. انحلال مافیایها و «لابی»ها که انگل‌وار پدید می‌آیند وقتی قدرت در یک کانون متمرکز و بزرگ می‌شود. رها شدن اقتصاد کشور و دولت از چنگ اختاپوسی که مافیایها بوجود آورده‌اند، ضرورت فوری دارد و لازمه قابل اجرا شدن این منشور نیز هست.

۳/۱۸. حزب واحد مسلح که اینک ستون فقرات رژیم ولایت مطلقه فقیه و وسیله سلطه مافیایها بر دولت و اقتصاد است، بی‌محل و درپی آن، افراد نیروهای مسلح آزاد و قوای مسلح وظیفه طبیعی خود را که دفاع از استقلال و تمامیت ارضی کشور در صورت تهدید نظامی است، باز می‌یابند. در عوض، فرصت برای ایجاد حزبهای سیاسی پدید می‌آید. هرگاه حزبها خود را بیانگر حقوق گروه‌بندیهای اجتماعی بدانند و بگردانند و اقامت‌گاه خویش را جامعه مدنی بشناسند و بکنند، ایرانیان می‌توانند دموکراسی بس پیشرفته‌ای را برقرار کنند.

۳/۱۹. شهروندان برخوردار از حقوق شهروندی و حقوق انسان و حقوق ملی و حقوق بمثابة عضو جامعه جهانی گشتن ایرانیان و برخورداری طبیعت از حقوق خود، خشونت را در عرصه سیاست بی‌محل می‌کند. هرگاه قواعد خشونت‌زدایی به اجرا درآیند، در بعدهای اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و در رابطه با طبیعت نیز خشونت بی‌محل می‌شود. و

۳/۲۰. با توجه به این واقعیت که در ایران اقوام زندگی می‌کنند، قاعده دموکراسی، «یک نفر یک رأی» می‌تواند موجب استقرار «دیکتاتوری

اکثریت» بگردد و وضعیتی از نوع وضعیت امروز عراق پدید آورد. از آنجا که اقتصاد تولید محور، توحید اجتماعی را جانشین تضاد اجتماعی می‌کند، بر سه حق، یکی حق اشتراک و دیگری حق اختلاف و سومی حق زیست در صلح، همراه با تعیین مجلس دومی که اقوام مختلف در آن نماینده دارند، می‌توان دموکراسی بر اصل انتخاب را با دموکراسی بر اصل اشتراک همراه کرد و از دموکراسی متکامل‌تری برخوردار شد. در این باره، مطالعه کتاب ارکان دموکراسی می‌تواند سودمند باشد.

۳/۲۱. با برخوردار شدن جامعه از اقتصاد تولید محور، «مراکز قدرت» بی‌محل و منحل می‌شوند. زیرا جمهور مردم از حقوق شهروندی برخوردار می‌شوند و «باندهای سیاسی» در شهرها و بسا روستاها و واحدهای تولیدی و دستگاه اداری، بی‌نقش و منحل می‌شوند.

۳/۲۲. بدین خاطر که دولت حقوقمدار می‌شود و مافیاهای و مراکز قدرت منحل می‌شوند، دستگاه‌های سرکوب بی‌محل و منحل می‌گردند. **دولت و جامعه مدنی قواعد خشونت‌زدایی را بطور مداوم اجرا می‌کنند.**

۳/۲۳. چون دستگاه اداری و نیز دستگاه نظامی دیگر کارگزار استبداد جباران نیستند، دستگاه اداری می‌تواند از بار سنگینی که شمار بزرگ کارکنان است برهد و نقش راه‌بردی خویش را در رشد اقتصادی باز یابد. در نتیجه،

۳/۲۴. روابط شخصی قدرت که تار عنکبوتها را پدید آورده‌اند و این تار عنکبوتها هر چهار بعد واقعیت اجتماعی را در برگرفته‌اند، بی‌محل می‌شوند و در معرض انحلال قرار می‌گیرند.

۳/۲۵. بدین خاطر که دولت حقوقمدار و تحت حاکمیت جمهور مردم قرار می‌گیرد و رابطه‌ها را حقوق تنظیم می‌کنند، دیگر نیازمند دین و مرام برای توجیه جباریت خویش و سرکوب‌گری به قصد جلوگیری از باز و تحول پذیر شدن نظام اجتماعی نمی‌شود. پس دولت از دین و مرام و دین و مرام از دولت جدا و مستقل

می‌گردند. درخور یادآوری است که تا وقتی دین و مرام در بند قدرت، خاصه قدرت دولت هستند، ممکن نیست نقدپذیر گردند و طبیعت خویش را بمثابه بیان استقلال و آزادی باز یابند. تحول مسیحیت، از آن زمان که از بند قدرتی رها شده‌است که دولت باشد، هرچند بسیار ناقص، تجربه‌ای آموختنی است.

۳/۲۶. چون، به یمن استقرار آزادیها و استقلال انسان از قدرت دولت و قدرت غیر آن، عرصه استقلال و آزادی، به سخن دیگر، خودانگیختگی انسان هرچه گسترده‌تر می‌شود، سانسورها بی‌محل و جریانهای آزاد اندیشه‌ها و دانش‌ها و فن‌ها و هنرها و اطلاع‌ها با محل می‌شوند. ایرانیان می‌توانند از سه حق، یکی حق اطلاع یافتن از امور کشور و دیگری حق هشدار و انذار دادن و سومی حق دانستن و کسب اطلاع کردن در هرباره هریک از چهار بعد، برخوردار شوند. در نتیجه،

۳/۲۷. در نتیجه تغییرهای بالا، بی‌تفاوتی و مسئولیت‌گریزی که ویرانگرترین اثرهای دیرپای استبداد و محورگشتن زور در اندیشیدن و گفتن و عمل کردن است، می‌توانند از میان برخیزند. ناامیدی و بی‌اعتمادی و احساس تحقیر، بنابراین، غم زدگی و کزکردگی و دیگر روان‌پریشی‌ها، می‌توانند جای به امید و اعتماد و احساس غرور، غرور انسانی و توانایی و شادی و سلامت روانی بسپارند و شهروندان مسئولیت شناس و مسئولیت‌پذیر بگردند.

*** تغییرها که در بعد اجتماعی ببار می‌آورد:**

۳/۲۸. ایرانیان، بخصوص زنان، به یمن شناختن حقوق و عمل به آنها و رهایی از تمامی نابرابریها، از منزلتی و کرامتی برخوردار می‌شوند که در طول تاریخ از آن برخوردار نبوده‌اند. تبعیض‌ها و نابرابری‌ها که زنان قربانیان آنها هستند، در قانون اساسی برشمرده شده‌اند.

۳/۲۹. سلسله مراتب هرمی شکل جامعه که بر محور قدرت پدید آمده است، بی‌محل و تبعیض‌های اجتماعی بی‌نقش می‌گردند. تبعیض‌زدایی و از میان برخاستن مرزهای طبقاتی، استعدادها را آزاد و فعال می‌کند. راستی این است که بلحاظ فضلها که زنان دارا هستند، مستقل و آزاد شدن زنان به جامعه امکان می‌دهد مستقل و آزاد گردد و مراحل رشد، رشد انسان و نه بزرگ و متمرکز شدن قدرتی که سرمایه‌داری است و آبادانی طبیعت را، شتابان طی کند.

در جهان امروز، قشرهای مسلط بر جامعه‌ها، از جامعه‌های خود جدا و با یکدیگر، جامعه‌ جهانی مسلط‌ها را پدید می‌آورند. از این رهگذر، عامل بند از بند گسستگی جامعه‌های خود می‌شوند. در همان حال، توسط انبوه بزرگ بی‌چیزان، تهدید می‌شوند. این واقعیت، در جامعه ما و جامعه‌های مشابه، آشکارتر مشاهده‌کردنی است. بدین خاطر که بطور روزافزون، از نقش حقوق در تنظیم رابطه‌ها کاسته و بر نقش قدرت افزوده می‌شود، بند از بند بریدگی و از میان برخاستن حقوق بمثابة مشترکات جمهور مردم، جهان را بی‌ثبات کرده و به آتش خشونت‌ها سپرده‌است. راه بیرون رفتن از این وضعیت، بازکردن مدارها به یمن بی‌نقش کردن قدرت در تنظیم رابطه‌ها و حقوق پنج‌گانه را تنظیم‌کننده فعالیتها و رابطه‌ها کردن، است. مشترکات هر جامعه و جامعه جهانی اگر بخواهد با ثبات و در رشد، در محیط زیستی سالم، بزیند، حقوق پنج‌گانه‌ای هستند که به مردم ایران و جهان پیشنهاد می‌شوند.

۳/۳۰. چون در کشور زمینه‌های کار، با خودداری از صدور ثروتهای طبیعی و نیروهای محرکه از میان نمی‌رود، استعدادها در کشور می‌مانند و در هر چهار بعد فعال می‌شوند. بنابراین،

۳/۳۱. ساخت کار دچار تغییری بس تعیین‌کننده می‌شود: در حال حاضر، در جامعه تحت استبداد زیر سلطه، ساخت کار ساده و کارها کم شمار هستند. چنانکه کار شرکت در رهبری جامعه وجود ندارد و ضد کار که یا فعل‌پذیری و بی‌تفاوتی و یا اطاعت از قدرت است، وجود دارد. کار ابتکار و ابداع و خلق

برای اکثریت بسیار بزرگ وجود ندارد و برای اقلیت کوچک نیز، در قلمروهای مجاز و در سطح نازل وجود دارد. هنر بمثابه گشودن فراخوانهای جدید و امکانهای نو نیز وجود ندارد. وجود انبوه بیکاران می‌گوید که کار اجرایی نیز بسیار کم و بخشی از کارها که وجود دارند نیز ویرانگر هستند (کار اداری و سرکوبگری و صدور ثروتهای کشور و بسیاری از «خدمات» های ویرانگر). راستی این است که در جامعه سالم، هر انسان به تعداد استعداد و فضلهاایی که انسانها دارند، می‌باید امکان کار داشته باشد. با باز و تحول پذیر شدن نظام اجتماعی است که این امکان بوجود می‌آید.

۳/۳۲. سندیکاها می‌توانند تشکیل شوند و جامعه مدنی امکان ایجاد تأسیس نهادهای بسیار فراوان را پیدا می‌کند و به یمن فعال شدن جمهور شهروندان، جامعه مدنی نیرومند می‌گردد و می‌تواند حزبا و سازمانهای سیاسی را درخود نگاه دارد و مانع باز سازی استبداد بگردد.

۳/۳۳. درباره دموکراسی‌های بر اصل انتخاب گفته‌اند: کنش این دموکراسیها فراهم کردن امکان برای این است که نهادهای جامعه (institution)، بخصوص نهادهای اقتصادی (کارفرمایی‌های تولیدی و نظام بانکی و ...) بشیوه دیکتاتوری اداره شوند. امروز، سخن از آن بمیان است که، در این دموکراسی‌ها، قشرهای مسلط، برگرد خود، مدار بسته‌ای بوجود آورده‌اند (جهانی‌شدن و کردن) و اکثریت بزرگ را که با بی‌چیز شدن قشرهای میانه، بزرگ‌تر نیز می‌شود، به درون این مدار راه نمی‌دهند. حق این است که قدرتمداری با وطن‌دوستی نمی‌سازد و قشرهای قدرتمدار، همه آنها که «دستیابی به قدرت» را هدف خویش می‌کنند، با وطن می‌برند و با حقوق و همه دیگر اشتراک‌ها که جامعه ملی را منسجم نگاه می‌دارند، نیز می‌برند. حال آن‌که سازگار با اقتصاد تولید محور، جای‌گزین قدرت شدن حقوق در تنظیم رابطه‌ها میان فرد با فرد و گروه با گروه است. این اقتصاد نیازمند نهادهایی است که، در آنها، تنظیم کننده رابطه‌ها حقوق هستند. تغییر رابطه انسان با نهادها به ترتیبی که نهادها وسیله و انسانها

رهبری کننده و تعیین کننده هدفها بگردند، زمینه ساز تشکیل جمهوری شهروندان یا دموکراسی شورایی می شود.

۳/۳۴. چون توحید اجتماعی جانشین تضاد اجتماعی می شود و مرزها برداشته می شوند و عدالت اجتماعی میزان می گردد، رابطه‌ها دوستانه و پرشمار می شوند. میل به دوستی، میل به همبستگی، میل به همکاری، میل به امداد و معاضدت، افزایش می یابد. می دانیم که توان جامعه مدنی را اندازه این میل‌ها تعیین می کند. هرگاه این میل‌ها به حداکثر برسند، توان جامعه مدنی، در نتیجه سرمایه اجتماعی نیز به حداکثر می رسد.

۳/۳۵. سیاست جمعیتی در خور با این برنامه عمل

۳۶. توزیع جمعیت فعال در سطح کشور، سیمای جامعه را تغییر می دهد: تمرکز جمعیت در شهرهای بزرگ و مصرف کننده و انداختن گستره ایران در کام بیابانی که با شتاب وسعت می گیرد، هزینه‌های جامعه را بسیار کمرشکن کرده اند. شغل مند شدن ایرانیان، به یمن ایجاد کار در سرتاسر کشور، بار هزینه‌ها را بسیار سبک و سرمایه و دیگر نیروهای محرکه را رها می کند تا در تولید بکار افتند.

۳/۳۷. بارتکفل در جامعه امروز ایران بسیار سنگین و کمر شکن شده است. بی کاری یک عامل آن است. عامل‌های اجتماعی نیز دارد که مشکل شدن ازدواج و آسان شدن طلاق یکی از آنها است. عامل اجتماعی دیگر، آسیبها و نابسامانیهای اجتماعی و فقدان بهداری و بهداشت و محیط سالم و وجود استبدادی است که فضای زندگی را بس تنگ کرده است، عامل‌های دیگر نیز هستند. سبک کردن بارتکفل نه تنها شرط حقوقمند و انسانی زندگی کردن که شرط رشد بر میزان داد و و داد است. بدین قرار،

۳/۳۸. با از میان رفتن عاملها پدیدآورنده آسپهای اجتماعی (اعتیاد و فحشاء و اعتیاد به زندگی در جرم و جنایت و دروغ و...) می‌توانند درمان پذیر شوند و دست‌کم بخش بزرگی از آنها از میان برخیزند.

۳/۳۹. بتازگی، واپسین درسه‌های فیلسوف فرانسوی، فوکو، انتشار یافته‌اند. او از جمله به «سکس‌مداری» پرداخته‌است. پیش از آن نیز، او نسبت به «دیکتاتوری سکس» هشدار داده بود. اما سکس‌مداری فرآورده دین است وقتی در بیان قدرت از خود بیگانه می‌شود و فرآورده مرامها است وقتی بیان قدرت هستند (از جمله نئولیبرالیسم) و نیز فرآورده سالاریها است که سرمایه‌سالاری یکی از آنها است. هرگاه سکس‌مداری (در حال حاضر، زن نماد سکس است) از میان برخیزد، رابطه‌ها، بخصوص در سطح جوانان می‌توانند به سلامت میل کنند و دوست داشتن و دوست داشته شدن که حقی از حقوق انسان هستند، برقرارکننده و تنظیم‌کننده رابطه‌ها بگردند.

۳/۴۰. سرانجام، جوان نقش و کنش اجتماعی خویش را باز می‌یابد: بنابر تعریف، جوان نیروی محرکه و نیروی محرکه‌سازی است که کارش باز و تحول پذیرکردن نظامی اجتماعی برای آن است که بارشد خودانگیخته او سازگار گردد. جوان، برای ایفای این نقش، نیاز به الگوها در هر چهار بعد و نیز اندیشه راهنما دارد. در جامعه باز و تحول پذیر است که الگوها پرورده می‌شوند و به یمن جریان آزاد اندیشه‌ها، اندیشه‌های راهنمایی که به جوان امکان می‌دهند نقش و کنش خویش را، در حد مطلوب، از عهده برآید، در اختیار او قرار می‌گیرند.

* تغییرها که در بعد فرهنگی مبار می‌آورد:

۳/۴۱. مهمترین نتیجه اجرا شدن منشور اقتصاد تولید محور و تدابیر سیاسی و اجتماعی و فرهنگی که یک مجموعه را پدید می‌آورند، خودانگیختگی یا استقلال و آزادی انسان است. می‌دانیم که در جامعه‌ها، میزان خلاقیت و باروری

انسان را به اندازه خودانگیختگی می‌سنجند. در جامعه‌های دارای نظامی اجتماعی بسته، خودانگیختگی نزدیک به صفر است. زیرا یک نوع زندگی، مرتب تکرار می‌شود. در جامعه‌های نیمه باز، از صفر بیشتر اما از اندازه لازم برای رشد مداوم کمتر است. در جامعه‌های امروز، استعداد تولید انسان در استعداد مصرف از خود بیگانه شده، بنابراین، خودانگیختگی او، جای به میل مهار نکردنی به مصرف سپرده است. لذا، تمامی جامعه‌ها نیازمند تغییرند جهت این تغییر به نظام اجتماعی باز و گذار از اقتصاد نئولیبرال به اقتصاد تولید محور در خدمت انسان و آبادانی طبیعت است و وسیله سنجش این تغییر خودانگیختگی است که انسانها باز می‌یابند.

۳/۴۲. می‌دانیم که مارکوز نسبت به تک بعدی شدن انسان (مصرف کننده) هشدار داده بود. هاوکینگ نیز (در کتاب جهان در پوست گردو) خاطر نشان می‌کند که هرگاه جمعیت جهان با همین آهنگ رشد کند و میزان تولید و مصرف برق نیز، در سال ۲۶۰۰، انسانها تنها می‌توانند در کنار هم سرپا، بر زمینی بایستند - اگر ایستادن ممکن باشد - که از گرما، سرخ شده است. و صاحب کتاب سرمایه در قرن بیست و یکم نیز هشدار می‌دهد که نظام اقتصادی کنونی محکوم به مرگ است. پس چاره آن است که انسانها همه بعدها یا استعدادهای و فضلهای خود را بازجویند و زندگی حقوقمند خویش را بمثابه مجموعه‌ای از استعدادهای و فضلهای در جامعه‌های باز و تحول پذیری از سربگیرند که اقتصاد فرآورده‌ها و خدمات ویران‌گر تولید نمی‌کند و تولیدش از مصرف کمتر نمی‌شود و به اندازه‌ای می‌شود که نیاز انسانها را در جریان رشد تأمین کند و طبیعت را آبادان بگرداند.

۳/۴۳. نتیجه سوم اجرای منشور اقتصاد تولید محور، تولید شدن نیروهای محرکه، دانش و فن و سرمایه و کارمایه و مواد اولیه و... در حد مطلوب و تخریب نشدن این نیروهای محرکه (بازار فرآورده‌های مشتق بی‌محل می‌شوند) است. در حقیقت، چون انسان فرهنگ ساز است و او است که نیروی محرکه می‌سازد، وقتی خود رهبری کننده می‌شود و رشدش در استقلال و آزادی هدف می‌گردد، توانایی فرهنگی لازم را برای تولید نیروهای محرکه بدست می‌آورد.

خاطر نشان می‌کنم که در جهان امروز، هم تولید نیروهای محرکه به حداقل است و هم تخریب آنها به حداکثر.

۳/۴۴. و انسان بدون اندیشه راهنما وجود ندارد و تا وقتی اندیشه‌های راهنما انتقادپذیر (= یافتن سره از ناسره و اصلاح و اگر میسر نبود، تغییر ناسره) نگردند، اندیشه‌های راهنما بیانهای قدرتی می‌مانند که بکار قشرهای مسلط می‌آیند در بند از بند جامعه‌ها گسستن و اکثریت بی‌چیزان را بزرگ‌تر کردن. این قشرها، چون اندیشه‌های راهنما را در توجیه سلطه خویش بکار می‌برند، با آنها همان کار را می‌کنند که با کالا می‌کنند. یعنی بعد از استفاده، به دورش می‌اندازند و بیان قدرت دیگری را وسیله توجیه بندگی قدرت می‌کنند. اینان جهان را عرصه ویرانگریها کرده‌اند. منشور اقتصاد تولید محور با بیان استقلال و آزادی بمثابة اندیشه راهنما سازگار است و به داشتن این اندیشه است که انسانهای فرهنگ ساز، فرهنگ استقلال و آزادی ساز می‌گردند. بدین‌قرار، انتقادپذیری اندیشه‌های راهنما و تدبیرها و تجربی شدن روشها از مهمترین دست‌آوردها هستند. پیشنهاد منشور اقتصاد تولید محور حاصل این دست‌آورد است.

۳/۴۵. دستگاه آموزش و پرورش در ایران برای آن ایجاد شد که برای دولت کارمند تربیت کند و «فارغ‌التحصیل»ها را از جامعه ببرد و به خدمت قشرهای بیگانه شده با جامعه خود و یگانه شدن قشرهای مسلط کشورهای مسلط، درآورد. در جامعه‌های دارای اقتصاد سرمایه‌داری نئولیبرال نیز این دستگاه برای این اقتصاد کادر و فن‌سالار و کارگر ماهر و دیوان‌سالار تربیت می‌کند. نتیجه این است که بخش بزرگی از جامعه «رفوزه» می‌شود. زیرا بکار این دستگاهها نمی‌آید. در حقیقت، آموزش و پرورش تابع استعدادهای دانش‌آموزان و دانشجویان نیست. اینان هستند که خود را باید با قالبی سازگار کنند که کادر برای «سالاریها» تربیت می‌کند. تغییر رابطه میان آموزنده و آموزش دهنده، ایجاد فرصتی بسیار بزرگ برای انسانهایی است که اینک از آن محرومند. در حال حاضر، از ۷ میلیارد جمعیت روی زمین، کادریایی که تربیت می‌شوند چند

میلیون نفرند؟ تغییر ساخت کار و فراوانی کارها در جامعه دارای نظام باز و تحول‌پذیر، دستگاه آموزش و پرورش را طلب می‌کند که در خدمت استعداد‌های بس گوناگون انسانها باشد.

۳/۴۶. بنابر کاربرد قدرت (= ترکیبی از زور و پول و علم و فن و...) در رابطه‌ها، فرهنگها دو بخش دسته‌اند: بخش استقلال و آزادی و بخش قدرت. در جامعه تحت استبداد و زیر سلطه، ساختن فرهنگ استقلال و آزادی میل به صفر و ساختن و وارد کردن ضد فرهنگ قدرت میل به صد می‌کند. این آن واپس رفتنی است که آینده را متعین می‌کند و هرگاه پویایی انقلاب جامعه را به زندگی بازنگرداند، عامل مرگ می‌شود. در خاورمیانه امروز، میدان عمل هردو پویایی، پویایی حیات به یمن پویایی انقلاب و پویایی مرگ تحت تأثیر ضد فرهنگ قدرت است.

بدین‌قرار، باز‌جستن استقلال فرهنگی و نیز فرهنگ استقلال و آزادی از مهم‌ترین نتایج اقتصاد تولید محور و هم‌عامل ممکن‌گشتن اجرای منشور این اقتصاد است.

۳/۴۷. در حال حاضر، از تهدیدهای بزرگ، یکی رشد علمی و فنی یک اقلیت کوچک و بالانرفتن سطح دانش و فن در جامعه و نیز چندگانگی محیط‌های فرهنگی است. هم در جامعه‌های دارای اقتصاد نئولیبرال چنین است هم در ایران. و این خطری بزرگ برای جامعه بشری و محیط زیست و تمامی زینندگان روی زمین است. متعادل کردن سطح فرهنگ از دست‌آوردهای مهم اجرای اقتصاد تولید محور است.

۳/۴۸. باوجوداین، بنابراین که محیط‌های زیست یکسان نیستند و فعالیت‌های انسانها نیز گوناگونند، فرهنگهای گوناگون وجود دارند. سرمایه‌داری نئولیبرال همان‌طور که کالاهای یک نواخت تولید می‌کند، انسانها را نیز یک نواخت می‌گرداند. در عصر استعمار، چنین توجیه می‌کرد: فرهنگ غرب جهان شمول است و بقیت بشر می‌باید به این فرهنگ درآیند تا بتوانند رشد کنند. اینک

اسطوره رشد شکسته است و غرب از قرار می‌پذیرد که فرهنگ‌های نایکسان وجود دارند. اما هرگاه نیک تأمل کنیم، در می‌یابیم که قصدش ایجاد هرم فرهنگی در سطح جهان به ترتیبی است که خود در رأس آن قرار بگیرد. سلطه ماورای ملیها بر اقتصاد جهان در حال و آینده، نیازمند این هرم است. از این رو، این درهمه جامعه‌ها است که باید منشور اقتصاد تولید محور اجرا گردد تا که فرهنگ‌های استقلال و آزادی، از رهگذر جریان آزاد عناصر خویش، به یکدیگر غنایی بازهم بیشتر ببخشند.

۳/۴۹. در سطح هر جامعه، فرهنگ‌ها می‌توانند وجود داشته باشند. سازگار با اقتصاد تولید محور این است که این فرهنگ‌ها باشند و رشد پذیرند و فرهنگ‌های استقلال و آزادی بگردند.

۳/۵۰. عمران یا تخریب طبیعت می‌گوید که این فرهنگ استقلال و آزادی است که دست بالا را دارد و یا ضد فرهنگ قدرت. اگر محیط زیست بکام مرگ می‌رود، پس این ضد فرهنگ قدرت است که چیره گشته است. در حقیقت، از میزان رابطه‌هایی که حقوق تنظیم می‌کنند کاسته و بر میزان رابطه‌هایی که قدرت تنظیم می‌کند، افزوده شده‌اند. مدار رابطه قوا مدار بسته است و در این مدار، ویرانی بر ویرانی افزوده می‌شود. از این رو، بیش از همه، نجات محیط زیست است که نیاز به اجرای منشور اقتصاد تولید محور در سطح جهان دارد. و اجرای این برنامه، با شناسایی و عمل به حقوق پنج‌گانه آغاز می‌شود و تضمین‌کننده اجرای موفقیت آمیز آن، مداومت به زندگی بمعنای وجدان به خود بمثابة مجموعه‌ای از استعدادها و حقوق پنج‌گانه و فعال کردن استعدادها و عمل به حقوق است.

این ۵۰ نتیجه و تغییر همه نتایج و تغییرها نیستند. اما به انسانها می‌گویند برآستی فردا دیر است و هم امروز باید دست بکار شد. زمانی که این تغییرها روی دهند، سه وجدان، یکی وجدان تاریخی و دیگری وجدان علمی و سومی وجدان اخلاقی بطور مداوم غنی می‌شوند و شط‌هایی می‌گردند که وجدان

همگانی را غنی و فعال می‌گردانند. هرگاه آن بخش از جامعه که این سه وجدان را تصدی می‌کند مسئولیت خویش را بشناسند و این سه وجدان را سازد، این ۵۰ نتیجه و تغییر و نیز منشور اقتصاد تولید محور، وجدان همگانی می‌گردند. برنامه عملی می‌شوند که جمهور مردم در اجرای آن شرکت می‌کنند و هدف آن که باز و تحول‌پذیر کردن نظام‌های اجتماعی در جهان امروز است، روز به روز متحقق می‌گردد.